
الحجرات
قرآن مجید
به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر
به زبان های زنده دنیا
آشنایی. اعراب آیات. آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ٦ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۴۹. سوره الحجرات

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره الحجرات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ (۲)

إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۳)

إِنَّ الَّذِينَ يُنادُونَكَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (۴)

وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ (۶)

وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۷)

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۸)

وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسى

أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسى أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (١١)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ (١٢)

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (١٣)

قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١۴)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (١۵)

قُلْ أَ تُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (١۶)

يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (١٧)

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (١٨)

آشنایی با سوره

۴۹- حجرات [حجره ها و اطاقها]

در آیه ۴ نکوهشی از آندسته بی خردانی شده که بدون رعایت نکات اخلاقی از بیرون و پشت پنجره با فریاد، پیامبر را صدا می کردند. این سوره مشتمل است بر نکاتی از ادب و اخلاق مسلمان در رابطه با خدا و پیامبر و جلو نیفتادن

از آنها، و سفارش به اصلاح بین مسلمانان و همنوعان و برخی نظامات اجتماعی، و کلًا سوره ای است اخلاقی، که از تمسخر و استهزاء، سوء ظن، تجسس و غیبت نهی می کند و از همه مردم، کسی را برتر می داند که با تقوا است «ان اکرمکم عند اللّه اتقاکم – آیه ۱۳. این سوره که ۱۸ آیه دارد، مدنی است و در سال ۷ هجری نازل شده است.

شان نزول

پیشی نگرفتن از رهبر

شأن نزول آیه ۱ سوره حجرات

سال نهم هجرت بود. در میان قبیله های بادیه نشین، اسلام خواهی موج می زد. مردم یکی پس از دیگری نزد پیامبر می آمدند و ایمان می آوردند. هر قبیله، پس از بیعت و اعلام وفاداری برای انتخاب رییس مسلمان خود، به پیامبر اختیار کامل می داد و پس از گذراندن مراحل تشریفات، به دیار خود بازمی گشت. از جمله نمایندگان قبیله «بنی عقیم» که به اسلام روی آورده بودند برای انجام تشریفات به مسجد آمدند و شخص پیامبر و مسلمانان دیگر از ایشان استقبال کردند. آنان همه مسلمان شدند و با پیامبر بیعت کردند. انتخاب رییس قبیله آخرین مرحله کار آنان بود. قرار شد پیامبر، پس از مشورت با افراد مورد نظر، تصمیم خود را اعلام کند. در این هنگام «ابوبکر» به پیامبر نزدیک شد و «قعقاع»، یکی از اشراف قبیله بنی عقیم را برای ریاست قبیله به پیامبر معرفی کرد و عمر نیز که پیش از آن فرد دیگری را انتخاب کرده بود، پیش آمد و در اقدامی مشابه، «اقرع بن حابس» را به پیامبر معرفی کرد. ابوبکر از این که عمر پیشنهاد او را نادیده گرفته و با این کار خود به او بی احترامی

کرده، خشمگین شد و تاب نیاورد و با ترش رویی به عمر گفت: این چه کاری است که کردی؟ من فردی را معرفی کردم و عمر گفت: من قصد بدی نداشتم. جدال آن دو بالا گرفت. آشوبی در مسجد برپا شد. و آن دو هنوز دست بردار نبودند و با صدای بلند به هم پرخاش می کردند و قصد تحمیل فرد مورد نظر خود را بر دیگری داشتند، غافل از این که این حق پیامبر بود و کسی نباید در انتخاب رییس قبیله بر پیامبر پیشی بگیرد و بخواهد نظرش راتحمیل کند. در این جا آیه ۱ سوره حجرات نازل شد و دستور داد بر خدا و پیامبرش سبقت مگیرید. رعایت ادب رهروان در برابر رهبران، آن هم یک رهبر بزرگ الهی ایجاب می کند که در هیچ کار و هیچ سخن و برنامه بر آنان پیشی نگیرند و شتاب نکنند. این بدان معنا نیست که اگر پیشنهادی دارند در اختیار رهبر الهی نگذارند، بلکه منظور، تصمیم گرفتن پیش از نظر رهبری است. باید بگذاریم خود رهبر، مسایل را به موقع مطرح کند و ما نیز پیشنهادهای دل سوزانه خود را ارایه دهیم. خداوند در آیه ۱ سوره حجرات، مسلمانان را چنین راهنمایی می کند:

ای کسانی که ایمان آورده اید، در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجویید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای دانا است. « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۱۲۱.

آداب سخن گفتن با رهبری

شأن نزول آیه های ۲ تا ۵ سوره حجرات

گروهی از سران قبیله بادیه نشین بنی قیم به همراه بعضی از شاعران قبیله خود به قصد مشاعره و مفاخره با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به

مـدینه آمدنـد. «عطـارد بن حـاجب بن زراره»، «اقرع بن حـابس»، «زبرقان بن بـدر»، «عمروبن اهم» و «قیس بن عاصم»، در میان آنان به چشم می خوردنـد. آنان با تشـریفات خاصـی که نشانه غرورشان بود، خود رابه مسـجد پیامبر رساندنـد. این افراد آمده بودند با غلبه بر پیامبر، سـرافراز نزد قبیله خود بازگردند و امتیازی بزرگ در کارنامه قبیله خود ثبت کنند. آنان به صحن مسجد وارد شدنـد. عـده ای از مسـلمانان در حال وضو گرفتن و شـماری نیز به تلاوت قرآن مشـغول بودند و آمدن پیامبر را انتظار می کشـیدند. این گروه از شـاعران به محـل سـکونت پیامبر نزدیک شدنـد و با صـدای بلنـد فریاد زدنـد: ای محمـد! بیرون بیا. این فریادها و عبارت های بی ادبانه، پیامبر را آزرده خاطر کرد. پیامبر از خانه بیرون آمـد و آنان با دیـدن پیامبر گفتند: آمده ایم با تو مفـاخره کنیم. بنابراین به شاعران و گوینـدگان ما اجازه بـده تا شـعر بگوینـد و سـخن براننـد و افتخارات ما را باز گو کننـد. پیامبر به آنان اجازه داد. نخست عطارد بن حاجب برخاست و خطبه غرا و فصیحی ایراد کرد و برتری های قبیله اش را برشمرد. پس از خطبه او، رسول خـدا، به ثـابت بن قیس فرمود که برخیزد و جواب او را بدهـد. ثـابت برخاست و خطبه ای فصـیح تر از خطبه عطـارد ایراد کرد، به گونه ای که خطبه او را بی اثر سـاخت. پس از ثـابت، زبرقـان بن بـدر از طـایفه بنی قیم برخاست و چنـد بیت شـعر خوانـد. پیـامبر به حسـان فرمـود جـواب او را بدهـد. حسـان که از سـخنوران بنـام و شـاعران بزرگ عرب بـود، برخاست و ابیاتی اثر گذار در پاسخ زبرقان سرود. به

گونه ای که اقرع بن حابس که از سران طایفه بنی قیم بود، به وجد آمد و از جا برخاست و گفت: ای مردم! خطیب این مرد (مقصودش پیامبر بود) از خطیب ما بهتر و شاعر او از شاعر ما فصیح تر و آهنگ گویندگان او از آهنگ گویندگان ما برتر است. در این هنگام، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای برقراری محبت هدیه های خوبی به آنان دادند و آنان نیز با دیدن این بزرگواری پیامبر، مسلمان شدند.

در این جا آیه های ۲ تا ۵ سوره حجرات نازل شد و به آنان درباره بلند کردن صدا نزد پیامبر هشدار داد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و هم چنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویید با اوبه صدای بلند سخن مگویید. مبادا بی آن که بدانید، کرده هایتان تباه شود. «» کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می کشند، همان کسانند که خدا دل هایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است و آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است. «» کسانی که تو را از پشت اتاق ها [ی مسکونی تو] به فریاد می خوانند، بیش ترشان نمی فهمند «» و اگر صبر کنند تا بر آنان درآیی، به یقین، برایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است. «» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۳۴.

آداب سخن گفتن با رهبری

شأن نزول آیه های ۲ تا ۵ سوره حجرات

گروهی از سران قبیله بادیه نشین بنی قیم به همراه بعضی از شاعران قبیله خود به قصد مشاعره و مفاخره با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند. «عطارد بن حاجب بن زراره»، «اقرع بن حابس»، «زبرقان بن بدر»، «عمروبن اهم» و «قیس

بن عـاصم»، در میـان آنـان به چشم می خوردنـد. آنـان بـا تشـریفات خاصـی که نشـانه غرورشـان بود، خود رابه مسـجد پیامبر رساندنـد. این افراد آمـده بودنـد با غلبه بر پیامبر، سـرافراز نزد قبیله خود بازگردنـد و امتیازی بزرگ در کارنامه قبیله خود ثبت کنند. آنان به صـحن مسجد وارد شدند. عده ای از مسلمانان در حال وضوگرفتن و شماری نیز به تلاوت قرآن مشغول بودند و آمـدن پیامبر را انتظار می کشـیدند. این گروه از شاعران به محل سـکونت پیامبر نزدیک شدند و با صدای بلند فریاد زدند: ای محمـد! بیرون بیـا. این فریادهـا و عبـارت هـای بی ادبـانه، پیامبر را آزرده خاطر کرد. پیامبر از خانه بیرون آمـد و آنان با دیـدن پیـامبر گفتنـد: آمـده ایم بـا تو مفـاخره کنیم. بنـابراین به شاعران و گوینـدگان ما اجازه بـده تا شـعر بگوینـد و سـخن براننـد و افتخـارات مـا را بـاز گو کننـد. پیـامبر به آنان اجازه داد. نخست عطارد بن حاجب برخاست و خطبه غرا و فصـیحی ایراد کرد و برتری هـای قبیله اش را برشـمرد. پس از خطبه او، رسول خـدا، به ثـابت بن قیس فرمود که برخیزد و جواب او را بدهـد. ثـابت برخاست و خطبه ای فصیح تر از خطبه عطارد ایراد کرد، به گونه ای که خطبه او را بی اثر ساخت. پس از ثابت، زبرقان بن بدر از طـایفه بنی قیم برخـاست و چنـد بیت شـعر خوانـد. پیـامبر به حسـان فرمود جواب او را بدهـد. حسـان که از سـخنوران بنام و شاعران بزرگ عرب بود، برخاست و ابیاتی اثر گذار در پاسخ زبرقان سـرود. به گونه ای که اقرع بن حابس که از سـران طایفه بنی قیم بود، به وجد آمد و از جا

برخاست و گفت: ای مردم! خطیب این مرد (مقصودش پیامبر بود) از خطیب ما بهتر و شاعر او از شاعر ما فصیح تر و آهنگ گویندگان او از آهنگ گویندگان ما برتر است. در این هنگام، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای برقراری محبت هدیه های خوبی به آنان دادند و آنان نیز با دیدن این بزرگواری پیامبر، مسلمان شدند.

در این جا آیه های ۲ تا ۵ سوره حجرات نازل شد و به آنان درباره بلند کردن صدا نزد پیامبر هشدار داد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و هم چنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویید با اوبه صدای بلند سخن مگویید. مبادا بی آن که بدانید، کرده هایتان تباه شود. «» کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می کشند، همان کسانند که خدا دل هایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است و آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است. «» کسانی که تو را از پشت اتاق ها [ی مسکونی تو] به فریاد می خوانند، بیش ترشان نمی فهمند «» و اگر صبر کنند تا بر آنان درآیی، به یقین، برایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است. «» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۳۴.

آداب سخن گفتن با رهبری

شأن نزول آیه های ۲ تا ۵ سوره حجرات

گروهی از سران قبیله بادیه نشین بنی قیم به همراه بعضی از شاعران قبیله خود به قصد مشاعره و مفاخره با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند. «عطارد بن حاجب بن زراره»، «اقرع بن حابس»، «زبرقان بن بدر»، «عمروبن اهم» و «قیس بن عاصم»، در میان آنان به چشم می خوردند. آنان با تشریفات خاصی که نشانه غرورشان بود، خود

رابه مسجد پیامبر رساندند. این افراد آمده بودند با غلبه بر پیامبر، سرافراز نزد قبیله خود بازگردند و امتیازی بزرگ در کارنامه قبیله خود ثبت کنند. آنان به صحن مسجد وارد شدند. عده ای از مسلمانان در حال وضو گرفتن و شماری نیز به تلاوت قرآن مشغول بودند و آمدن پیامبر را انتظار می کشیدند. این گروه از شاعران به محل سکونت پیامبر نزدیک شدند و با صدای بلند فریاد زدند: ای محمد! بیرون بیا. این فریادها و عبارت های بی ادبانه، پیامبر را آزرده خاطر کرد. پیامبر از خانه بیرون آمد و آنان با دیدن پیامبر گفتند: آمده ایم با تو مفاخره کنیم. بنابراین به شاعران و گویندگان ما اجازه بده تا شعر بگویند و سخن برانند و افتخارات ما را باز گو کنند. پیامبر به آنان اجازه داد. نخست عطارد بن حاجب برخاست و خطبه غرا و فصیحی ایراد کرد و برتری های قبیله اش را برشمرد. پس از خطبه او، رسول خدا، به ثابت بن قیس فرمود که برخیزد و جواب او را بدهد. ثابت برخاست و خطبه ای فصیح تر از خطبه عطارد ایراد کرد، به گونه ای که خطبه او را بی اثر ساخت. پس از ثابت، زبرقان بن بدر از طایفه بنی قیم برخاست و چند بیت شعر خواند. پیامبر به حسان فرمود جواب او را بدهد. حسان که از سخنوران بنام و شاعران بزرگ عرب بود، برخاست و ابیاتی اثر گذار در پاسخ زبرقان سرود. به گونه ای که اقرع بن حابس که از سران طایفه بنی قیم بود، به وجد آمد و از جا برخاست و گفت: ای مردم! خطیب این مرد (مقصودش پیامبر بود) از خطیب ما بهتر و شاعر

او از شاعر ما فصیح تر و آهنگ گویندگان او از آهنگ گویندگان ما برتر است. در این هنگام، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای برقراری محبت هدیه های خوبی به آنان دادند و آنان نیز با دیدن این بزرگواری پیامبر، مسلمان شدند.

در این جا آیه های ۲ تا ۵ سوره حجرات نازل شد و به آنان درباره بلند کردن صدا نزد پیامبر هشدار داد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و هم چنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویید با اوبه صدای بلند سخن مگویید. مبادا بی آن که بدانید، کرده هایتان تباه شود. « کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می کشند، همان کسانند که خدا دل هایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است و آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است. « کسانی که تو را از پشت اتاق ها [ی مسکونی تو] به فریاد می خوانند، بیش ترشان نمی فهمند « و اگر صبر کنند تا بر آنان درآیی، به یقین، برایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است. « (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۳۴.

آداب سخن گفتن با رهبری

شأن نزول آیه های ۲ تا ۵ سوره حجرات

گروهی از سران قبیله بادیه نشین بنی قیم به همراه بعضی از شاعران قبیله خود به قصد مشاعره و مفاخره با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند. «عطارد بن حاجب بن زراره»، «اقرع بن حابس»، «زبرقان بن بدر»، «عمروبن اهم» و «قیس بن عاصم»، در میان آنان به چشم می خوردند. آنان با تشریفات خاصی که نشانه غرورشان بود، خود رابه مسجد پیامبر رساندند. این افراد آمده بودند با غلبه بر پیامبر، سرافراز نزد قبیله خود بازگردند

و امتیازی بزرگ در کارنامه قبیله خود ثبت کنند. آنان به صحن مسجد وارد شدند. عده ای از مسلمانان در حال وضوگرفتن و شماری نیز به تلاوت قرآن مشغول بودند و آمدن پیامبر را انتظار می کشیدند. این گروه از شاعران به محل سکونت پیامبر نزدیک شدند و با صدای بلند فریاد زدند: ای محمد! بیرون بیا. این فریادها و عبارت های بی ادبانه، پیامبر را آزرده خاطر کرد. پیامبر از خانه بیرون آمد و آنان با دیدن پیامبر گفتند: آمده ایم با تو مفاخره کنیم. بنابراین به شاعران و گویندگان ما اجازه بده تا شعر بگویند و سخن برانند و افتخارات ما را باز گو کنند. پیامبر به آنان اجازه داد. نخست عطارد بن حاجب برخاست و خطبه غرا و فصیحی ایراد کرد و برتری های قبیله اش را برشمرد. پس از خطبه او، رسول خدا، به ثابت بن قیس فرمود که برخیزد و جواب او را بدهد. ثابت برخاست و خطبه ای فصیح تر از خطبه عطارد ایراد کرد، به گونه ای که خطبه او را بی اثر ساخت. پس از ثابت، زبرقان بن بدر از طایفه بنی قیم برخاست و چند بیت شعر خواند. پیامبر به حسان فرمود جواب او را بدهد. حسان که از سخنوران بنام و شاعران بزرگ عرب بود، برخاست و ابیاتی اثر گذار در پاسخ زبرقان سرود. به گونه ای که اقرع بن حابس که از سران طایفه بنی قیم بود، به وجد آمد و از جا برخاست و گفت: ای مردم! خطیب این مرد (مقصودش پیامبر بود) از خطیب ما بهتر و شاعر او از شاعر ما فصیح تر و آهنگ گویندگان او از آهنگ گویندگان ما برتر است. در این

هنگام، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای برقراری محبت هدیه های خوبی به آنان دادند و آنان نیز با دیدن این بزرگواری پیامبر، مسلمان شدند.

در این جا آیه های ۲ تا ۵ سوره حجرات نازل شد و به آنان درباره بلند کردن صدا نزد پیامبر هشدار داد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و هم چنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویید با اوبه صدای بلند سخن مگویید. مبادا بی آن که بدانید، کرده هایتان تباه شود. «» کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می کشند، همان کسانند که خدا دل هایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است و آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است. «» کسانی که تو را از پشت اتاق ها [ی مسکونی تو] به فریاد می خوانند، بیش ترشان نمی فهمند «» و اگر صبر کنند تا بر آنان درآیی، به یقین، برایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است. «» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۳۴.

ضرورت اطلاع رسانی صحیح

شأن نزول آیه ۶ سوره حجرات

«ولید بن عقبه»، فرستاده پیامبر، قبیله بنی مصطلق را در مرز شام ترک گفت و سوار بر اسب تندرو، با شتاب به سوی مدینه حرکت کرد. او تا مدینه راهی طولانی در پیش داشت، ولی چاره ای نبود؛ باید هر چه زودتر پیامبر را از آن چه پیش آمده باخبر می کرد. او پیش خود می گفت: کار قبیله «بنی مصطلق» تمام است. آنان کشته خواهند شد و اموالشان نیز به غنیمت مسلمانان در خواهد آمد. افراد این قبیله، از فرمان رسول خدا سرپیچی و از دادن زکات و صدقه به نماینده او خودداری کرده اند و این کار نشانه بی دینی

آنـان است؛ زیرا به خود اجـازه دادنـد که به جای اسـتقبال از فرسـتاده پیامبر به جنگ با او بشـتابند. لعنت بر شـیطان که همه را فریب داده و گمراه کرده است. ولیـد با این انـدیشه ها خود را به مـدینه رسانـد و برای دیـدار پیامبر در کوچه پس کوچه های مدینه به جست وجو پرداخت. ناگهان خود را روبه روی مسجد پیامبر دید. جمعیت زیادی پیرامون پیامبر را گرفته بودند. او که گرد و غبار بر صورتش نشسـته بود و به سـختی شـناخته می شد، از اسب به زیر آمد و جمعیت را شـکافت و خود را هراسان و شتاب زده به پیامبر رساند. همه سـکوت کردند و منتظر ماندند تا او سخن بگوید. او خبر ارتداد و جنگ طلبی قوم بنی مصطلق را به همه داد و این خبرسبب شگفتی همگان شد؛ چون اگر این خبر درست باشد، به زودی طبل جنگ به صدا در خواهد آمد و مردم باید خود را برای جنگ آماده می کردند؛ ولی پیامبر به این خبر بسـنده نکرد و «خالد بن ولید» را برای یقین از صـحت خبر به سراغ قبیله بنی مصطلق فرستاد و از او خواست که با شتاب به سوی قبیله برود. او نیز شبانه به آن قبیله نزدیک شد و چند نفر را برای تحقیق به درون قبیله فرسـتاد. آنان خبردادند که این قبیله به اسـلام کاملاً وفادارند؛ چون فریاد اذان و نماز شان را با گوش خود شنیده اند. خالد صبحگاهان شخصا به سوی قبیله بنی مصطلق رفت و به درستی گفتار مأموران خود پی برد. پس از آن، مشخص شد که ولید اشتباه کرده است. برخلاف آن چه ولید گزارش داده بود، هنگامی که اهل قبیله

از آمدن ولید، نماینده رسول خدا باخبر شدند با خوشحالی به استقبال او شتافتند، ولی او به سبب دشمنی باقی مانده از دوره جاهلیت، پنداشت که آنان به قصد کشتن او به سویش می آیند. بنابراین، شتابان به مدینه آمد و خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گزارش نادرست ارایه داده، در این هنگام، آیه ۶ سوره حجرات نازل شد و به مسلمانان دستور داد که هر گاه فاسقی خبر آورد، درباره آن تحقیق کنید.

نمی توان انکار کرد که تکیه بر اخبار ناموثق، بسیار خطرناک است و سبب از هم پاشیدگی نظام جوامع می شود. علاوه بر این، دشواری های فراوانی به بار می آورد، حقوق افراد را به خطر می اندازد، انسان را به بی راهه و انحراف می کشاند و سرانجام مایه پشیمانی خواهد شد. این نکته نیز قابل توجه است که ساختن خبرهای دروغین و تأکید بر اخبار ناموثق، یکی از حربه های قدیمی نظام های ستمگر و استعماری است که به وسیله آن فضای کاذبی ایجاد کرده اند و با فریب مردم ناآگاه، آنان را گمراه می کنند و سرمایه هایشان را به تاراج می برند. خداوند در آیه ۶ سوره حجرات درباره خبرهای رسیده از سوی فاسقان چنین هشدار می دهد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید. مبادا به نادانی، گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آن چه کرده اید، پشیمان شوید. «» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۲.

باغ سبز صلح و دوستی مؤمنان

شأن نزول آیه های ۹ و ۱۰ سوره حجرات

دو قبیله «اوس» و «خزرج» به سبب اختلاف های قبیله ای، از زمان های گذشته دشمن بودند و خون یکدیگر را مباح می دانستند. کشته های فراوان، بی سرپرستی زنان و کودکان، فقر

و فلاکت و کینه و کدورت همیشگی، دستاورد جنگ هایی بی ثمر و خانمان سوز بود. آنان با این که دوست داشتند با هم در صفا و صمیمیت زندگی و در همه زمینه ها پیشرفت کنند، ولی به چند دلیل اجرای این خواسته ممکن نبود؛ چون برتری جویی های هر یک از دو قبیله مجالی برای گفت و گو و تفاهم فراهم نمی کرد و ادامه این وضع، فقر و فلاکت و بیچارگی بیش تری رادر پی داشت. آنان خود شاهد بودند که یهودیان چگونه با قبیله های گوناگون با دوستی زندگی می کنند و از نظر اقتصادی و اجتماعی از اوس و خزرج پیشی گرفته اند. این دو قبیله مسلمان، منتظر بودند دست قدرتمندی، آنان را به هم نزدیک کند. تا این که خورشید درخشان اسلام از مکه طلوع کرد و دو قبیله اوس و خزرج به استقبال خورشید نبوت شتافتند هم چون نگینی او را در میان گرفتند. روابط گرم و کینه و کدورت ها زدوده شد و مسلمانان به پیشرفت های بزرگی دست یافتند، ولی یهودیان و منافقان، تاب دیدن هم بستگی میان این دو قبیله را نداشتند و به هر بهانه ای به اختلاف ها دامن می زدند. تا این که میان دو نفراز این دو قبیله بر سر مسئله ای کوچک اختلاف افتاد. یکی از آنان گفت: من حقم را به زور هم که شده از تو می گیرم. دیگری گفت: برای تو حقی وجود ندارد. بهتر است رسول خدا را به داوری برگزینیم و هر دو به قضاوت او تن دهیم. نفر اول نپذیرفت و اختلاف شان بالا گرفت و به سران دو قبیله کشیده شد. یهودیان و منافقان نیز که در پی چنین فرصتی بودند به این

درگیری دامن می زدنـد. سـرانجام آن دو طایفه با چوب، شمشـیر و هر آن چه به دسـتشان می آمـد به جان هم می افتادند و به هم حمله می کردنـد. آیه هـای زیر نـازل شـد و وظیفه مسـلمانان را در برابر این دسـیسه روشن سـاخت و راه برخـورد بـا چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت:

اگر دو طایفه از مؤمنان با هم جنگیدنـد، میان آن دو را اصـلاح دهیـد و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعـدی کرد، با آن [طایفه ای] که تعـدی می کند، بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت میان آنان سازش دهید و عدالت کنید؛ که خـدا دادگران را دوست دارد. «» در حقیقت، مؤمنان باهم برابرنـد. پس میان برادرانتان را سازش دهیـد و از خـدا پروا بداریـد، امید که مورد رحمت قرار گیرید. «» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۶۵.

باغ سبز صلح و دوستی مؤمنان

شأن نزول آیه های ۹ و ۱۰ سوره حجرات

دو قبیله «اوس» و «خزرج» به سـبب اختلاـف هـای قبیله ای، از زمـان هـای گذشـته دشـمن بودنـد و خون یکـدیگر را مباح می دانسـتند. کشته های فراوان، بی سرپرستی زنان و کودکان، فقر و فلاکت و کینه و کدورت همیشگی، دستاورد جنگ هایی بی ثمر و خانمان سوز بود. آنان با این که دوست داشـتند با هم در صفا و صمیمیت زندگی و در همه زمینه ها پیشرفت کنند، ولی به چنـد دلیـل اجرای این خواسـته ممکن نبود؛ چون برتری جویی هـای هر یـک از دو قـبیله مجـالی برای گفت و گو و تفـاهم فراهم نمی کرد و ادامه این وضـع، فقر و فلاـکت و بیچـارگی بیش تری رادر پی داشت. آنـان خود شاهـد بودنـد که یهودیـان چگونه با قبیله های گوناگون با

دوستی زندگی می کنند و از نظر اقتصادی و اجتماعی از اوس و خزرج پیشی گرفته اند. این دو قبیله مسلمان، منتظر بودند دست قدرتمندی، آنان را به هم نزدیک کند. تا این که خورشید درخشان اسلام از مکه طلوع کرد و دو قبیله اوس و خزرج به استقبال خورشید نبوت شتافتند هم چون نگینی او را در میان گرفتند. روابط گرم و کینه و کدورت ها زدوده شد و مسلمانان به پیشرفت های بزرگی دست یافتند، ولی یهودیان و منافقان، تاب دیدن هم بستگی میان این دو قبیله را نداشتند و به هر بهانه ای به اختلاف ها دامن می زدند. تا این که میان دو نفراز این دو قبیله بر سر مسئله ای کوچک اختلاف افتاد. یکی از آنان گفت: من حقم را به زور هم که شده از تو می گیرم. دیگری گفت: برای تو حقی وجود ندارد. بهتر است رسول خدا را به داوری برگزینیم و هر دو به قضاوت او تن دهیم. نفر اول نپذیرفت و اختلاف شان بالا گرفت و به سران دو قبیله کشیده شد. یهودیان و منافقان نیز که در پی چنین فرصتی بودند به این درگیری دامن می زدند. سرانجام آن دو طایفه با چوب، شمشیر و هر آن چه به دستشان می آمد به جان هم می افتادند و به هم حمله می کردند. آیه های زیر نازل شد و وظیفه مسلمانان را در برابر این دسیسه روشن ساخت و راه برخورد با چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت:

اگر دو طایفه از مؤمنان با هم جنگیدند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طایفه ای] که تعدی می کند، بجنگید تا

به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت میان آنان سازش دهید و عدالت کنید؛ که خدا دادگران را دوست دارد. «» در حقیقت، مؤمنان باهم برابرند. پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید. «» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۶۵.

لقب های زشت ممنوع

شأن نزول آیه ۱۱ سوره حجرات

«ثابت بن قیس»، در باغ مشغول کار بود. او به سبب ناشنوابودن، صدای اذان را نمی شنید. ناگهان به آسمان نگریست و خورشید را در بالای سر خود دید. دانست ظهر شده است. بیلی را که با آن درخت ها را آبیاری می کرد، به کناری نهاد و از آب جوی همان باغ وضو ساخت و به امید رسیدن به نماز جماعت، خود رابا شتاب به مسجد رساند. وقتی به مسجد رسید نماز تمام شده بود و نمازگزاران در صف های خود نشسته و برای شنیدن سخنان پیامبر آماده می شدند. ثابت از ته مجلس به جمعیت نگاه کرد. او برای شنیدن سخنان پیامبر مثل همیشه باید خود را به صدر مجلس می رساند و در کنار پیامبر می نشست، ولی فشردگی جمعیت به او اجازه حرکت نمی داد. او با بی خیالی به سمت جلو حرکت کرد. پای خود را روی گردن مردم می گذاشت و با گفتن: «راه را باز کنید»، جمعیت را می شکافت و پیش می رفت. به وسط مسجد که رسید، مردی با مهربانی به ثابت گفت که بنشیند؛ زیرا همین جا مکان خوبی برای اوست. ثابت که قادر به شنیدن نبود، حرف او را بد متوجه شد و خشمگین شد و به آن مرد رو کرد و با تندی گفت: تو پسر آن زن

نیستی؟ و او را به نام مادرش که در زمان جاهلیت بدکاره بود، صدا زد. در این هنگام، مرد از شرم سر به زیر افکند. در این جا آیه ۱۱ سوره حجرات نازل شد و در این باره به مسلمانان هشدار داد که بسیاری از افراد بی بند و بار، اصرار دارند که لقب های زشتی به دیگران نسبت دهند و از این راه آنان را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند یا احیانا از آنان انتقام گیرند. از نظر اسلام هیچ کس نباید به افرادی که در گذشته کار بدی انجام داده و سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده اند، لقبی را که بازگو کننده وضع پیشین آنان باشد، نسبت دهد. اسلام، به کار بردن اسم و لقب هایی که مفهوم نامطلوبی دارند و مایه تحقیر مسلمانان می شود ممنوع شمرده است. آیه ۱۱ سوره حجرات ایمان آورندگان به خدا را از این گونه کارهای زشت بر حذر می دارد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، نباید قومی، قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنان از این ها بهتر باشند و نباید زنانی، زنان [دیگر] را [ریشخند کنند.] شاید آنان از این ها بهتر باشند و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقب های زشت مدهید، چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند. «» (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۷۷.

مثلث شوم سه گناه رایج

شأن نزول آیه ۱۲ سوره حجرات

دو تن از مسلمانان مهاجر از بی غذایی و گرسنگی، در نهایت ضعف و ناتوانی به بیت المال چشم دوخته و برای غذا انتظار می کشیدند، ولی دریغ از یک خرما که با آن از شدت گرسنگی

خود بکاهند و رمقی بگیرند. آن دو، ناچار از سلمان فارسی که دوستشان بود، خواستند تابرای رفع گرسنگی شان چاره ای بجوید. سلمان فارسی وقتی به گرسنگی آن دو پی برد، به جست و جوی غذا پرداخت. نزد رسول خدا رفت و پیامبر او را نزد اسامه بن زید که خزانه دار بود، فرستاد. سلمان نزد اسامه رفت و جریان این دو مسلمان را بیان کرد و از او کمک خواست. اسامه سرش را از شرمندگی پایین انداخت و گفت: چیزی موجود نیست که آن دو را سیر کند. سلمان با ناامیدی بازگشت و خبر را به آنان رساند. وقتی سلمان از آن جا دور شد، آن دو از اسامه و سلمان به بدی یاد کردند و گفتند: اسامه بخل ورزیده است. مگر می شود در بیت المال چیزی یافت نشود؟ و درباره سلمان نیز گفتند: اگر او را سراغ چاه سمیعه (چاه پرآبی بود) بفرستیم، آب آن فرو می نشیند. این جملات را پشت سر اسامه و سلمان گفتند، ولی به سبب شدت گرسنگی برای جست و جوی غذا راه افتادند تا اسامه را ببینند. ابتدا نزد رسول خدا آمدند. پیامبر فرمود: شما را چه شده، من آثار خوردن گوشت را در دهان شما می بینم. آن دو بسیار تعجب کردند؛ زیرا چند روز بود که غذا نخورده بودند، چه رسد به گوشت. یکی از آن دو گفت: چه می گویی یا رسول اللّه ما مدتی است که گرسنه ایم و به غذایی دست نیافته ایم. ما گوشتی نخورده ایم. پیامبر فرمود: گوشت سلمان و اسامه. شما امروز گوشت آن دو را خورده اید (کنایه از این که از آنان غیبت کرده اید). این تشبیه نشان می دهد

که غیبت هم چون خوردن گوشت برادر مرده است که به سرعت، ایمان انسان را بر باد می دهد. اسلام برای حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی مؤمنان اهمیّت بسیار زیادی قایل است. از سوی دیگر، غیبت پی آمدهای زیان باری برای وحدت در جامعه و اعتماد متقابل و پیوند دل ها به همراه دارد. اسرار مردم از راه غیبت آشکار می شود، زشتی گناه از میان می رود و آلودگی به آن آسان می شود. خداوند در آیه ۱۲ سوره حجرات مسلمانان را از گمان بد بردن به دیگران برحذر می دارد:

ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها بپرهیزید که پاره ای از گمان ها، گناه است و جاسوسی نکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکنید. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید که خداوند توبه پذیر و مهربان است. » (۱)

پاورقی:

(۱) تفیسر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۵.

برده دیروز، آقای امروز

شأن نزول آیه ۱۳ سوره حجرات

جمعیت پیرامون خانه کعبه موج می زد. دیگر جایی برای افراد تازه وارد نبود. حتی مشرکان در لابه لای جمعیت دیده می شدند. فریاد اللّه اکبر و لااله الا اللّه جمعیت، بر اندام کسانی که هنوز به بت پرستی دل بسته بودند، لرزه می انداخت. اشک شوق از گونه ها سرازیر بود. مسلمانان به سبب این پیروزی غرورآفرین، نماز شکر به جا می آوردند. در آن فضای صمیمی کسی از انتقام سخن نمی گفت. رحمت الهی بر کافران نیز نازل شده بود و ثروتمند، فقیر، سیاه و سفید همه فریاد توحید سر می دادند و برای سرنگونی بت ها و درهم شکستن نشانه های باقی مانده از شرک، لحظه شماری می کردند. در همان حال، امام علی علیه السلام

از دوش مبارک رسول اللّه صلی الله علیه و آله بالاـ رفت و خانه کعبه را از وجود بت ها پاک کرد. حالا باید مؤذن، شعار توحید را به گوش همگان برساند. چه کسی شایسته است از خانه کعبه بالا رود و پس مانده های اندیشه های پلید مشرکان را در هم بکوبد. بلال! آری بلال، ولی کدام ویژگی سبب شده که بلال، این برده سیاه، برای کاری مهم برگزیده شود؟ مشرکان برای او ارزشی قایل نبودند. او را شلاق می زدند و سنگی بزرگ بر سینه اش می گذاشتند. با این که نفسش بند می آمد، ولی باز احد احد می گفت و به یکتایی خدا و رسالت پیامبر شهادت می داد. آری، گر چه برای مشرکان دیدن این صحنه شگفت آور بود، ولی آنان باید آقایی آن برده دیروز را باور می کردند و به آن گردن می نهادند. بلال در میان نگاه هزاران نفر، خود را به بالای کعبه رساند و با عزت و غرور ناشی از ایمان خود، فریاد زد: اللّه اکبر. مشرکان با دیدن این صحنه، تاب نیاوردند و خواستند مسجد را ترک گویند. اما با این حال سکوت جمعیت آنان را از تصمیم شان منصرف ساخت. «عتاب بن اسیر» با این که به ظاهر مسلمان شده بود، ولی به سبب تعصب های جاهلی و روح خودبرتربینی، به حارث بن هشام گفت: خدا پدرم را بیامرزد که مرد و این صدای نامیمون را نشنید. حارث بن هشام از روی تمسخرگفت: ای کاش، محمد به جای این کلاغ سیاه، فرد دیگری را برای اذان گفتن می فرستاد. در این هنگام، آیه ۱۳ سوره حجرات نازل شد و تقوا را ملاک ارزش یابی قررا داد. به راستی، چه زیباست جامعه ای که بر اساس

معیـار ارزشـی اسـلام؛ یعنی «ان اکرمکم عنـداللّه اتقـاکم»، بنـا گردد و ارزش هـای کـاذب هم چون نژاد، مـال، ثروت و مناطق جغرافیـایی از آن بر چیـده شود. آری، تقوای الهی، احسـاس مسئولیت درونی، ایسـتادگی در برابر شـهوات، پـای بنـد بودن به راستی و درستی، پاکی، حق و عـدالت می توانـد معیارهای ارزش انسان باشـد. در آشـفته بازار جامعه های کنونی هر کـدام از این ارزش های اصـیل به دست فراموشی سپرده شده و ارزش های دروغین جای آن را گرفته است. در نظام ارزشی جاهلی که بر محور افتخار کردن به پـدران، ثروت و فرزنـدان می چرخیـد، عـده ای غارتگر پرورش می یافتند، ولی با دگرگون شدن این نظام، انسان هایی هم چون: سـلمان، ابوذر، عماریاسر و مقداد پرورش یافتند. آیه ۱۳ سوره حجرات، تقوا را ملاک برتری افراد می داند:

ای مردم، ما شـما را از مرد و زنی آفریـدیم، و شـما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم، تا با یکدیگر شـناسایی متقابل حاصـل کنید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است. » (۱)

پاورقی:

(۱) روح البیان، ج ۹، ص ۹۰.

تقوا، ثمره ایمان واقعی

شأن نزول آیه های ۱۴ و ۱۵ سوره حجرات

شهر مـدینه به سـبب حضـور پیـامبر، سـرشار از نعمت شـده بـود؛ نهرهـای پرآب، درختـان پرمیـوه، محصولاـت فراوان و فزونی چارپایان. خداوند برکتش را به آن شـهر سـرازیر کرده بود، ولی در همان سال ها، یکی از قبیله های بیابان نشین پیرامون مدینه دچار خشک سالی شـد. نهرها خشـکیدند، درختان بی بار ماندنـد، زمین ها بی محصول شدند و بیماری و مرگ و میر افزایش یـافت. در این میـان، طایفه بنی اسـد که هنوز اسـلام نیاورده بودنـد، بهترین عزیزان خود را در این بلای خانمان سوز از دست دادند

و به همین سبب از خواب غفلت بیدار شدند. آنان بیابان های خشک و بی آب و علف را با دشواری فراوان پیمودند و به امید بهره مند شدن از رحمت الهی، خود را به مدینه نزد رسول خدا رساندند. آری، آنان آمده بودند تا مسلمان شوند و وفاداری خود را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اعلام کنند. تا این گونه از خطر مرگ رهایی یابند، ولی هنوز غرور جاهلیت در وجودشان نمایان بود. افراد این قبیله حاضر نبودند هدف واقعی خود را که فرار از چنگال دیو مرگ بوده، بازگو کنند و برای این که پیامبر را مدیون و خود را طلب کار نشان دهند، چگونگی مسلمان شدن قبیله های دیگر را یادآور شدند. آنان گفتند: طایفه های عرب به این آسانی تسلیم نشدند و پس از شکست در جنگ اسلام آوردند، ولی ما داوطلبانه نزد تو آمدیم و اظهار ایمان کردیم. آنان با بیان این جملات می خواستند از امتیازهایی بهره مند شوند و نزد پیامبر جایگاه والاتری کسب کنند. آیه های زیر نازل شد و به آنان خاطرنشان کرد که اسلامشان ظاهری است و در عمق قلبشان از ایمان خبری نیست. با این حال، اگر ایمان هم آورده اند، نباید منت بگذارند، بلکه این خداوند است که با هدایتشان بر آنان منت می گذارد. بر اساس آیه نخست، تفاوت اسلام و ایمان، در آن است که اسلام شکل ظاهری دارد و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، مسلمان می شود و احکام اسلام بر او جاری می شود، ولی ایمان، درونی و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او. اسلام یک شخص ممکن است انگیزه های مادی و منافع شخصی نیز

داشــته باشـد، ولی بی شـک، ایمـان از انگیزه هـای معنـوی سرچشـمه می گیرد و همـان اسـت کـه میـوه حیـات بخش تقـوا بر شاخسـارش ظاهر می شود و از آن جا که دست یافتن به ایمان حقیقی کار آسانی نیست، در آیه بعـد به بیان نشانه های آن می پردازد و ایستادگی، یقین و ایثار جان و مال را از روشن ترین نشانه های آن معرفی می کند:

[برخی از] بادیه نشـینان گفتنـد: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده ایـد، ولی بگوییـد: اسـلام آوردیم. و هنوز در دل های شـما ایمان داخل نشـده است و اگر از خدا و پیامبر او فرمان برید، از [ارزش] کرده هایتان چیزی کم نمی کند. خدا آمرزنده مهربان است. در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینانند که رستگارانند. (۱)

پاورقی:

(۱) نمونه بینات، ص ۷۴۹؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۰۹.

تقوا، ثمره ایمان واقعی

شأن نزول آیه های ۱۴ و ۱۵ سوره حجرات

شهر مـدینه به سـبب حضـور پیـامبر، سـرشار از نعمت شـده بـود؛ نهرهـای پرآب، درختـان پرمیـوه، محصولاـت فراوان و فزونی چارپایان. خداوند برکتش را به آن شـهر سـرازیر کرده بود، ولی در همان سال ها، یکی از قبیله های بیابان نشین پیرامون مدینه دچار خشک سالی شـد. نهرها خشـکیدند، درختان بی بار ماندنـد، زمین ها بی محصول شدند و بیماری و مرگ و میر افزایش یـافت. در این میـان، طایفه بنی اسـد که هنوز اسـلام نیاورده بودنـد، بهترین عزیزان خود را در این بلای خانمان سوز از دسـت دادنـد و به همین سـبب از خواب غفلت بیـدار شدند. آنان بیابان های خشک و بی آب و علف را با دشواری فراوان پیمودند و به امید بهره مند شدن از

رحمت الهی، خود را به مـدینه نزد رسول خـدا رساندنـد. آری، آنان آمـده بودند تا مسـلمان شوند و وفاداری خود را به پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله اعلام کننـد. تا این گونه از خطر مرگ رهایی یابنـد، ولی هنوز غرور جاهلیت در وجودشان نمایان بود. افراد این قبیله حاضـر نبودنـد هـدف واقعی خود را که فرار از چنگال دیو مرگ بوده، بازگو کننـد و برای این که پیامبر را مدیون و خود را طلب کار نشان دهند، چگونگی مسـلمان شدن قبیله های دیگر را یادآور شدند. آنان گفتند: طایفه های عرب به این آسانی تسـلیم نشدنـد و پس از شـکست در جنگ اسـلام آوردنـد، ولی ما داوطلبانه نزد تو آمدیم و اظهار ایمان کردیم. آنان با بیان این جملات می خواسـتند از امتیازهایی بهره منـد شوند و نزد پیامبر جایگاه والاتری کسب کنند. آیه های زیر نازل شـد و به آنـان خاطرنشـان کرد که اسـلامشان ظـاهری است و در عمق قلبشان از ایمان خبری نیست. با این حال، اگر ایمان هم آورده انـد، نبایـد منت بگذارنـد، بلکه این خداوند است که با هدایتشان بر آنان منت می گذارد. بر اساس آیه نخست، تفاوت اسـلام و ایمان، در آن است که اسلام شکل ظاهری دارد و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، مسلمان می شود و احکام اسـلام بر او جـاری می شود، ولی ایمـان، درونی و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او. اسـلام یک شـخص ممکن است انگیزه های مادی و منافع شخصـی نیز داشـته باشد، ولی بی شک، ایمان از انگیزه های معنوی سرچشمه می گیرد و همان است که میوه حیات بخش تقوا بر شاخسارش ظاهر می شود و از آن جا که دست یافتن

به ایمـان حقیقی کـار آسـانی نیست، در آیه بعـد به بیـان نشـانه های آن می پردازد و ایسـتادگی، یقین و ایثار جان و مال را از روشن ترین نشانه های آن معرفی می کند:

[برخی از] بادیه نشـینان گفتنـد: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده ایـد، ولی بگوییـد: اسـلام آوردیم. و هنوز در دل های شـما ایمان داخل نشـده است و اگر از خدا و پیامبر او فرمان برید، از [ارزش] کرده هایتان چیزی کم نمی کند. خدا آمرزنده مهربان است. در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینانند که رستگارانند. (۱)

پاورقی:

(۱) نمونه بینات، ص ۷۴۹؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۰۹.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقـدّر یا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِیمِ} نعت تابع

{یـا} (یا) حرف نـدا {أَیُّهَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ها) حرف تنبیه {الَّذِینَ} عطف بیان تابع {آمَنُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لا} حرف جزم {تُقَدِّمُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصـل در محـل رفع و فاعل {بَیْنَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {یَدَیِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضـاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَرَسُولِهِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَاتَّقُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهَ}

مفعولٌ به، منصوب یـا در محل نصب {إِنَّ} حرف مشـبه بالفعل یا حرف نفی ناسـخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {سَمِيعٌ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {عَلِيمٌ} خبر إنَّ ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{یـا} (یا) حرف نـدا {أَيُّهَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ها) حرف تنبیه {الَّذِينَ} عطف بیان تابع {آمَنُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لا} حرف جزم {تَرْفَعُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصـل در محـل رفع و فاعـل {أَصْواتَكُمْ} مفعولٌ به، منصوب یـا در محل نصب / (ک) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فَوْقَ} ظرف یـا مفعـولٌ فیه، منصوب یـا در محـل نصب {صَوْتِ} مضـاف الیه، مجرور یـا در محـل جر {النَّبِيِّ} مضـاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَلا} (و) حرف عطف / حرف جزم {تَجْهَرُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَهُ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {بِالْقَوْلِ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {كَجَهْرِ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {بَعْضِكُمْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ک) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {لِبَعْضٍ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {أَنْ} حرف نصب {تَحْبَطَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقـدیری {أَعْمالُكُمْ} فاعـل، مرفوع یـا در محل رفع / (ک) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَأَنْتُمْ} (و) حالیه / مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {لا} حرف نفی غیر عامل

{تَشْعُرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {الَّذِينَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {يَغُضُّونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَصْواتَهُمْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {عِنْدَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {رَسُولِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {أُولئِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِينَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع / خبر إنَّ محذوف {امْتَحَنَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {قُلُوبَهُمْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {لِلتَّقْوى} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {مَغْفِرَةٌ} مبتدا مؤخّر {وَأَجْرٌ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {عَظِيمٌ} نعت تابع

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {الَّذِينَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {يُنادُونَكَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {مِنْ} حرف جر {وَراءِ} اسم مجرور یا در محل جر {الْحُجُراتِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {أَكْثَرُهُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در

محل جر، مضاف الیه {لا} حرف نفی غیر عامل {يَعْقِلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل / خبر إنَّ محذوف

{وَلَوْ} (و) حرف عطف / حرف شرط غیر جازم {أَنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أنّ {صَبَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر أنَّ محذوف {حَتَّى} حرف نصب {تَخْرُجَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {إِلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لَكانَ} (ل) حرف جواب / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / اسم کان، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {خَيْراً} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَاللَّهُ} (و) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {غَفُورٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {رَحِيمٌ} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{یا} (یا) حرف ندا {أَيُّهَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ها) حرف تنبیه {الَّذِينَ} عطف بیان تابع {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِنْ} حرف شرط جازم {جاءَكُمْ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {فاسِقٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {بِنَبَإٍ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {فَتَبَيَّنُوا} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر،

مبنی بر حذف نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَنْ} حرف نصب {تُصِيبُوا} فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضـمیر متصـل در محـل رفع و فاعـل {قَوْماً} مفعولٌ به، منصوب یـا در محـل نصب {بِجَهـالَةٍ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {فَتُصْبِحُوا} (ف) حرف نصب / فعـل مضـارع، منصـوب به حـذف نـون / (و) ضـمیر متصـل در محـل رفع، اسم أصبح {عَلى} حرف جر {مـا} اسم مجرور یا در محل جر {فَعَلْتُمْ} فعل ماضـی، مبنی بر سـکون / (ت) ضـمیر متصل، در محل رفع و فاعل {نادِمِينَ} خبر أصبح، منصوب یا در محل نصب

{وَاعْلَمُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسـخ {فِيكُمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور / خبر أنَّ محذوف {رَسُولَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصـب {اللَّهِ} مضـاف اليه، مجرور یـا در محـل جر {لَوْ} حرف شـرط غیر جـازم {يُطِيعُكُمْ} فعـل مضـارع، مرفوع به ضـمه ظـاهری یا تقـدیری / (ك) ضـمیر متصـل در محـل نصب، مفعولٌ به / فاعـل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {فِي} حرف جر {كَثِيرٍ} اسـم مجرور یـا در محـل جر {مِنَ} حرف جر {الْأَمْرِ} اسم مجرور یـا در محـل جر {لَعَنِتُّمْ} (ل) حرف جواب / فعل ماضـی، مبنی بر سکون / (ت) ضـمیر متصـل، در محـل رفع و فاعل {وَلكِنَّ} (و) حرف عطف / حرف مشـبه بالفعل یا حرف نفی ناسـخ {اللَّهَ} اسم لكن، منصوب یا در محل نصب {حَبَّبَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا

تقـدیری / فاعـل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر / خـبر لکن محـذوف {إِلَيْكُمُ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {الْإِيمانَ} مفعولٌ به، منصوب یـا در محـل نصب {وَزَيَّنَهُ} (و) حرف عطف / فعـل ماضـی، مبنی بر فتحه ظـاهری یـا تقـدیری / (ه) ضـمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {فِي} حرف جر {قُلُوبِكُمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ک) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَكَرَّهَ} (و) حرف عطف / فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقـدیری / فاعل، ضمیر مسـتتر (هـو) در تقـدیر {إِلَيْكُمُ} حرف جر و اسـم بعـد از آن مجرور {الْكُفْرَ} مفعـولٌ بـه، منصـوب یـا در محـل نصـب {وَالْفُسُوقَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَالْعِصْيانَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {أُولئِكَ} مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {هُمُ} ضمیر فصل بدون محل {الرَّاشِدُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{فَضْلاً} فعل مقـدّر یا محـذوف / فاعل محـذوف / مفعول لأجله، منصوب {مِنَ} حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَنِعْمَةً} (و) حرف عطف / معطوف تـابع {وَاللَّهُ} (و) حرف استیناف / مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {عَلِيمٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {حَكِيمٌ} خبر ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{وَإِنْ} (و) حرف استیناف / حرف شـرط جازم / فعل مقـدّر یا محـذوف {طائِفَتانِ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنَ} حرف جر {الْمُؤْمِنِينَ} اسـم مجرور یـا در محـل جر {اقْتَتَلُوا} فعـل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضـمیر متصـل در محـل رفـع و فـاعل {فَأَصْلِحُوا} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر،

مبنی بر حذف نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {بَیْنَهُما} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصـل در محـل جر، مضـاف الیه {فَـإِنْ} (ف) حرف عطف / حرف شـرط جـازم {بَغَتْ} فعل ماضـی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقـدیری / (ت) تأنیث {إِحْـِداهُما} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {عَلَی} حرف جر {الْأُخْری} اسم مجرور یا در محل جر {فَقاتِلُوا} (ف) رابط جواب برای شـرط / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محـل رفع و فاعـل {الَّتِی} مفعولٌ به، منصوب یـا در محـل نصب {تَبْغِی} فعل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقـدیری / فاعـل، ضـمیر مسـتتر (هی) در تقـدیر {حَتَّی} حرف نصب {تَفِیءَ} فعـل مضـارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقـدیری / فاعل، ضمیر مسـتتر (هی) در تقـدیر {إِلی} حرف جر {أَمْرِ} اسم مجرور یـا در محـل جر {اللَّهِ} مضـاف الیه، مجرور یـا در محـل جر {فَإِنْ} (ف) حرف عطف / حرف شـرط جازم {فاءَتْ} فعل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (ت) تأنیث / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {فَأَصْلِحُوا} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بَیْنَهُما} ظرف یـا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بِالْعَـِدْلِ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {وَأَقْسِطُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {يُحِبُّ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر إنَّ محذوف {الْمُقْسِطِينَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب

{إِنَّمَا} حرف مكفوف (كافّه و مكفوفه) {الْمُؤْمِنُونَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {إِخْوَةٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {فَأَصْلِحُوا} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بَيْنَ} ظرف یا مفعولٌ فيه، منصوب یا در محل نصب {أَخَوَيْكُمْ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف اليه {وَاتَّقُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {لَعَلَّكُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، اسم لعل {تُرْحَمُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل / خبر لعل محذوف

{يا} (يا) حرف ندا {أَيُّهَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ها) حرف تنبیه {الَّذِينَ} عطف بیان تابع {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لا} حرف جزم {يَسْخَرْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون {قَوْمٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر {قَوْمٍ} اسم مجرور یا در محل جر {عَسى} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {أَنْ} حرف نصب {يَكُونُوا} فعل مضارع، منصوب به حذف نون

/ (و) ضـمیر متصـل در محل رفع، اسم کان / فاعل (عسـی)، در محل رفع {خَیْراً} خبر کان، منصوب یا در محل نصب {مِنْهُمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {وَلا} (و) حرف عطف / حرف جزم / فعل مقدّر یا محذوف {نِساءٌ} فاعل محذوف {مِنْ} حرف جر {نِساءٍ} اسم مجرور یا در محل جر {عَسی} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {أَنْ} حرف نصب {یَکُنَّ} فعـل مضـارع، مبنی بر سـکون / (ن) ضـمیر متصـل در محـل رفع، اسم کـان / فاعـل (عسـی)، در محـل رفع {خَیْراً} خبر کـان، منصـوب یـا در محـل نصـب {مِنْهُنَّ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {وَلا} (و) حرف عطـف / حرف جزم {تَلْمِزُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَنْفُسَکُمْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ک) ضمیر متصـل در محل جر، مضاف الیه {وَلا} (و) حرف عطف / حرف جزم {تَنابَزُوا} فعل مضارع مجزوم به حـذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بِالْأَلْقابِ} (ب) حرف جر / اسم مجرور یا در محل جر {بِئْسَ} فعل ماضی جامد برای انشاء ذم {الاِسْمُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {الْفُسُوقُ} بدل تابع {بَعْدَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {الْإِیمانِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَمَنْ} (و) حرف استیناف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {لَمْ} حرف جزم {یَتُبْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {فَأُولئِکَ}

(ف) رابط جواب برای شـرط / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {هُمُ} ضمیر فصل بدون محل {الظَّالِمُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{یـا} (یا) حرف نـدا {أَيُّهَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ها) حرف تنبیه {الَّذِينَ} عطف بیان تابع {آمَنُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {اجْتَنِبُوا} فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعـل {كَثِيراً} مفعولٌ به، منصوب یـا در محـل نصب {مِنَ} حرف جر {الظَّنِّ} اسم مجرور یـا در محـل جر {إِنَّ} حرف مشـبه بالفعل یا حرف نفی ناسـخ {بَعْضَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {الظَّنِّ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {إِثْمٌ} خبر إنَّ، مرفوع یـا در محـل رفع {وَلا} (و) حرف عطف / حرف جزم {تَجَسَّسُوا} فعـل مضـارع مجزوم به حـذف نون / (و) ضـمیر متصـل در محـل رفع و فاعـل {وَلا} (و) حرف عطف / حرف جزم {يَغْتَبْ} فعل مضارع، مجزوم به سـکون {بَعْضُكُمْ} فاعل، مرفوع یـا در محـل رفع / (ک) ضـمیر متصـل در محل جر، مضاف الیه {بَعْضاً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {أَيُحِبُّ} همزه (أ) حرف استفهام / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {أَحَدُكُمْ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ک) ضمیر متصـل در محل جر، مضـاف الیه {أَنْ} حرف نصب {يَأْكُلَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقـدیری / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {لَحْمَ} مفعولٌ به، منصوب یـا در محـل نصب {أَخِيهِ} مضـاف الیه، مجرور یـا در محـل جر / (ه) ضـمیر متصل در محل جر،

مضاف الیه {مَیْتاً} حال، منصوب {فَکَرِهْتُمُوهُ} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / (و) حرف زائد برای اشباع میم / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {وَاتَّقُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {تَوَّابٌ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {رَحِيمٌ} خبر إنَّ ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{یا} (یا) حرف ندا {أَيُّهَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ها) حرف تنبیه {النَّاسُ} عطف بیان تابع {إِنَّا} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {خَلَقْناكُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / خبر إنَّ محذوف {مِنْ} حرف جر {ذَكَرٍ} اسم مجرور یا در محل جر {وَأُنْثى} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَجَعَلْناكُمْ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {شُعُوباً} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {وَقَبائِلَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {لِتَعارَفُوا} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف

نفی ناسخ {أَكْرَمَكَمْ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {عِنْدَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یـا در محـل نصب {اللَّهِ} مضـاف الیه، مجرور یـا در محـل جر {أَتْقـاكُمْ} خبر إنَّ، مرفوع یـا در محل رفع / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {عَلِيمٌ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {خَبِيرٌ} خبر إنَّ ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{قالَتِ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ت) تأنیث {الْأَعْرابُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {آمَنَّا} فعل ماضی، مبنی بر سـکون / (نـا) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {قُلْ} فعل امر مبنی بر سـکون / فاعل، ضـمیر مسـتتر (أنت) در تقـدیر {لَمْ} حرف جزم {تُؤْمِنُـوا} فعـل مضـارع مجزوم به حـذف نون / (و) ضـمیر متصـل در محـل رفع و فاعـل {وَلكِنْ} (و) حرف عطف / حرف اسـتدراک {قُولُوا} فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَسْلَمْنا} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَلَمَّا} (و) حالیه / حرف جزم {يَدْخُلِ} فعل مضارع، مجزوم به سکون {الْإِيمـانُ} فاعـل، مرفوع یـا در محل رفع {فِي} حرف جر {قُلُوبِكُمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ك) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَإِنْ} (و) حرف استیناف / حرف شـرط جازم {تُطِيعُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهَ} مفعولٌ

به، منصوب یا در محل نصب {وَرَسُولَهُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {لا} حرف نفی غیر عامل {يَلِتْكُمْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {مِنْ} حرف جر {أَعْمالِكُمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {شَيْئاً} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {غَفُورٌ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {رَحِيمٌ} خبر إنَّ ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{إِنَّمَا} حرف مکفوف (کافّه و مکفوفه) {الْمُؤْمِنُونَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِينَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بِاللَّهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَرَسُولِهِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {ثُمَّ} حرف عطف {لَمْ} حرف جزم {يَرْتابُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَجاهَدُوا} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بِأَمْوالِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَأَنْفُسِهِمْ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {فِي} حرف جر {سَبِيلِ} اسم مجرور یا در محل

جر {اللَّهِ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر {أُولئِـکَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {هُمُ} ضمیر فصل بدون محل {الصَّادِقُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{قُلْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {أَتُعَلِّمُونَ} همزه (أ) حرف استفهام / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {بِدِينِكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف اليه {وَاللَّهُ} (و) حاليه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَعْلَمُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير / خبر در تقدير یا محذوف یا در محل {ما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {فِي} حرف جر {السَّماواتِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَما} (و) حرف عطف / معطوف تابع {فِي} حرف جر {الْأَرْضِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَاللَّهُ} (و) حرف استيناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {بِكُلِّ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {شَيْءٍ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر {عَلِيمٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{يَمُنُّونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {عَلَيْكَ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أَنْ} حرف مصدری {أَسْلَمُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {قُلْ} فعل امر مبنی بر سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدير {لا} حرف جزم {تَمُنُّوا} فعل مضارع مجزوم به

حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {عَلَيَّ} حرف جر {إِسْلامَكُمْ} اسم مجرور یا در محل جر / مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {بَلِ} حرف اضراب {اللَّهُ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَمُنُّ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {عَلَيْكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أَنْ} حرف مصدری {هَداكُمْ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {لِلْإِيمانِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {إِنْ} حرف شرط جازم {كُنْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {صادِقِينَ} خبر کان، منصوب یا در محل نصب

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {يَعْلَمُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر إنَّ محذوف {غَيْبَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {السَّماواتِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَالْأَرْضِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَاللَّهُ} (و) حالیه / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {بَصِيرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَعْمَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

آوانگاری قرآن

Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi.

Ya ayyuha allatheena amanoo la.۱

tuqaddimoo bayna yadayi Allahi warasoolihi waittaqoo Allaha inna Allaha sameeAAun
AAaleemun

Ya ayyuha allatheena amanoo la tarfaAAoo aswatakum fawqa sawti alnnabiyyi wala .٢
tajharoo lahu bialqawli kajahri baAAdikum libaAAdin an tahbata aAAmalukum
waantum la tashAAuroona

Inna allatheena yaghuddoona aswatahum AAinda rasooli Allahi ola-ika allatheena .٣
imtahana Allahu quloobahum lilttaqwa lahum maghfiratun waajrun AAatheemun

Inna allatheena yunadoonaka min wara-i alhujurati aktharuhum la yaAAqiloona .٤

Walaw annahum sabaroo hatta takhruja ilayhim lakana khayran lahum waAllahu .٥
ghafoorun raheemun

Ya ayyuha allatheena amanoo in jaakum fasiqun binaba-in fatabayyanoo an .٦
tuseeboo qawman bijahalatin fatusbihoo AAala ma faAAaltum nadimeena

WaiAAlamoo anna feekum rasoola Allahi law yuteeAAukum fee katheerin mina al- .٧
amri laAAanittum walakinna Allaha habbaba ilaykumu al-eemana wazayyanahu fee
quloobikum wakarraha ilaykumu alkufra waalfusooqa waalAAisyana ola-ika humu
alrrashidoona

Fadlan mina Allahi waniAAmatan waAllahu AAaleemun hakeemun .٨

Wa-in ta-ifatani mina almu/mineena iqtataloo faaslihoo baynahuma fa-in baghat .٩
ihdahuma AAala al-okhra faqatiloo allatee tabghee hatta tafee-a ila amri Allahi fa-in
faat faaslihoo baynahuma bialAAadli waaqsitoo inna Allaha yuhibbu almuqsiteena

Innama almu/minoona ikhwatun faaslihoo bayna akhawaykum waittaqoo Allaha .١٠
laAAallakum turhamoona

Ya ayyuha allatheena amanoo la yaskhar qawmun min qawmin AAasa an .١١
yakoonoo khayran minhum wala nisaon min nisa-in AAasa an yakunna khayran
minhunna wala talmizoo anfusakum wala tanabazoo bial-alqabi bi/sa al-ismu
alfusooqu baAAda al-eemani waman lam yatub faola-ika humu alththalimoona

Ya ayyuha allatheena amanoo ijtaniboo katheeran mina alththanni inna baAAda.١٢
alththanni ithmun wala tajassasoo wala yaghtab baAAdukum baAAdan ayuhibbu
ahadukum an ya/kula lahma akheehi maytan fakarihtumoohu waittaqoo Allaha inna
Allaha tawwabun raheemun

Ya ayyuha alnnasu inna khalaqnakum min thakarin waontha wajaAAalnakum.١٣
shuAAooban waqaba-ila litaAAarafoo inna akramakum AAinda Allahi atqakum inna

Allaha AAaleemun khabeerun

Qalati al-aAArabu amanna qul lam tu/minoo walakin qooloo aslamna walamma.۱۴
yadkhuli al-eemanu fee quloobikum wa-in tuteeAAoo Allaha warasoolahu la yalitkum
min aAAmalikum shay-an inna Allaha ghafoorun raheemun

Innama almu/minoona allatheena amanoo biAllahi warasoolihi thumma lam.۱۵
yartaboo wajahadoo bi-amwalihim waanfusihim fee sabeeli Allahi ola-ika humu
alssadiqoona

Qul atuAAallimoona Allaha bideenikum waAllahu yaAAlamu ma fee alssamawati.۱۶
wama fee al-ardi waAllahu bikulli shay-in AAaleemun

Yamunnoona AAalayka an aslamoo qul la tamunnoo AAalayya islamakum bali.۱۷
Allahu yamunnu AAalaykum an hadakum lil-eemani in kuntum sadiqeena

Inna Allaha yaAAlamu ghayba alssamawati waal-ardi waAllahu baseerun bima.۱۸
taAAmaloona

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

ای کسانی که ایمان آورده اید، در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری پیشی مجویید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست. (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید، و همچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویید با او به صدای بلند سخن مگویید، مبادا بی آنکه بدانید کرده هایتان تباه شود. (۲)

کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می کشند همان کسانند که خدا دلهایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است؛ آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است. (۳)

کسانی که تو را از پشت اتاقها[ی مسکونی تو] به فریاد می خوانند، بیشترشان نمی فهمند. (۴)

و اگر صبر کنند تا بر آنان درآیی، مسلماً برایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است. (۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسـقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد،] از آنچه کرده اید پشیمان شوید. (۶)

و بدانید که پیامبر

خدا در میان شماست. اگر در بسیاری از کارها از [رأی و میل شما پیروی کند، قطعاً دچار زحمت می شوید، لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دلهای شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت. آنان [که چنین اند] ره یافتگانند. (۷)

[و این بخششی از خدا و نعمتی [از اوست ، و خدا دانای سنجیده کار است. (۸)

و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدّی کرد، با آن [طایفه ای که تعدّی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر باز گشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می دارد. (۹)

در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید. (۱۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید، نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند]، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و از یکدیگر عیب مگیرید، و به همدیگر لقبهای زشت مدهید؛ چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند. (۱۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره ای از گمانها گناه است، و جاسوسی مکنید، و بعضی از شما غیبت بعضی نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید.

[پس از خدا بترسید، که خدا توبه پذیر مهربان است. (۱۲)

ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است. (۱۳)

[برخی از] بادیه نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم. و هنوز در دلهای شما ایمان داخل نشده است. و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش کرده هایتان چیزی کم نمی کند. خدا آمرزنده مهربان است.» (۱۴)

در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شکّ نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینانند که راستکردارند. (۱۵)

بگو: «آیا خدا را از دین داری خود خبر می دهید؟ و حال آنکه خدا آنچه را که در زمین است می داند، و خدا به همه چیز داناست. (۱۶)

از اینکه اسلام آورده اند بر تو منّت می نهند؛ بگو: «بر من از اسلام آوردنتان منّت مگذارید، بلکه [این خداست که با هدایت کردن شما به ایمان، بر شما منّت می گذارد، اگر راستگو باشید. (۱۷)

خداست که نهفته آسمانها و زمین را می داند و خدا[ست که به آنچه می کنید بیناست.» (۱۸)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدّم نشمرید [و پیشی مگیرید]، و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست!

«۲» ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید

[و داد و فریاد نزنید] آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید!

«۳» آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند همان کسانی هستند که خداوند دلهایشان را برای تقوا خالص نموده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است!

«۴» [ولی] کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا می زنند، بیشترشان نمی فهمند!

«۵» اگر آنها صبر می کردند تا خود به سراغشان آیی، برای آنان بهتر بود؛ و خداوند آمرزنده و رحیم است!

«۶» ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!

«۷» و بدانید رسول خدا در میان شماست؛ هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقّت خواهید افتاد؛ ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دلهایتان زینت بخشیده، و [به عکس] کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است؛ کسانی که دارای این صفاتند هدایت یافتگانند!

«۸» [و این برای شما بعنوان] فضل و نعمتی از سوی خداست؛ و خداوند دانا و حکیم است.!

«۹» و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هرگاه بازگشت [و زمینه صلح فراهم شد]، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که

خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد.

«۱۰» مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید!

«۱۱» ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند؛ و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید؛ و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند!

«۱۲» ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است؛ و هرگز [در کار دیگران] تجسّس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! [به یقین] همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است!

«۱۳» ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ [اینها ملاک امتیاز نیست،] گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!

«۱۴» عربهای بادیه نشین گفتند: (ایمان آورده ایم) بگو: (شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم، امّا هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند، خداوند، آمرزنده مهربان است.)

«۱۵» مؤمنان واقعی تنها

کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شکّ و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده اند؛ آنها راستگویانند.

«۱۶» بگو: (آیا خدا را از ایمان خود با خبر می سازید؟! او تمام آنچه را در آسمانها و زمین است می داند؛ و خداوند از همه چیز آگاه است!)

«۱۷» آنها بر تو منّت می نهند که اسلام آورده اند؛ بگو: (اسلام آوردن خود را بر من منّت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منّت می نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر [در ادّعای ایمان] راستگو هستید!

«۱۸» خداوند غیبت آسمانها و زمین را می داند و نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست!)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

ای اهل ایمان! بر خدا و پیامبرش [در هیچ امری از امور دین و دنیا و آخرت] پیشی مگیرید و از خدا پروا کنید که خدا شنوا و داناست. (۱)

ای مؤمنان! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید، و آن گونه که با یکدیگر بلند سخن می گویید با او بلند سخن نگویید، مبادا آنکه اعمالتان تباه و بی اثر شود و شما تباهی آن را درک نکنید. (۲)

بی تردید کسانی که صدایشان را نزد رسول خدا پایین می آورند، همانان هستند که خدا دل هایشان را برای پرهیزکاری امتحان کرده، آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است. (۳)

یقیناً کسانی که تو را از پشت اطاق ها صدا می کنند، بیشترشان معرفت و آگاهی [به حرمت و عظمت تو] ندارند. (۴)

و اگر آنان صبر می کردند تا به سویشان بیرون آیی، یقیناً برای آنان بهتر

بود، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۵)

ای اهل ایمان! اگر فاسقی خبری برایتان آورد، خبرش را بررسی و تحقیق کنید تا مبادا از روی ناآگاهی، گروهی را آسیب و گزند رسانید و بر کرده خود پشیمان شوید. (۶)

و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست [و بر شما واجب است در همه امور از او پیروی کنید]، اگر او در بسیاری از کارها از شما پیروی کند، قطعاً دچار گرفتاری و زحمت می شوید، ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست، و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت، اینان [که دارای این ویژگی ها هستند] هدایت یافته اند. (۷)

[این محبت و ناخوشایندی نسبت به حق و باطل] عطیه و نعمتی از سوی خداست؛ و خدا دانا و حکیم است. (۸)

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند میان آنها صلح و آشتی برقرار کنید، و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کند، با آن گروهی که تجاوز می کند، بجنگید تا به حکم خدا باز گردد. پس اگر بازگشت، میانشان به عدالت و انصاف، صلح و آشتی برقرار کنید؛ و همواره دادگری را پیشه سازید که خدا دادگران را دوست دارد. (۹)

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید، و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید. (۱۰)

ای اهل ایمان! نباید گروهی گروه دیگر را مسخره کنند، شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، ونباید زنانی زنان دیگر را [مسخره کنند]

شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و از یکدیگر عیب جویی نکنید و با لقب های زشت و ناپسند یکدیگر را صدا نزنید؛ بد نشانه و علامتی است اینکه انسانی را پس از ایمان آوردنش به لقب زشت علامت گذاری کنند. و کسانی که [از این امور ناهنجار و زشت] توبه نکنند، خود ستمکارند. (۱۱)

ای اهل ایمان! از بسیاری از گمان ها [در حقّ مردم] بپرهیزید؛ زیرا برخی از گمان ها گناه است، و [در اموری که مردم پنهان ماندنش را خواهانند] تفحص و پی جویی نکنید، و از یکدیگر غیبت ننمایید، آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ بی تردید [از این کار] نفرت دارید، و از خدا پروا کنید که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است. (۱۲)

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است. (۱۳)

بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: اسلام آورده ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۴)

مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقّانیّت آنچه به آن ایمان آورده اند] شک ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند. (۱۵)

بگو: آیا خدا را از دین خود [به خیال اینکه آگاه نیست] خبر می دهید

[که از عمق قلب ایمان آورده اید؟!] در حالی که خدا آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است می داند، و خدا به همه چیز داناست. (۱۶)

از اینکه اسلام آورده اند بر تو منت می گذارند؛ بگو: اگر [در ادعای مؤمن بودن] راستگویید، بر من از اسلام آوردن خود منت نگذارید، بلکه خداست که با هدایت شما به ایمان بر شما منت دارد. (۱۷)

یقیناً خدا نهان آسمان ها و زمین را می داند و خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست. (۱۸)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

ای کسانی که به خدا ایمان آورده اید در هیچکار بر خدا و رسول تقدم مجوئید و از خدا بترسید و او را نافرمانی مکنید که خدا به گفتار شما شنوا و به کردارتان داناست (۱)

ای اهل ایمان با رسول با ادب سخن گوئید و فوق صوت پیغمبر صدا بلند مکنید به یا محمد و یا احمد بر او فریاد برمکشید که اعمال نیکتان در اثر بی ادبی محو و باطل شود و شما فهم نکنید که بی ادبی مبطل اعمال نیک است (۲)

آنان که نزد رسول خدا برای احترامات او به صدای آرام و آهسته سخن گویند آنها هستند که در حقیقت خدا دلهایشان را برای مقام رفیع تقوی آزموده و آمرزش و اجر عظیم نصیب فرموده است (۳)

به حقیقت مردمی که حرمت مقام رسالت نگاه نمیدارند و تو را از پشت حجره ات به صدای بلند می خوانند و فریاد یا محمد (ص) یا محمد (ص) برمیکشند اکثرمردم بی عقل و شعوری هستند (۴)

و اگر آنها ادب نگاه داشته و صبر میکردند تا وقتی که

تو بر ایشان خارج شوی و مقصودشان را انجام دهی بسیار بر آنها بهتر و ثوابش بیشتر بود و باز هم توبه اگر کنند خدا غفور و مهربانست (۵)

ای مومنان عالم هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد تصدیق مکنید تا تحقیق کنید مبادا به سخن چینی فاسقی از نادانی به قومی رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید در این آیه پند مهمی است (۶)

و بدانید رسول خدا که از وحی حق به صلاح خلق آگاهست در میان شما هست شما او را به رای جاهلانه خود وا مدارید که اگر در بسیاری از امور رصی شما را پیروی کند خود به رنج و زحمت می افتید و لیکن خدا به لطف خود مقام ایمان را محبوبشما گردانید و در دلهاتان نیکو بیاراست و کفر و فسق و معصیت را زشت و منفوردر نظرتان ساخت تا در دو عالم سعادتمند شوید و اینان به حقیقت اهل صواب و هدایتند (۷)

این مقام بر آنان به فضل خدا و نعمت الهی حاصل گردید و خدا به احوال بندگان دانا و به صلاح نظام عالم آگاهست (۸)

و اگر دو طایفه از اهل ایمان با هم به قتال و دشمنی برخیزند البته شما مومنان بین آنها صلح برقرار دارید و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال کنید تا به فرمان خدا بازآید و ترک ظلم کند پس هرگاه به حکم حق برگشتبا حفظ عدالت میان آنها را صلح دهید و همیشه با هر دوست و دشمنی عدالت کنید که خدا بسیار اهل عدل و داد را دوست می دارد (۹)

به حقیقت مومنان که از یک روح قدسی رسول به وجود آمده اند همه برادر یکدیگرند پس همیشه بین برادران ایمانی خود چون نزاعی شود صلح دهید و خداترس و پرهیزکار باشید، باشد که مورد لطف و رحمت الهی گردید (۱۰)

ای اهل ایمان مومنان هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخره و استهزاء کنند شماچه میدانید؟ شاید آن قوم که مسخره میکنید بهترین مومنین باشند و نیز بین زنان با ایمان قومی دیگری را سخریه نکنند که با آن قوم بهترین آن زنانند و هرگز عیبجوئی از همدینان خود مکنید و به نام و لقبهای زشت یکدیگر را مخوانید که پس از ایمان به خدا نام فسق بر مومن نهند بسیار زشت است و هر که از فسق و گناه به درگاه خدا توبه نکند بسیار ظالم و ستمکار است (۱۱)

ای اهل ایمان از بسیار پندارها و پن بدها در حق یکدیگر اجتناب کنید که برخی ظن و پندارها باطل و بی حقیقت و معصیت است و نیز هرگز از حال درونی هم تجسس مکنید و جاسوس بر احوال خلق برمگمارید و غیبت یکدیگر روا مدارید آیا شما دوست میدارید گوشت برادر مرده خود را خورید البته کراهت و نفرت از آن دارید پس بدانید که مثل غیبت مومن به حقیقت همین است و از خدا بترسید و توبه کنید که خدا بسیار توبه پذیر و مهربانست (۱۲)

ای مردم ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا قرب و بعد نژاد و نسب یکدیگر را بشناسید نه آنکه به واسطه

نسب بر هم فخر و مباهات کنید و دل یکدیگر را بشکنید و بدانید که اصل و نسب نژادی مایه افتخار نیست بلکه بزرگوار و با افتخارترین شما نزد خدا با تقواترین مردمند و خدا هم بر نیک و بد مردم و ظاهر و باطن خلق کاملا آگاهست (۱۳)

ای رسول اعراب بنی اسد و غیره که بر تو منت گذارده و گفتند ما بی جنگ و نزاع ایمان آوردیم به آنها بگو شما که ایمانتان از زبان به قلب وارد نشده به حقیقت هنوز ایمان نیاورده اید لیکن بگوئید ما اسلام آوردیم و از خوف جان به ناچار تسلیم شدیم و اگر بعد از این با ایمان حقیقی خدا و رسول وی را اطاعت کنید او از اجر اعمال شما هیچ نخواهد کاست و از گناه گذشته میگذرد که خدا بسیار آمرزنده و مهربانست (۱۴)

منحصرا مومنان واقعی آن کسانند که به خدا و رسول او ایمان آوردند و بعدا هیچگاه شک و ریبی به دل راه ندادند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند اینان به حقیقت راستگو هستند (۱۵)

ای رسول با مردم ریائی بگو که شما میخواهید خدا را به دین خود آگاه سازید که اظهار دیانت میکنید؟ و حال آن که خدا آنچه در آسمانها و زمین است همه رامیداند و به کلیه امور عالم آگاهست (۱۶)

آنها بر توبه مسلمان شدن منت می گذارند بگو شما به اسلام خود بر من منت منهید بلکه اگر راست میگوئید و ایمان حقیقی دارید خدا بر شما منت دارد که شما را به سوی ایمان هدایت فرموده است (۱۷)

خدا اسرار غیب زمین و آسمانها را میداند و به آنچه شما بندگان میکنید از نیکو و بد، خالص یا ریا، از همه آگاهست (۱۸)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

ای کسانی که ایمان آورده اید! (در هیچ کاری) بر (حکم) خدا و پیامبر او پیشی نگیرید و از خداوند پروا کنید، که خداوند شنوا و دانا است. (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! (در گفتگو با پیامبر) صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و آن گونه که با یکدیگر بلند گفتگو می کنید، با پیامبر بلند سخن مگویید! مبادا (به خاطر این بی ادبی،) اعمالتان نابود شود و شما آگاه نشوید. (۲)

همانا کسانی که نزد پیامبر (از روی ادب و احترام) صدایشان را پایین می آورند، آنان کسانی هستند که خداوند دلهایشان را برای (پذیرش) تقوا آزمایش (و آماده) کرده و آمرزش و پاداش بزرگ مخصوص آنها است. (۳)

همانا کسانی که از پشت حجره ها تو را می خوانند، اکثرشان تعقّل نمی کنند. (۴)

و اگر صبر کنند تا به سوی آنان خارج شوی، قطعاً برایشان بهتر است و خداوند بخشنده مهربان است. (۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی برای شما خبری مهم آورد تحقیق کنید، مبادا (از روی زودباوری و شتاب زدگی تصمیم بگیرید و) ناآگاهانه به قومی آسیب رسانید، سپس از کرده ی خود پشیمان شوید. (۶)

و بدانید که در میان شما رسول خداست که (شما باید از او پیروی کنید و) اگر او در بسیاری از امور پیرو شما باشد، قطعاً به سختی و مشقّت خواهید افتاد، ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داده و در دلهایتان آن را زینت بخشیده است و کفر،

فسق و گناه را مورد تنفّر شم رار داده است. آنها همان رشد یافتگان هستند. (۷)

(این علاقه به ایمان و تنفّر از کفر،) فضل و نعمتی بزرگ از طرف خداوند است و خداوند آگاه و حکیم است. (۸)

و اگر دو گروه از مؤمنان به نزاع و جنگ پرداختند، پس میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید. سپس اگر یکی از دو گروه بر دیگری تجاوز کرد، با متجاوز بجنگید تا به فرمان خداوند بازگردد. پس اگر متجاوز بازگشت (و دست از تجاوز برداشت)، میان آن دو گروه به عدالت صلح برقرار کنید و عدالت ورزید که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد. (۹)

همانا مؤمنان با یکدیگر برادرند، پس میان برادران خود، (در صورت اختلاف و نزاع) صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا کنید تا مورد رحمت قرار گیرید. (۱۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید! مبادا گروهی (از شما) گروهی دیگر را مسخره کند، چه بسا که مسخره شدگان بهتر از مسخره کنندگان باشند و زنان نیز، زنان دیگر را مسخره نکنند، شاید که آنان بهتر از اینان باشند و در میان خودتان عیب جویی نکنید و یکدیگر را با لقب های نخوانید. (زیرا) فسق بعد از ایمان، بد رسمی است، (و سزاوار شما نیست.) و هر کس (از این اعمال) توبه نکند، پس آنان همان ستمگرانند. (۱۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری گمان ها دوری کنید، زیرا بعضی گمان ها گناه است. و (در کار دیگران) تجسّس نکنید و بعضی از شما دیگری را غیبت نکند، آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (هرگز) بلکه آن را

ناپسند می دانید و از پروا کنید، همانا خداوند توبه پذیر مهربان است. (۱۲)

ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست، همانا خدا دانای خبیر است. (۱۳)

آن اعراب بادیه نشین گفتند: ما ایمان آورده ایم، به آنان بگو: شما هنوز ایمان نیاورده اید، بلکه بگوئید: اسلام آورده ایم و هنوز ایمان در دلهای شما وارد نشده است و اگر خدا و رسولش را اطاعت کنید، خداوند ذرّه ای از اعمال شما کم نمی کند. همانا خداوند آمرزنده ربان است. (۱۴)

مؤمنان، تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و دچار تردید نشدند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند. اینانند که (در ادّعای ایمان) راستگویانند. (۱۵)

بگو: آیا شما، خدا را از دین و ایمان خود آگاه می کنید، در حالی که خداوند آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است می داند و خداوند به هر چیزی دانا است!؟ (۱۶)

آنان بر تو منّت می گذارند که اسلام آورده اند. بگو: اسلام آوردنتان را بر من منّت ننهید، بلکه این خداوند است که بر شما منّت دارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد، اگر راست می گویید. (۱۷)

همانا خداوند نهان آسمان ها و زمین را می داند و خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است. (۱۸)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

ای کسانی که ایمان آورده اید، [در هیچ کاری] فراپیش خدا و پیامبرش نروید، و از خدای پروا کنید، که خدا شنوا و داناست. (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، آوازهای خود را

از آواز پیامبر بلندتر مکنید، و با او بلند سخن مگویید مانند بلند سخن گفتن برخی از شما با برخ دیگر، که کردارهای شما تباه و بیهوده می شود و خود آگاه نیستید. (۲)

کسانی که در نزد پیامبر خدا آوازهای خود را فرو می دارند آنانند که خداوند دلهاشان را برای پرهیزگاری بیازموده است - تا پاک و صافی شوند -، ایشان را آمرزش و مزدی بزرگ است. (۳)

کسانی که از فراسوی حجره ها - اطاقها یا خانه های خرد - تو را آواز می دهند، بیشترشان نابخردند - زیرا انسانیت و ادب نگاه نمی دارند -. (۴)

و اگر صبر کنند تا به نزد آنان بیرون شوی هرآینه برایشان بهتر است، و خدا آمرزگار و مهربان است. (۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر دروغگویی برون شده از فرمان خدای به شما خبری آورد نیک بررسی کنید تا مبادا نادانسته به مردمی آسیب رسانید، و آنگاه بر آنچه کردید پشیمان گردید. (۶)

و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست - و شما باید از او فرمان برید نه او از شما -، که اگر در بسیاری از کارها شما را فرمان برد هرآینه به رنج افتید و هلاک شوید، ولیکن خداوند ایمان را در نزد شما دوست داشتنی ساخت و آن را در دلهای شما بیاراست، و کفر و بدکرداری و نافرمانی را ناخوشایندتان داشت. ایشانند راه یافتگان. (۷)

[و این] از روی بخشش و نعمتی است از خدای، و خدا دانا و با حکمت است. (۸)

و اگر دو گروه از مومنان با هم کارزار کنند، میانشان آشتی دهید. پس اگر یکی از آن دو بر

دیگری ستم و تجاوز کند، با آن که ستم و تجاوز می کند بجنگید تا به فرمان خدای بازگردد. پس اگر بازگشت میانشان به عدل و داد آشتی دهید، و دادگری کنید، که خدا دادگران را دوست می دارد. (۹)

همانا مومنان برادران [یکدیگر]اند، پس میان [آن دو گروه] برادرانتان آشتی افکنید، و از خدای پروا کنید، باشد که در خور رحمت گردید. (۱۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید، گروهی [از مردان] گروه دیگر را مسخره نکنند، شاید آنان - که مسخره شده اند - از اینان - که مسخره کرده اند - بهتر باشند، و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان از اینان بهتر باشند. و از خودتان - از یکدیگر - عیبجویی مکنید و یکدیگر را به لقبها[ی بد و ناخوش] مخوانید. بد نامی است نام کردن [مردم] به بدکرداری پس از ایمان آوردن [آنها]. و هر که توبه نکرد پس اینانند ستم کاران. (۱۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمانها - گمانهای بد - دور باشید، زیرا برخی از گمانها گناه است. و [در احوال و عیبهای پنهان مردم] کاوش مکنید، و از پس یکدیگر بدگویی - غیبت - مکنید. آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ بی گمان آن را ناخوش و ناپسند می دارید. و از خدای پروا کنید، که خدا توبه پذیر و مهربان است. (۱۲)

ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن بیافریدیم، و شما را شاخه ها و تیره ها کردیم تا یکدیگر را باز شناسید. هرآینه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. همانا خدا دانا و آگاه است. (۱۳)

بادیه نشینان گفتند:

ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: اسلام آوردیم - به زبان تسلیم شدیم -، و هنوز ایمان در دلهاتان درنیامده است. و اگر خدا و پیامبرش را فرمان برید، از [پاداش] کردارهای شما چیزی نکاهد، همانا خدا آمرزگار و مهربان است. (۱۴)

جز این نیست که مومنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده اند و سپس شک نکرده اند، و با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کرده اند. ایشانند راستگویان. (۱۵)

بگو: آیا می خواهید خدای را به دین خودتان آگاه کنید؟ و حال آنکه خدا آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می داند، و خدا به همه چیز داناست. (۱۶)

بر تو منت می نهند که اسلام آورده اند، بگو: به اسلام خود بر من منت منهید، بلکه خدای بر شما منت می نهد که شما را به ایمان راه نموده است اگر [در ایمان خود] راستگویید. (۱۷)

همانا خدا نهان آسمانها و زمین را می داند، و خدا بدانچه می کنید بیناست. (۱۸)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

ای کسانی که ایمان آورده اید، بر خدا و پیامبر او پیشی مگیرید و از خدا بترسید، زیرا خدا شنوا و داناست. (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر مکنید و همچنان که با یکدیگر بلند سخن می گویید با او به آواز بلند سخن مگویید، که اعمالتان ناچیز شود و آگاه نشوید. (۲)

کسانی که در نزد پیامبر خدا صدایشان را پایین می آورند همانهایند که خدا دلهایشان را به تقوا آزموده است. آنها راست آمرزش و مزد بسیار. (۳)

آنهایی که از آن سوی حجره

ها ندایت می دهند بیشتر بی خردانند. (۴)

اگر صبر می کردند تا تو خود بیرون می آمدی و نزد آنها می رفتی برایشان بهتر می بود، و خدا آمرزنده مهربان است. (۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد تحقیق کنید، مباد از روی نادانی به مردمی آسیب برسانید، آنگاه از کاری که کرده اید پشیمان شوید. (۶)

و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست. اگر در بسیاری از امور از شما فرمان ببرد به رنج می افتید. ولی خدا ایمان را محبوب شما ساخت و آن را در دلتان بیاراست و کفر و فسق و عصیان را در نظرتان مکروه گردانید. اینان خود راه یافتگانند. (۷)

بخشش و نعمتی است از جانب خدا، و خدا دانا و حکیم است. (۸)

و اگر دو گروه از مومنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، میانشان آشتی افکنید. و اگر یک گروه بر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی کرده است بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر بازگشت، میانشان صلحی عادلانه برقرار کنید و عدالت ورزید که خدا عادلانه را دوست دارد. (۹)

هر آینه مومنان برادرانند. میان برادرانتان آشتی بیفکنید و از خدا بترسید، باشد که بر شما رحمت آرد. (۱۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید، مباد که گروهی از مردان گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آن مسخره شدگان بهتر از آنها باشند. و مباد که گروهی از زنان گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آن مسخره شدگان بهتر از آنها باشند. و از هم عیبجویی مکنید و یکدیگر را به القاب زشت مخوانید. بد

است عنوان فسق پس از ایمان آوردن. و کسانی که توبه نمی کنند خود ستمکارانند. (۱۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از گمان فراوان بپرهیزید. زیرا پاره ای از گمانها در حد گناه است. و در کارهای پنهانی یکدیگر جستجو مکنید. و از یکدیگر غیبت مکنید. آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ پس آن را ناخوش خواهید داشت. و از خدا بترسید، زیرا خدا توبه پذیر و مهربان است. (۱۲)

ای مردم، ما شما را از نری و ماده ای بیافریدیم. و شما را جماعتها و قبیله ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید. هر آینه گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست. خدا دانا و کاردان است. (۱۳)

اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید. بگویید که تسلیم شده ایم، و هنوز ایمان در دلهایتان داخل نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید از ثواب اعمال شما کاسته نمی شود، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است. (۱۴)

مومنان کسانی هستند که به خدا و پیامبر او ایمان آورده اند و دیگر شک نکرده اند، و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کرده اند. اینان راستگویانند. (۱۵)

بگو: آیا می خواهید خدا را از دینداری خویش آگاه کنید؟ حال آنکه خدا از هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است آگاه است و او به هر چیزی عالم است. (۱۶)

از اینکه اسلام آورده اند بر تو منت می گذارند. بگو: به خاطر اسلامتان بر من منت مگذارید، بلکه خدا بدان سبب که شما را به

ایمان راه نموده است بر شما منت می نهد، اگر راست می گویید. (۱۷)

هر آینه خدا نهان آسمانها و زمین را می داند و به هر کاری که می کنید بیناست. (۱۸)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای مومنان بر حکم خداوند و پیامبر او پیشدستی نکنید، و از خداوند پروا داشته باشید، بی گمان خداوند شنوای داناست (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مسازید، و در سخن با او، مانند بلند حرف زدنتان با همدیگر، بلند حرف مزنید. مبادا که اعمالتان تباه شود و آگاه نباشید (۲)

بی گمان کسانی که صداهایشان را نزد پیامبر خدا [آهسته و] پوشیده می دارند، ایناننـد که خداوند دلهایشان را برای تقوا پالوده است، ایشان را آمرزش و پاداشی بزرگ است (۳)

بی گمان کسانی که تو را از پشت در حجره ها صدا می زنند، بیشترشان نابخردانند (۴)

و اگر آنان صبر می کردند که تو بر ایشان بیرون آیی، بی شک بر ایشان بهتر بود، و خداوند آمرزگار مهربان است (۵)

ای مومنان اگر فرد فاسقی خبری برایتان آورد، [در آن] بررسی کنید. مبادا نادانسته به قومی زیان رسانید، آنگاه به خاطر کاری که کرده اید پشیمان شوید (۶)

و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست که اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند، به مشقت افتید، ولی خداوند ایمان را خوشایند شما قرار داد و آن را در دلهایتان آراست، و کفر و فسق و عصیان را برای شما ناخوشایند ساخت، ایناننـد که ره یافتگانند (۷)

بخشش و نعمتی از جانب خداوند است، و خداوند دانای فرزانه است (۸)

و اگر دو طایفه از مومنان

با هم در افتند، میان آنان سازش دهید، و اگر یکی از آنها بر دیگری تعدی کرد، پس با آنکه تعدی پیشه کرده است کارزار کنید، تا آنکه به سوی امر الهی باز آید، و اگر باز آمد، آنگاه میان آنان دادگرانه سازش دهید، و به داد بکوشید که خداوند دادگران را دوست دارد (۹)

همانا مومنان [مسلمانان] برادرند، پس بین برادرانتان آشتی برقرار سازید، و از خداوند پروا کنید، باشد که مشمول رحمت شوید (۱۰)

ای مومنان نباید که قومی، قوم دیگر را به ریشخند بگیرد، چه بسا اینان از آنان بهتر باشند، و نیز نباید زنانی زنان دیگر را [ریشخند کنند] چه بسا اینان از آنان بهتر باشند، و در میان خویش عیبجویی مکنید، و یکدیگر را به لقبهای بد مخوانید. پس از ایمان، پرداختن به فسق، بد رسمی است، و هر کس [از این کار] بازنگردد، اینانند که ستمگرانند (۱۱)

ای مومنان از بسیاری از گمانها پرهیز کنید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، و [در کار دیگران] تجسس مکنید، و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکند، آیا هیچ کدام از شما خوش دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد، که از آن تنفر دارید، و از خداوند پروا کنید که بی گمان خداوند توبه پذیر مهربان است (۱۲)

هان ای مردم همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده ایم و شما را به هیئت اقوام و قبایلی در آورده ایم تا با یکدیگر انس و آشنایی یابید، بی گمان گرامی ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شماست، که خداوند دانای آگاه است (۱۳)

اعرابیان گفتند ایمان آورده ایم. بگو هنوز

ایمان [حقیقی] نیاورده اید، بهتر است بگویید اسلام آورده ایم چرا که هنوز ایمان به [ژرفنای] دلهایتان راه نیافته است، و اگر از خداوند و پیامبر او اطاعت کنید، چیزی از [پاداش] اعمال شما نمی کاهد، بی گمان خداوند آمرزگار مهربان است (۱۴)

همانا مومنان کسانی هستند که به خداوند و پیامبر او ایمان آورده اند، سپس شک و شبهه نیاورده اند، و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کرده اند، اینانند که راستگویانند (۱۵)

بگو آیا دینتان را به خداوند می شناسانید؟ حال آنکه خداوند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است، می داند، و خداوند به همه چیز داناست (۱۶)

بر تو منت می نهند که اسلام آورده اند، بگو اسلام آوردنتان را بر من منت منهید، بلکه خداوند است که اگر راست می گویید، بر شما منت می نهد که شما را به [راه] ایمان هدایت کرده است (۱۷)

بی گمان خداوند نهانی های آسمان و زمین را می داند و خداوند به آنچه می کنید بیناست (۱۸)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

ای آنان که ایمان آوردید پیش نیفتید پیش روی خدا و پیمبرش و بترسید خدا را که خدا است شنونده دانا (۱)

ای آنان که ایمان آوردید بلند نکنید آواز خویش را بالای آواز پیمبر و بلند با وی سخن نگوئید مانند بلند سخن گفتن برخی از شما با برخی نبادا تباه شود کارهای شما و شما درنیابید (۲)

همانا آنان که فروکشند آوازهای خویش را نزد پیمبر خدا آنانند که بیازموده است خدا دلهای ایشان را برای پرهیزکاری ایشان را است آمرزشی و پاداشی بزرگ (۳)

همانا آنان که خوانندت از پس غرفه ها بیشترشان خردمند نباشند (۴)

و اگر ایشان صبر می کردند تا برون

آئی برایشان هر آینه بهتر بود آنان را و خدا است آمرزگار مهربان (۵)

ای آنان که ایمان آوردید اگر بیاید شما را گنهکاری (فاسقی) به آگهی پس بازرسی کنید نبادا بکشید قومی را به نادانی پس بامداد کنید بر آنچه کردید پشیمانان (۶)

و بدانید که در شما است پیمبر خدا اگر سخن شما را شنود (اطاعت شما کند) در بسی از کارها هر آینه به رنج افتید و لیکن خدا دوست (خوش آیند) کرد نزد شما ایمان را و بیاراستش در دلهای شما و ناخوش آیند کرد نزد شما کفر و نافرمانی و سرکشی را آنانند راه یافتگان (۷)

فضلی است از خدا و نعمتی و خدا است دانای حکیم (۸)

و اگر دو گروه از مؤمنان کارزار کردند پس آشتی افکنید میان آنان و اگر ستم کرد یکیشان بر دیگری پس نبرد کنید با آن که ستمگر است تا برگردد بسوی فرمان خدا و اگر بازگشت پس آشتی افکنید میان آنان به داد و دادگری کنید که خدا دوست دارد دادگران را (۹)

جز این نیست که مؤمنان برادرند پس آشتی افکنید میان برادران خویش و بترسید خدا را شاید رحم شوید (۱۰)

ای آنان که ایمان آوردید مسخره نکنند گروهی از گروهی شاید باشند بهتر از ایشان و نه زنانی از زنانی شاید باشند بهتر از ایشان و نکوهش نکنید خویشتن را و سرزنش نکنید همدیگر را به لقبها بد نامی است سرکشی پس از ایمان و آنکه توبه نکرد پس آنانند ستمگران (۱۱)

ای آنان که ایمان آوردید دوری گزینید از بسی گمانها چه پاره ای از گمانها گناه است و کاوش در کار

مردم نکنید و زشت نستایند پشت سر برخی از شما برخی آیا دوست دارد یکی از شما که خورد گوشت برادر خویش را مرده همانا ناخوش داشتیدش و بترسید خدا را که خدا است فزون توبه پذیرنده مهربان (۱۲)

ای مردم همانا ما آفریدیمتان از نری و ماده و گردانیدیم شما را شاخه هائی و تیره هائی تا شناسا شوید همانا گرامیترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است همانا خدا است دانای آگاه (۱۳)

گفتند دشت نشینان ایمان آوردیم بگو ایمان نیاوردید و لیکن گوئید اسلام آوردیم و هنوز درنیامد (درون نشد) ایمان به دلهای شما و اگر فرمان برید خدا و پیمبرش را نکاهد شما را از کارهای شما چیزی همانا خدا است آمرزنده مهربان (۱۴)

جز این نیست که مؤمنان آنانند که ایمان آوردند به خدا و پیمبرش و سپس شکّ نیاوردند و کوشیدند (جهاد کردند) به خواسته ها و جانهای خویش در راه خدا آنانند راستگویان (۱۵)

بگو آیا می آموزید به خدا دین خویش را و خدا داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا است به همه چیز دانا (۱۶)

منّت نهند بر تو که اسلام آوردند بگو منّت نگذارید بر من اسلام خویش را بلکه خدا منّت نهد بر شما که رهبریتان کرد بسوی ایمان اگر هستید راستگویان (۱۷)

همانا خدا داند ناپیدای آسمانها و زمین را و خدا بینا است بدانچه می کنید (۱۸)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

O you who have faith! Do not venture ahead of Allah and His Apostle, and be wary of ۱
.Allah. Indeed Allah is all-hearing, all-knowing

O you ۲

who have faith! Do not raise your voices above the voice of the Prophet, and do not speak aloud to him as you shout to one another, lest your works should fail without .your being aware

Indeed those who lower their voices in the presence of the Apostle of Allah—they ۳ are the ones whose hearts Allah has tested for Godwariness. For them will be forgive-.ness and a great reward

Indeed those who call you from behind the apartments, most of them do not apply ۴ .reason

Had they been patient until you came out for them, it would have been better for ۵ .them, and Allah is all-forgiving, all-merciful

O you who have faith! If a profligate [person] should bring you some news, verify it, ۶ lest you should visit [harm] on some people out of ignorance, and then become .regret-ful for what you have done

Know that the Apostle of Allah is among you. Should he obey you in many matters, ۷ you would surely suffer. But Allah has endeared faith to you and made it appealing in your hearts, and He has made hateful to you faithlessness, transgression and disobedi-ence. It is such who are the right-minded

.a grace and blessing from Allah, and Allah is all-knowing, all-wise— ۸

If two groups of the faithful fight one another, make peace between them. But if one ۹ party of them aggresses against the other, fight the one which aggresses until it returns to Allah's ordinance. Then, if it returns, make peace between them

.fairly, and do jus-tice. Indeed Allah loves the just

The faithful are indeed brothers. Therefore make peace between your brothers ١٠
.and be wary of Allah, so that you may receive [His] mercy

O you who have faith! Let not any people ridicule another people: it may be that ١١
they are better than they are; nor let women [ridicule] women: it may be that they are better than they are. And do not defame one another, nor insult one another by [calling] nicknames. How evil are profane names subsequent to faith! And whoever is not .penitent—such are the wrongdoers

O you who have faith! Avoid much suspicion. Indeed some suspicions are sins. And ١٢
do not spy on or backbite one another. Will any of you love to eat the flesh of his dead brother? You would hate it. And be wary of Allah; indeed Allah is all-clement, all-.merciful

O mankind! Indeed We created you from a male and a female, and made you na- ١٣
tions and tribes that you may identify yourselves with one another. Indeed the noblest of you in the sight of Allah is the most Godwary among you. Indeed Allah is all-.knowing, all-aware

The Bedouins say, 'We have faith.' Say, 'You do not have faith yet; rather say, "We ١۴
have embraced Islam," for faith has not yet entered into your hearts. Yet if you obey Allah and His Apostle, He will not stint anything of [the reward of] your works. In-deed '.Allah is all-forgiving, all-merciful

The faithful are ١۵

only those who have attained faith in Allah and His Apostle and then have never doubted, and who wage jihad with their possessions and their persons in the way of .Allah. It is they who are the truthful

Say, 'Will you inform Allah about your faith while Allah knows whatever there is in ۱۶
the heavens and whatever there is in the earth, and Allah has knowledge of all ?'things

They count it as a favour to you that they have embraced Islam. Say, 'Do not count ۱۷
it as a favour to me your embracing of Islam. Rather it is Allah who has done you a .favour in that He has guided you to faith, should you be truthful

Indeed Allah knows the Unseen of the heavens and the earth, and Allah sees best ۱۸
'.what you do

ترجمه انگلیسی شاکر

O you who believe! be not forward in the presence of Allah and His Messenger, and be (careful of (your duty to) Allah; surely Allah is Hearing, Knowing. (۱

O you who believe! do not raise your voices above the voice of the Prophet, and do not speak loud to him as you speak loud to one another, lest your deeds became null (while you do not perceive. (۲

Surely those who lower their voices before Allah's Messenger are they whose hearts Allah has proved for guarding (against evil); they shall have forgiveness and a great (reward. (۳

As for) those who call out to you from behind the private chambers, surely most of) them do

(not understand. (۴

And if they wait patiently until you come out to them, it would certainly be better for (them, and Allah is Forgiving, Merciful. (۵

O you who believe! if an evil-doer comes to you with a report, look carefully into it, lest (you harm a people in ignorance, then be sorry for what you have done. (۶

And know that among you is Allah's Messenger; should he obey you in many a matter, you would surely fall into distress, but Allah has endeared the faith to you and has made it seemly in your hearts, and He has made hateful to you unbelief and (transgressio (۷

(By grace from Allah and as a favor; and Allah is Knowing, Wise. (۸

And if two parties of the believers quarrel, make peace between them; but if one of them acts wrongfully towards the other, fight that which acts wrongfully until it returns to Allah's command; then if it returns, make peace between them with justice (and (۹

The believers are but brethren, therefore make peace between your brethren and be (careful of (your duty to) Allah that mercy may be had on you. (۱۰

O you who believe! let not (one) people laugh at (another) people perchance they may be better than they, nor let women (laugh) at (other) women, perchance they may be better than they; and do not find fault with your own people nor call one another by ni ((۱۱

O you who believe! avoid most of suspicion, for surely suspicion

in some cases is a sin, and do not spy nor let some of you backbite others. Does one of you like to eat the flesh of his dead brother? But you abhor it; and be careful of (your (duty to) Alla (١٢

O you men! surely We have created you of a male and a female, and made you tribes and families that you may know each other; surely the most honorable of you with Allah is the one among you most careful (of his duty); surely Allah is Knowing, Aware. ((١٣

The dwellers of the desert say: We believe. Say: You do not believe but say, We submit; and faith has not yet entered into your hearts; and if you obey Allah and His Messenger, He will not diminish aught of your deeds; surely Allah is Forgiving, (Merciful. (١۴

The believers are only those who believe in Allah and His Messenger then they doubt not and struggle hard with their wealth and their lives in the way of Allah; they are the (truthful ones. (١۵

Say: Do you apprise Allah of your religion, and Allah knows what is in the heavens and (what is in the earth; and Allah is Cognizant of all things. (١۶

They think that they lay you under an obligation by becoming Muslims. Say: Lay me not under obligation by your Islam: rather Allah lays you under an obligation by (guiding you to the faith if you are truthful. (١٧

Surely Allah knows the unseen things of the heavens

(and the earth; and Allah sees what you do. (۱۸

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful

You who believe, do not press forward in the presence of God and His messenger. (۱)
.Heed God: God is Alert, Aware

You who believe, do not raise your voices over the Prophet's voice nor shout at him (۲)
while [you are] speaking just as you shout at one another, lest your actions miscarry
.while you do not even notice it

The ones who lower their voices in the presence of God's messenger are those (۳)
whose hearts God examines for heedfulness. They will have forgiveness and a
.splendid fee

Most of those who call out to you from outside the apartments do not use their (۴)
;reason

if they would wait patiently until you came out to [see] them, it would be better for (۵)
.them. God is Forgiving, Merciful

You who believe, if some scoundrel should come up to you with some piece of (۶)
news, clear up the facts lest you afflict some folk out of ignorance, and some morning
.feel regretful for what you may have done

Know that God's messenger is among you. If he obeyed you in too much of such (۷)
business, you would fall into discord; but God has so endeared faith for you that it
seems attractive within your hearts, and made you hate disbelief, immorality and
rebelliousness. Such persons are sensible

.through bounty and favor from God. God is Aware, Wise (۸)

Whenever two factions (۹)

of believers fall out with one another, try to reconcile them. If one of them should oppress the other, then fight the one which acts oppressively until they comply with God's command. If they should comply, then patch things up again between them in .all justice, and act fairly. God loves those who act fairly

Believers merely form a brotherhood , so reconcile your brethren and heed God (١٠)
.so that you may find mercy

You who believe, do not let one [set of] people make fun of another set; perhaps (١١)
they are better than they are. Nor let any women [mistreat other] women; perhaps they are even better than they are themselves. Nor should you criticize one another, nor insult one another by using nicknames; it is bad to use a dirty name instead of one .you can believe in. Those who do not turn away from it are wrongdoers

You who believe, refrain from conjecturing too much: even a little suspicion forms (١٢)
a vice . Do not spy on one another , nor let any of you backbite others. Would one of you like to eat his dead brother's flesh? You would loathe it! Heed God, for God is !Relenting, Merciful

O mankind, We have created you from a male and female, and set you up as (١٣)
nations and tribes so you may recognize [and cooperate with] one another. The noblest among you with God is that one of you who best performs his duty ; God is .Aware, Informed

The desert Arabs say: "We believe." SAY: "You have not yet believed, but say (۱۴) [instead]: 'We commit ourselves to [live in] peace'. Yet belief has not penetrated your hearts. If you obey God and His messenger, He will not slight you in any of your "!actions. God is Forgiving, Merciful

Believers are merely the ones who believe in God and His messenger; then never (۱۵) .doubt and strive for God's sake with their property and persons . Those are reliable

SAY: "Would you [presume to] teach God something concerning your religion? God (۱۶) "!knows whatever is in Heaven and whatever is on Earth. God is Aware of everything

They want you to feel flattered because they have entered Islam. SAY: "You do (۱۷) not flatter me with your commitment to [live in] peace; rather God flatters you, .provided you are loyal, since He has guided you to faith

God knows the Unseen part of Heaven and Earth. God is Observant of anything (۱۸) ".you do

ترجمه انگلیسی آربری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

O believers, advance not before God and His Messenger; and fear God. God isAll-(hearing, All-knowing. (۱

O believers, raise not your voices above the Prophet's voice, and be not loudin your speech to him, as you are loud one to another, lest your works failwhile you are not (aware. (۲

Surely those who lower their voices in the presence of God's Messenger, thoseare they whose hearts God has tested for godfearing; they shall haveforgiveness and a (mighty wage. (۳

Surely

those who call unto thee from behind the apartments, the most of themdo not (understand. (۴

And if they had patience, until thou comest out to them, that would be betterfor them; (and God is All-forgiving, All-compassionate. (۵

O believers, if an ungodly man comes to you with a tiding, make clear, lestyou afflict a (people unwittingly, and then repent of what you have done. (۶

And know that the Messenger of God is among you. If he obeyed youin much of the affair, you would suffer; but God has endeared to youbelief, decking it fair in your hearts, and He has made detestable to youunbelief and ungodliness and (disobedience. Those--they arethe right-minded, (۷

(by God's favour and blessing; God is All-knowing, All-wise. (۸

If two parties of the believers fight, put things right between them; then,if one of them is insolent against the other, fight the insolent one till itreverts to God's commandment. If it reverts, set things right between themequitably, and be just. (Surely God loves the just. (۹

The believers indeed are brothers; so set things right between yourtwo brothers, and (fear God; haply so you will find mercy. (۱۰

O believers, let not any people scoff at another people who may bebetter than they; neither let women scoff at women who may be betterthan themselves. And find not fault with one another, neither revile oneanother by nicknames. And evil name is (ungodliness after belief. Andwhoso repents not, those--they are the evildoers. (۱۱

O believers, eschew much suspicion; some suspicion is a

sin. And do notspy, neither back bite one another; would any of you like to eat theflesh of his brother dead? You would abominate it. And fear you God;assuredly God turns, (and He is All-compassionate. (۱۲

O mankind, We have created you male and female, and appointed youraces and tribes, that you may know one another. Surely the noblestamong you in the sight of (God is the most godfearing of you. God isAll-knowing, All-aware. (۱۳

The Bedouins say, `We believe.' Say: `You do not believe; rather say, "Wesurrender"; for belief has not yet entered your hearts. If you obey God andHis Messenger, He will (not diminish you anything of your works. God isAll-forgiving, All-compassionate.' (۱۴

The believers are those who believe in God and His Messenger, then havenot doubted, and have struggled with their possessions and their selvesin the way of God; (those--they are the truthful ones. (۱۵

Say: `What, would you teach God what your religion is, and God knowswhat is in the (heavens and what is in the earth? And God has knowledgeof everything.' (۱۶

They count it as a favour to thee that they have surrendered! Say: `Do notcount your surrendering as a favour to me; nay, but rather God confers afavour upon you, in that (He has guided you to belief, if it be that you aretruthful. (۱۷

God knows the Unseen of the heavens and of the earth; and God seesthe things you (do.' (۱۸

ترجمه انگلیسی پیکتال

In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

O ye who believe! Be not

forward in the presence of Allah and His messenger, and keep your duty to Allah. Lo! (Allah is Hearer, Knower. (١

O ye who believe! Lift not up your voices above the voice of the Prophet, nor shout when speaking to him as ye shout one to another, lest your works be rendered vain (while ye perceive not. (٢

Lo! they who subdue their voices in the presence of the messenger of Allah, those are they whose hearts Allah hath proven unto righteousness. Theirs will be forgiveness (and immense reward. (٣

Lo! those who call thee from behind the private apartment, most of them have no (sense. (۴

And if they had patience till thou camest forth unto them, it had been better for them. (And Allah is Forgiving, Merciful. (۵

O ye who believe! If an evil liver bring you tidings, verify it, lest ye smite some folk in (ignorance and afterward repent of what ye did. (۶

And know that the messenger of Allah is among you. If he were to obey you in much of the government, ye would surely be in trouble; but Allah hath endeared the faith to you and hath beautified it in your hearts, and hath made disbelief and lewdness and (rebellion hateful unto you. Such are they who are rightly guided. (٧

(It is) a bounty and a grace from Allah; and Allah is Knower, Wise. (٨)

And if two parties of believers fall to fighting, then make peace between them. And if one party of them

doeth wrong to the other, fight ye that which doeth wrong till it return unto the ordinance of Allah; then, if it return, make peace between them justly, and act (equitably. Lo! Allah loveth the equitable. (٩

The believers are naught else than brothers. Therefore make peace between your (brethren and observe your duty to Allah that haply ye may obtain mercy. (١٠

O ye who believe! Let not a folk deride a folk who may be better than they (are), nor let women (deride) women who may be better than they are; neither defame one another, nor insult one another by nicknames. Bad is the name of lewdness after faith. (And whoso turneth not in repentance, such are evil doers. (١١

O ye who believe! Shun much suspicion; for lo! some suspicion is a crime. And spy not, neither backbite one another. Would one of you love to eat the flesh of his dead brother? Ye abhor that (so abhor the other)! And keep your duty (to Allah). Lo! Allah is (Relenting, Merciful. (١٢

O mankind! Lo! We have created you male and female, and have made `you nations and tribes that ye may know one another. Lo! the noblest of you, in the sight of Allah, (is the best in conduct. Lo! Allah is Knower, Aware. (١٣

The wandering Arabs say: We believe. Say (unto them, O Muhammad): Ye believe not, but rather say `We submit,' for the faith hath not yet entered into your hearts. Yet, if ye obey Allah and His

messenger, He will not withhold from you aught of (the reward of) your deeds. Lo! (Allah is Forgiving, Merciful. (۱۴

The (true) believers are those only who believe in Allah and His messenger and afterward doubt not, but strive with their wealth and their lives for the cause of Allah. (Such are the sincere. (۱۵

Say (unto them, O Muhammad): Would ye teach Allah your religion, when Allah knoweth all that is in the heavens and all that is in the earth, and Allah is Aware of all (things? (۱۶

They make it favor unto thee (Muhammad) that they have surrendered (unto Him). Say: Deem not your Surrender a favor unto me; nay, but Allah doth confer a favor on (you, inasmuch as He hath led you to the Faith, if ye are earnest. (۱۷

Lo! Allah knoweth the Unseen of the heavens and the earth. And Allah is Seer of what (ye do. (۱۸

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

O ye who believe! put not yourselves forward before Allah and His Apostle: But fear (Allah: for Allah is He who hears and knows all things. (۱

O ye who believe! raise not your voices above the voice of the Prophet nor speak aloud to him in talk as ye may speak aloud to one another lest your deeds become (vain and ye perceive not. (۲

Those that lower their voice in the presence of Allahs Apostle their hearts has Allah tested for piety: for them is Forgiveness and a great

(Reward. (٣

Those who shout out to thee from without the Inner Apartments most of them lack (understanding. (۴

If only they had patience until thou couldst come out to them it would be best for (them: but Allah is Oft-Forgiving Most Merciful. (۵

O ye who believe! if a wicked person comes to you with any news ascertain the truth lest ye harm people unwittingly and afterwards become full of repentance for what ye (have done. (۶

And know that among you is Allahs Apostle: were he in many matters to follow your (wishes) ye would certainly fall into misfortune: but Allah has endeared the Faith to you and has made it beautiful in your hearts and He has made hateful to you unbelief (wickedness and rebellion: such indeed are those who walk in righteousness (٧

(A grace and favor from Allah; and Allah is full of Knowledge and Wisdom. (٨

If two parties among the Believers fall into a quarrel make ye peace between them: but if one of them transgresses beyond bounds against the other then fight ye (all) against the one that transgresses until it complies with the command of Allah; but if it complies then make peace between them with justice and be fair: for Allah loves (those who are fair (and just). (٩

The believers are but a single Brotherhood: So make peace and reconciliation between your two (contending) brothers: And fear Allah that ye may receive Mercy. ((١٠

O ye who believe! let not some men among you

laugh at others: it may be that the (latter) are better than the (former): Nor let some women laugh at others: it may be that the (latter) are better than the (former): nor defame nor be sarcastic to each other nor call each other by (offensive) nicknames: Ill-seeming is a name connoting wickedness (to be used of one) after he has believed: (And those who do not desist are (Indeed) doing wrong. (١١

O ye who believe! avoid suspicion as much (as possible): for suspicion in some cases is a sin: and spy not on each other nor speak ill of each other behind their backs. Would any of you like to eat the flesh of his dead brother? Nay ye would abhor it...but fear (Allah: for Allah is Oft-Returning Most Merciful. (١٢

O mankind! We created you from a single (pair) of a male and a female and made you into nations and tribes that ye may know each other (not that ye may despise each other). Verily the most honored of you in the sight of Allah is (he who is) the most righteous of you. And Allah has full knowledge and is well acquainted (with all things). ((١٣

The desert Arabs say "We believe." Say "Ye have no faith; but ye (only) say `We have submitted our wills to Allah. For not yet has Faith entered your hearts. But if ye obey Allah and His Apostle He will not belittle aught of your deeds: for Allah is Oft-Forgiving (Most Merciful." (١۴

Only

those are Believers who have believed in Allah and His Apostle and have never since doubted but have striven with their belongings and their persons in the Cause of Allah: (Such are the sincere ones. (۱۵

Say: "what! Will ye instruct Allah about your Religion?" but Allah knows all that is in the (heavens and on earth: He has full knowledge of all things. (۱۶

They impress on thee as favor that they have embraced Islam. Say "Count not your Islam as a favor upon me: Nay Allah has conferred a favor upon you that He has (guided you to the Faith if ye be true and sincere. (۱۷

Verily Allah knows the secrets of the heavens and the earth: and Allah sees well all" (that ye do." (۱۸

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

۱. ش vous qui avez cru! Ne devancez pas Allah et Son messager. Et craignez Allah. Allah .est Audient et Omniscient

۲. ش vous qui avez cru! N'élevez pas vos voix au-dessus de la voix du Prophète, et ne haussez pas le ton en lui parlant, comme vous le haussez les uns avec les autres, .sinon vos oeuvres deviendraient vaines sans que vous vous en rendiez compte

۳. Ceux qui auprès du Messager d'Allah baissent leurs voix sont ceux dont Allah a .éprouvé les coeurs pour la piété. Ils auront un pardon et une énorme récompense

۴. Ceux qui t'appellent à haute voix de derrière les appartements, la plupart d'entre .eux ne raisonnent pas

۵. Et s'ils

patientaient jusqu'à ce que tu sortes à eux, ce serait certes mieux pour eux. Allah .cependant, est Pardonneur et Miséricordieux

vous qui avez cru! Si un pervers vous apporte une nouvelle, voyez bien clair [de ش .۶ crainte] que par inadvertance vous ne portiez atteinte à des gens et que vous ne .regrettiez par la suite ce que vous avez fait

Et sachez que le Messager d'Allah est parmi vous. S'il vous obéissait dans maintes .۷ affaires, vous seriez en difficultés. Mais Allah vous a fait aimer la foi et l'a embellie dans vos coeurs et vous a fait détester la mécréance, la perversité et la ,désobéissance. Ceux-là sont les bien dirigés

.c'est là en effet une grâce d'Allah et une bienfait. Allah est Omniscient et Sage .۸

Et si deux groupes de croyants se combattent, faites la conciliation entre eux. Si l'un .۹ d'eux se rebelle contre l'autre, combattez le groupe qui se rebelle, jusqu'à ce qu'il se conforme à l'ordre d'Allah. Puis, s'il s'y conforme, réconciliez-les avec justice et soyez .équitables car Allah aime les équitables

Les croyants ne sont que des frères. Etablissez la concorde entre vos frères, et .۱۰ .craignez Allah, afin qu'on vous fasse miséricorde

vous qui avez cru! Qu'un groupe ne se raille pas d'un autre groupe: ceux-ci sont ش .۱۱ peut-être meilleurs qu'eux. Et que des femmes ne se raillent pas d'autres femmes: celles-ci sont peut-être meilleures qu'elles. Ne vous dénigrez pas et ne vous lancez pas mutuellement des sobriquets (injurieux). Quel vilain mot que ‹perversion› lorsqu'on a

.déjà la foi. Et quiconque ne se repent pas... Ceux-là sont les injustes

vous qui avez cru! Evitez de trop conjecturer [sur autrui] car une partie des ش .۱۲
conjectures est péché. Et n'espionnez pas; et ne médisez pas les uns des autres. L'un
de vous aimerait-il manger la chair de son frère mort? (Non!) vous en aurez horreur.
.Et craignez Allah. Car Allah est Grand Accueillant au repentir, Très Miséricordieux

hommes! Nous vous avons créés d'un mâle et d'une femelle, et Nous avons fait ش .۱۳
de vous des nations et des tribus, pour que vous vous entreconnaissiez. Le plus noble
d'entre vous, auprès d'Allah, est le plus pieux. Allah est certes Omniscient et Grand-
.Connaisseur

Les Bédouins ont dit: ‹Nous avons la foi›. Dis: ‹Vous n'avez pas encore la foi. Dites .۱۴
plutt: Nous nous sommes simplement soumis, car la foi n'a pas encore pénétré dans
vos coeurs. Et si vous obéissez à Allah et à Son messager, Il ne vous fera rien perdre
.de vos oeuvres›. Allah est Pardonneur et Miséricordieux

Les vrais croyants sont seulement ceux qui croient en Allah et en Son messager, .۱۵
qui par la suite ne doutent point et qui luttent avec leurs biens et leurs personnes dans
.le chemin d'Allah. Ceux-là sont les véridiques

Dis: ‹Est-ce vous qui apprendrez à Allah votre religion, alors qu'Allah sait tout ce qui .۱۶
.est dans les cieux et sur la terre?› Et Allah est Omniscient

Ils te rappellent leur conversion à l'Islam comme si c'était une faveur de .۱۷

leur part. Dis: ‹Ne me rappelez pas votre conversion à l'Islam comme une faveur. C'est tout au contraire une faveur dont Allah vous a comblés en vous dirigeant vers la foi, si .‹toutefois vous êtes véridiques

Allah connaît l'Inconnaissable des cieux et de la terre et Allah est Clairvoyant sur ce .۱۸ .que vous faites

ترجمه اسپانیایی

Creyentes! ¡No os adelantéis a Alá y a su Enviado y temed a Alá! Alá todo lo oye,i .۱ .todo lo sabe

Creyentes! ¡No elevéis vuestra voz por encima de la del Profeta! ¡No le habléis eni .۲ voz alta, como hacéis entre vosotros! Os expondríais a hacer vanas vuestras obras sin .daros cuenta

Quienes en presencia del Enviado de Alá bajan la voz son aquéllos cuyos corazones .۳ ha probado Alá para disponerlos a Su temor. Obtendrán perdón y magnífica .recompensa

La mayoría de los que te llaman desde fuera de las habitaciones privadas no tienen .۴ .entendimiento

Más les valdría esperar a que tú salieras adonde ellos están. Alá es indulgente, .۵ .misericordioso

Creyentes! Si un malvado os trae una noticia, examinadla bien, no sea que lastiméisi .۶ .a gente por ignorancia y tengáis que arrepentiros de lo que habéis hecho

Sabed que está entre vosotros el Enviado de Alá. En muchos casos, si os .۷ obedeciera, os veríais en apuro. Pero Alá os ha hecho amar la fe, engalanándola a vuestros corazones. En cambio, os ha hecho aborrecer la incredulidad, el vicio y la .desobediencia

.por favor y gracia de Alá. Alá es omnisciente, sabio .۸

Si dos grupos de creyentes combaten unos contra otros, ¡reconciliadles! Y, si uno de ellos oprime al otro, ¡combatid contra el opresor hasta reducirle a la obediencia de Alá! Y, cuando sea reducido, ¡reconciliadles de acuerdo con la justicia y sed equi

Los creyentes son, en verdad, hermanos. ¡Reconciliad, pues, a vuestos hermanos y .١٠
.temed a Alá! Quizás, así, se os tenga piedad

Creyentes! ¡No os burléis unos de otros! Podría ser que los burlados fueran¡ .١١
mejores que los que se burlan. Ni las mujeres unas de otras. Podría ser que las burladas fueran mejores que las que se burlan. ¡No os critiquéis ni os llaméis con motes ofens

Creyentes! ¡Evitad conjeturar demasiado! Algunas conjeturas son pecado. ¡No¡ .١٢
espiéis! ¡No calumniéis! ¿Os gustaría comer la carne de un hermano muerto? Os .causaría horror... ¡Temed a Alá! Alá es indulgente, misericordioso

Hombres! Os hemos creado de un varón y de una hembra y hemos hecho de¡ .١٣
vosotros pueblos y tribus, para que os conozcáis unos a otros. Para Alá, el más noble .de entre vosotros es el que más Le teme. Alá es omnisciente, está bien informado

Los beduinos dicen: «¡Creemos!» Di: «¡No creéis! ¡Decid, más bien: 'Hemos abrazado .١۴
el islam'! La fe no ha entrado aún en vuestros corazones. Pero, si obedecéis a Alá y a Su Enviado, no menoscabará nada vuestras obras. Alá es indulgente, misericordioso

Son creyentes únicamente los que creen en Alá y en Su Enviado, sin abrigar .١۵
ninguna duda, y combaten por Alá con su

!hacienda y sus personas. ¡Ésos son los veraces

Di: «¿Vais a enseñar a Alá en qué consiste vuestra religión, siendo así que Alá .۱۶
.conoce lo que está en los cielos y en la tierra?» Alá es omnisciente

Te recuerdan su conversión al islam como si, con ello, te hubieran agraciado. Di: .۱۷
«¡No me recordéis vuestra conversión al islam como si me hubiérais agraciado! ¡Al
contrario! Es Alá quien os ha agraciado dirigiéndoos hacia la fe. Si es verdad lo que d

.Alá conoce lo oculto de los cielos y de la tierra. Alá ve bien lo que hacéis .۱۸

ترجمه آلمانی

.digen, des BarmherzigenنIm Namen Allahs, des Gn

O die ihr glaubt, seid nicht dreist vor Allah und Seinem Gesandten, sondern fürchtet .۱
,Allah. Wahrlich, Allah ist allhِrend, allwissend

O die ihr glaubt, erhebt nicht eure Stimmen über die Stimme des Propheten und .۲
eure Werke nicht کsprecht nicht so laut zu ihm, wie ihr laut zueinander redet, auf da
.ihr es merkt کeitel werden, ohne da

Diejenigen, die ihre Stimmen vor dem Gesandten Allahs senken, sie sind es, deren .۳
erکutert hat. Für sie ist Verzeihung und ein groنHerzen Allah zur Gerechtigkeit gel
.Lohn

ume rufen - die meisten von ihnenنerhalb der WohnrکJene aber, die dich von au .۴
.sind bar der Einsicht

re es besser für sie.نmest, so wنWenn sie sich geduldeten, bis du zu ihnen herausk .۵
.Doch Allah ist allverzeihend, barmherzig

O die ihr glaubt, wenn ein Ruchloser euch eine Kunde bringt, prüft (sie) nach, damit .۶
ihr nicht anderen Leuten

.t, was ihr getanکin Unwissenheit ein Unrecht zufügt und hernach bereuen mü

der Gesandte Allahs unter euch ist. Würde er in so manchen کUnd wisset, da .٧
Dingen sich nach euren Wünschen richten, ihr würdet sicherlich ins Unglück geraten;
jedoch Allah hat euch den Glauben lieb gemacht und ihn schn geschmückt in euren
Herzen, und Er hat euch Unglauben, Widerspenstigkeit und Widersetzlichkeit
verabscheuenswert gemacht. Das sind jene, die der rechten Bahn folgen

.Durch die Gnade und die Huld Allahs. Und Allah ist allwissend, allweise .٨

ubigen miteinander streiten, dann stiftet Frieden unterنWenn zwei Parteien der Gl .٩
mpft dieنihnen; wenn aber eine von ihnen sich gegen die andere vergeht, so bek
Partei, die sich verging, bis sie zu Allahs Befehl zurückkehrt. Kehrt sie zurück, dann
stiftet Frieden zwischen ihnen nach Gerechtigkeit, und handelt billig. Wahrlich, Allah
.liebt die billig Handelnden

ubigen sind ja Brüder. Stiftet drum Frieden zwischen euren Brüdern undنDie Gl .١٠
.euch Barmherzigkeit erwiesen werde کnehmet Allah zu eurem Beschützer, auf da

O die ihr glaubt! lasset nicht ein Volk über das andere spotten, vielleicht sind diese .١١
besser als jene; noch Frauen (eines Volkes) über Frauen (eines andern Volkes),
vielleicht sind diese besser als jene. Und verleumdet einander nicht und gebet
einander nicht Schimpfnamen. Schlimm ist das Wort: Ungehorsam nach dem
.t, das sind die FrevlerنکGlauben; und wer nicht abl

ufigen Argwohn, denn mancher Argwohn ist Sünde.نO die ihr glaubt! vermeidet h .١٢
Und belauert nicht und führt nicht üble Nachrede übereinander. Würde wohl einer von
euch gerne das Fleisch seines toten

Bruders essen? Sicherlich würdet ihr es verabscheuen. So fürchtet Allah. Wahrlich, .Allah ist langmütig, barmherzig

O ihr Menschen, Wir haben euch von Mann und Weib erschaffen und euch zu . ۱۳
ihr einander kennen mchtet. Wahrlich, der ک mmen gemacht, daنVlkern und St
Angesehenste von euch ist vor Allah der, der unter euch der Gerechteste ist. Siehe, .Allah ist allwissend, allkundig

Die Wüstenaraber sprechen: «Wir glauben.» Sprich: «Ihr glaubet nicht; saget . ۱۴
vielmehr: "Wir haben den Islam angenommen", denn der Glaube ist noch nicht eingezogen in eure Herzen.» Wenn ihr aber Allah gehorcht und Seinem Gesandten, so .wird Er euch nichts verringern von euren Werken. Allah ist allvergebend, barmherzig

ubigen sind nur jene, die an Allah und Seinen Gesandten glauben und dannنDie Gl .۱۵
nicht zweifeln, sondern mit ihrem Besitz und ihrer Person für Allahs Sache streiten. .Das sind die Wahrhaften

hrend Allah doch alles kennt,نSprich: «Wollt ihr Allah über eure Religion belehren, w .۱۶
«?کwas in den Himmeln und was auf Erden ist, und Allah alle Dinge wei

sie den Islam angenommen haben. کSie halten es dir als eine Gnade vor, da . ۱۷
Sprich: «Haltet mir eure Annahme des Islams nicht als eine Gnade gegen mich vor. Vielmehr hat Allah euch eine Gnade erwiesen, indem Er euch zu dem Glauben geleitet «.hat, wenn ihr wahrhaftig seid

Allah kennt die Geheimnisse der Himmel und der Erde; und Allah sieht alles, was ihr .۱۸
.tut

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

O credenti, non anticipate Allah e il Suo Messaggero e temete Allah! Allah è .۱

.audiente, sapiente

O credenti, non alzate la vostra voce al di sopra di quella del Profeta, e non alzate .٢
con lui la voce come l'alzate quando parlate tra voi, ché rischiereste di rendere vane le
.opere vostre a vostra insaputa

Coloro che abbassano la voce davanti all'Inviato di Allah, sono quelli cui Allah ha .٣
.disposto il cuore al timore [di Lui]. Avranno il perdono e ricompensa immensa

Quanto a coloro che ti chiamano dall'esterno delle tue stanze intime... la maggior .٤
.parte di loro non comprendono nulla

Se avessero atteso con pazienza finché tu non esca loro incontro, sarebbe stato .٥
. meglio per loro

O credenti, se un malvagio vi reca una notizia, verificatela, affinché non portiate, per .٦
disinformazione, pregiudizio a qualcuno e abbiate poi a pentirvi di quel che avrete
. fatto

E sappiate che il Messaggero di Allah è tra voi. Se in molte questioni . ٧
accondiscendesse ai vostri [desideri], voi sareste in gravi difficoltà; ma Allah vi ha fatto
amare la fede e l'ha resa bella ai vostri cuori, così come vi ha fatto detestare la
;miscredenza, la malvagità e la disobbedienza. Essi sono i ben diretti

.questa] è la grazia di Allah e il Suo favore. Allah è sapiente, saggio] .٨

Se due gruppi di credenti combattono tra loro, riconciliateli. Se poi [ancora] uno di .٩
loro commettesse degli eccessi, combattete quello che eccede, finché non si pieghi
all'Ordine di Allah. Quando si sarà piegato, ristabilite, con giustizia, la concordia tra di
loro e siate equi, poiché

. Allah ama coloro che giudicano con equità

In verità i credenti sono fratelli: ristabilite la concordia tra i vostri fratelli e temete .١٠
.Allah. Forse vi sarà usata misericordia

O credenti, non scherniscano alcuni di voi gli altri, ché forse questi sono migliori di .١١
loro. E le donne non scherniscano altre donne, ché forse queste sono migliori di loro.
Non diffamatevi a vicenda e non datevi nomignoli. Com'è infame l'accusa di iniquità
.rivolta a chi è credente ! Coloro che non si pentono sono gli iniqui

O credenti, evitate di far troppe illazioni, ché una parte dell'illazione è peccato. Non .١٢
vi spiate e non sparlate gli uni degli altri. Qualcuno di voi mangerebbe la carne del suo
fratello morto? Ne avreste anzi orrore! Temete Allah! Allah sempre accetta il
.pentimento, è misericordioso

O uomini, vi abbiamo creato da un maschio e una femmina e abbiamo fatto di voi .١٣
popoli e tribù, affinché vi conosceste a vicenda. Presso Allah, il più nobile di voi è colui
.che più Lo teme .In verità Allah è sapiente, ben informato

I Beduini hanno detto: «Crediamo». Di': « Voi non credete. Dite piuttosto " Ci . ١۴
sottomettiamo", poiché la fede non è ancora penetrata nei vostri cuori. Se obbedirete
ad Allah e al Suo Inviato, Egli non trascurerà nessuna delle vostre [buone] azioni. In
.« verità Allah è perdonatore, misericordioso

I veri credenti solo coloro che credono in Allah e nel Suo Inviato senza mai . ١۵
dubitarne e che lottano con i loro beni e le

.loro persone per la causa di Allah: essi sono i sinceri

Di': « Sareste forse voi ad istruire Allah sulla vostra religione, mentre Allah conosce .۱۶
. ciò che è nei cieli e sulla terra?». Allah conosce tutte le cose

Vantano questa sottomissione, come fosse un favore da parte loro. Di': « Non . ۱۷
rinfacciatemi il vostro Islàm come se fosse un favore. E' piuttosto Allah Che vi ricorda il
. Suo favore di avervi guidati verso la fede, [che otterre- te] se siete sinceri

.«Allah conosce l'invisibile dei cieli e della terra e Allah ben osserva quel che fate .۱۸

ترجمه روسی

!Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного

О вы, которые уверовали! Не устремляйтесь вперед пред Аллахом и Его . ۱
!посланником и бойтесь Аллаха, - ведь Аллах - Слышащий, Знающий

О вы, которые уверовали! Не поднимайте своих голосов выше голоса пророка .۲
и не обращайтесь к нему громко с речью, как обращаетесь друг к другу, чтобы
.не оказались тщетными ваши дела, а вы и не знаете

Те, которые понижают свои голоса у посланника Аллаха, - это те, сердца . ۳
которых испытал Аллах для богобоязненности. Им - прощение и великая
.награда

.Те, которые вызывают тебя из комнат позади, большая часть их не разумеет .۴

Если бы они потерпели, пока ты выйдешь к ним, это было бы лучше для них. .۵
!Поистине, Аллах - Прощающий, Милосердный

О вы, которые уверовали! Если придет к вам распутник с вестью, то . ۶
постарайтесь разузнать, чтобы по неведению не поразить каких-нибудь людей
.и чтобы не оказаться кающимися в том, что вы сделали

.۷

И знайте, что среди вас – посланник Аллаха; если бы он слушался вас во многих
делах, то вы бы страдали. Но Аллах вызвал в вас любовь к вере и украсил ее в
ваших сердцах, и сделал для вас ненавистными неверие, распутство и
,неповиновение. Эти – идущие прямо

!по щедрости от Аллаха и по милости. Поистине, Аллах – Знающий, Мудрый .٨

И если бы два отряда из верующих сражались, то примирите их. Если же один .٩
будет несправедлив против другого, то сражайтесь с тем, который
несправедлив, пока он не обратится к велению Аллаха. А если он обратится, то
примирите их по справедливости и будьте беспристрастны: ведь Аллах любит
!беспристрастных

Верующие ведь братья. Примиряйте же обоих ваших братьев и бойтесь .١٠
.Аллаха, – может быть, вы будете помилованы

О вы, которые уверовали! Пусть одни люди не издеваются над другими: .١١
может быть, они – лучше их! И женщины – над женщинами: может быть, они –
лучше их! Не позорьте самих себя и не перекидывайтесь прозвищами. Мерзко
.имя "распутство" после веры! А кто не обратится, те – несправедливые

О те, которые уверовали! Берегитесь многих мыслей! Ведь некоторые мысли .١٢
– грех; и не выслеживайте, и пусть одни из вас не поносят за глаза других.
Разве пожелает кто-нибудь из вас есть мясо своего брата, когда он умер? Вы
ведь почувствовали отвращение. Бойтесь же Аллаха, – ведь Аллах –
!Обращающийся, Милостивый

О люди! Мы создали вас мужчиной и женщиной и сделали вас народами и .١٣
племенами, чтобы вы знали друг друга. Ведь самый благородный из вас пред
Аллахом – самый

!благочестивый. Поистине, Аллах – Знающий, Сведущий

Сказали бедуины: "Мы уверовали!" Скажи: "Вы не уверовали, но говорите: .۱۴ "Мы покорились", ибо еще не вошла вера в ваши сердца. А если вы будете повиноваться Аллаху и Его посланнику, Он ни в чем не умалит ваших дел". !Поистине, Аллах Прощающ, Милосерд

Верующие – только те, которые уверовали в Аллаха и Его посланника, потом .۱۵ не испытывали сомнений и боролись своими имуществами и своими душами на .пути Аллаха. Они – искренние

Скажи: "Неужели станете вы учить Аллаха вашей вере, когда Аллах знает то, .۱۶ "!что в небесах и что на земле? И Аллах знает о всякой вещи

Они представляют милостью тебе то, что они обратились. Скажи: "Не . ۱۷ представляйте ваш ислам милостью мне. Нет, Аллах считает милостью вам то, "!что Он вел вас прямо к вере, если вы правдивы

Поистине, Аллах знает скрытое на небесах и на земле! Аллах видит то, что вы .۱۸ !делаете

ترجمه ترکی استانبولی

.Rahman ve rahîm Allah adiyle

Ey inananlar, her hususta Allah'n ve Peygamberinin huzûrunda, onlarn nüne – ۱ .geçmeyin ve çekinin Allah'tan; üphe yok ki Allah, her eyi duyar, bilir

Ey inananlar, seslerinizi, Peygamberin sesinden daha üstün bir tarzda yükseltmeyin –۲ ve onunla, yüksek sesle konu mayn, birbirinizle konu tuunuz gibi, sonra yaptklarnz .mahvolup gider de anlamazsnz bile

Allah'n Peygamberinin yannda seslerini alçaltanlar, o ki ilerdir ki Allah, onlarn – ۳ .gnüllerini, çekinmeyle snam tr; onlaradr yarlganma ve pek büyük bir mükâfat

.Odalarn ardndan bararak sana seslenenlerin çou, akl etmeyen ki ilerdir –۴

Ve gerçekten de onlar, sabretselerdi de sen, çkp yanlarna gelseydin daha da ۵ –
,hayrlyd onlara ve Allah, suçlar ِrter

.rahîmdir

Ey inananlar, buyruktan çkm biri, size bir haber getirdi mi doru, yahut yanl veya ۶-
yalan olup olmadn ara trp iyice bir anlayn, yoksa bir topluluu, bilgisizlikle bir ktülükte
.bulunur da yaptnza nâdim oluverirsiniz

Ve bilin ki içinizde Allah'n Peygamberi var; i lerin çounda size itâat etseydi günaha ۷-
girer, helâk olurdunuz ve fakat Allah, size inanc sevdirdi ve gnüllerinizde bezedi onu ve
çirkin gsterdi size kâfirlii ve buyruktan çkmay ve isyân; i te onlardr en güzel i lerde ba
.ar kazananlar

.Allah'tan bir lütuf ve bir nîmet olarak ve Allah, her eyi bilir, hüküm sâhibidir ۸-

nananlardan iki ksm, birbiriyle sava a giri irse hemen aralarn bulun, bir blüü,ف ۹-
bürüne saldrrsa o saldrganlarla, Allah'n emrine itâat edinceye dek sava n; Allah'n
emrine itâat ederlerse adâletle aralarn bulup bar trn ve adâletle muâmele edin; üphe
.yok ki Allah, adâletle muâmele edenleri sever

Hiç üphe yok ki inananlar, ancak karde tirler, artk karde lerinizin arasn bulun, bar ۱۰-
.trn, uzla trn onlar ve çekinin Allah'tan da acnm lardan olun

Ey inananlar, içinizden bir topluluk, ba ka bir toplulukla alay etmesin, olabilir ki alay ۱۱-
edilenler, bürlerinden daha hayrldr ve kadnlarn bir ksm da ba ka kadnlarla alay
etmesin, olabilir ki alay edilen kadnlar, bürlerinden daha hayrldr ve birbirinizi knamayn
ve ktü lâkaplarla çarmayn; inançtan sonra buyruktan çkm lara âit adlar, ne de ktüdür
.ve kim tvbe etmezse artk onlar, zulmedenlerin ta kendileridir

Ey inananlar, saknn fazla üphe etmekten, üphe yok ki bâz zan ve üpheler suçtur ve ۱۲-
ayplarnz, gizli i leri arayp gzetmeyin ve bir ksmnz, bir ksmnzn gyâbnda ktülüünü de
sylemesin; biriniz, lü karde inin etini yemeyi sever mi? Tiksindiniz, deil

.mi? Ve çekinin Allah'tan, üphe yok ki Allah, tvbeleri kabûl eder, rahîmdir

۱۳ - Ey insanlar, üphe yok ki biz sizi bir erkekle bir di iden yarattk ve sizi, a îretler ve kabîleler haline getirdik tan n diye; üphe yok ki Allah katnda sevâb en çok ve derecesi en yüce olannz, en fazla çekineninizdir; üphe yok ki Allah, her eyi bilir, her eyden .haberdardr

۱۴ - Bedeviler, inandk dediler; de ki: ف nanmadnz ve fakat Müslüman olduk deyin ve inanç, henüz gnüllerinize girmedi sizin ve Allah'a ve Peygamberine itâat ederseniz .yaptnz iyiliklerin sevâbndan hiçbir ey eksilmez, üphe yok ki Allah, suçlar rter, rahîmdir

۱۵ - ف nananlar, ancak o ki ilerdir ki Allah'a ve Peygamberine inanrlar da sonra üpheye dü mezler ve mallaryla ve canlaryla sava rlar Allah yolunda, i te onlardr doru .syleyenlerin ta kendileri

۱۶ - De ki: Dininizi, Allah'a m bildireceksiniz? Ve Allah bilir ne varsa gklerde ve ne varsa .yeryüzünde ve Allah, her eyi bilir

۱۷ - Müslüman olduk diye seni minnet altnda m brakrlar? De ki: Müslümanlnzdan dolay beni minnet altnda brakmaya kalk mayn, hayr, Allah'a kar siz minnet altndasnz, sizi .doru yola sevkedip îmanda ba ar verdiinden, eer doru sylüyorsanz

۱۸ - ق üphe yok ki Allah, gklerin ve yeryüzünün gizli eylerini bilir ve Allah, bütün .yaptklarnz grür

ترجمه آذربایجانی

!Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə

۱. Ey iman gətirənlər! (Sözləriniz, iş və hərəkətlərinizdə) Allahdan və Peyğəmbərindən önə keçməyin. Allahdan qorxun. Həqiqətən, Allah (hər şeyi) eşidəndir, (hər şeyi) !biləndir

۲. Ey iman gətirənlər! Səsinizi Peyğəmbərin səsindən artıq qaldırmayın və bir-birinizlə ucadan danışdığınız kimi onunla ucadan danışmayın! Yoxsa, özünüz də bilmədən, .əməlləriniz puç olar

Həqiqətən, Allahın Peyğəmbəri yanında astadan danışanlar .٣

səslərini asta çıxardanlar) o kimsələrdir ki, Allah onların ürəklərini təqva üçün)
imtahana çəkmişdir (mö'minliyə layiq etmişdir). Onları (günahlardan) bağışlanma və
!böyük mükafat (Cənnət) gözləyir

Ya Peyğəmbər!) Şübhəsiz ki, səni otaqların arxasından çağıranların çoxusunun ağlı) .۴
!kəsmir

Əgər onlar sən qarşılarına çıxancaya qədər səbr etsəydilər, (bu, Allahın yanında) .۵
onlar üçün, əlbəttə, daha yaxşı olardı. Allah (tövbə edənləri) bağışlayandır, rəhm
!edəndir

Ey iman gətirənlər! Əgər bir fasiq sizə (pis) bir xəbər gətirsə, dərhal (onun .۶
doğruluğunu) yoxlayın, yoxsa bilmədən bir qövmə pislik edər, sonra da etdiyinizə
!peşman olarsınız

Ey iman gətirənlər!) Bilin ki, aranızda Allahın Peyğəmbəri vardır. Əgər o, bir çox) .۷
işlərdə sizə uysaydı, siz (çətinliyə düşər) əziyyət çəkərdiniz. Lakin Allah sizə imanı
sevdirmiş, onu ürəklərinizdə süsləmiş, küfrə, itaətdən çıxmağa və (Allaha) asi olmağa
!qarşı sizdə nifrət oyatmışdır. Məhz belələri (bu xislət sahibləri) doğru yolda olanlardır

Bu isə Allah dərgahından olan lütf və ne'mət sayəsindədir. Allah (hər şeyi) biləndir, .۸
!hikmət sahibidir

Əgər mö'minlərdən iki dəstə bir-biri ilə vuruşsa, onları dərhal barışdırın. Əgər .۹
onlardan biri təcavüzkarlıq etsə, təcavüzkarlıq edənlə Allahın əmrinə (itaətinə)
qayıdana qədər vuruşun. (Təcavüzkarlıq edən Allahın əmrinə) qayıtsa, hər iki dəstənin
!arasını ədalətlə düzəldin və insafla hərəkət edin. Şübhəsiz ki, Allah insaflıları sevər

Həqiqətən, mö'minlər (dində) qardaşdırlar. Buna görə də (aralarında bir mübahisə .۱۰
düşsə) iki qardaşınızın arasını düzəldin və Allahdan qorxun ki, bəlkə, (əvvəlki
!günahlarınız bağışlanıb) rəhm olunasınız

Ey iman gətirənlər! Bir qövm digərini lağa qoymasın. Ola bilsin ki, onlar (lağa .۱۱
qoyulanlar) o birilərindən (lağa qoyanlardan Allah yanında) daha yaxşı olsunlar.
(Qadınlar da bir-birinə (rişxənd eləməsinlər). Bəlkə, onlar (rişxənd olunanlar

o birilərindən (rişxənd edənlərdən) daha yaxşıdırlar. Bir-birinizə tə'nə etməyin (ayıb tutmayın) və bir-birinizi pis ləqəblərlə (ey kafir, ey fasiq, ey münafiq və i. a.) çağırmayın. İman gətirdikdən sonra fasiq adını qazanmaq necə də pisdir. Məhz tövbə (!etməyənlər zalımlardır! (?zlərinə zülm edənlərdir

Ey iman gətirənlər! Cox zənnə-gümana qapılmaqdan çəkinin. Şübhəsiz ki, zənnin .١٢ bə'zisi (heç bir əsası olmayan zənn) günahdır. (Bir-birinizin eyibini, sirrini) arayıb axtarmayın, bir-birinizin qeybətini qırmayın! Sizdən biriniz ölmüş qardaşının ətini yeməyə razı olarmı?! Bu sizdə ikrah hissi oyadar (qeybət də belədir). Allahdan qorxun. !Həqiqətən, Allah tövbələri qəbul edəndir, rəhmlidir

Ey insanlar! Biz sizi bir kişi və bir qadından (Adəm və Həvvadan) yaratdıq. Sonra bir- .١٣ birinizi tanıyasınız (kimliyinizi biləsiniz) deyə, sizi xalqlara və qəbilələrə ayırdıq. Allah yanında ən hörmətli olanınız Allahdan ən çox qorxanınızdır (pis əməllərdən ən çox .çəkinəninizdir). Həqiqətən, Allah (hər şeyi) biləndir, (hər şeydən) xəbərdardır

Qənimət əldə etmək iştahası ilə islama daxil olan) bədəvi ərəblər: "Biz iman) .١۴ gətirdik!" - dedilər. (Ya Peyğəmbər! Onlara) de: "Siz (qəlbən) iman gətirmədiniz! Ancaq: "Biz islamı (müəyyən şəxsi məqsəd, mənfəət naminə) qəbul etdik!" - deyin. Hələ iman sizin qəlblərinizə daxil olmamışdır (çünki iman əməllə e'tiqadın vəhdəti, islamı qəbul etmək isə yalnız zahiri əməl deməkdir). Əgər Allaha və Peyğəmbərinə itaət etsəniz, O sizin əməllərinizdən heç bir şey əskiltməz (mükafatınızı layiqincə verər). Həqiqətən, !Allah bağışlayandır, rəhm edəndir

Mö'minlər yalnız Allaha və Peyğəmbərinə iman gətirən, (iman gətirdikdən) sonra .١۵ heç bir şəkk-şübhəyə düşməyən, Allah yolunda malları və canları ilə vuruşanlardır! !Məhz belələri (imanlarında) sadiq olanlardır

Ya Peyğəmbər! Bu bədəvilərə) de: "Siz dininizi (həqiqi müsəlman olduğunuzu)) .١۶ Allahamı öyrədirsiniz?" Halbuki

Allah göylərdə və yerdə nə varsa, (hamısını) bilir. Allah hər şeyi biləndir!

۱۷. Onlar islamı qəbul etdiklərinə görə sənə minnət qoyurlar. De: "Müsəlman olduğunuzla mənə minnət qoymayın! Xeyr, əgər (iman gətirdiyinizi) doğru deyirsinizsə, (bilin ki) sizi imana müvəffəq etməklə, əslində Allah sizin boynunuza minnət qoymuş olur!"

۱۸. Şübhəsiz ki, Allah göylərin və yerin qeybini (gözə görünməyən sirlərini) bilir. Allah sizin nə etdiklərinizi görəndir!

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام ل□ کر جو ب□ا م□ربان ن□ایت رحم والا □□

۱. مومنو! (کسی بات ک□ جواب می□) خدا اور اس ک□ رسول س□ پ□ل□ ن□ بول ا□□ا کرو اور خدا س□ □رت□ ر□و□ بیشک خدا سنتا جانتا □□

۲. ا□ ا□ل ایمان! اپنی آوازی□ پیغمبر کی آواز س□ اونچی ن□ کرو اور جس طرح آپس می□ ایک دوسر□ س□ زور س□ بولت□ □و (اس طرح) ان ک□ روبرو زور س□ ن□ بولا کرو (ایسا ن□ □و) ک□ تم□ار□ اعمال ضائع □وجائی□ اور تم کو خبر ب□ی ن□ □و

۳. جو لوگ پیغمبر خدا ک□ سامن□ دبی آواز س□ بولت□ □ی□ خدا ن□ ان ک□ دل تقوی□ ک□ لئ□ آزما لئ□ □ی□□ ان ک□ لئ□ بخشش اور اجر عظیم □□

۴. جو لوگ تم کو حجرو□ ک□ با□ر س□ آواز دیت□ □ی□ ان می□ اکثر بیعقل □ی□

۵. اور اگر و□ صبر کئ□ ر□ت□ ی□ا□ تک ک□ تم خود نکل کر ان ک□ پاس آت□ تو ی□ ان ک□ لئ□ ب□تر ت□ا□ اور خدا تو بخشن□ والا م□ربان □□

۶. مومنو! اگر کوئی بدکردار تم□ار□ پاس کوئی خبر ل□ کر آئ□ تو خوب تحقیق کرلیا کرو (مبادا) ک□ کسی قوم

کو نادانی سے نقصان پہنچا دو پھر تم کو اپنے کئے پر نادم ہونا پڑے

۷. اور جان رکھو کہ تم میں خدا کے پیغمبر ہیں۔ اگر بہت سی باتوں میں وہ تمہارا کہا مان لیا کریں تو تم مشکل میں پڑ جاؤ لیکن خدا نے تم کو ایمان عزیز بنا دیا اور اس کو تمہارے دلوں میں سجا دیا اور کفر اور گناہ اور نافرمانی سے تم کو بیزار کردیا۔ یہی لوگ راہ ہدایت پر ہیں

۸. (یعنی) خدا کے فضل اور احسان سے۔ اور خدا جاننے والا (اور) حکمت والا ہے

۹. اور اگر مومنوں میں سے کوئی دو فریق آپس میں لڑ پڑیں تو ان میں صلح کرا دو اور اگر ایک فریق دوسرے پر زیادتی کرے تو زیادتی کرنے والے سے لڑو یہاں تک کہ وہ خدا کے حکم کی طرف رجوع لائے۔ پس جب وہ رجوع لائے تو وہ دونوں فریق میں مساوات کے ساتھ صلح کرا دو اور انصاف سے کام لو کہ خدا انصاف کرنے والوں کو پسند کرتا ہے

۱۰. مومن تو آپس میں بھائی بھائی ہیں۔ تو اپنے دو بھائیوں میں صلح کرادیا کرو اور خدا سے ڈرتے رہو تاکہ تم پر رحمت کی جائے

۱۱. سوره الحُجرَات رکوع (۲/۲) مومنو! کوئی قوم کسی قوم سے تمسخر نہ کرے ممکن ہے کہ وہ لوگ ان سے بہتر ہوں اور نہ عورتیں عورتوں سے (تمسخر کریں) ممکن ہے کہ وہ ان سے اچھی ہوں۔ اور اپنے (مومن بھائی) کو عیب نہ لگاؤ اور نہ ایک دوسرے کا برا نام رکھو۔ ایمان لانے کے بعد برا نام (رکھنا)

گنا□ □□□ اور جو توب□ ن□ کری□ و□ ظالم □ی□

۱۲. ا□ ا□ل ایمان! ب□ت گمان کرن□ س□ احتراز کرو ک□ بعض گمان گنا□ □ی□□ اور ایک دوسر□ ک□ حال کا تجسس ن□ کیا کرو اور ن□ کوئی کسی کی غیبت کر□□ کیا تم می□ س□ کوئی اس بات کو پسند کر□ گا ک□ اپن□ مر□ □وئ□ ب□ائی کا گوشت ک□ائ□؟ اس س□ تو تم ضرور نفرت کرو گ□□ (تو غیبت ن□ کرو) اور خدا کا □ر رک□و بیشک خدا توب□ قبول کرن□ والا م□ربان □□

۱۳. لوگو! □م ن□ تم کو ایک مرد اور ایک عورت س□ پیدا کیا اور تم□اری قومی□ اور قبیل□ بنائ□□ تاک□ ایک دوسر□ کو شناخت کرو□ اور خدا ک□ نزدیک تم می□ زیاد□ عزت والا و□ □□ جو زیاد□ پر□یزگار □□□ بیشک خدا سب کچ□ جانن□ والا (اور) سب س□ خبردار □□

۱۴. دی□اتی ک□ت□ □ی□ ک□ □م ایمان ل□ آئ□□ ک□□ دو ک□ تم ایمان ن□ی□ لائ□ (بلک□ یو□) ک□و ک□ □م اسلام لائ□ □ی□ اور ایمان تو □نوز تم□ار□ دلو□ می□ داخل □ی ن□ی□ □وا□ اور تم خدا اور اس ک□ رسول کی فرمانبرداری کرو گ□ تو خدا تم□ار□ اعمال س□ کچ□ کم ن□ی□ کر□ گا□ بیشک خدا بخشن□ والا م□ربان □□

۱۵. مومن تو و□ □ی□ جو خدا اور اس ک□ رسول پر ایمان لائ□ پ□ر شک می□ ن□ پ□□ اور خدا کی را□ می□ مال اور جان س□ ل□□□ ی□ی لوگ (ایمان ک□) سچ□ □ی□

۱۶. ان س□ ک□و کیا تم خدا کو اپنی دینداری جتلات□ □و□ اور خدا تو آسمانو□ اور زمین کی سب

چیزو□ س□ واقف □□□ اور خدا □ر ش□ کو جانتا □□

۱۷. ی□ لوگ تم پر احسان رک□ت□ □ی□ ک□ مسلمان □وگئ□ □ی□□ ک□□ دو ک□ اپن□ مسلمان □ون□ کا مج□ پر احسان ن□ رک□و□ بلک□ خدا تم پر احسان رک□تا □□ ک□ اس ن□ تم□ی□ ایمان کا رست□ دک□ایا بشرطیک□ تم سچ□ (مسلمان) □و

۱۸. بیشک خدا آسمانو□ اور زمین کی پوشید□ باتو□ کو جانتا □□ اور جو کچ□ تم کرت□ □و اس□ دیک□تا □□

ترجمه پشتو

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (۱۸)

ترجمه کردی

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

(۱۷) $

(۱۸) $

ترجمه اندونزی

Hai orang- orang yang beriman, janganlah kamu meninggikan suaramu lebih dari suara Nabi, dan janganlah kamu berkata kepadanya dengan suara keras sebagaimana kerasnya (suara) sebahagian kamu terhadap sebahagian yang lain, (supaya tidak hapus (pahala) amalanmu sedangkan kamu tidak menyadari.(۲

Sesungguhnya orang- orang yang merendahkan suaranya di sisi Rasulullah mereka itulah orang- orang yang telah diuji hati mereka oleh Allah untuk bertakwa. Bagi (mereka ampunan dan pahala yang besar.(۳) (۱

Sesungguhnya orang- orang yang memanggil kamu dari luar kamar (mu) kebanyakan (mereka tidak mengerti.(۴) (۲

Dan kalau sekiranya mereka bersabar sampai kamu keluar menemui mereka sesungguhnya itu adalah lebih baik bagi mereka, dan Allah Maha Pengampun lagi (Maha Penyayang.(۵) (۳

Hai orang- orang yang beriman, jika datang kepadamu orang fasik membawa suatu berita, maka periksalah dengan teliti, agar kamu tidak menimpakan suatu musibah kepada suatu kaum tanpa mengetahui keadaannya yang menyebabkan kamu (menyesal atas perbuatanmu itu.(۶) (۴

Dan ketahuilah olehmu bahwa di kalangan kamu ada Rasulullah. Kalau ia menuruti (kemauan) kamu dalam beberapa urusan benar- benarlah kamu akan mendapat kesusahan tetapi Allah menjadikan kamu cinta kepada keimanan dan menjadikan iman itu indah dalam hatimu serta menjadikan kamu benci kepada kekafiran, kefasikan dan kedurhakaan. Mereka itulah orang- orang yang mengikuti jalan yang (lurus,(۷) (۵

Sebagai karunia dan nikmat dari Allah. Dan Allah Maha Mengetahui lagi Maha

(Bijaksana.(٨) (٦

Dan jika ada

dua golongan dari orang- orang mukmin berperang maka damaikanlah antara keduanya. Jika salah satu dari kedua golongan itu berbuat aniaya terhadap golongan yang lain maka perangilah golongan yang berbuat aniaya itu sehingga golongan itu kembali kepada perintah Allah; jika golongan itu telah kembali (kepada perintah Allah), maka damaikanlah antara keduanya dengan adil dan berlaku adillah. (Sesungguhnya Allah menyukai orang- orang yang berlaku adil.(٩) (٧

Sesungguhnya orang- orang mukmin adalah bersaudara karena itu damaikanlah antara kedua saudaramu dan bertakwalah kepada Allah supaya kamu mendapat (rahmat.(١٠) (٨

Hai orang- orang yang beriman janganlah suatu kaum mengolok- olok kaum yang lain) karena (boleh jadi mereka (yang diolok- olok) lebih baik dari mereka (yang mengolok- olok) dan jangan pula wanita- wanita (mengolok- olok) wanita- wanita lain (karena) boleh jadi wanita- wanita (yang diperolok- olokkan) lebih baik dari wanita (yang mengolok- olok) dan janganlah kamu mencela dirimu sendiri dan janganlah kamu panggil memanggil dengan gelar- gelar yang buruk. Seburuk- buruk panggilan ialah (panggilan) yang buruk sesudah iman dan barang siapa yang tidak bertobat, (maka mereka itulah orang- orang yang lalim.(١١) (٩

Hai orang- orang yang beriman, jauhilah kebanyakan dari prasangka, sesungguhnya sebagian prasangka itu adalah dosa dan janganlah kamu mencari- cari kesalahan orang lain dan janganlah sebahagian kamu menggunjing sebahagian yang lain. Sukakah salah seorang di antara kamu memakan daging saudaranya yang sudah mati Maka tentulah kamu merasa jijik kepadanya. Dan bertakwalah kepada Allah. (Sesungguhnya Allah Maha Penerima tobat lagi Maha Penyayang.(١٢) (١٠

Hai manusia, sesungguhnya Kami menciptakan kamu dari seorang laki- laki dan -seorang perempuan dan menjadikan kamu berbangsa

bangsa dan bersuku- suku supaya kamu saling kenal mengenal. Sesungguhnya orang yang paling mulia di antara kamu di sisi Allah ialah orang yang paling bertakwa di (antara kamu. Sesungguhnya Allah Maha Mengetahui lagi Maha Mengenal.(١٣) (١١

Orang- orang Arab Badui itu berkata:" Kami telah beriman". Katakanlah (kepada mereka):" Kamu belum beriman, tetapi katakanlah:" Kami telah tunduk", karena iman itu belum masuk ke dalam hatimu dan jika kamu taat kepada Allah dan Rasul-Nya, Dia tiada akan mengurangi sedikit pun (pahala) amalanmu; sesungguhnya Allah Maha (Pengampun lagi Maha Penyayang".(١٤) (١٢

Sesungguhnya orang- orang yang beriman hanyalah orang- orang yang beriman kepada Allah dan Rasul-Nya kemudian mereka tidak ragu- ragu dan mereka berjihad dengan harta dan jiwa mereka pada jalan Allah, mereka itulah orang- orang yang (benar.(١٥) (١٣

Katakanlah (kepada mereka):" Apakah kamu akan memberitahukan kepada Allah tentang agamamu (keyakinanmu), padahal Allah mengetahui apa yang ada di langit (dan apa yang ada di bumi dan Allah Maha Mengetahui segala sesuatu."(١٦) (١٤

Mereka merasa telah memberi nikmat kepadamu dengan keislaman mereka. Katakanlah:" Janganlah kamu merasa telah memberi nikmat kepadaku dengan keislamanmu, sebenarnya Allah Dialah yang melimpahkan nikmat kepadamu dengan menunjuki kamu kepada keimanan jika kamu adalah orang- orang yang benar".(١٧) ((١٥

Sesungguhnya Allah mengetahui apa yang gaib di langit dan di bumi. Dan Allah Maha (Melihat apa yang kamu kerjakan.(١٨) (١٦

(Qaaf. Demi Al Quran yang sangat mulia.(١) (١٧

Mereka tidak menerimanya) bahkan mereka tercengang karena telah datang kepada mereka seorang pemberi peringatan dari (kalangan) mereka sendiri, maka (berkatalah orang- orang kafir:" Ini adalah suatu yang amat ajaib".(٢) (١٨

ترجمه مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

Wahai orang-orang yang beriman! Janganlah kamu memandai-mandai (melakukan sesuatu perkara) sebelum (mendapat hukum atau kebenaran) Allah dan RasulNya; dan bertaqwalah kamu kepada Allah; sesungguhnya Allah Maha Mendengar, lagi (Maha Mengetahui. (١

Wahai orang-orang yang beriman! Janganlah kamu mengangkat suara kamu melebihi suara Nabi, dan janganlah kamu menyaringkan suara (dengan lantang) semasa bercakap dengannya sebagaimana setengah kamu menyaringkan suaranya semasa bercakap dengan setengahnya yang lain. (Larangan yang demikian) supaya (amal-amal kamu tidak hapus pahalanya, sedang kamu tidak menyedarinya. (٢

Sesungguhnya orang-orang yang merendahkan suaranya semasa mereka berada di sisi Rasulullah (s.a.w), - merekalah orang-orang yang telah dibersihkan Allah hati (mereka untuk bertaqwa; mereka beroleh keampunan dan pahala yang besar. (٣

Sesungguhnya orang-orang yang memanggilmu dari luar bilik-bilik (tempat ahlimu, (wahai Muhammad), kebanyakan mereka tidak mengerti (adab dan tata tertib). (۴

Dan kalaulah mereka bersabar menunggu sehingga engkau keluar menemui mereka, tentulah cara yang demikian lebih baik bagi mereka; dan (ingatlah), Allah Maha (Pengampun, lagi Maha Mengasihani. (۵

Wahai orang-orang yang beriman! Jika datang kepada kamu seorang fasik membawa sesuatu berita, maka selidikilah (untuk menentukan) kebenarannya, supaya kamu tidak menimpakan sesuatu kaum dengan perkara yang tidak diingini - dengan sebab kejahilan kamu (mengenainya) - sehingga menjadikan kamu (menyesali apa yang kamu telah lakukan. (۶

Dan ketahuilah! Bahawasanya dalam kalangan kamu ada Rasulullah (maka janganlah kemahuan atau pendapat kamu mendahului pentadbirannya); kalaulah ia menurut kehendak kamu dalam kebanyakan perkara, tentulah kamu akan mengalami

kesukaran; akan tetapi (Rasulullah tidak menurut melainkan perkara yang diwahyukan kepadanya, dan kamu wahai orang-orang yang

beriman hendaklah bersyukur kerana) Allah menjadikan iman suatu perkara yang kamu cintai serta di perhiaskannya dalam hati kamu, dan menjadikan kekufuran dan perbuatan fasik serta perbuatan derhaka itu: perkara-perkara yang kamu benci; mereka yang bersifat demikian ialah orang-orang yang tetap menurut jalan yang (lurus; - (٧

Mereka dijadikan berkeadaan demikian) sebagai limpah kurnia dan nikmat) (pemberian dari Allah; dan (ingatlah), Allah Maha Mengetahui, lagi Maha Bijaksana. (٨

Dan jika dua puak dari orang-orang yang beriman berperang, maka damaikanlah di antara keduanya; jika salah satunya berlaku zalim terhadap yang lain, maka lawanlah puak yang zalim itu sehingga ia kembali mematuhi perintah Allah; jika ia kembali patuh maka damaikanlah di antara keduanya dengan adil (menurut hukum Allah), serta berlaku adillah kamu (dalam segala perkara); sesungguhnya Allah mengasihi (orang-orang yang berlaku adil. (٩

Sebenarnya orang-orang yang beriman itu adalah bersaudara, maka damaikanlah di antara dua saudara kamu (yang bertelingkah) itu; dan bertaqwalah kepada Allah (supaya kamu beroleh rahmat. (١٠

Wahai orang-orang yang beriman! Janganlah sesuatu puak (dari kaum lelaki) mencemuh dan merendah-rendahkan puak lelaki yang lain, (kerana) harus puak yang dicemuhkan itu lebih baik daripada mereka; dan janganlah pula sesuatu puak dari kaum perempuan mencemuh dan merendah-rendahkan puak perempuan yang lain, (kerana) harus puak yang dicemuhkan itu lebih baik daripada mereka; dan janganlah setengah kamu menyatakan keaiban setengahnya yang lain; dan janganlah pula kamu panggil-memanggil antara satu dengan yang lain dengan gelaran yang buruk. (Larangan-larangan yang tersebut menyebabkan orang yang melakukannya menjadi fasik, maka) amatlah buruknya sebutan nama fasik (kepada seseorang) sesudah ia beriman. Dan (ingatlah), sesiapa yang

tidak bertaubat (daripada perbuatan fasiknya) maka merekalah orang-orang yang (zalim. (١١

Wahai orang-orang yang beriman! Jauhilah kebanyakan dari sangkaan (supaya kamu tidak menyangka sangkaan yang dilarang) kerana sesungguhnya sebahagian dari sangkaan itu adalah dosa; dan janganlah kamu mengintip atau mencari-cari kesalahan dan keaiban orang; dan janganlah setengah kamu mengumpat setengahnya yang lain. Adakah seseorang dari kamu suka memakan daging saudaranya yang telah mati? (Jika demikian keadaan mengumpat) maka sudah tentu kamu jijik kepadanya. (Oleh itu, patuhilah larangan-larangan yang tersebut) dan bertaqwalah kamu kepada Allah; sesungguhnya Allah Penerima taubat, lagi Maha (mengasihani. (١٢

Wahai umat manusia! Sesungguhnya Kami telah menciptakan kamu dari lelaki dan perempuan, dan Kami telah menjadikan kamu berbagai bangsa dan bersuku puak, supaya kamu berkenal-kenalan (dan beramah mesra antara satu dengan yang lain). Sesungguhnya semulia-mulia kamu di sisi Allah ialah orang yang lebih taqwanya di antara kamu, (bukan yang lebih keturunan atau bangsanya). Sesungguhnya Allah Maha Mengetahui, lagi Maha Mendalam PengetahuanNya (akan keadaan dan amalan (kamu). (١٣

Orang-orang " Araab" berkata: " Kami telah beriman". Katakanlah (wahai Muhammad): "Kamu belum beriman, (janganlah berkata demikian), tetapi sementara iman belum lagi meresap masuk ke dalam hati kamu berkatalah sahaja: ` kami telah Islam . Dan (ingatlah), jika kamu taat kepada Allah RasulNya (zahir dan batin), Allah tidak akan mengurangkan sedikitpun dari pahala amal-amal kamu, kerana (sesungguhnya Allah Maha Pengampun, lagi Maha Mengasihani". (١٤

Sesungguhnya orang-orang yang sebenar-benarnya beriman hanyalah orang-orang yang percaya kepada Allah dan RasulNya, kemudian mereka (terus percaya dengan) tidak ragu-ragu lagi, serta mereka berjuang dengan harta benda dan jiwa mereka pada jalan

(Allah; mereka itulah orang-orang yang benar (pengakuan imannya). (١٥

Katakanlah (kepada orang-orang "Araab" itu wahai Muhammad): "Patutkah kamu hendak memberitahu kepada Allah tentang ugama kamu (dengan berkata: ` kami telah beriman)? Padahal Allah mengetahui segala yang ada di langit dan yang ada di (bumi, dan Allah Maha Mengetahui akan tiap-tiap sesuatu". (١۶

Mereka mengira dirinya berbudi kepadamu (wahai Muhammad) dengan sebab mereka telah Islam (tidak melawan dan tidak menentang). Katakanlah (kepada mereka): "Janganlah kamu mengira keislaman kamu itu sebagai budi kepadaku, bahkan (kalaulah sah dakwaan kamu itu sekalipun maka) Allah jualah yang berhak membangkit-bangkitkan budiNya kepada kamu, kerana Dia lah yang memimpin kamu kepada iman (yang kamu dakwakan itu), kalau betul kamu orang-orang yang (benar (pengakuan imannya). (١٧

Sesungguhnya Allah mengetahui segala rahsia langit dan bumi, dan Allah Maha" (Melihat akan segala yang kamu kerjakan". (١٨

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

Enyi mlioamini! msitangulize (kusema) mbele ya Mwenyeezi Mungu na Mtume . ١ wake, na mcheni Mwenyeezi Mungu, hakika Mwenyeezi Mungu ni Mwenye kusikia .Mwenye kujua

Enyi mlioamini! msinyanyue sauti zenu kuliko sauti ya Nabii, wala msiseme naye . ٢ kwa sauti kubwa kama mnavyosemezana nyinyi kwa nyinyi visije vitendo vyenu .vikaharibika na hali hamtambui

Kwa hakika wale wanaoinamisha sauti zao mbele ya Mtume wa Mwenyeezi Mungu . ٣ hao ndio Mwenyeezi Mungu amezisafisha nyoyo zao kwa kumuogopa Mwenyeezi .Mungu, watapata msamaha na malipo makubwa

.Kwa hakika wale wanaokuita nyuma ya vyumba, wengi wao hawafahamu . ۴

٥. Na kama wangelingoja mpaka uwatokee, ingekuwa bora kwao, na Mwenyeezi Mungu ni Mwenye kusamehe, Mwenye kurehemu.

Enyi mlioamini! kama fasiki akikujieni na khabari yoyote, basi pelelezeni. msije .۶
.mkawadhuru watu kwa ujahili na mkawa wenye kujuta juu va yale mliyoyatenda

Na jueni kwamba Mtume wa Mwenyeezi Mungu yuko pamoja nanyi, lau yeye .٧
angekutiini katika mambo mengi lazima mngetaabika. Lakini Mwenyeezi Mungu
ameipendezesha kwenu imani na ameipamba nyoyoni mwenu, na amekufanyeni
.mchukie ukafiri na ufasiki na uasi, hao ndio walio ongoka

Kwa fadhili za Mwenyeezi Mungu na neema zake, na Mwenyeezi Mungu ni Mjuzi, .٨
.Mwenye hekima

Na ikiwa makundi mawili katika Waumini wanapigana, basi fanyeni suluhu kati yao, .٩
na ikiwa moja la hayo linamdhulumu mweziwe, basi lipigeni lile Iinaloonea mpaka
lirudie katika amri ya Mwenyeezi Mungu. Na kama likirudi, basi yapatanisheni baina
yao kwa uadilifu, na hukumuni kwa haki, hakika Mwenyeezi Mungu anawapenda
.wanaohukumu kwa haki

Kwa hakika wenye kuamini tu ndio ndugu, basi patanisheni baina ya ndugu zenu na .١٠
.mcheni Mwenyeezi Mungu, ili mrehemewe

Enyi mlioamini! wanaume wasiwadharau wanaume wenzao huenda wakawa bora .١١
kuliko wao, wala wanawake wasiwadharau wanawake wenzao, huenda wakawa
bora kuliko wao. Wala msitukanane kwa kabila wala, msiitane kwa majina mabaya
.(ya kejeli) jina baya baada ya imani ni uovu, na asiyetubu, basi hao ndio madhalimu

Enyi mlioamini! jiepusheni sana na dhana kwani dhana ni dhambi wakati mwingine, .١٢
wala msipeleleze, wala baadhi yenu wasiwatete wengine. Je, mmoja wenu anapenda
kula nyama ya nduguye aliyekufa? mnalichukia hilo na mcheni Mwenyeezi Mungu, bila
.shaka Mwenyeezi Mungu ni Mwenye kupokea toba Mwenye kurehemu

Enyi mlioamini kwa hakika tumekuumbeni kutokana na mwanaume na .١٣
mwanamke, na

tumekufanyeni mataifa na makabila ili mjuane, hakika aliye mtukufu zaidi kati yetu kwa Mwenyeezi Mungu ni aliye mcha Mungu zaidi katika nyinyi, kwa hakika Mwenyeezi Mungu ni Mjuzi, Mwenye khabari.

۱۴. Walisema wanaokaa jangwani: Tumeamini. Sema: Hamjaamini, lakini semeni: Tumesilimu, maana imani haijaingia nyoyoni mwenu, na mkimtii Mwenyeezi Mungu na Mtume wake, hatakupunguzieni chochote katika vitendo vyenu, kwa hakika Mwenyeezi Mungu ni Mwingi wa kusamehe, Mwenye kurehemu.

۱۵. Kwa hakika wenye kuamini ni wale tu waliomwamini Mwenyeezi Mungu na Mtume wake, kisha wakawa si wenye shaka, na wakapigania dini ya Mwenyeezi Mungu kwa mali zao na nafsi zao, hao ndio wakweli.

۱۶. Sema: Je, mtamjulisha Mwenyeezi Mungu dini yenu, na hali Mwenyeezi Mungu anayajua yaliyomo mbinguni na ardhini, na Mwenyeezi Mungu ni Mjuzi wa kila kitu.

۱۷. Wanakusimbulia kwa kuingia kwao Uislamuni. sema msifanye kuwa ni ihsani kwangu kusilimu kwenu, bali Mwenyeezi Mungu ndiye aliyekufanyieni ihsani kwa kukuongozeni katika Uislaamu, ikiwa nyinyi ni wa kweli.

۱۸. Bila shaka Mwenyeezi Mungu anayajua yaliyofichikana mbinguni na ardhini, na Mwenyeezi Mungu anaona mnayoyatenda.

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۴۵۳

(۴۹) سوره حجرات مدنی است و هیجده آیه دارد (۱۸)

[سوره الحجرات (۴۹): آیات ۱ تا ۱۰] صفحه ی ۴۵۴

ترجمه آیات به نام اللّه که رحمان و رحیم است ای کسانی که ایمان آورده اید در حکم کردن از خدا و رسول او پیشی مگیرید و از خدا پروا کنید که خدا شنوای دانا است (۱).

ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را بلندتر از صدای رسول اللّه برنیاورید و با او به صوت بلند سخن مگویید آن

چنان که با یکدیگر سخن می گویید تا اعمالتان ندانسته

بی نتیجه نشود (۲).

به درستی آنان که صوت خود را در برابر رسول خدا آهسته برمی آورند کسانیند که خدا دلهایشان را برای تقوی بیازموده، ایشان مغفرت و اجری عظیم دارند (۳).

به درستی آنان که تو را از پشت دیوار حجره ها بانگ می زنند بیشترشان تعقل ندارند (۴).

و اگر ایشان صبر کنند تا تو از خانه به سویشان در آیی برایشان بهتر است و خدا آمرزگار رحیم است (۵).

هان ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فاسقی خبری برایتان آورد تحقیق کنید تا مبادا ندانسته به قومی بی گناه حمله کنید و بعدا که اطلاع یافتید از کرده خود نادم شوید (۶).

و بدانید که رسول اللّه در بین شما است باید که از او اطاعت کنید و اگر او شما را در بسیاری امور اطاعت کند خود شما به تنگ می آیید و لیکن خدای تعالی ایمان را محبوب شما کرد و در دلهایتان زینت داد و کفر و فسوق و عصیان را مورد نفرتتان قرار داد اینان رشد یافتگانند (۷).

رشدی که خود فضلی از خدا و نعمتی از او است و خدا دانای فرزانه است (۸).

اگر دو طائفه از مؤمنین به جان هم افتادند بینشان اصلاح کنید پس اگر معلوم شد یکی از آن دو طائفه بر دیگری ستم می کند با آن طائفه کارزار کنید تا به حکم اجبار تسلیم امر خدا شود و اگر به سوی خدا برگشت بین آن دو طائفه به عدل اصلاح کنید (و باز هم توصیه می کنم که) عدالت را گسترش دهید که خدا عدالت گستران را دوست می دارد (۹).

تنها مؤمنین برادر یکدیگرند پس بین برادران خود اصلاح کنید و از خدا پروا کنید،

شاید مورد رحمش قرار گیرید (۱۰).

بیان آیات [مسائل و مطالبی که سوره مبارکه حجرات مشتمل بر آنست

این سوره مشتمل بر مسائلی از احکام دین است، احکامی که با آن سعادت زندگی

فردی انسان تکمیل می شود، و نظام صالح و طیب در مجتمع او مستقر می گردد. بعضی از آن مسائل ادب جمیلی است که باید بین بنده و خدای سبحان رعایت شود، و پاره ای آدابی است که بندگان خدا باید در مورد رسول خدا (ص) رعایت کنند، که در پنج آیه اول سوره آمده. بعضی دیگر آن، احکام مربوط به مسائلی است که مردم در برخورد با یکدیگر در مجتمع زندگی خود باید آن را رعایت کنند. قسمتی دیگر مربوط به برتری هایی است که بعضی افراد بر بعض دیگر دارند، و تفاضل و برتری افراد از اهم اموری است که جامعه مدنی انسان با آن منتظم می شود، و انسان را به سوی زندگی توأم با سعادت و عیش پاک و گوارا هدایت می کند، و با آن بین دین حق و باطل فرق می گذارد، و می فهمد کدام دین حق است، و کدام از سنن اجتماعی قومی است. و در آخر، سوره را با اشاره به حقیقت ایمان و اسلام ختم نموده، بر بشریت منت می گذارد که نور ایمان را به او افاضه فرموده است.

این سوره به شهادت مضامین آیاتش در مدینه نازل شده، به استثنای آیه" یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی ..." که بعضی در باره مدنی بودن آن حرف دارند، که به زودی خواهد آمد.

[توضیح معنای جمله:" لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ" و بیان اینکه مفاد آن

این است که هیچ حکمی را بر حکم خدا و رسول مقدم مدارید]

" یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ " کلمه " بَیْنَ یَدَیِ " در باره هر چیز استعمال شود، به معنای جلوی آن چیز است، و این استعمالی است شایع، چیزی که هست یا مجازی است و یا استعاره ای. و اینکه این کلمه را هم به خدا نسبت داده و هم به رسول خدا، خود دلیل بر این است که منظور از آن، جلو چیزیست مشترک بین خدا و رسول و آن مقام حکمرانی است، که مختص است به خدای سبحان و- با اذنش- به رسول او هم چنان که در جای دیگر فرموده: " إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ " «۱»، و نیز فرموده:

" وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِیُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ " «۲».

و نیز شاهد بر اینکه مراد از " بین یدی " حکم است، این می باشد که آیه شریفه را با جمله " یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا " آغاز، و با جمله " وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ " ختم کرده، که از ظاهر آن برمی آید مراد از " بین یدی " آن مقامی است که ارتباط به مؤمنین متقی دارد، به کسانی ارتباط دارد که هم به خدا و رسولش ایمان دارند، و هم از آن دو پروا. و آن مقام همان

---

(۱) حکم تنها از آن خداست. سوره یوسف، آیه ۴۰.

(۲) ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر برای اینکه به اذن ما اطاعت شود. سوره نساء، آیه ۶۴.

مقام حکم است که مؤمنین احکام اعتقادی و عملی خود را از آن مقام می گیرند.

با این تقریب روشن گردید

که مراد از" لا تُقَدِّمُوا" هم این است که هیچ حکمی را بر حکم خدا و رسولش مقدم مدارید، حال یا مراد این است که قبل از گرفتن کلام و دستور خدا و رسول در باره حکم چیزی سخنی نگویید، و یا قبل از گرفتن دستور خدا عملی را انجام ندهید. لیکن از اینکه به دنبال کلام می فرماید:" إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ- خدا شنوا و داناست" مثل اینکه برمی آید مراد تقدیم قول است، نه تقدیم فعل و نه اعم از آن دو، که هم شامل قول شود و هم فعل، و گر نه اگر مراد قول و فعل هر دو بود، می فرمود:" ان اللَّه سمیع بصیر خدا نوا و بینا است" هم سخن شما را می شنود، و هم عمل شما را می بیند، هم چنان که در بسیاری از موارد که پای فعل در کار است کلمه" بصیر" را آورده، مثلا می فرماید:" وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ" «۱». پس حاصل معنای آیه این شد: ای کسانی که ایمان آورده اید، در جایی که خدا و رسول او حکمی دارند، شما حکم نکنید- یعنی حکمی نکنید مگر به حکم خدا و رسول او- و باید که همواره این خصیصه در شما باشد، که پیرو و گوش به فرمان خدا و رسول باشید.

و لیکن از آنجایی که هر فعل و ترک فعلی که آدمی دارد، بدون حکم نمی تواند باشد.

و همچنین هر تصمیم و اراده ای که نسبت به فعل و یا ترک فعلی دارد آن اراده نیز خالی از حکم نیست، در نتیجه می توان گفت که مؤمن نه تنها در فعل و ترک فعلش باید گوش به فرمان خدا باشد،

بلکه در اراده و تصمیمش هم باید پیرو حکم خدا باشد. و نهی در آیه شریفه ما را نهی می کند از اینکه هم به سخنی اقدام کنیم که از خدا و رسول نشنیده ایم و هم به فعلی و یا ترک فعلی اقدام کنیم که حکمش را از خدا و رسول نشنیده ایم، و هم نسبت به عملی اراده کنیم که حکم آن اراده را از خدا و رسولش نشنیده ایم. در نتیجه آیه شریفه نظیر و قریب المعنی با آیه" بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ" «۲» می شود که در باره اوصاف ملائکه می فرماید: از کلام خدا سبقت نمی گیرند، و همواره به امر او عمل می کنند.

و این اتباعی که در جمله" لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ" بدان دعوت می کند، همان داخل شدن در ولایت خدا، و وقوف در موقف عبودیت، و سیر در آن مسیر است، به طوری که عبد در مرحله تشریع مشیت خود را تابع مشیت خدا کند، همانطور که در مرحله تکوین مشیتش تابع ________________

(۱) خدا به آنچه می کنید بصیر است. سوره حدید، آیه ۴.

(۲) سوره انبیاء، آیه ۲۷. ________________

صفحه ی ۴۵۷

مشیت خدا است و خدای تعالی در آن باره فرموده:" وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ" «۱»، و نیز فرموده:" وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ" «۲»، و نیز فرموده:" وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ" «۳».

[وجوه مختلف دیگری که مفسرین در معنای جمله فوق گفته اند]

این بود نظریه ما در تفسیر آیه مورد بحث، و مفسرین وجوهی دیگر ذکر کرده اند که بعضی از آنها از نظر شما می گذرد:

۱-" تقدیم" در این آیه به معنای" تقدم" است، یعنی اگر کلمه" تقدیم"

در جاهای دیگر متعدی و به معنای جلو انداختن چیزیست، در اینجا به معنای تقدم و جلو افتادن است، و معنای آیه اینست که: از خـدا و رسولش جلو نیفتیـد، و قبل از امر و نهی خـدا و رسول امر و نهی نکنیـد، و قبل از دسـتور خدا و رسول هیچ کاری را فیصله ندهید.

و چه بسا گفته باشـند که" تقدیم" در آیه به همان معنای معروف کلمه است، لیکن در اینجا با صـرفنظر از متعلقاتش اسـتعمال شده، مانند آیه" یُحْیِی وَ یُمِیتُ" «۴»، که معنایش متعدی است، ولی کاری ندارد به اینکه چه کسـی را زنده و چه کسی را می میرانـد، در نتیجه معنـایش همـان معنای تقـدم می شود، یعنی جلو قرار گرفتن چیزی از چیز دیگر. و چون لفظ آیه مطلق اسـت تمامی انواع تقـدم را می گیرد: تقدم در سـخن گفتن، تقدم در عمل، و حتی تقدم در راه رفتن، و تقدم در نشسـتن، و تقدم در عبادتهایی که وقت معین دارد، مثل نماز ظهر خواندن در قبل از ظهر، و تقدمهای دیگر «۵».

۲- مراد از آیه شـریفه این است که مـؤمنین را نهی کنـد از سـخن گفتن قبـل از رسول خـدا، یعنی وقـتی رسول خـدا (ص) در مجلس حاضـر است و شخصـی از آن جناب سؤالی می کنـد، قبل از آنکه آن جناب پاسـخ بگویـد، شـما در پاسـخ گفتن جلو نیفتید «۶».

۳- معنای آیه این است که: ما دام که خدا و رسول دسـتوری به شـما نداده اند، هیچ سخنی مگویید، و هیچ عملی انجام ندهید «۷».

۴- معنای آیه این است که: سخن خود را مقدم بر سخن رسول خدا مکنید، و عمل خود را

مقدم بر عمل او نسازید، و به احدی اجازه ندهید جلوتر از او راه برود «۸».

اشکالی که در سه وجه اخیر است این است که منظور از آیه را نهی از تقدم بر رسول ____________

(۱) شما نمی خواهید مگر بعد از آنکه خدا خواسته باشد. سوره انسان، آیه ۳۰.

(۲) و خدا سرپرست مؤمنان است. سوره آل عمران، آیه ۶۸.

(۳) خدا سرپرست متقیان است. سوره جاثیه، آیه ۱۹.

(۴) زنده می کند و می میراند. سوره حدید، آیه ۲.

(۵ و ۶ و ۷ و ۸) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۰.

خدا دانسته اند، و حال آنکه در آیه نهی فرموده از تقدم بر خدا و بر رسول خدا، و ظاهرا خواسته اند بگویند آوردن کلمه" اللَّه" در آیه شریفه تنها جنبه تشریف دارد، مثل اینکه می گویی:" أعجبنی زید و کرمه- مرا به شگفت آورد زید و کرامت او" پس آوردن نام خدا قبل از نام رسول خدا تنها برای این است که اشاره کند به اینکه سبقت جستن به رسول خدا (ص) سبقت جستن بر خدا هم هست.

و شاید دقت در آنچه ما در تفسیر آیه گفتیم، خواننده را باز بدارد از اینکه یکی از این وجوه را بپذیرد.

" وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ"- در این جمله بندگان را امر به تقوی می کند، و چون موقف بنده موقف پیروی و عبودیت است، و انسان جز ظرف عبودیت ظرفی دیگر ندارد، لذا تقوی را مطلق آورد و نفرمود از چه چیز بپرهیزید.

و جمله" إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" نهی از تقدم و امر به تقوی را تعلیل می کند، می فرماید از خدا بترسید، و این امر را اطاعت و آن

نهی را امتثال کنید، و با زبان سر و با زبان سر بر خدا و رسولش تقدم مجویید، که خدا سخنان شما را می شنود و از اعمال ظاهر و باطن شما خبر دارد.

[مراد از اینکه فرمود: صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید]

" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ..."

منظور از اینکه می فرماید: صدای خود را بلندتر از صدای رسول اللَّه مکنید، این است که وقتی با آن جناب صحبت می کنید، صدایتان بلندتر از صدای آن جناب نباشد، چون- به طوری که گفته اند «۱»- دو عیب در این عمل هست: یا منظور شخصی که صدای خود را بلند می کند این است که توهینی به آن جناب کرده باشد، که این کفر است. و یا منظوری ندارد و تنها شخصی بی ادب است که رعایت مقام آن جناب را نمی کند، و این خلاف دستور است، چون مسلمانان دستور دارند آن جناب را احترام و تعظیم کنند.

می فرماید:" وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ" با آن جناب آن طور که با یکدیگر صحبت می کنید داد و فریاد مکنید، چون رعایت احترام و تعظیم آن جناب اقتضاء دارد در هنگام تخاطب گوینده صدایش کوتاه تر از صدای آن حضرت باشد. پس به طور کلی، با صدای بلند صحبت کردن فاقد معنای تعظیم است، و با بزرگان به صدای بلند صحبت کردن.

نظیر مردم عادی، خالی از اسائه ادب و وقاحت نیست.

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۰.

[توضیح راجع به جمله:" أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ" و وجوهی که در باره ظهور آن در اینکه بدون کفرهم عمل حبط می شود

گفته شده است

" أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ "- یعنی " لئلا تحبط، أو كراهه ان تحبط اعمالكم ": به صدای بلند سخن مگویید تا اعمال شما حبط نشود. و این جمله متعلق به هر دو نهی است، معنایش این است که: اگر گفتیم به روی آن جناب فریاد نزنید و اینکه گفتیم به صدای بلند صحبت نکنید، آن طور که در بین خود صحبت می کنید برای این است که اعمالتان به این وسیله و ندانسته باطل نشود، چون این دو عمل باعث حبط و بطلان اعمال صالح است. و ما در جلد دوم این کتاب بحثی پیرامون مساله حبط اعمال گذرانیدیم.

بعضی از مفسرین «۱» احتمال داده اند که جمله " أن تحبط " تعلیلی باشد برای عملی که از آن نهی شده، یعنی فریاد زدن و بلند حرف زدن، و معنا این باشد که: این عمل که به منظور حبط انجام می دهید عملی است که نهی شده، و فرق بین اینکه جمله مزبور تعلیل نهی باشد، یا تعلیل منهی عنه، این است که در اولی فعل منهی عنه تعلیل شده و در دومی فعل تعلیل شده مورد نهی قرار گرفته. و خواننده محترم می داند که دومی توجیهی تکلف آور است.

و ظاهر آیه شریفه این است که بلند کردن صدای خود از صدای رسول خدا، و بلند سخن گفتن در حضور آن جناب، دو عمل گناه و موجب حبط عمل است، پس استفاده می شود که غیر از کفر گناهانی دیگر نیز هست که باعث حبط می شود.

عده ای آیه را چنین توجیه کرده اند که: مراد از حبط، ثواب نداشتن خود عمل است، نه اینکه این عمل مانند کفر، ثواب سایر اعمال

را باطل می کند. در مجمع البیان می گوید:

اصحاب ما گفته اند: معنای حبط عمل در جمله" أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ" این است که همین سخن گفتن مسلمانان با رسول خدا (ص) اگر با رعایت ادب و تعظیم آن جناب باشد مستحق ثواب می باشند، و اگر همین سخن گفتن را طوری انجام دهند که رعایت احترام آن جناب نشود مستحق عقاب می شوند، و آن ثواب هم از دستشان می رود، پس همین عملشان حبط شده، پس این آیه هیچ ربطی به اهل عذاب ندارد.

دلیل این گفتار ما این است که در آیه مورد بحث احباط به خود عمل معلق شده، و بعضی از مفسرین «۲» آن را مربوط کرده اند به ثوابی که در برابر عمل مستحق می شود، و این خلاف ظاهر است.

این توجیه درست نیست، برای اینکه در حبط مربوط به کفر هم که بدون هیچ شکی ________________

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۳۵.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۰.

منظور از آن حبط ثواب اعمال است نیز حبط معلق شده به خود اعمال، همان طور که در این آیه نیز چنین است. پس ناگزیریم در اینجا هم آیه را حمل کنیم به همان معنایی که آیه حبط مربوط به کفر را حمل کردیم. آنجا گفتیم که کفر، ثواب عمل را حبط می کند، اینجا نیز باید همین را بگوییم، و هیچ فرقی بین این دو مورد نیست. و این که گفتند خلاف ظاهر است قبول نداریم، برای اینکه بطلان عمل همین است که اثر مترتب بر آن باطل شود.

بعضی «۱» دیگر آیه را چنین توجیه کرده اند که: تنها کفر باعث حبط است، و اگر در این آیه فریاد

زدن به روی رسول خدا (ص) و بلند صحبت کردن را هم باعث حبط دانسته از این جهت نبوده که خود این رفتار باعث حبط می شود، بلکه از این جهت بوده که ممکن است گاهی این عمل باعث اذیت شدن آن جناب شود، و اذیت کردن رسول خدا (ص) کفر و مایه حبط عمل است.

بعضی «۲» هم گفته اند: هر چند در آیه از مطلق بلند حرف زدن نهی شده ولی ما می دانیم که ملاک آن پرهیز از عملی است که ممکن است باعث آزار رسول خدا (ص) شود و چون آزار آن جناب به اتفاق مسلمین کفر و باعث حبط عمل است، لذا به طور مطلق از عملی که گمان آزار پیغمبر در آن هست نهی کرده، چه اینکه آزار باشد و چه نباشد. و این به دو منظور بوده یکی حمایت از حرمت آن جناب، و یکی پیش گیری و از بین بردن ماده فساد.

و چون این عمل مورد نهی، دو قسم بوده، یکی به حد کفر می رسیده و آن صورتی است که رسول خدا (ص) را آزار دهد، و یکی هم به حد کفر نمی رسیده، و نیز از آنجا که دلیلی نبوده این دو قسم عمل را مشخص کند، و اگر هم فرض کنیم بوده مردم در بیشتر مواقع توجهی به آن نداشتند لذا مکلفین باید به عنوان احتیاط از هر دو قسم، احتیاط می کردند، تا از آن هم که به حد اذیت می رسیده اجتناب کرده باشند.

و جمله" أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ" هم به همین مشخص نبودن این دو قسم اشاره می کند، و الا اگر به صدای بلند سخن گفتن با

آن جناب به طور مطلق حرام می بود- چه به حد اذیت برسد و چه نرسد- دیگر جا نداشت بفرماید" ندانسته اعمالتان حبط شود" چون مورد تکلیف منحصر به یک قسم بود، یعنی بلند حرف زدن، حال اگر به حد آزار برسد کفر هم

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۳۶.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۰.

بود، و اگر نرسد حد اقل حرام بود پس به طور قطع بلند حرف زدن حرام بوده، دیگر چه معنا دارد عدم شعور و عدم تشخیص را در اینجا بیاورند، با اینکه شعور بطور مطلق ثابت است- این بود خلاصه گفتار صاحب مجمع البیان. اشکال این قول این است که تکلیف مذکور در آیه" لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ" را نهی مقدمی از باب احتیاط گرفته است در حالی که بدون هیچ تردیدی تکلیف در آن تکلیفی نفسی است. و اینکه گفته: مردم در بیشتر مواقع توجهی به هر یک از دو عمل ندارند صحیح نیست، بلکه تشخیص این دو گونه بلند حرف زدن چیزیست که عقل هر عاقلی از عهده آن برمی آید، و عقل هر عاقلی قبل از نهی شرعی هم آن را تشخیص می دهد که عمل زشتی است، و تشخیص زشتی آن مانند تشخیص زشتی افتراء و افک و دروغ است.

و کسانی که در صدر اسلام این عمل را مرتکب می شدند مؤمنین بودند، به شهادت اینکه در اول آیه فرموده:" یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا". و مؤمنین با این تشخیص که این عمل، عمل زشتی است مرتکب می شدند، از باب اینکه در خیلی از گناهان مسامحه می کردند،

و خیال می کردند خیلی مهم نیست، ولی نمی دانستند که این عمل باعث حبط و بطلان عبادات و اعمال صالحشان می شود، و اگر می دانستند هرگز راضی به بطلان آن نمی شدند.

لذا خدای تعالی متوجهشان کرده که این عمل چنین خطری دارد، و شما نمی دانید و فرموده:" أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ" شما نمی دانید که این عمل شما اثری هولناك و خطری عظیم دارد، و آن این است که اعمالتان را حبط می کند، پس زنهار، متوجه باشید و هیچ یک از این دو قسم حرف زدن را مرتکب نشوید که اعمالتان باطل می شود و خود متوجه نیستید.

پس جمله" وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ" ناظر است به حالی که مؤمنین قبل از نهی داشتند، و آن این است که می دانستند عملشان زشت است، ولی نمی دانستند این عمل زشتشان چقدر زشت است، و زشتیش به این حد از عظمت است، و اما بعد از صدور بیان الهی فهمیدند که خطر احباط در این اعمالشان هست.

پس آیه شریفه از یک نقطه نظر شبیه آیه شریفه:" وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ" «۱» است که راجع به مساله افک است می فرماید: شما خیال می کنید افک عمل

(۱) سوره نور، آیه ۱۵.

کوچکی است، در حالی که نزد خدا عملی است عظیم. و از نظر دیگر نظیر آیه" وَ بَدا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ ما لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ" «۱» است، که راجع به قیامت است و می فرماید: در آن روز از ناحیه خدا چیزهایی برایشان ظاهر می شود که هرگز احتمالش را هم نمی دادند.

" إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى ..."

کلمه" غض صوت"

معنای خلاف " رفع الصوت " را می دهد. و کلمه " امتحان " به معنای ابتلاء و اختیار است، و امتحان را وقتی به کار می برند که بخواهنـد وضع چیزی که تا کنون برایشان مجهول بوده معلوم کننـد، و چون این معنا در مورد خدای تعالی محال است، ناگزیر بایـد بگوییم که امتحـان در مورد خـدای تعالی به معنای تمرین دادن و عادت دادن است- هم چنان که بعضـی «۲» اینطور معنا کرده انـد. و یـا امتحـان را به معنـای محنت و مشـقت دادن به قلب معنـا کنیم، و بگوییم خـدای تعالی این مشـقت ها را بر دلها تحمیل می کند تا قلبها به تقوی عادت کنند.

سیاق این آیه سـیاق وعده جمیلی است در برابر آهسته کردن صدا پیش روی رسول خدا (ص) بعد از آنکه مؤمنین را توصیف می کنـد بـه اینکـه خداونـد دلهایشـان را برای تقـوی تمرین داده. و این خـود تاکیـد و تقویـتی است برای مضـمون آیه قبلی تا مؤمنین را تشویق کند به اینکه نهی در آن آیه را عمل کنند.

و در اینکه در این آیه از پیـامبر اسـلام تعـبیر کرد به " رسول اللَّه " و در آیه قبلی تعـبیر کرد به " نبی " اشـاره ای است به ملاـک حکم، خواسـته بفهماند شـخص رسول بدان جهت که رسول است هر قسم رفتاری که با آن جناب بشود با مرسل و فرستنده او شــده اسـت، اگر او را تعظیـم و احـترام کننـد خـدا را احـترام کرده انـد، پس آهســته ســخن گفتـن نزد او، احـترام و تعظیـم و بزرگداشت خدای سـبحان است، و مداومت بر این سیره- که از کلمه " یغضون " استفاده می شود، چون مضارع استمرار را می رساند- کاشف از این است که این کسانی

که چنین ادبی دارند تقوی خلق آنان شده، و خدا دلهایشان را برای تقوی تمرین داده.

" لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ "- این نیز وعده جمیلی است در برابر تقوایی که در دل دارند، هم چنان که فرموده:" وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوى

.

---

(۱) سوره زمر، آیه ۴۷.

(۲) روح المعـــــــــــــانی ، ج ۲۶، ص ۱۳۷.

" إِنَّ الَّذِينَ يُنادُونَكَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ " از سیاق آیه چنین برمی آید که از واقعه ای خبر می دهد که واقع شده، و اشخاص جفا کار بوده اند که آن جناب را از پشت دیوار حجره هایش صدا می زدند، و در حقش رعایت ادب و احترام نمی کردند، و خدای تعالی در این آیه مذمتشان می کند، و به نادانی و نداشتن عقل توصیفشان می فرماید و به حیوانات و چارپایان تشبیهشان می کند.

" وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ " یعنی اگر این جفاکاران صبر کنند و تو را صدا نزنند، تا خودت به دیدنشان از خانه در آیی برای آنان بهتر است، برای اینکه هم ادبی است نیکو، و هم تعظیم و احترام مقام رسالت است، و هم رعایت این ادب آنان را به مغفرت خدا و رحمت او نزدیک می کند، چون او پروردگاری است غفور و رحیم.

پس جمله" وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ " گویا ناظر است به همان صبری که بدان توصیه می فرمود. ممکن هم هست ناظر باشد به اینکه اکثرشان عقل ندارند. و معنای مجموع جملات این باشد که: آنچه از این افراد جفاکار صادر شد و آن جهالت و سوء ادبشان، مورد عفو قرار گرفت، برای اینکه از روی عقل مرتکب نشدند، بلکه ناشی از قصور

فهمشان بوده، و خدا هم غفور و رحیم است.

" یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا ..."

کلمه" فاسق" به طوری که گفته اند به معنای کسی است که از طاعت خارج و به معصیت گرایش کند. و کلمه" نبا" به معنای خبر مهم و عظیم الشان است. و کلمه" تبین" و نیز کلمه" استبانه" و" ابانه"- به طوری که در صحاح آمده- همه به یک معنا است، و این کلمه هم متعدی استعمال می شود و مفعول می گیرد، و هم لازم استعمال می شود، و چون متعدی شود معنای ایضاح و اظهار را می دهد، مثلا وقتی گفته می شود:" تبینت الامر" و یا" استبنته" و یا" أبنت الامر" معنایش این است که من فلان امر را روشن و اظهار کردم. و چون به طور لازم استعمال شود، به معنای اتضاح و ظهور خواهد بود، وقتی گفته می شود" ابان الامر" و یا" استبان الامر" و یا" تبین الامر" معنایش این است که فلان امر واضح شد.

و معنای آیه چنین است: ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی نزد شما خبری مهم آورد، خبرش را تحقیق و پیرامون آن بحث و فحص کنید، تا به حقیقت آن واقف شوید، تا مبادا بدون جهت و به نادانی بر سر قومی بتازید، و بعدا از رفتاری که با آنان کرده اید پشیمان شوید.

خدای سبحان در این آیه اصل عمل به خبر را که اصلی است عقلایی امضاء کرده، چون اساس زندگی اجتماعی بشر به همین است که وقتی خبری را می شنوند به آن عمل کنند، چیزی که هست در خصوص خبر اشخاص فاسق دستور فرموده تحقیق کنید، و این

در حقیقت نهی از عمل به خبر فاسق است، و حقیقت این نهی این است که می خواهد از بی اعتباری و عدم حجیت خبر فاسق پرده بردارد، و این هم خودش نوعی امضاء است، چون عقلاـ هم رفتارشان همین است که خبر اشخاص بی بندوبار را حجت نمی دانند، و به خبر کسی عمل می کنند که به وی وثوق داشته باشند.

[توضیحی راجع به نقش" خبر" در زندگی اجتماعی انسان و اقسام خبر و لزوم تبین و تفحص در باره اخبار فاسق

توضیح اینکه: حیات آدمی حیاتی است علمی، و انسان سلوك طریق زندگی اش را بر این اساس بنا نهاده که آنچه به چشم خود می بیند، به همان عمل کند، حال چه خیر باشد و نافع و چه شر باشد و مضر. و چون ما یحتاج زندگی اش و آنچه مربوط و متعلق به زندگی او است منحصر در دیدنیها و شنیدنیهای خودش نیست بلکه بیشتر آنها از حیطه دید و علم او غایب است، ناگزیر می شود که بقیه حوائج خود را که گفتیم از حیطه علم او غایب است از راه علم دیگران تکمیل و تتمیم کند، علمی که دیگران با مشاهده و یا با گوش خود بدست آورده اند، و این همان خبر است.

پس اعتماد به خبر به این معنا است که عملا ترتیب اثر به آن بدهیم و با مضمون آن تا حدی معامله علمی بکنیم که گویا خود از راه مشاهده بدست آورده ایم، و این همان طوری که گفتیم لازمه زندگی اجتماعی انسان است، و احتیاج ابتدایی او است، و بنای عقلا و مدار عملکرد آنان بر قبول خبر دیگران است.

حال اگر خبری که به ما

می دهند متواتر باشد یعنی از بسیاری آورندگان آن برای انسان یقین آور باشد و یا اگر به این حد از کثرت نیست حد اقل همراه با قرینه هایی قطعی باشد که انسان نسبت به صدق مضمون آن یقین پیدا کند، چنین خبری حجت «۱» و معتبر است.

---

(۱) معنای اینکه می گوییم حجت است، این است که اگر به آن خبر عمل کردیم و اتفاقا اشتباه بود، هیچ مرجعی نمی تواند ما را مؤاخذه کند که چرا چنین کردی، می گوییم چون همه چنین گفتند، و نمی تواند بگوید چرا به خبر همه عمل کردی چون می گوییم یقین بدرستی گفته هایشان داشتیم. و نیز اگر ما به آن خبر عمل نکنیم و اتفاقا خبر صحیحی بود، هر مرجعی می تواند ما را مؤاخذه کند که چرا آن عمل را انجام ندادی و نمی توانیم بگوییم چون خودم به چشم ندیدم و بگوش نشنیدم، زیرا می گوید خبر قطعی داشتی، پس خبر متواتر و خبر توأم با قرائن قطعی خبری است که هم من می توانم در برابر هر مرجعی به آن احتجاج کنم، و هم مراجع مربوطه می توانند علیه من به آن خبر احتجاج کنند، این است معنای حجت. مترجم.

و اما اگر خبر متواتر نبود، و همراه با قرینه هایی قطعی نیز نبود، و در نتیجه بعد از شنیدن خبر یقین به صحت آن حاصل نشد، و به اصطلاح علمی خبر واحد بود، چنین خبری در نظر عقلا وقتی معتبر است که اگر برای انسان یقین نمی آورد، حد اقل وثوق و اطمینانی بیاورد، حال یا به حسب نوعش خبری وثوق آور باشد، (مانند خبری که متخصص یک فن به ما می دهد) و یا به حسب

شخصش وثوق آور باشد، (مثل اینکه شخص آورنده خبر مورد وثوق ما باشد)، عقلا بنا دارند که بر این خبر نیز ترتیب اثر دهند. و سرش هم این است که عقلا یا به علم عمل می کنند، و یا به چیزی که اگر علم حقیقی نیست علم عادی هست، و آن عبارت است از مظنه و اطمینان.

حال که این مقدمه روشن گردید، می گوییم: اینکه در آیه شریفه دستور به تحقیق و بررسی خبر فاسق را تعلیل فرموده به اینکه" أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ ..." می فهماند که آنچه بدان امر فرموده، رفع جهالت است، و اینکه انسان اگر خواست به گفته فاسق ترتیب اثر دهد، و به آن عمل کند باید نسبت به مضمون خبر او علم حاصل کند، پس در آیه شریفه همان چیزی اثبات شده که عقلاـ آن را ثابت می دانند، و همان عملی نفی شده که عقلا هم آن را نفی می کنند، و این همان امضاء است، نه تاسیس حکمی جدید.

" وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ ..."

کلمه" عنت" به معنای گناه، و نیز به معنای هلاـکت است. و کلمه" طوع" و اطاعت هر چند به معنای انقیاد و گردن نهادن است، و لیکن بیشتر به معنای امتثال أمر و مشی بر طبق خطی است که آمر برای مامور ترسیم کرده- این نظریه راغب است «۱»-. لیکن چه بسا ممکن است که امر به عکس شود، یعنی ما فوق بر طبق خواسته زیردست خود عمل کند، آن طور که او دلش می خواهد، در اینجا متبوع و آمر از تابع و زیردست اطاعت کرده. و اتفاقا در آیه مورد

بحث اطاعت به همین معنا است، می فرمایـد" لَوْ یُطِیعُکَمْ- اگر پیغمبر شـما را اطاعت کنـد" چون عمل رسول خـدا (ص) را بر طبق دلخواه مؤمنین اطاعت آن جناب از مؤمنین خوانده.

و این آیه به طوری که از سیاقش برمی آید تتمه گفتار در آیه قبل است، می خواهد حکم در آن آیه را تعمیم دهد، و بفرماید رسول خـدا (ص) نه تنها نبایـد خبر فساق را بـدون تحقیق بپـذیرد، بلکه خواسـته شـما را هم نبایـد اطاعت کنـد، به همان علتی

---

(۱) مفردات راغب، ماده" طوع".

که گفتیم نبایـد به خبر فساق عمل کند. در آنجا گفتیم اگر عمل کند گرفتار جهالت و بنای عمل بر اساس جهالت شده است، اطاعت کردنش از شما هم همین محذور را دارد.

مضـمون این آیه روشن کردن مؤمنین است به اینکه خـدای سبحان ایشان را به جاده رشـد انداخته، و به همین جهت است که ایمـان را محبوبشـان کرده و در دلهایشان زینت داده، و کفر و فسوق و عصـیان را از نظرشان انـداخته، پس بایـد که از این معنا غفلت نکنند که رسول خدا (ص) را دارند. کسـی را دارند که مؤید از ناحیه خداست. کسی را دارند که از ناحیه پروردگارش بینه ای دارد که هرگز جز به راه رشـد نمی برد، و به سوی چاه و گمراهی نمی کشاند، پس باید او را اطاعت کنند، و هر چه او اراده می کنـد اراده کننـد، و هر چه او اختیار می کند اختیار کنند، و اصـرار نورزند که آن جناب ایشان را در آراء و اهوائشان اطاعت کند، چون اگر او ایشان را در بسیاری از امور اطاعت کند، هلاک می شوند، و به

تعب می افتند.

پس جمله" وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ" عطف است بر جمله" فَتَبَيَّنُوا" ى در آيه قبل، و اگر در جمله مورد بحث خبر را بر مبتدا مقدم داشته، و به جاى اينكه بفرمايد" ان رسول اللَّه فيكم" فرموده" أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ" براى اين بوده كه انحصار را برساند و بفهماند اين تنها شماييد كه چنين نعمتى در اختيار داريد. و نيز به لازمه اين انحصار هم اشاره كرده باشد، و بفهماند لازمه اينكه رسول خدا (ص) تنها در اختيار شما است، اين است كه شما هم به رشد او چنگ بزنيد، و از گمراهى اجتناب بكنيد، و در امور به او مراجعه نموده، اطاعتش كنيد، و دنبال راهش حركت كنيد، نه اينكه دنباله هواهاى نفسانى خود را گرفته، توقع داشته باشيد كه آن جناب هم تابع هواهاى شما شود.

پس معناى جمله اين شد كه: فراموش مكنيد كه رسول خدا تنها در بين شما است- و اين كنايه است از اينكه واجب است در امور خود به او مراجعه كنند و (با ساير اقوامى كه از چنين نعمتى برخوردار نيستند فرق داشته باشند) در هر پيشامدى كه با آن مواجه مى شوند طبق نظريه آن جناب رفتار نموده هر چه او دستور مى دهد عمل كنند، بدون اينكه كمترين دخالتى به هواى نفس خود دهند.

[لزوم پيروى از رسول اللَّه (ص) و وجه و سبب اينكه آن جناب نبايد از ديگران اطاعت كند]

" لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ"- يعنى اگر رسول خدا در بسيارى از امور به دلخواه شما رفتار كند به زحمت مى افتيد و هلاك مى شويد. و اين جمله تقريبا به منزله جواب

از سؤالی است تقدیری، گویا کسی پرسیده: به چه دلیل در امور و حوادث به آن جناب مراجعه کنیم و او به ما مراجعه نکند، و بـــــه دلخـــــواه مـــــا رفتـــــار ننمایـــــد؟ در پاســـــخ فرمـــــوده" برای اینکـــــه اگر به

دلخواه شما عمل کند، به زحمت می افتید و هلاک می شوید".

" وَ لكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ "- کلمه" لکن" در ابتـدای این جمله اسـتدراك و اعراض از مطلبی اسـت که جمله قبـل آن را هم شامـل می شود، یعنی جمله" لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ" این معنـا را هم می فهمانـد که شـما مسـلمانان در معرض هلاکت و گمراهی هستید و کلمه" لکن" می خواهد این را اسـتثناء کند، بفرماید: نه، شـما به خاطر اینکه خـدا ایمـان را محبـوب دلهایتـان کرده، و ایـن انعـام را بر شـما کرده که ایمـان را در دلهایتـان زینت داده، و کفر را از نظرتـان انداخته، و دیگر اشتهایی به کفر و فسوق و عصیان ندارید، لذا مشرف به هلاکت و گمراهی نیستید.

محبوب کردن ایمـان در دل مؤمنین به این معنـا است که: خـدای تعـالی ایمـان را به زیوری آراسـته که دلهای شـما را به سوی خـود جـذب می کنـد، به طـوری که دلهـای شـما به آسـانی دست از آن برنمی دارد، و از آن رو به سوی چیزهـای دیگر نمی کند." وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ "- این جمله عطف است بر جمله" حبب"، و معنای مکروه کردن کفر و فسوق و عصیان این است که دلهای شما را طوری کرده که خود به خود از کفر و توابع آن تنفر دارد. و فرق بین فسوق و عصیان-

به طوری که گفته انـد «۱»- این است که فسوق عبـارتست از خروج از طـاعت به سوی معصـیت، و عصـیان عبـارتست از خود معصیت. به عبارت دیگر عصیان عبارتست از همه گناهان. بعضی «۲» هم گفته اند: مراد از فسوق دروغ است، به قرینه آیه قبلی که از خبر دروغین فساق سخن می گفت، و عصیان عبارتست از بقیه گناهان.

" أُولئِـكَ هُمُ الرَّاشِـدُونَ "- این جمله مسـاله محبـوب کردن ایمـان و مجـذوب کردن دلهـای مـؤمنین در برابر آن، و نیز مکروه کردن کفر و فسوق و عصـیان را بیان می کند، می فرماید همین سـبب رشدی است که هر انسانی به فطرت خود در جسـتجوی آنست، و در مقابل باز به فطرت خود از گمراهی متنفر است، پس بر مؤمنین لازم است که دست از ایمان برندارند، و از کفر و فسوق و عصـیان اجتنـاب ورزنـد، تا رشـد یابنـد که اگر رشـد یابنـد تابع رسول می شونـد، و دیگر هواهای خود را پیروی نمی کنند.

و چون دوست داشـتن ایمان و مجذوب شدن در برابر آن، و تنفر از کفر و توابع آن، صفت بعضی از افرادی بوده که رسول در بین آنان بوده است و تمامی اصحاب آن جناب،

(۱ و ۲) مجمـــــــع البیـــــــان، ج ۹، ص ۱۳۳.

دارای چنین صـفاتی نبوده اند- همان طور که آیه قبلی هم تصـریح به آن می کرد- و اگر خطاب را متوجه همه اصحاب کرده با اینکه محبت به ایمان و کراهت از کفر و فسق و عصـیان در همه اصحاب نبود، هم چنان که آیه سابق بر آن شهادت می داد، برای این بود که خواست وحدتشان محفوظ باشد، و خلاصه به گردن آنهایی هم که چنین

نیستند بگذارد که چنین هستید، و باید چنین باشید، و به همین جهت در آخر آیه، سیاق را تغییر داد، و خطاب را متوجه شخص رسول اللَّه (ص) نمود و فرمود: اینان رشد یافتگانند. و اشاره به کلمه" اینان" اشاره به خصوص آنهایی است که چنین صفاتی دارند، یعنی آنهایی که دلهایشان دوستدار ایمان و متنفر از کفر و فسوق و عصیان است، تا به این وسیله، هم این افراد را مدح کرده باشد و هم آنهایی را که چنین نبوده اند تشویق نموده باشد.

این را هم باید دانست که در جمله" وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ" اشعاری است به اینکه یک دسته از مؤمنین اصرار داشته اند که خبر فاسق مشار الیه در آیه قبلی، مورد قبول واقع شود و رسول خدا (ص) به آن خبر ترتیب اثر دهد و اتفاقا جریان از همین قرار هم بوده که رسول خدا (ص) ولید بن عقبه را (که مردی فاسق بود) به میان قبیله" بنی المصطلق" فرستاد تا زکات آنان را جمع آوری نموده بیاورد. ولید، نزد این قبیله رفت و مردم قبیله وقتی او را دیدند دلواپس شدند، و او بدون اینکه چیزی به ایشان بگوید، به مدینه برگشت و عرضه داشت که مردم بنی المصطلق از دین برگشته اند، و زکات نمی دهند. رسول خدا (ص) تصمیم گرفت لشکر به سویشان بفرستد، و با ایشان کارزار کند که آیه مورد بحث نازل شد، و ایشان منصرف گردیدند و در بین مسلمانان عده ای اصرار داشتند که چه خوبست با بنی المصطلق کارزار کنیم- که به زودی اصل این داستان در بحث روایتی

خواهد آمد.

" فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ " این جمله رفتاری را که در جملات قبل خدای تعالی با مؤمنین داشت تعلیل می کند، یعنی می فرماید: اگر خدای تعالی ایمان را محبوب دلهایشان کرد و کفر و فسوق و عصیان را مورد نفرتشان قرار داد، صرفا عطیه و نعمتی بود که به ایشان ارزانی داشت، نه اینکه خواسته باشد عوضی از ناحیه مؤمنین عایدش گردد، البته این عمل بیهوده و گزافی هم نبوده و بدون حکمت و علتی مؤمنین را به چنین عطیه ای اختصاص نداده، چون او علیم است، می داند عطیه خود و نعمتش را کجا مصرف کند، و حکیم است هرگز عملی را بیهوده و گزاف و بدون حکمت انجام نمی دهد، هم چنان که در سوره فتح می فرمود: " وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى وَ كانُوا أَحَقَ

بِها وَ أَهْلَها وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيماً " «۱».

[امر به اصلاح بین دو طایفه از مؤمنین که به جنگ با هم پرداخته اند و تعلیل آن به اینکه مؤمنان برادر یکدیگرند]

" وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما ... "

کلمه " اقتتال " و " تقاتل " به یک معنا است، هم چنان که " استباق " و " تسابق " به یک معنا است. و برگردانیدن ضمیر جمع به دو طائفه، به اعتبار معنا است (چون هر چند دو طائفه بودند، و می باید ضمیر تثنیه به آن دو برگردد، ولی چون دو طائفه چندین نفر هستند، پس از حیث نفر جمعند) هم چنان که در عبارت " فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما " که ضمیر تثنیه به آن بر می گردد، به اعتبار لفظ " طائفتان " می باشد.

از بعضی از مفسرین «۲» نقل شده که در وجه فرق بین دو

ضمیر، که چرا یک جا ضمیر جمع به طائفتان برگردانیده، و یک جا ضمیر تثنیه گفته اند: سرش این است که در اولی (که ضمیر جمع برگردانده) دو طائفه در حال جنگ، یک طائفه مخلوط به هم هستند، و چون جمعیتی هستند، ضمیر جمع به آنها برمی گردد، و در دومی که ضمیر تثنیه برگردانده، به این جهت است که در آن حال دو طائفه جدا از همند.

" فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ"- کلمه" بغی" که مصدر" بغت" است، به معنای ظلم و تعدی بدون حق است، و کلمه" فی" که جمله" تفیء" از آن اشتقاق یافته، به معنای برگشتن است. و مراد از" أمر اللَّه" دستوراتی است که خدای تعالی داده. و معنای آیه این است که: اگر یکی از دو طائفه مسلمین به طائفه دیگر بدون حق ستم کرد، باید با آن طائفه که تعدی کرده قتال کنند تا به امر خدا برگردند و دستورات الهی را گردن نهند.

" فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ"- یعنی اگر با قتال شما طائفه تجاوزکار سر جای خود نشست، و اوامر خدا را گردن نهاد، آن وقت در مقام اصلاح بین آن دو طائفه برآیید. اما اصلاح تنها به این نباشد که سلاح ها را زمین بگذارید، و دست از جنگ بکشید، بلکه اصلاحی توأم با عدل باشد، به این معنا که احکام الهی را در مورد هر کسی که به او تجاوز شده- مثلا کسی از او کشته شده، و یا عرض و مال او و یا حق او تضییع شده- اجراء کنید.

" وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ"- کلمه" اقساط"-

بـه کسـره همزه- به معنـای آن است که به هر یـک، آن حقی را که مسـتحق است و آن سـهمی را که دارد بـدهی. پس عطف

---

(۱) و اگر کلمه تقوی را صـفت جـدا ناشدنی آنان کرد، برای این بود که خود آنان سـزاوارتر به آن بودند از دیگران، و ایشان اهل آن بودند و خدا به هر چیزی دانا است. سوره فتح، آیه ۲۶.

(۲) روح المعـــــــــــــانی، ج ۲۶، ص ۱۵۰.

این جمله به جمله" فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ"، از قبیل عطف مطلق بر مقید به منظور تاکید است.

و جمله" إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ"، هم علت دسـتور به اصـلاح و عـدالت را تعلیل می کنـد، و هم آن تاکیدی را که گفتیم از عطف دو جمله به یکـدیگر اسـتفاده می شود، برای بار دوم تاکیـد می نماید، گویا فرموده: بین آن دو طائفه به عدالت اصـلاح کنیـد، باز هم می گویم، دائما عـدالت کنید، و در همه امور عدالت را رعایت نمایید، برای اینکه خداوند عدالت گستران را به خاطر عدالتشان دوست دارد.

" إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ" این جمله هر چند مطلب جدیدی را بیان می کند، لیکن باز مطالب قبلی را تاکید می نمایـد، و اگر ارتباط بین مؤمنین را منحصـر کرد در ارتباط اخوت، برای این بود که مقـدمه و زمینه چینی باشد برای تعلیلی که برای حکم صـلح می آورد، و می فرمایـد" پس بین دو برادر خود اصـلاح کنیـد"، و در نتیجه بفهماند این دو طائفه ای که شمشیر بـه روی یکـدیگر کشـیدند، بـه خـاطر وجـود اخـوت در بین آن دو، واجب است که صـلح در بینشـان برقرار گردد، و اصلاحگران هم به خاطر اینکه برادران آن دو طائفه

هستند، واجب است صلح را در هر دو طائفه برقرار نموده، هر دو را از نعمت صلح برخوردار سازند- نه اینکه به طرف یک طائفه متمایل شوند.

و این که در جمله مورد بحث فرمود:" فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ" با اینکه می توانست بفرماید" فاصلحوا بین الاخوین"، برای این بود که در کوتاهترین عبارت، لطیف ترین بیان را کرده باشد، چون جمله مورد بحث دو چیز را می فهماند: یکی اینکه دو طائفه ای که با هم جنگ می کنند برادر یکدیگرند، و باید صلح بین آن دو برقرار شود، دوم اینکه سایر مسلمانان هم برادر هر دو طرف جنگ هستند، و آنان باید رعایت برادری و اصلاح را در بین هر دو طائفه بنمایند.

" وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ"- و از خدا بترسید شاید مشمول رحمت خدا گردید. این جمله هر سه طائفه، یعنی دو طائفه مقاتل، و طائفه اصلاحگر را موعظه و نصیحت می کند.

گفتاری در معنای اخوت باید دانست که جمله" إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ" قانونی را در بین مسلمانان مؤمن تشریع می کند، و نسبتی را برقرار می سازد که قبلا برقرار نبود، و آن نسبت برادری است که آثاری

شرعی، و حقوقی قانونی نیز دارد. ما در بعضی از مباحث گذشته این تفسیر پیرامون مساله ابوت، بنوت و اخوت و سایر انواع قرابت و خویشاوندی گفتیم که این نسبت ها دو قسمند: یکی حقیقی و طبیعی که عبارت از این است که دو فرد از بشر یا بدون واسطه و یا با یک یا چند واسطه بالآخره منتهی به پشت یک پدر و یا رحم یک مادر، و یا منتهی به هر دو شوند. یکی هم نسبت های اعتباری و قراردادی

است، برای اینکه آثاری خاص بر آنها مترتب شود، مثلا از یکدیگر ارث ببرند، و یا نفقه یکی بر دیگری واجب باشد، و یا اینکه ازدواج آن دو با یکدیگر حرام باشد، و یا احکامی دیگر.

پس معلوم شد که قرابت و نسبت اعتباری، غیر از قرابت طبیعی است، البته گاهی می شود که هر دو با هم جمع می شوند، مثل قرابتی که بین دو برادر و یا یک زن و شوهر مشروع هست که قرابتشان هم طبیعی است و هم اینکه قانون و اعتبار این قرابت را قرابت می داند، و آثاری بر آن مترتب می کند. و گاهی طبیعی هست ولی اعتباری نیست، مانند فرزند متولد شده از زنا که از نظر طبیعت، این فرزند، فرزند پدر و مادر زناکار خود هست، و اما از نظر قانون و اعتبار هیچ ارتباطی با آن دو ندارد، نه از آن دو ارث می برد، و نه آن دو از وی ارث می برند، و گاه هم می شود قرابت اعتباری هست ولی طبیعی نیست، مانند پسر خوانده که در بعضی از قوانین (مانند قانون جاهلیت عرب) پسر شمرده می شد، ولی پسر طبیعی نبود.

و معتبر شمردن امور اعتباری هر چند همانطور که گفتیم به منظور این است که آثار حقیقی بر آن امر اعتباری مترتب کنیم، مثلا یک فرد از جامعه را سر جامعه فرض کنیم تا نسبت او به جامعه نسبت سر به بدن باشد، همان طور که سر امور بدن را تدبیر می کند، او هم امور جامعه را تدبیر کند، و در بین جامعه حکم براند، همانطور که سر در بدن می راند، و لیکن این را هم باید دانست که عقل

آدمی بدون جهت و بیهوده چیزی را که فاقد حقیقتی است، دارای آن حقیقت فرض نمی کند، و اگر فرض کند، حتما به خاطر مصلحتی است که وادارش کرده چنین فرضی بکند. این را بدان جهت خاطرنشان کردیم که بگوییم: وقتی به خاطر مصلحتی قرار شد چیز فاقد حقیقتی را واجد آن حقیقت فرض کنیم و آثار آن حقیقت را بر این امر فرضی هم مترتب سازیم، از آثار حقیقت آنچه که مصلحت اقتضا کند مترتب می کنیم.

اگر مصلحت اقتضا کرد همه آنها را مترتب کنیم، می کنیم، و اگر اقتضا کرد بعضی از آن آثار را مترتب کنیم همان بعض را مترتب خواهیم کرد.

مثل یک معجون که مرکب حقیقی از چند جزء است، اگر یک جزء آن نباشد

____ صفحه ی ۴۷۲

معجون، دیگر آن معجون نخواهد بود، ولی در یک معجون اعتباری به نام نماز که مرکب از چند جزء است، هم ممکن است بگوییم اگر خواندن حمد در آن نباشد نماز خوانده نشده- چه اینکه سوره عملا ترک شود و چه سهوا- و هم می توانیم بگوییم اگر عمدا ترک شود نماز باطل است، چون نماز انجام نشده، ولی اگر سهوا ترک شود عیب ندارد. و شارع اسلام شق دوم را اعتبار کرده، و فرموده من نماز بی سوره را با اینکه بی سوره است، در صورتی که سوره آن سهوا فراموش شده باشد نماز دارای سوره فرض می کنم، و آن را صحیح می دانم.

و باز به همین جهت است که می بینیم آثار معنا به حسب اختلاف موارد، مختلف می شود، مثلا اگر در نماز رکوع دو بار بیاید و یا اصلا ترک شود، چه عمدا و چه سهوا نماز

باطل می شود، ولی قرائت حمد و سوره این طور نیست- که شرحش گذشت- پس جائز و ممکن است که آثار مترتبه بر یک معنای اعتباری به حسب اختلاف مواردش مختلف شود.

لیکن این را هم باید در نظر داشت که آثار اعتباری تنها بر موضوعات اعتباری مترتب می شود، نه بر موضوعات طبیعی هر چند که اعتبار نداشته باشد، مثلا اثر مالکیت انسان نسبت به خانه اش، این است که بتواند در آن تصرف کند، اما این اثر بدین جهت مترتب است که صاحب خانه مالک اعتباری آن است، یعنی در عالم اعتبار و در قانون، مالک شناخته شده، نه بدین جهت که انسان است. و همچنین برادر در عالم اعتبار اسلامی از برادر خود ارث می برد، نه بدین جهت که برادر طبیعی او، یعنی متولد از پدر یا از مادر و یا از پدر و مادر او است، تا برادر ولد زنا هم از پدرش ارث ببرد، چون برادر طبیعی او است بلکه از این جهت ارث می برد که در عالم اعتبار اسلامی برادر شناخته شده است.

" اخوت" نیز یک معنایی است که هم می تواند طبیعی باشد و هم اعتباری. و اخوت طبیعی در شرایع و قوانین هیچ اثری ندارد، و قوانین به صرف اینکه دو انسان دارای یک پدر و یا یک مادر و یا یک پدر و مادر باشند ارتباطی بین این دو از نظر قانون نمی بینند، ولی اخوت اعتباری در اسلام آثاری اعتباری دارد. و اخوت در اسلام عبارت است از نسبتی که بین دو نفر برقرار است، و در نکاح و ارث آثاری دارد، حال چه اینکه اخوت طبیعی باشد و چه رضاعی

که البته اخوت رضاعی آثاری در مساله ازدواج دارد ولی در ارث ندارد- و چه اخوت دینی که آثاری اجتماعی دارد، و در نکاح و ارث اثر ندارد. و به زودی کلامی از امام صادق (ع) در باره حقوق اخوت دینی خواهد آمد که فرموده: مؤمن برادر مؤمن و چشم او و راهنمای او است، به او خیانت نمی کند، و ستم بر او روا نمی دارد و او را فریب نمی دهد، و

اگر وعده ای به او داد خلف وعده نمی کند «۱».

و این معنا بر بعضی از مفسرین «۲» مخفی مانده و اطلاق اخوت در آیه را در باره مؤمنین، اطلاقی مجازی و از باب استعاره گرفته و گفته اند: شرکت دو نفر در داشتن ایمان، شبیه است به شرکت آن دو در اصل تولد، برای اینکه هم تولد، اصلی است برای بقاء، چون منشا حیات است، و هم ایمان منشای است برای بقاء ابدی در بهشت. بعضی «۳» هم گفته اند: این اخوت از باب تشبیه بلیغ است، از این حیث که مؤمنین همه به یک ریشه منسوبند آن هم ایمان است، که باعث بقاء ابدی است.

بحث روایتی [روایاتی در ذیل آیه:" لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ" و" لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ"]

در مجمع البیان در ذیل آیه" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" می گوید: زراره از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود: هنوز هیچ شمشیری در اسلام کشیده نشده، و هیچ صف نمازی وصف جنگی بر پا نشده بود، و هیچ اذانی به صدای بلند گفته نشده بود، و هیچ خطاب" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" نازل نشده بود که افراد قبیله اوس و

خزرج مسلمان شدند «۴».

مؤلف: و از ابن عباس هم روایت شده که گفته است: هیچ خطابی به" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" در مكه نازل نشد، هم چنان که هیچ خطابی به" يا أَيُّهَا النَّاسُ" در مدینه نازل نشد «۵»- تا آخر حدیث- ولی بعضی «۶» در باره ذیل این حدیث تردید کرده اند. در این میان روایات دیگری در الدر المنثور «۷» و تفسیر قمی «۸» در سبب نزول آیه" لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ" نقل شده، که با مضمون آیه آن طور که باید مطابقت ندارد، و ما متعرض آنها نشدیم، اگر کسی خواسته باشد می تواند به این دو تفسیر مراجعه کند.

و در الدر المنثور است که احمد، بخاری، مسلم، ابو یعلی و بغوی- در کتاب معجم

(۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۳.

(۲) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۵۱.

(۳) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۵۱.

(۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۰.

(۵ و ۶) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۳۱.

(۷) الدر المنثور، ج ۶، ص ۸۳.

(۸) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۸.

الصحابه-، و ابن منذر، طبرانی، ابن مردویه و بیهقی- در کتاب دلائل- از انس روایت کرده اند که گفته: وقتی آیه" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ... وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ" نازل شد، ثابت بن قیس بن شماس که مردی درشت صدا بود گفت: این من بودم که صدایم را بلند کردم، و حتما اعمال صالح من حبط شده، و من اهل جهنم شده ام، و از آن به بعد غمگین در خانه خود نشست.

رسول خدا (ص) روزی پرسید: ثابت بن قیس کجا است

که او را نمی بینم؟ بعضی از حاضران شتابان به سراغ ثابت رفتند که رسول خدا (ص) احوال تو را می پرسید مگر تو را چه شده؟ گفت: من صدایم را بلندتر از صدای رسول اللّه (ص) کرده ام، و آیه شریفه در باره من نازل شده، و اینک همه اعمال صالحم بیهوده گشته، و من اهل آتش شده ام. افراد مذکور به حضور رسول خدا (ص) رسیدند، و جریان را باز گفتند حضرت فرمود: نه، او اهل آتش نیست، بلکه اهل بهشت است، این بود تا آنکه ثابت در حادثه جنگ یمامه به شهادت رسید «۱».

مؤلف: جمله" این بود تا آنکه ثابت در جنگ یمامه کشته شد" کلام راوی است، می خواسته بگوید شهادت او در جنگ یمامه تصدیق همان وعده ای است که رسول خدا (ص) داد، و فرمود: او اهل بهشت است. البته این روایت با مختصر اختلافی به طرق مختلف دیگری نیز نقل شده.

و نیز در همان کتاب است که بخاری- در کتاب الادب- و ابن ابی الدنیا و بیهقی از داوود بن قیس روایت آورده اند که گفت: من حجره ها (ی همسران رسول خدا) را دیدم که از شاخه های بی برگ درخت خرما ساخته شده بود، و از پشت، آن را با پلاس مویی پوشیده بودند، و به گمانم عرض و فاصله بین در خانه تا در حجره چادری، حدود شش و یا هفت ذراع «۲» بود.

و آخرین نقطه خانه (که به اصطلاح فارسی پستوی خانه گفته می شود) ده ذراع بود، و من گمان می کنم بلندی سقف این حجره ها بین هفت تا هشت ذراع بود «۳».

مؤلف: نظیر صدر این روایت را از ابن سعد از عطاء خراسانی

روایت کرده که ______________

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۸۴.

(۲) فاصله بین آرنج و نوک انگشت وسطی را یک ذراع گویند، و بعضی از اهل لغت آن را بین پنجاه تا هفتاد سانت تخمین زده اند.

(۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۸۷.

گفت: من حجره های همسران رسول خدا (ص) را دیدم که از شاخه های بی برگ درخت خرما ساخته شده بود، و بر در خانه ها پلاسی از موی سیاه افتاده بود «۱».

[روایتی در باره شان نزول آیه:" إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا"]

و نیز در همان کتاب است که احمد، ابن ابی حاتم، طبرانی، ابن منده و ابن مردویه به سند خود از حارث بن ضرار خزاعی روایت کرده که گفت: من وارد بر رسول خدا (ص) شدم، مرا به اسلام دعوت فرمود. پس به حضورش رفتم، و اسلام آوردم مرا دعوت کرد به دادن زکات آن را هم پذیرفتم و عرضه داشتم: یا رسول اللَّه! به سوی قوم و قبیله ام برمی گردم، و ایشان را به اسلام و دادن زکات می خوانم، هر کس اجابتم کرد زکاتش را می گیرم، و شما حدود فلان و فلان روز شخصی بفرستید تا هر چه زکات جمع آوری کرده ام بدهم بیاورد.

حارث بین قوم خود رفت و دعوتش پذیرفته شد، و زکاتها را از آنان که مسلمان شدند جمع کرد، ولی در آن تاریخی که معین کرده بود فرستاده ای از ناحیه رسول خدا نرسید. حارث پیش خود فکر کرد حتما حادثه ای رخ داده و رسول خدا (ص) از دست او خشمگین شده، لذا محترمین از قوم خود را خواست و به ایشان گفت: رسول خدا (ص) تاریخی معین کرد که در آن

تاریخ فرستاده ای برای گرفتن زکات نزد من می فرستد، و رسول خدا (ص) هرگز خلف وعده نمی کند، و من خیال می کنم این تاخیر جز برای این نیست که آن جناب خشمگین شده، به راه بیفتید تا نزد آن جناب برویم.

از آن سو رسول خدا (ص) در رأس همان تاریخ ولید بن عقبه را به سوی حارث روانه کرد، تا زکاتهایی را که از اشخاص گرفته تحویل بگیرد، و ولید در بین راه وحشت می کند و برمی گردد، و به عرض رسول خدا (ص) می رساند که من نزد حارث رفتم و او از دادن زکات خودداری کرد، و می خواست مرا بکشد. رسول خدا (ص) فورا لشکری به سوی حارث و قبیله اش روانه می کند. لشکر آن جناب در بین راه به حارث و نفراتش برمی خورند که از قبیله بیرون شده و دارند می آیند.

لشکریان گفتند این خود حارث است که می آید، حارث و نفراتش را دوره کردند. حارث پرسید به سوی چه کسی ماموریت یافته اید؟ گفتند بسوی تو. پرسید: برای چه؟ گفتند رسول خدا (ص) ولید بن عقبه را نزد تو فرستاده و او برگشته و گفته که من نزد

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۸۷.

حارث رفتم، ولی او زکات را به من نداد، و خواست مرا به قتل برساند. حارث گفت به آن خدایی که محمد را به حق مبعوث کرده چنین نبوده، و من اصلا ولید را ندیده ام، و ولید نزد من نیامده.

و بعد از آنکه حارث به حضور رسول خدا (ص) رسید (حضرت) پرسید: آیا زکات را ضبط کردی و خواستی فرستاده مرا به قتل برسانی؟ عرضه داشت: نه به آن خدایی که تو

را به حق مبعوث فرموده من اصلا ولید را ندیدم و او هم مرا ندیده و من نیامدم مگر بعد از آنکه دیدم در تاریخی که معین فرمودی کسی را نفرستادی. ترسیدم خدا و رسول بر من خشم گرفته باشد، لذا آمده ام که علت تاخیر را بپرسم. در اینجا بود که آیه" یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا ... حَکِیمٌ" نازل شد «۱».

مؤلف: نزول آیه مذکور در داستان ولید بن عقبه در روایات وارده از طرق اهل سنت مستفیض است، و همچنین روایات وارده از طرق شیعه. ابن عبد البر در کتاب استیعاب می گوید: در بین اهل علم آنهایی که دانای به تاویل قرآن هستند تا آنجا که من خبر دارم هیچ اختلافی نیست در اینکه آیه" إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا" در باره ولید بن عقبه نازل شده است «۲».

[حب همان دین است و دین همان حب است

و در کتاب محاسن به سند خود از زیاد حذاء از امام ابی جعفر (ع) روایت کرده که در ضمن حدیثی به او فرمود: ای زیاد وای بر تو مگر دین به غیر از محبت، چیز دیگری است؟ مگر کلام خدا را نمی بینی که می فرماید:" إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ- اگر دوستدار خدا هستید مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامرزد" و مگر خطاب او را به رسول گرامی اش محمد (ص) نمی بینید که می فرماید:" حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ- ایمان را محبوب شما کرد و در دلهایتان زینت داد"، و نیز می فرماید:" یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ-

مسلمانان هر کسی را که به سوی ایشان هجرت کند دوست می دارند" و فرمود:

حب همان دین است، و دین همان حب است «۳».

مؤلف: در کافی هم به سند خود از فضیل بن یسار از امام صادق (ع) حدیثی روایت کرده که در معنای همین حدیث است. و عبارت آن حدیث این است که: مگر

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۸۷.

(۲) الاصابه، حرف" واو" به نقل از ابن عبد البر.

(۳) محاسن برقی، ص ۲۶۲، ح ۳۲۷.

ایمان غیر از حب و بغض است. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود:" حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ ..." «۱».

و در مجمع البیان است که بعضی گفته اند: کلمه" فسوق" به معنای کذب است- نقل از ابن عباس و ابن زید، و نیز منقول از امام ابی جعفر (ع) «۲».

مؤلف: در این معنا روایات دیگری نیز هست.

و در کافی به سند خود از علی بن عقبه از امام صادق (ع) روایت آورده که فرمود: مؤمن برادر مؤمن، و چشم او و راهنمای او است. به او خیانت و ظلم نمی کند، او را فریب نمی دهد، و اگر وعده ای به او داد خلف وعده نمی کند «۳».

مؤلف: و در معنای این حدیث روایات دیگری از آن جناب نقل شده که در بعضی از آنها به جای مؤمن فرموده: مسلمان برادر مسلمان است، او را ظلم نمی کند، و اگر دیگران به او ظلم کنند بی یاورش نمی گذارد، و نیز دنبال سر او بدگویی نمی کند «۴».

و در کتاب محاسن به سند خود از ابی حمزه ثمالی از امام ابی جعفر باقر (ع) روایت کرده که فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، برادر پدری و مادریش، برای

اینکه خـدای عز و جل مؤمن را از طینت باغهای آسـمانی آفریده، و از باد و بوی جنان بر او دمیده و بهمین جهت مؤمن، برادر پدری و مادری مؤمن است «۵».

[چند روایت در باره اخوت ایمانی و شان نزول آیه:" وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا ..."]

و در الـدر المنثور است که احمـد، بخـاری، مسـلم، ابن جریر، ابن منـذر، ابن مردویه و بیهقی- در کتاب سـنن- از انس روایت کرده اند که گفت: شخصـی به رسول خدا (ص) عرضه داشت چه خوب بود سری به عبد اللَّه بن ابی (وی بزرگ منافقین بود) بزنی.

رسول خدا (ص) بدون درنگ بر الاغی سوار شد و مسـلمانان هم با او به راه افتادند، و راهی که می باید طی می کردند زمینی خشک و شـوره زار بـود، همین که رسول خـدا (ص) به عبـد اللَّه و همفکرانش رسـید عبـد اللَّه گفت: دور شو از من، به خـدا سوگند بوی الاغت ناراحتم کرد.

مردی از انصار گفت: به خدا سوگند الاغ رسول خدا (ص) خوشبوتر از تو است. بعضی از یاران عبد اللَّه به حمایت او برخاسته و بعضی از یاران رسول خدا

---

(۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۵.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۳.

(۳) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

(۴) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۷، ح ۱۱.

(۵) محاسن، باب ۴، ص ۱۳۴، ح ۱۲.

(ص) به حمـایت از آن جنـاب برخاسـتند، و هر دو طایفه عصـبانی بودنـد، دست به شاخه های خرما برده، بعضـی با دست و با کفش به یکدیگر زدند، اینجا بود که آیه" وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما" نازل شد «۱».

مؤلف: و

در بعضـی از روایات- به طوری که در مجمع البیان نقل شده- آمده: آن کسی که به عبد اللّه بن ابی بن سلول آن پاسخ را داد عبـد اللّه بن رواحه بـود، و زد و خـوردی که رخ داد بین فامیـل او از اوس و فامیـل عبـد اللّه بن ابی از خزرج بـود «۲». ولی در انطباق آیه و مضمون آن و حکمی که در آن آمده با این روایات خفایی هست.

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶، ص ۹۰.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۲. صفحه ی ۴۸۰

ترجمه آیـات ای کسانی که ایمان آورده ایـد هیـچ قومی حق نـدارد قومی دیگر را مسـخره کنـد چه بسا که آنان از ایشان بهتر باشـند، هیـچ یکـ از زنان حق ندارند زنانی دیگر را مسـخره کنند چون ممکن است آنان از ایشان بهتر باشـند. و هر گز عیبهای خود را بر ملا مکنید (که اگر عیب یکی از خودتان را بر ملا کنید در واقع عیب خود را بر ملا کرده اید) و لقب بد بر یکدیگر منهیـد که این بـد رقم یادآوری از یکـدیگر است که بعـد از ایمان باز هم یکـدیگر را به فسوق یاد کنیـد و هر کس توبه نکند همه آنان از ستمکارانند (۱۱).

هان ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسـیاری گمانها اجتناب کنید که بعضـی از گمانها گناه است، و از عیوب مردم تجسس مکنیـد و دنبال سـر یکـدیگر غیبت مکنید، آیا یکی از شـما هست که دوست بدارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ قطعا از چنین کاری کراهت دارید و از خدا پروا کنید که خدا توبه پذیر مهربان است (۱۲).

هان ای مردم ما شما را

از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را تیره هایی بزرگ و تیره هایی کوچک قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید نه اینکه به یکدیگر فخر کنید و فخر و کرامت نزد خدا تنها به تقوی است و گرامی ترین شما با تقوی ترین شما است که خدا دانای با خبر است (۱۳).

اعراب بادیه نشین به تو گفتند ایمان آوردیم. بگو: نه، هنوز ایمان نیاورده اید و باید بگویید اسلام آوردیم چون هنوز ایمان در دلهای شما داخل نشده و اگر خدا و رسول را اطاعت کنید خدا از پاداش اعمالتان چیزی کم نمی کند که خدا آمرزگار رحیم است (۱۴).

مؤمنین تنها آنهایی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و دیگر شک به خود راه ندادند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند تنها اینان صادقند (۱۵).

بگو آیا خدا را از ایمان خود با خبر می سازید و حال آنکه خدا می داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و او به هر چیزی دانا است (۱۶).

بر تو منت می نهند که اسلام آوردند بگو اسلام خود را بر من منت ننهید بلکه این خدا است که بر شما منت دارد که به ایمان هدایتتان کرد اگر به راستی ایمان داشته باشید (۱۷).

آری، تنها خدا است که غیب آسمانها و زمین را می داند و خدا به آنچه می کنید بینا است (۱۸).

بیان آیات [نهی از مسخره کردن یکدیگر و عیبجویی و بد زبانی کردن

" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسى أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسى أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ ... "

کلمه" سخریه" که مبدء

اشتقاق کلمه" یسخر" است، به معنای استهزاء می باشد. و استهزاء عبارت است از اینکه چیزی بگویی که با آن، کسی را حقیر و خوار بشماری، حال چه اینکه چنین چیزی را به زبان بگویی و یا به این منظور اشاره ای کنی، و یا عملا تقلید طرف را در آوری، به طوری که بینندگان و شنوندگان بالطبع از آن سخن، و یا اشاره، و یا تقلید بخندند. و کلمه" قوم" به معنای جماعت است، که البته در اصل به معنای جماعتی از مردان است، و شامل زنان نمی شود، چون مردانند که به امور مهمه قیام می کنند نه زنان. و مراد از" قوم" در آیه مورد بحث همین معنا است چون این لفظ در مقابل" نساء" قرار گرفته.

و دو جمله" عَسی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ" و" عَسی أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ" حکمت نهی را بیان می کند.

و آنچه از سیاق استفاده می شود این است که می خواهد بفرماید: هیچ کسی را مسخره نکنید، چون ممکن است آن کس نزد خدا از شما بهتر باشد. چیزی که هست چون غالبا مردان، مردان را، و زنان، زنان را مسخره می کنند، فرموده هیچ مردی مرد دیگری را و هیچ زنی زن دیگری را مسخره نکند، و گر نه ممکن است گاهی اوقات یعنی در غیر غالب مردی زنی را، و یا زنی مردی را مسخره کند.

" وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ"- کلمه" لمز" که مصدر" تلمزوا" است- به طوری که گفته اند «۱»- به معنای این است که شخصی را به عیبش آگاه سازی. و اگر کلمه مزبور را مقید به قید" انفسکم- خود را" نموده، برای اشاره به این است که مسلمانان در

یک مجتمع زندگی می کنند، و در حقیقت همه از همند، و فاش کردن عیب یک نفر در حقیقت فاش کردن عیب خود است. پس بایـد از لمز دیگران به طور جـدی احتراز جست (همـان طور که از لمز خودت احتراز داری، و هر گز عیب خودت را نمی گویی) و همانطور که حاضر نیستی دیگران عیب تو را بگویند. پس کلمه" أنفسکم" با همه کوتاهی اش حکمت نهی را بیان

---

(۱) روح المعـــــــــــــانی ، ج ۲۶، ص ۱۵۳.

می کند.

" وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمانِ"- کلمه" نبز"- به فتح حرف اول و دوم- به معنای لقب است، و- به طوری که گفته اند «۱»- اختصاص دارد به لقب های زشت. پس" تنابز" که باب تفاعل و طرفینی است به معنای این است که مسلمانان به یکدیگر لقب زشت از قبیل فاسق، سفیه و امثال آن بدهند.

[معنای جمله:" بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ"]

و مراد از کلمه" اسم" در جمله" بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ" ذکر است، و از این باب است که در فارسی هم می گوییم اسم فلانی به سخاوت در رفته، یعنی ذکرش سر زبانها است. و بنا بر این معنای" بئس الاسم"،" بئس الذکر" است، یعنی بد ذکری است ذکر مردمی که ایمان آورده اند به فسوق، و اینکه آنان را به بدی یاد کنی، چون مؤمن بدان جهت که مؤمن است سزاوارتر است که همواره به خیر یاد شود، و به او طعنه زده نشود، و باید چیزی که اگر بشنود ناراحت می شود در باره اش گفته نشود، مثلا نگویند پدرش چنین، و یا مادرش چنان بوده.

ممکن هم هست مراد از کلمه" اسم" سمت و علامت باشد، و معنای جمله

این باشد که: بد علامتی است اینکه انسانی را بعد از ایمان به داغ فسوق علامت بگذاری، و به علامتی زشت یادش کنی، مثلا به کسی که یک روزی گناهی کرده و بعد توبه نموده، تا آخر عمرش به او بگویند فلان کاره. و یا معنا این باشد که: این بد علامتی است که تو با بدگویی مردم برای خود قرار می دهی، و همه تو را به عنوان مردی بد زبان بشناسند که همواره افراد را به زشتی یاد می کنی. و به هر یک از این معانی باشد جمله مذکور اشاره ای به حکمت نهی دارد.

" وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ "- یعنی هر کس توبه نکند و از این گونه گناهان که سابقا کرده بوده دست بر ندارد، و با این که بر آن نهی نازل شده هم چنان مرتکب شود، و از آن پشیمان نگردد، و با ترک آن به سوی خدای سبحان برگشت نکند، چنین کسانی حقا ستمکارند، چون با اینکه خدای تعالی علمشان را از معاصی دانسته و از آن نهی فرموده، با این حال عمل بدی نمی دانند.

از جمله مورد بحث یعنی جمله" وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ ..." این معنا هم فهمیده می شود که در زمان نزول آیه کسانی از مؤمنین بوده اند که مرتکب چنین گناهی می شدند.

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۵۴.

[مقصود از" اجتناب از ظن" و مفاد قید" کثیرا" در آیه:" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ ..."]

" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ..."

مراد از ظنی که در این آیه مسلمین مامور به اجتناب از آن شده اند،

ظن سوء است، و گر نه ظن خير كه بسيار خوب است، و به آن سفارش هم شده، هم چنان كه از آيه " لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً " «۱» هم استفاده مى شود.

و مراد از " اجتناب از ظن " اجتناب از خود ظن نيست، چون ظن، خود نوعى ادراك نفسانى است، و در دل باز است، ناگهان ظنى در آن وارد مى شود و آدمى نمى تواند براى نفس و دل خود درى بسازد، تا از ورود ظن بد جلوگيرى كند، پس نهى كردن از خود ظن صحيح نيست. بله، مگر آنكه از پاره اى مقدمات اختيارى آن نهى كند. پس منظور آيه مورد بحث نهى از پذيرفتن ظن بد است، مى خواهد بفرمايد: اگر در باره كسى ظن بدى به دلت وارد شد آن را نپذير و به آن ترتيب اثر مده.

و بنا بر اين، پس اينكه فرمود بعضى از ظن ها گناه است، باز خود ظن را نمى گويد، (چون ظن به تنهايى چه خوبش و چه بدش گناه نيست، براى اينكه گفتيم اختيارى نيست)، بلكه ترتيب اثر دادن به آن است كه در بعضى موارد گناه است، (مثل اينكه نزد تو از كسى بدگويى كنند، و تو دچار سوء ظن به او شوى و اين سوء ظن را بپذيرى، و در مقام ترتيب اثر دادن بر آمده او را توهين كنى، و يا همان نسبت را كه شنيده اى به او بدهى و يا اثر عملى ديگرى بر مظنه ات بار كنى كه همه اينها آثارى است بد و گناه و حرام).

و مراد از اينكه فرمود " كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ " با در نظر گرفتن اينكه كلمه " كثيرا " را

نکره آورده، تـا دلالـت کنـد بر اینکه ظن گناه فی نفسه زیاد است، نه با مقایسه با سایر مصادیق ظن که همان بعض ظنی اسـت که فرموده گناه است- پس ظن گناه فی نفسه زیاد است، هر چنـد که بعضـی، از مطلق ظن است، و نسـبت به مطلق ظن انـدک است.

ممکن هم هست که مراد اعم از خصوص ظن گناه باشـد، مثلا خواسـته باشـد بفرمایـد از بسـیاری از مظنه ها اجتناب کنید، چه آنهایی که می دانید گناه است، و چه آنهایی که نمی دانید تا در نتیجه یقین کنید که از ظن گناه اجتناب کرده اید، که در این صورت امر به اجتناب از بسیاری از ظن ها، امری احتیاطی خواهد بود، (مثل اینکه بگوییم از مالهایی که نمی دانی حلال است اجتناب کن، چه از آنهایی که می دانی حرام است، و چه از آنها که ______________________

(۱) چرا مـؤمنین و مؤمنـات وقـتی تهمـت هـا را می شـنوند بـه یکـدیگر حسـن ظـن نمی ورزنـد. سـوره نـور، آیـه ۱۲.

نمی دانی حرام است یا حلال، تا در نتیجه یقین کنی که از مال حرام دوری جسته ای).

[نهی از تجسس عیوب دیگران و از غیبت کردن و بیان مفسده غیبت و تجسس (وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً ...)]

" وَ لاـ تَجَسَّسُوا"- کلمه" تجسـس"- بـا جیم- به معنـای پی گیری و تفحص از امور مردم است، اموری که مردم عنایت دارند پنهان بماند و تو آنها را پی گیری کنی تا خبردار شوی.

کلمه" تحسـس"- با حاء بی نقطه- نیز همین معنا را می دهد، با این تفاوت که تجسـس- با جیم- در شـر اسـتعمال می شود، و تحسس- با حاء- در خیر به کار می رود، و به همین

جهت بعضی «۱» گفته انـد: معنای آیه این است که: دنبال عیوب مسـلمانان را نگیرید، و در این مقام بر نیایید که اموری را که صاحبانش می خواهنـد پوشـیده بماند تو آنها را فاش سازی." وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ"- کلمه" غیبت"- به طوری که در مجمع البیـان «۲» معنـا کرده- عبـارت است از اینکه در غیاب کسـی عیبی از او بگویی که حکمت و و جـدان بیـدار تو را از آن نهی کنـد. البته فقهاء این کلمه را به خاطر اختلافی که در مصادیقش از حیث وسعت دارد، به عبارتهای مختلفی تفسیر کرده اند که برگشت همه آن عبارتها به این است که در غیاب کسی در باره او چیزی بگویی که اگر بشـنود ناراحت شود. و به همین جهت بدگویی دنبال سر فردی که تظاهر به فسق می کند را جزء غیبت نشمرده اند، (چون اگر بشنود که دنبال سرش چنین گفته اند ناراحت نمی شود).

و شـارع اسـلام از این جهت از غیبت نهی فرموده که: غیبت اجزای مجتمع بشـری را یکی پس از دیگری فاسـد می سازد، و از صلاحیت داشـتن آن آثار صالحی که از هر کسـی توقعش می رود ساقط می کنـد، و آن آثار صالـح عبارت است از اینکه هر فرد از افراد جامعه با فرد دیگر بیامیزد و در کمال اطمینان خاطر و سـلامتی از هر خطری با او یکی شود، و ترسـی از ناحیه او به دل راه ندهـد، و او را انسانی عادل و صـحیح بدانـد، و در نتیجه با او مانوس شود. نه اینکه از دیـدن او بیزار باشد و او را فردی پلید بشمارد. در

این هنگام است که از تک تک افراد جامعه آثاری صالح عاید جامعه می گردد، و جامعه عینا مانند یک تن واحد متشکل می شود. و اما اگر در اثر غیبت و بدگویی از او بدش بیاید و او را مردی معیوب بپندارد، به همین مقدار با او قطع رابطه می کند، و این قطع رابطه را هر چند اندک باشد، وقتی در بین همه افراد جامعه در نظر بگیریم، آن وقت می فهمیم که چه خسارت بزرگی به ما وارد آمده، پس در حقیقت عمل غیبت و این بلای جامعه سوز به منزله خوره ای است که در بدن شخص راه یابد، و اعضای او را یکی پس از دیگری بخورد، تا جایی که به کلی رشته حیاتش را قطع سازد.

---

۱) و ۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۷.

و انسان که از روز ازل به حکم ضرورت، اجتماع تشکیل داد، برای این تشکیل داد که یک زندگی اجتماعی داشته باشد، و در اجتماع دارای منزلتی شایسته و صالح باشد، منزلتی که به خاطر آن دیگران با او بیامیزند، و او با دیگران بیامیزد، او از خیر دیگران بهره مند، و دیگران از خیر او برخوردار شوند. و غیبت عامل مؤثری است برای اینکه او را از این منزلت ساقط کند و این هویت را از او بگیرد. در آغاز یک فرد را از عدد مجتمع صالح کم کند، و سپس فرد دوم و سوم را، تا آنجا که در اثر شیوع غیبت تمامی افراد جامعه از صلاحیت زندگی اجتماعی ساقط شوند، و صلاح جامعه به فساد مبدل گردد، و آن وقت دیگر افراد جامعه با هم انس

نگیرند، و از یکدیگر ایمن نباشند، و به یکدیگر اعتماد نکنند، آن وقت است که دواء که همان تشکیل جامعه از روز نخست بود، به صورت دردی بی دواء درمی آید.

پس غیبت در حقیقت ابطال هویت و شخصیت اجتماعی افرادی است که خودشان از جریان اطلاعی ندارند و خبر ندارند که دنبال سرشان چه چیزهایی می گویند، و اگر خبر داشته باشند و از خطری که این کار برایشان دارد اطلاع داشته باشند از آن احتراز می جویند و نمی گذارند پرده ای را که خدا بر روی عیوبشان انداخته به دست دیگران پاره شود، چون خدای سبحان این پرده پوشیها را بدین منظور کرده که حکم فطری بشر اجراء گردد، یعنی اینکه فطرت بشر او را وامی داشت تا به زندگی اجتماعی تن در دهد، این غرض حاصل بشود، و افراد بشر دور هم جمع شوند، با یکدیگر تعاون و معاضدت داشته باشند، و گر نه اگر این پرده پوشی خدای تعالی نبود، با در نظر گرفتن اینکه هیچ انسانی منزه از تمامی عیوب نیست، هرگز اجتماعی تشکیل نمی شد.

و جمله" أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ" در ضمن مثالی به همین حقیقت اشاره می کند. در این جمله نخست استفهام انکاری به کار برده، و حب منفی را به" أحد" یعنی یکی از مسلمانان نسبت داده، و نه به بعضی از مسلمانان، یعنی نفرموده:" أ یحب بعضکم" و یا تعبیری دیگر تا مشمول نفی واضح تر شود. و باز به همین منظور نفی مذکور را با جمله" کرهتموه" تاکید فرمود، و با اینکه می توانست همین کراهت را به احد نسبت داده بفرماید" فکرهه".

و حاصل معنای آیه این است که: غیبت کردن

مؤمن به منزله آن است که یک انسانی گوشت برادر خود را در حالی که او مرده است بخورد. حال چرا فرمود گوشت برادرش؟ برای اینکه مؤمن برادر او است، چون از افراد جامعه اسلامی است که از مؤمنین تشکیل یافته، و خدای تعالی فرموده:" إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ". و چرا او را مرده خواند؟ برای اینکه

آن مؤمن، بی خبر از این است که دارند از او غیبت می کنند.

و اینکه فرمود" فکرهتموه" و نفرمود" فتکرهونه"، اشعار دارد به اینکه کراهت شما امری است ثابت و محقق، و هیچ شکی در این نیست که شما هرگز راضی نمی شوید یک انسانی را که برادر شما است و مرده است، بخورید. پس همان طور که این کار مورد کراهت و نفرت شما است، باید غیبت کردن برادر مؤمنتان، و بدگویی در دنبال سر او نیز مورد نفرت شما باشد، چون این هم در معنای خوردن برادر مرده شما است.

این را نیز بدان که همین تعلیلی که در جمله" أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ ..." برای حرمت غیبت آمده، تعلیل برای حرمت تجسس نیز هست، چون فرق غیبت با تجسس تنها در این است که غیبت اظهار عیب مسلمانی است برای دیگران- چه اینکه عیبش را خود ما دیده باشیم و چه اینکه از کسی شنیده باشیم- و تجسس عبارت است از اینکه به وسیله ای علم و آگاهی به عیب او پیدا کنیم. ولی در اینکه هر دو عیب جویی است مشترکند، در هر دو می خواهیم عیبی پوشیده بر ملا شود. در تجسس برای خود ما بر ملا شود، و در غیبت برای دیگران. و به همین

جهت بعید نیست که جمله" أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً ..."

تعلیل باشد برای هر دو جمله، یعنی هم جمله" وَ لا تَجَسَّسُوا" و هم جمله" وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً".

این را هم باید دانست که در این کلام اشعار و یا دلالتی هست بر اینکه حرمت غیبت تنها در باره مسلمان است، به قرینه اینکه در تعلیل آن عبارت" لَحْمَ أَخِیهِ" را آورده، و ما می دانیم که اخوت تنها در بین مؤمنین است.

" وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ"- ظاهر این عبارت این است که عطف باشد بر جمله" اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ". البته این ظهور در صورتی است که مراد از تقوی، اجتناب از همین گناهانی باشد که قبلا مرتکب شده بودند، و بعد از نزول این دستور از آن توبه کنند، آن وقت معنای" إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ" این می شود که: خدا بسیار پذیرای توبه است، و نسبت به بندگان تائب که به وی پناهنده می شوند مهربان است.

و اما اگر مراد از تقوی اجتناب و پرهیز از مطلق گناهان باشد- هر چند که تا کنون مرتکب آن نشده باشند- آن وقت مراد از جمله" إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ" این می شود که: خدا بسیار به بندگان با تقوایش مراجعه نموده در صدد هدایت بیشتر آنان برمی آید، و هر لحظه با فراهم کردن اسباب، آنان را از اینکه در مهلکه های شقاوت قرار گیرند، حفظ می کند، و نسبت به ایشان مهربان است. ______________________________ صفحه ی ۴۸۷

و اینکه گفتیم دو احتمال دارد، بدین جهت است که توبه از جانب خدا دو گونه است: یک توبه خدا قبل از توبه بنده است، و آن به

این است که به بنـده خود رجوع نموده، او را موفق به توبه می نماید، هم چنان که فرموده:" ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا" «۱»، و یک توبه دیگرش بعـد از توبه بنـده است، یعنی وقتی بنـده اش توبه کرد، دوبـاره به او رجوع می کنـد تا او را بیامرزد و توبه اش را بپذیرد، هم چنان که فرموده:" فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ" «۲».

[توضیح دلالت آیه:" یـا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا ..." بر نفی و رد تفاخر به انساب و نژادها و طبقات

" يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ ...".

کلمه" شعوب" جمع" شعب"- به کسره شین و سکون عین- است و- به طوری که در مجمع البیان «۳» گفته- به معنای قبیله بزرگی از مردم است، ماننـد قبیله ربیعه و مضر. و کلمه" قبائل" جمع" قبیله" است که جمعیتی کوچکتر از شعب است و تیره ای از آن است مانند" تیم" که یکی از تیره های" مضر" است.

بعضی «۴» هم گفته اند: مطلب به عکس است، و شعوب جمعیت های کمتر از قبائل است به طوری که چند شعب یک قبیله را تشکیل می دهد. و اگر این جمعیت ها را شعب خوانده اند چون از یک قبیله منشعب می شوند.

راغب می گویـد: شعب عبـارت است از قبیله ای که از یـک قبیله دیگر منشعب گردد، و جمع آن شعوب می آیـد، در کلام خدای عز و جل هم آمده" شُعُوباً وَ قَبائِلَ". و اما کلمه" شعب" در مورد زمین عبارت است از دامنه چند دره که اگر از

طرف دامنه نگاه کنی به نظرت می رسد یک زمین است که در آخر، چند شقه شده، و اگر از طرف دره ها نگاه کنی به نظرت می رسد که چند تکه زمین است که در آخر یکی شده و لذا بعضی گفته اند: این کلمه، هم به جای کلمه اجتماع استعمال می شود، مثلا- می گویی" شعبت" یعنی من جمع شدم. و هم به جای کلمه تفرقه استعمال می شود، مثل اینکه می گویی" شعبت" یعنی من جدا شدم «۵».

---

(۱) سپس به ایشان مراجعه می کند تا ایشان توبه کنند. سوره توبه، آیه ۱۱۸.

(۲) پس هر کس بعد از ظلم و گناهش توبه کند و خود را اصلاح نماید خدا هم به او برمی گردد، و توبه اش می پذیرد. سوره مائده، آیه ۳۹.

(۳ و ۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۸.

(۵) مفردات راغب، ماده" شعب".

بعضی «۱» دیگر گفته اند: کلمه" شعوب" به معنای نژادهای غیر عرب از قبیل ترک و فارس و هندی و آفریقایی و امثال اینها است. و کلمه" قبائل" به معنای تیره های عربی است.

و ظاهرا برگشت این قول به یکی از همان دو قول قبلی است، و به زودی در بحث روایتی آینده تتمه این گفتار می آید- ان شاء اللَّه تعالی.

مفسرین «۲» گفته اند: آیه شریفه در این مقام است که ریشه تفاخر به انساب را بزند. و بنا بر این، مراد از جمله" مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى‏ آدم و حوا خواهد بود، و معنای آیه چنین می شود: ما شما مردم را از یک پدر و یک مادر آفریدیم، همه شما از آن دو تن منتشر شده اید، چه سفیدتان و چه سیاهتان، چه عربتان و چه عجمتان. و ما شما

را به صورت شعبه ها و قبیله های مختلف قرار دادیم، نه برای اینکه طائفه ای از شما بر سایرین برتری و کرامت داشت، بلکه صرفا برای این که یکدیگر را بشناسید و امر اجتماعتان و مواصلات و معاملاتتان بهتر انجام گیرد، چون اگر فرض شود که مردم همگی یک جور و یک شکل باشند و نتیجتا یکدیگر را نشناسند، رشته اجتماع از هم می گسلد، و انسانیت فانی می گردد. پس غرض از این که مردم را شعبه شعبه و قبیله قبیله کرد این بود، نه اینکه به یکدیگر تفاخر کنند، تفاخر به انساب، و تفاخر به پدران و مادران.

و بعضی «۳» از مفسرین گفته اند: مراد از ذکر و انثی مطلق مرد و زن است، و آیه شریفه در این مقام است که مطلق تفاضل به طبقات به سفید پوستی و سیاه پوستی و عربیت و عجمیت و غنی بودن و فقیر بودن و به بردگی و مولایی و به مردی و زنی را از بین ببرد. و معنای آیه این است که: هان ای مردم، ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم، پس هر یک از شما انسانی هستید متولد از دو انسان، و از این جهت هیچ فرقی با یکدیگر ندارید، و اختلافی هم که در بین شما هست و شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله کرده، اختلافی است مربوط به جعل الهی، نه به خاطر کرامت و فضیلت بعضی از شما بر بعضی دیگر، بلکه برای این است که یکدیگر را بشناسید و نظام اجتماعتان کامل شود.

و سپس همان مفسرین «۴» اعتراض کرده اند به اینکه: آیه شریفه در این سیاق است که

تفاخر به انساب را از بین ببرد، و آن را نکوهش کند، به شهادت اینکه می فرماید" وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا"، و ترتب این فرض بنا بر این وجهی که شما ذکر کردید، روشن نیست،

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۶۲.

(۲) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۶۱.

(۳ و ۴) روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۶۲.

چون بنا بر وجه شما سخن از مذمت تفاخر به حسب و نسب در بین نمی آید، شما می گویید:

آیه در صدد الغاء مطلق تفاضل است. ولی ممکن است به این معترض گفته شود که: اختلاف در انساب هم یکی از مصادیق اختلاف طبقاتی است، و بنای وجه بالا بر این اساس است که می گوید آیه در صدد نفی اختلاف طبقاتی به تمامی مصادیق آن است، و هم چنان که ممکن است تفاخر به انساب را نفی و مذمت کنیم، به این دلیل که همه انساب و دودمانها منتهی به یک مرد و زن می شوند، و تمامی مردم در این پدر و مادر شریکند. همچنین ممکن است همین مطلب را نفی و مذمت بکنیم به این دلیل که هر انسانی متولد از دو انسان می شود، و همه مردم در این جهت شریکند.

ولی حق مطلب این است که جمله" وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ" اگر بگوییم ظهور در مذمت تفاخر به خصوص انساب دارد، وجه اول وجیه تر است، و گر نه وجه دوم بهتر است، چون عمومی تر است.

[توضیح اینکه تقوا تنها کرامت و امتیاز حقیقی است (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ)]

" إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ"- این جمله مطلب تازه ای را بیان می کند، و آن عبارت از این است که

چه چیزی نزد خدا احترام و ارزش دارد. تا قبل از این جمله می فرمود:

مردم از این جهت که مردمند همه با هم برابرند، و هیچ اختلاف و فضیلتی در بین آنان نیست، و کسی بر دیگری برتری ندارد، و اختلافی که در خلقت آنان دیده می شود که شعبه شعبه و قبیله قبیله هستند تنها به این منظور در بین آنان به وجود آمده که یکدیگر را بشناسند، تا اجتماعی که در بینشان منعقد شده نظام بپذیرد، و ائتلاف در بینشان تمام گردد، چون اگر شناسایی نباشد، نه پای تعاون در کار می آید و نه ائتلاف، پس غرض از اختلافی که در بشر قرار داده شده این است، نه اینکه به یکدیگر تفاخر کنند، یکی به نسب خود ببالد، یکی به سفیدی پوستش فخر بفروشد، و یکی به خاطر همین امتیازات موهوم، دیگران را در بند بندگی خود بکشد، و یکی دیگری را استخدام کند، و یکی بر دیگری استعلا و بزرگی بفروشد، و در نتیجه کار بشر به اینجا برسد که فسادش تری و خشکی عالم را پر کند، و حرث و نسل را نابود نموده، همان اجتماعی که دوای دردش بود، درد بی درمانش شود.

در این جمله می خواهد امتیازی را که در بین آنان باید باشد بیان کند، اما نه امتیاز موهوم، امتیازی که نزد خدا امتیاز است، و حقیقتا کرامت و امتیاز است.

توضیح اینکه: این فطرت و جبلت در هر انسانی است که به دنبال کمالی می گردد که با داشتن آن از دیگران ممتاز شود، و در بین اقران خود دارای شرافت و کرامتی خاص گردد. و از آنجایی که عامه مردم دل بستگیشان

کرامت را در همـان مزایـای زنـدگی دنیا، یعنی در مال و جمال و حسب و نسب و امثال آن جستجو می کننـد، و همه تلاش و توان خود را در طلب و به دست آوردن آن به کـار می گیرنـد، تـا با آن به دیگران فخر بفروشـند، و بلنـدی و سـروری کسـب کنند.

در حالی که این گونه مزایا، مزیت های موهوم و خالی از حقیقت است، و ذره ای از شرف و کرامت به آنان نمی دهد، و او را تا مرحله شقاوت و هلاکت ساقط می کند.

آن مزیتی که مزیت حقیقی است و آدمی را بالا می برد، و به سعادت حقیقیش که همان زندگی طیبه و ابدی در جوار رحمت پروردگار است می رساند، عبارت است از تقوی و پروای از خدا. آری، تنها و تنها وسیله برای رسیدن به سعادت آخرت همان تقوی است که به طفیل سـعادت آخرت سـعادت دنیا را هم تامین می کنـد، و لـذا خدای تعالی فرموده" تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ" «۱». و نیز فرموده" وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى «۲»، و وقتی یگانه مزیت تقوی باشد، قهرا گرامی ترین مردم نزد خدا با تقوی ترین ایشان است، هم چنان که در آیه مورد بحث هم همین را فرموده.

و این آرزو و این هـدفی که خـدای تعالی به علم خود آن را هـدف زندگی انسانها قرار داده، هدفی است که بر سـر به دسـت آوردن آن دیگر پنجه به رخ یکـدیگر کشـیدن پیش نمی آیـد، بخلاف هـدفهای موهوم مـذکور که برای به دست آوردن آن مزاحمتها، جنگها و خونریزیها پیش می آید. او می خواهد بیش

از دیگران ثروت را به خود اختصاص دهـد، و این می خواهـد قبل از دیگران به ریاست برسد. او می خواهد در تجمل دادن به زنـدگی از دیگران سبقت بگیرد، و این می خواهـد آوازه اش همه آوازه ها را تحت الشعاع قرار دهد، و همچنین سایر مزایای موهوم، همچون انساب و غیره.

" إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ"- این جمله مضـمون جمله قبل را تاکید می کند، و در ضـمن اشاره ای هم به این معنا دارد که اگر خدای تعالی از بین سایر مزایا تقوی را برای کرامت یافتن انسانها برگزیـد، برای این بود که او به علم و احاطه ای که به مصالح بنـدگان خود دارد می دانـد که این مزیت، مزیت حقیقی و واقعی است، نه آن مزایایی که انسانها برای خود مایه کرامت و شرف قرار داده انـد، چون آنها همه، مزایایی وهمی و باطل است. زینتهای زنـدگی مادی دنیاینـد که خدای تعالی در باره آنها فرموده:

---

(۱) شما متاع دنیا رای می خواهید، ولی خدا آخرت را. سوره انفال، آیه ۶۷.

(۲) برای زنـدگی ابـدی خـود تـوشه جمـع کنیـد کـه بهـترین تـوشه تقـوی اسـت. سـوره بقره، آیـه ۱۹۷.

" وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ" «۱».

آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه بر هر انسانی واجب است که در هـدفهای زنـدگی خود تابع دستورات پروردگار خود باشـد، آنچه او اختیار کرده اختیار کنـد، و راهی که او به سویش هـدایت کرده پیش گیرد. و خـدا راه تقوی را برای او برگزیده، پس او باید همان را پیش گیرد.

علاوه بر این، بر هر انسانی واجب است که از بین همه سنتهای زندگی

دین خدا را سنت خود قرار دهد.

[معنای اینکه فرمود: به اعراب بگو ایمان نیاورده اید بلکه بگویید اسلام آورده ایم

" قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ ... "

این آیه و آیات بعدش تا آخر سوره متعرض حال اعراب است که ادعای ایمان می کردند، و بر پیامبر منت می نهادند که ما ایمان آورده ایم. و سیاق این آیه که حکایت کلام آنان و مامور شدن رسول خدا (ص) است به اینکه در پاسخشان بفرماید:

نه، هنوز ایمان نیاورده اید، دلالت دارد بر اینکه مراد از" اعراب" بعضی از عربهای بادیه نشین بوده، نه همه آنان، به شهادت آیه" وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ" «۲» که می فرماید:

بعضی از اعراب به خدا و روز جزا ایمان دارند.

" قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا"- یعنی به تو می گویند ایمان آوردیم و ادعای ایمان می کنند، بگو: نه، هنوز ایمان نیاورده اید، و آنان را در ادعایشان تکذیب کن. و جمله" وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا" استدراک و اعراض از آن معنایی است که جمله قبلی بر آن دلالت داشت، و تقدیر کلام چنین است: نگویید ایمان آوردیم بلکه بگویید اسلام آوردیم.

" وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ"- این جمله می رساند که: با اینکه انتظار می رفت ایمان داخل در دل های شما شده باشد، هنوز نشده، و به همین جهت در این جمله نفی ایمانی که در جمله قبلی بود تکرار نشده. در آن جا می فرمود:" بگو ایمان نیاورده اید" و در اینجا می فرماید" با اینکه انتظار آن هست هنوز ایمان داخل در قلوب شما نشده" پس تکرار یک مطلب نیست.

از اینکه در این آیه شریفه نخست

ایمـان را از اعراب نفی می کنـد و سـپس توضـیح می دهـد که منظور این است که ایمـان کار دل است، و دلهای شـما هنوز با ایمان نشده، و در

---

(۱) این زنـدگی دنیا چیزی بجز لهو و لعب نیست، و خانه آخرتست که زنـدگی واقعی است، اگر می توانسـتند بفهمنـد. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

(۲) سوره توبه، آیه ۹۹.

عین حال اسلام را برای آنان قائل می شود، بر می آید که فرق بین اسلام و ایمان چیست.

ایمـان معنـایی است قائم به قلب و از قبیل اعتقاد است، و اسـلام معنایی است قائم به زبان و اعضاء، چون کلمه اسـلام به معنای تسلیم شدن و گردن نهادن است. تسلیم شدن زبان به اینست که شهادتین را اقرار کند، و تسلیم شدن سایر اعضاء به این است که هر چه خـدا دسـتور می دهـد ظـاهرا انجام دهـد، حال چه اینکه واقعا و قلبا اعتقاد به حقانیت آنچه زبان و عملش می گوید داشته باشد، و چه نداشته باشد، و این اسلام آثاری دارد که عبارت است از محترم بودن جان و مال، و حلال بودن نکاح وارث او.

" وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لا- يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمالِكُمْ شَيْئاً"- کلمه" یلتکم" از ماده" لیت" اشـتقاق یافته که به معنای نقص است. وقتی گفته می شود" لاته، یلیته، لیتا" که چیزی از مفعول فعل کم کرده باشـد. و مراد از اطاعت، اطاعت خالص و واقعی است، به طوری که بـاطن انسـان بـا ظـاهرش مطـابقت داشـته باشـد، نه اینکه چون منافقـان تقلیـد اطـاعت کاران واقعی را در آورد. و اطاعت خدا استجابت دعوت او است در هر چه که بدان دعوت می کند، چه اعتقاد و

چه عمل. و اطاعت رسول خدا (ص) تصدیق رسالت او و پیرویش در آنچه که بدان امر می کند می باشد، او امری که مربوط به ولایت او در امور امت است. و مراد از کلمه" اعمال"، جزای اعمال است، و مراد از نقص اعمال ناقص نکردن جزای آن است.

و معنای آیه این است که: اگر خدا را در آنچه به شما امر می کند- که خلاصه اش پیروی دین او بر حسب اعتقاد است- و رسول را در آنچه به شما امر می کند اطاعت کنید از پاداشهای اعمالتان چیزی کم نمی کند.

و جمله" إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ"، همان کم نکردن اعمال بندگان در صورت اطاعتشان از خدا و رسول را تعلیل می کند، (می فرماید اجر شما را کم نمی کند برای اینکه او آمرزگار مهربان است).

[مؤمنان واقعی این چنین هستند]

" إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ" در آیه قبلی اجمالا تعریف کرد که ایمان داخل در دلهایشان شده (چون از جمله" لَمْ تُؤْمِنُوا" و" لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ" که راجع به مسلمانان بی ایمان بود این تعریف اجمالی استفاده می شد) و اینک در این آیه همان تعریف اجمالی را به طور مفصل بیان می کند.

پس جمله" إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ" می خواهد مؤمنین را منحصر در

کسانی کند که به خدا و رسول او ایمان داشته باشند. پس تعریف مؤمنین به اینکه به خدا و رسول ایمان دارند، و به سایر صفاتی که در آیه آمده، تعریفی است که هم جامع صفات مؤمن است و هم مانع، یعنی هیچ غیر مؤمنی مشمول

آن نمی شود، در نتیجه هر کس متصف به این صفات باشد مؤمن حقیقی است، هم چنان که هر کس یکی از این صفات را نداشته باشد، مؤمن حقیقی نیست.

و ایمان به خدا و رسولش عقدی است قلبی بر توحید خدای تعالی و حقانیت آنچه که پیامبرش آورده، و نیز عقد قلبی بر صحت رسالت و پیروی رسول در آنچه دستور می دهد.

" ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا"- یعنی مؤمنین آنهایی هستند که ایمان به خدا و رسول او بیاورند، و دیگر در حقانیت آنچه ایمان آورده اند شک نکنند، و ایمانشان ثابت و آن چنان مستقر باشد که شک آن را متزلزل نکند. و اگر در آغاز جمله کلمه" ثم" را آورد، نه کلمه" واو" را- به طوری که می گویند «۱»- برای این است که دلالت کند بر اینکه این شک نکردن آنان منحصر به یک زمان نیست، بلکه در زمانهای آینده نیز شک نمی کنند، تو گویی عروض شک چیزی است که دائما خطرش وجود دارد، در نتیجه این کلمه می فهمانند که باید استحکام اولی ایمان باقی بماند. و اگر فرموده بود" و لم یرتابوا" تنها ایمانی را شامل می شد که در آغاز مقارن با شک و تردید نباشد، ولی دیگر نسبت به ما بعد ساکت بود.

" وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ"- کلمه" مجاهده" که مصدر" جاهدوا" است، به معنای بذل جهد و به کار گیری تمامی توان خویش در پیشبرد راه خدا است. و کلمه" سبیل اللَّه" به معنای دین خدا است. و منظور از مجاهده به اموال و انفس، عمل و به کار گرفتن تا آخرین درجه قدرت است در انجام تکلیف مالی الهی، از قبیل

زکات و سایر انفاقات واجب، و انجام تکالیف بدنی چون نماز و روزه و حج و غیره.

و معنای آیه این است که: مؤمنین واقعی کوشش می کنند تا تکالیف مالی و بدنی اسلامی خود را انجام دهند، و در حالی انجام می دهند- و یا عملشان چنین حالی دارد- که در دین خدا و در راه او است.

" أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ"- این جمله بر ایمان مؤمنین نامبرده ما دام که آن صفات را حفظ کرده باشند صحه گذاشته و تصدیق می کند.

" قُلْ أَ تُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ "

---

(۱) روح المعـــــــــــــانی، ج ۲۶، ص ۱۶۸.

این آیه شریفه اعراب را از این جهت توبیخ می کند که گفتند ما ایمان آوردیم. در حالی که لازمه این ادعاء این است که در سخن خود صادق باشند، و بر ایمان خود پافشاری به خرج داده باشند. بعضی دیگر گفته اند: بعد از آنکه آیه قبلی نازل شد، اعراب سوگند خوردند که ما مؤمن و صادق در ادعای خود هستیم، این آیه نازل شد که: شما می خواهید با دین خود به خدا چیز یاد بدهید. و معنای آیه روشن است و احتیاج به توضیح ندارد.

" يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ " یعنی ای پیامبر بر تو منت می گذارند که اسلام آورده اند، و چه خطایی در این منت گذاری خود مرتکب شده اند، زیرا اولا حقیقت آن چیزی که بر آن منت می گذارند ایمان است که کلید سعادت دنیا و آخرتست، نه اسلامی که جز فوائد صوری،

از قبیل تامین جانی و شرکت با مسلمانان واقعی در جواز نکاح وارث خاصیتی ندارد. و ثانیا همین اسلام را هم نباید بر پیامبر منت بگذارند، برای اینکه آن جناب شخصی است که از طرف خدای تعالی مامور شده اسلام را به شما برساند (نه از اسلام آوردن آنهایی که اسلام آوردند چیزی عاید شخص او می شود و نه از اسلام نیاوردن آنها که نیاوردند چیزی از دست می دهد)، پس احدی از مسلمانان بر او منتی ندارد.

و اگر منتی باشد برای خدای سبحان است که ایشان را هدایت فرموده، چون دین، دین او است، و خود او هم از دینش بهره مند نمی شود تا هر کس دین او را پذیرفت بر او منت بگذارد، بلکه بهره مند از دین او در دنیا و آخرت مؤمنین هستند، زیرا خدای تعالی غنی علی الاطلاق است، پس منت را خدا بر آنان دارد که هدایتشان کرده، نه آنان بر خدا.

به طوری که ملاحظه می فرمایید کلمه اسلام را از دهان منت گذاران گرفته و در سخن خود آن را مبدل به ایمان کرد تا بفهماند منت همه و هر چه هست به ایمان است، نه به اسلام که تنها در ظواهر زندگی آثاری دارد.

پس جمله "قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ ..." متضمن این اشاره است که خطای این منت گذاران از هر دو جهت است: اول اینکه منت گذاری خود را متوجه رسول خدا (ص) کردند، با اینکه او یک رسول است و بس، و غیر از رسالت چیزی ندارد. و در این باره فرموده: "لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ- اسلام خود را بر من منت نگذارید".

و جهت دوم

اینکه منت را- البته اگر منتی باشد- به اسلام خود نهادند با اینکه باید به ایمان خود گذاشته باشند. و در ذیل آیه گفتیم که کلمه اسلام را بدین سبب مبدل به ایمان کرد تا اشاره به جهت دوم کند.

" إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ " این جمله خاتمه سوره است که تمامی مطالب سوره را- یعنی آنچه که نهی و امر در سوره بود، و آنچه حقایق در آن آمده بود، و آنچه که از ایمان قومی و عدم ایمان قومی دیگر خبر داده بود، همه آنها را- تعلیل می کند.

و مراد از غیب آسمانها و زمین، هر غیبی است که در خصوص آسمانها و زمین است.

و یا منظور از آن تمامی غیبها است، چه آنچه که در این دو ظرف قرار دارد و چه آنچه خارج از این دو ظرف است.

بحث روایتی [روایاتی در مورد نهی از مسخره کردن یکدیگر، بد زبانی و تنابز به القاب، غیبت و سوء ظن، در ذیل آیات مربوطه گذشته

در الدر المنثور است که ابن ابی حاتم از مقاتل روایت کرده که در تفسیر آیه" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ " گفته: این آیه در باره عده ای از بنی تمیم نازل شد که بلال، سلمان، عمار، خباب، صهیب، ابن فهیره و سالم مولای ابی حذیفه را مسخره می کردند «۱».

و در مجمع البیان می گوید: آیه" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ " در باره ثابت بن قیس بن شماس نازل شده که گوشش سنگین بود و هر وقت وارد مسجد می شد مردم به او راه می دادند تا نزدیک

رسول خدا (ص) برسد، و در آنجا بنشیند تا صدای آن جناب را بشنود.

روزی گویا برای نماز صبح وارد مسجد شد و هنوز هوا تاریک بود، و مردم از نماز فارغ شده بودند، و هر کس در جای خود نشسته بود، او شروع کرد از سر و گردن مردم رد شدن، و می گفت راه بدهید راه بدهید، تا رسید به مردی. آن مرد گفت: تو مگر بیش از یک جا می خواهی؟ خوب همین جا بنشین. قیس در حالی که سخت ناراحت بود، همانجا پشت سر آن مرد نشست، وقتی هوا روشن شد پرسید این کیست. گفت: من فلانیم. ثابت گفت آهان پسر فلان زنی! و نام مادرش را برد. و این رسم جاهلیت بود که مردم را با نام بردن از مادرشان ______________________

(۱) الـــــــدر المنثـــــــور، ج ۶، ص ۹۱.

سرزنش می کردند. آن مرد سرش را از خجالت پایین انداخت، و در اینجا بود که این آیه نازل شد- نقل از ابن عباس «۱».

و در همان کتاب است که جمله" وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ" در باره زنان رسول خدا نازل شد، که ام سلمه را مسخره می کردند- نقل از انس. و داستان چنین بود که ام سلمه کمر خود را با پارچه ای سفید می بست و دو طرف پارچه را به هم گره می زد و آویزان می کرد، عایشه به حفصه گفت: این را نگاه کن، چطور این زبان سگ را دنبال خود می کشد، و منظور این دو نفر مسخره کردن او بود. بعضی هم گفته اند عایشه ام سلمه را در کوتاه قدی سرزنش می کرد، و با دستش اشاره می کرد که ام سلمه اینقدر است-

نقل از حسن «۲».

و در الـدر المنثور است كه: احمد، عبد بن حميد و بخارى- در كتاب الادب- و ابو داوود، ترمذى، نسايى، ابن ماجه، ابو يعلى، ابن جرير، ابن منـذر و بغوى- در كتـاب معجم- و ابن قيـان و شـيرازى- در كتـاب الالقـاب- و طبرانى و ابن السـنى- در كتاب عمل اليوم و الليله- و حاكم (وى حـديث را صـحيح دانسـته) و ابن مردويه و بيهقى- در كتاب شـعب الايمان- از ابى جبيره بن ضحاك نقل مى كننـد كه آيه" وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ" در باره قبيله ما بنى سـلمه نازل شده، و داسـتان چنين بود كه وقتى رسول خـدا (ص) وارد مـدينه شـد، هيـچ يك از مردم ما قبيله نبود مگر آنكه داراى دو اسم و يا سه اسم بود، وقتى رسول خـدا (ص) يك نفر را به يكى از اين اسـمها صدا مى زدند، اصحاب مى گفتند: يا رسول خدا (ص) او از اين اسم بدش مى آيد، اينجا بود كه آيه" وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ" نازل شد «۳».

باز در همان كتاب آمده كه: ابن ابى حاتم از سدى نقل كرده كه وقتى سلمان فارسى با دو نفر ديگر سفرى كردند، و در سفر، سلمـان آن دو نفر را خـدمت مى كرد، و از طعـام خود به آن دو مى داد، روزى در بين راه سـلمان خوابش برد و از آن دو نفر عقب مانـد، آن دو نفر وقتى به منزل رسـيدند، متوجه شدنـد كه سـلمان دنبال سـرشان نيست، پيش خود گفتنـد: او مرد رنـدى كرده، خواسـته است وقتى مى رسد كه چادر زده شده باشد و غذا حاضـر باشد، مشـغول شدند چادر را زدند، همين كه سلمان رسيد،

او را فرستادند نزد رسول خدا (ص) تا خورشتی از آن جناب برایشان بگیرد، سلمان به راه افتاد و نزد رسول خدا (ص)

(۱ و ۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۵.

(۳) الـــــــــــــــدر المنثـــــــــــــــور، ج ۶، ص ۹۱.

رفت. عرضه داشت: یا رسول اللّٰه رفقایم مرا فرستاده اند تا اگر خورشتی داری به ایشان بدهی. حضرت فرمود رفقای تو خورشت می خواهند چه کنند، آنها خورشت خوردند.

سلمان برگشت و پاسخ رسول خدا (ص) را به آن دو باز گفت.

آن دو نفر نزد رسول خدا (ص) آمدند و سوگند خوردند به آن خدایی که تو را به حق مبعوث کرده، ما از آن ساعتی که پیاده شده ایم طعامی نخورده ایم. فرمود: چرا شما سلمان را با آن حرفها که دنبال سرش زدید خورشت خود کردید. اینجا بود که آیه" أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً" نازل شد «۱».

و در همان کتاب است که ضیاء مقدسی از انس روایت کرده که گفت: عرب را رسم چنین بود که در سفرها به یکدیگر خدمت می کردند، و با ابو بکر و عمر مردی همراه بود که آن دو را خدمت می کرد، روزی آن دو به خواب رفتند، و چون بیدار شدند طعامی آماده نیافتند، به یکدیگر گفتند: این مرد چقدر خوابش سنگین است، او را بیدار کردند که برو نزد رسول خدا (ص) و بگو ابو بکر و عمر سلام می رسانند و از تو خورشتی می خواهند. رسول خدا (ص) فرمود ابو بکر و عمر خورشت خوردند. آن مرد نزد ابو بکر و عمر آمد و کلام رسول خدا (ص) را باز گفت. آن دو نزد رسول خدا آمدند که

یـا رسول اللَّه، مـا چه خورشتی خورده ایم؟ فرمود: گوشت برادرتان را. به آن خـدایی که جانم به دست او است، گوشت او را بین دندانهایتان می بینم. گفتند: یا رسول اللَّه پس برایمان استغفار کن. فرمود به همان برادرتان که گوشتش را جویدید بگویید برایتان استغفار کند «۲».

مؤلف: چنین به نظر می رسد که این دو داسـتان که در این دو روایت آمده یک داسـتان باشد، چیزی که هست در روایت اول نـام سـلمان را برده، و آن دوی دیگر را به عنـوان دو نفر یـاد کرده، و در روایت دوم نـام آن دو نفر را که ابو بکر و عمر باشـد برده و نـام همسـفرشان را به عنوان مردی همسـفر یـاد کرده. مؤیـد این احتمـال روایتی است که از جامع الجوامع نقل شـده که گفته است: روایت شده که ابو بکر و عمر، سـلمان را نزد رسول خدا (ص) فرستادند که از آن جناب طعامی بگیرد، و برای آن دو بیـاورد، رسول خـدا (ص) او را نزد اسـامه بن زیـد که نگهبان بار و بنه اش بود فرسـتاد، اسامه به سـلمان گفت نزد من هیچ طعامی نیست. سلمان نزد ابو بکر و عمر برگشت، آن دو گفتند: اسامه بخل

(۱ و ۲) الـدر المنثـور، ج ۶، ص ۹۴.

ورزیده، ما اگر سلمان را به چاه پر آبی هم بفرستیم آن چاه خشک می شود.

بعـد خودشان نزد رسول خـدا (ص) رفتند. حضـرت فرمود: من اثر خوردن گوشت را در دهان شـما می بینم. عرضه داشـتند: یا رسول اللَّه مـا امروز اصـلا لب به گوشت نزده ایم، فرمود: مـدتی طولانـی گوشت سـلمان و اسامه را می خوردیـد. آن گاه آیه نازل

شد «۱».

و در عیون به سند خود از محمد بن یحیی بن ابی عباد، از عمویش روایت کرده که گفت: روزی از حضرت رضا (ع) شنیدم که شعری می خواند، با اینکه ایشان خیلی کم شعر می خواند و آن شعر این بود:

کلنا نامل مدا فی الاجل *** و المنایا هن آفات الامل لا یغرنک أباطیل المنی *** و الزم القصد و دع عنک العلل انما الدنیا کظل زائل *** حل فیه راکب ثم رحل «۲»

من پرسیدم: خدا عزت امیر را زیاد کند، این شعر از کیست؟ فرمود از عراقی خودتان است. عرضه داشتم: من آن را از ابو العتاهیه «۳» شنیده ام که برای خودش می سرود. حضرت فرمود اسم اصلیش را ببر، و هیچ وقت او را به این کنیه یاد مکن.

که خدای عز و جل می فرماید" وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ" و شاید- صاحب این شعر از این اسم خوشش نیاید «۴».

و در کافی به سند خود از حسین بن مختار از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: امیر المؤمنین (صلوات اللَّه علیه) در یکی از کلماتش فرمود: همواره کار برادر مسلمانت را حمل بر صحت و بلکه بر بهترین وجهش کن، تا وقتی که دلیلی قطعی وظیفه ات را تغییر دهد، و دلت را از او برگرداند. و هرگز کلمه ای را که از برادر مسلمانت می شنوی حمل بر بد مکن، ما دام که می توانی محمل خیری برای آن کلمه پیدا کنی «۵».

---

(۱) نور الثقلین، ج ۵، ص ۹۵. به نقل از جوامع الجامع.

(۲) یعنی: همه ما اینطوریم که وظائف روزمره خود را به این امید که حالا وقت بسیار است تاخیر می اندازیم، و همین امیدها است

که آفت رسیدن به مقصد است. زنهار که امیدهای باطل فریبت ندهد، و همواره به سوی هدف بکوش، و بهانه ها را کنار بگذار، برای اینکه عمر دنیا بسیار اندک و زودگذر است و مثل سایه ای زودگذر می ماند که مسافری لحظه ای در آن نیاساید، و سپس به راه خود ادامه دهد.

(۳) پدر سفاهت، یا کم عقلی.

(۴) عیون اخبار الرضا (ع)، ج، ص ۱۷۵.

(۵) اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۴.

و در نهج البلاغه فرموده: وقتی صلاح بر روزگار و اهل روزگار مسلط باشد، در چنین جوی اگر یک نفر سوء ظنی به کسی پیدا کرد که از او خطایی ندیده، نباید آن ظن بد را از دل خود بپذیرد و اگر بپذیرد ظلم کرده. و اگر فساد بر زمان و اهل زمان مسلط شد، در چنین جوی اگر یک نفر نسبت به کسی حسن ظن پیدا کند، خود را فریب داده «۱».

مؤلف: این دو روایت تعارضی با هم ندارد، برای اینکه روایت دومی ناظر به خود ظن است، و روایت اولی راجع به ترتیب اثر دادن عملی بر ظن است.

[چند روایت دال بر اینکه غیبت از زنا شدیدتر است

و در کتاب خصال از اسباط بن محمد به سندی که به رسول اللَّه (ص) دارد از آن جناب روایت کرده که فرمود: غیبت از زنا شدیدتر است. پرسیدند: یا رسول اللَّه چرا چنین است؟ فرمود: زناکار می تواند توبه کند، و خدا هم توبه اش را بپذیرد، چون سر و کارش تنها با خدا است، ولی مرتکب غیبت می خواهد توبه کند، اما خدا توبه اش را نمی پذیرد مگر وقتی که شخص غیبت شده از او درگذرد «۲».

مؤلف:

این روایت را الدر المنثور هم از ابن مردویه، و بیهقی از ابی سعید، و جابر از رسول خدا (ص) روایت کرده، به این عبارت که رسول خدا (ص) فرمود: غیبت از زنا شدیدتر است. گفتند: یا رسول اللَّه چطور غیبت از زنا شدیدتر است؟ فرمود: برای اینکه ممکن است مردی زنا کند و بعد توبه کند، خدا هم توبه اش را بپذیرد، ولی مرتکب غیبت آمرزیده نمی شود، مگر وقتی که شخص غیبت شده او را ببخشد «۳».

و در کافی به سند خود از سکونی از امام صادق (ع) روایت آورده که فرمود:

رسول خدا (ص) فرمود: غیبت در تباه کردن دین مسلمان سریعتر از خوره ای است که اندرون او را بخورد «۴».

و در همان کتاب به سند خود از حفص بن عمر، از امام صادق (ع) روایت کرد که فرمود: شخصی از رسول خدا (ص) پرسید: کفاره گناه غیبت چیست؟ فرمود: برای آن کس که غیبتش کرده ای، به تلافی غیبتش استغفار کن «۵».

---

(۱) نور الثقلین، ج ۵، ص ۹۲، به نقل از نهج البلاغه.

(۲) نور الثقلین، ج ۵، ص ۹۳ به نقل از خصال.

(۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۹۷.

(۴) اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۶.

(۵) اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۷.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه " وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ " فرمود: شعوب، ملتهای غیر عرب است و قبائل به معنای طوائف عرب «۱».

مؤلف: این روایت را صاحب مجمع البیان به امام صادق (ع) نسبت داده «۲».

[روایاتی در باره اینکه تنها ملاک فضیلت تقوا است

و در الدر المنثور است که ابن مردویه و بیهقی از جابر بن عبد اللَّه روایت

آورده اند که گفت: در وسط ایام تشریق (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه که روز وسطش دوازدهم می شود) رسول خدا (ص) برای ما خطبه وداع را ایراد کرد و فرمود: ایها الناس! آگاه باشید که پروردگارتان یکی است، پدرتان یکی است و هیچ فضیلتی برای عربی بر غیر عرب نیست، و هیچ غیر عربی بر عرب فضیلتی ندارد و هیچ سیاهی بر سرخی، و هیچ سرخی بر سیاهی، فضیلت ندارد مگر به تقوی. و گرامی ترین شما نزد خدا با تقوی ترین شما است. با شما هستم آیا ابلاغ کردم؟ همه گفتند بله یا رسول اللَّه. فرمود: پس حاضرین به غائبین برسانند «۳».

و در کافی به سند خود از ابو بکر حضرمی از امام صادق (ع) روایت آورده که گفت: رسول خدا (ص) ضباعه دختر زبیر بن عبد المطلب را (که دختر عموی خودش بود) برای مقداد بن اسود تزویج کرد، و این کار را نکرد مگر برای اینکه امر ازدواج را آسان کند، و مردم به رسول خدا (ص) تاسی کنند، و بدانند که گرامی ترین آنان نزد خدا با تقوی ترینشان است «۴».

و در روضه کافی به سند خود از جمیل بن دراج روایت کرده که گفت: به امام صادق (ع) عرضه داشتم بفرمایید" کرم" چیست؟ فرمود کرم تقوی است «۵».

و در کافی به سند خود از یونس از یعقوب از امام صادق (ع) روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: اسلام قبل از ایمان است، بر مدار اسلام است که مسلمانان با هم ازدواج می کنند و از یکدیگر ارث می برند، و بر مدار ایمان است که در آخرت اجر می برند «۶».

و در خصال از أعمش

از جعفر بن محمد (ع) روایت کرده که در ضمن

(۱) تفسیر قمی، ج ۹، ص ۳۲۲.

(۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۸.

(۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۹۸.

(۴) نور الثقلین، ج ۵، ص ۹۷، به نقل از کافی.

(۵) نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۰۰، به نقل از روضه کافی.

(۶) نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۰۱، به نقل از کافی.

حدیثی فرمود: اسلام غیر از ایمان است، و هر مؤمنی مسلمان هست، لیکن هر مسلمانی مؤمن نیست «۱».

و در الدر المنثور در ذیل آیه" قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا" می گوید: ابن جریر از قتاده روایت کرده که گفت: آیه" قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا" در باره بنی اسد نازل شده «۲».

مؤلف: این روایت از مجاهد و غیر او نیز نقل شده «۳».

و نیز در همان کتاب است که ابن ماجه و ابن مردویه و طبرانی و بیهقی- در کتاب شعب الایمان- از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: ایمان عبارت است از معرفت به قلب، اقرار به زبان و عمل به ارکان «۴».

و نیز در همان کتاب آمده که نسایی و بزاز و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: بنی أسد نزد رسول خدا (ص) آمدند و عرضه داشتند: یا رسول اللَّه! ما بدون اینکه با تو جنگ کنیم مسلمان شدیم، در حالی که عرب با تو جنگ کرد. اینجا بود که آیه" یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلَمُوا" نازل شد «۵».

مؤلف: در این معنا روایاتی دیگر نیز هست «۶».

---

(۱) نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۰۳، به نقل از خصال.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۰۰.

(۳) الدر المنثور، ج ۶،

ص ۹۹.

(۴ و ۵ و ۶) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۰۰.

تفسیر نمونه

مفسران برای آیه نخست شاءن نزولهائی ذکر کرده اند، و برای آیات بعد شان نزولهای دیگری .

از جمله شاءن نزولهائی که برای آیه نخست ذکر کرده اند این است که : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به هنگام حرکت به سوی ((خیبر)) می خواست کسی را بجای خود در ((مدینه)) نصب کند، عمر شخص دیگری را پیشنهاد کرد آیه فوق نازل شد و دستور داد بر خدا و پیامبر پیشی مگیرید. <۱>

بعضی دیگر گفته اند: جمعی از مسلمانان گاه گاه می گفتند اگر چنین مطلبی درباره ما نازل می شد بهتر بود، آیه فوق نازل گشت و گفت بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید. <۲>

بعضی دیگر گفته اند: آیه اشاره به اعمال بعضی از مسلمانهاست که پاره‌ای از مراسم عبادات خود را پیش از موقع انجام دادند و آیه فوق نازل شد و آنها را از اینگونه کارها نهی کرد. <۳>

و اما در مورد آیه دوم گفته اند: گروهی از طایفه بنی تمیم و اشراف آنها وارد مدینه شدند هنگامی که داخل مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) گشتند صدا را بلند کرده ، از پشت حجره هائی که منزلگاه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بود فریاد زدند: یا محمد اخرج الینا!: ((ای محمد! بیرون بیا))! این سر و صداها و تعبیرات ناموءدبانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را ناراحت ساخت هنگامی که بیرون آمد گفتند آمده ایم تا با تو مفاخره کنیم ! اجازه ده تا ((شاعر)) و ((خطیب

ما)) افتخارات قبیله ((بنی تمیم)) را بازگو کند پیامبر اجازه داد.

نخست خطیب آنها برخاست و از فضائل خیالی طائفه ((بنی تمیم)) مطالب بسیاری گفت .

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به ((ثابت بن قیس)) <۴> فرمود پاسخ آنها را بده ، او برخاست خطبه بلیغی در جواب آنها ایراد کرد بطوری که خطبه آنها را از اثر انداخت ! سپس ((شاعر)) آنها برخاست و اشعاری در مدح این قبیله گفت که حسان بن ثابت شاعر معروف مسلمان پاسخ کافی به او داد.

در این هنگام یکی از اشراف آن قبیله بنام ((اقرع)) گفت : این مرد خطیبش از خطیب ما تواناتر، و شاعرش از شاعر ما لایقتر است ، و آهنگ صدای آنها نیز از ما برتر می باشد.

در این موقع پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای جلب قلب آنها دستور داد هدایای خوبی

به آنها دادند آنها تحت تاثیر مجموع این مسائل واقع شدند و به نبوت پیامبر اعتراف کردند.

آیات مورد بحث ناظر به سر و صدای آنها در پشت خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است .

شان نزول دیگری ذکر کرده اند که هم مربوط به آیه اول ، و هم آیات بعد است ، و آن اینکه : در سال نهم هجرت که ((عام الوفود)) بود (سالی که هیئتهای گوناگونی از قبائل برای عرض اسلام یا عهد و قرار داد خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند) هنگامی که نمایندگان قبیله ((بنی تمیم)) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رسیدند ابوبکر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پیشنهاد

کرد که ((قعقاع)) (یکی از اشـراف قبیله) امیر آنها گردد، و عمر پیشـنهاد کرد، ((اقرع بن حابس)) (فرد دیگری از آن قبیله) امیر شود، در اینجا ابوبکر به عمر گفت : می خواستی با من مخالفت کنی ؟ عمر گفت : من هرگز قصـد مخالفت نداشـتم ، در این موقع سـر و صـدای هر دو در محضـر پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) بلنـد شد، آیات فوق نازل گشت ، یعنی نه در کارها بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پیشی گیرید، و نه در کنار خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) سر و صدا راه بیندازید. <۵>

سوره حجرات

مقدمه

این سوره در مدینه نازل شده و ۱۸ آیه است

محتوای سوره حجرات

در این سوره که بیش از هیجـده آیه ندارد مسائل بسـیار مهمی در ارتباط با شـخص پیامبر و جامعه اسـلامی نسـبت به یکدیگر مطرح شده ، و از آنجا که بسیاری از مسائل مهم اخلاقی در آن عنوان گردیده می توان آنرا ((سوره اخلاق و آداب)) نامید.

رویهمرفته بخشهای مختلف این سوره را اینگونه می توان خلاصه کرد:

بخش اول : آیات آغاز سوره است که آداب برخورد با پیشوای بزرگ اسـلام پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله)، و اصولی را که مسلمانان در محضر او باید به کار بندند، بیان می کند.

بخش دوم : این سـوره مشـتمل بر یـک سلسـله اصول مهم ((اخلاـق اجتمـاعی)) است که به کـار بسـتن آنهـا محبت و صـفا و صمیمیت و امنیت و اتحاد را در جامعه اسلامی حفظ می کند، و به عکس فراموش کردن آنها مایه

بدبینی و نفاق و پراکندهگی و ناامنی است .

بخش سوم : دستوراتی است که مربوط به چگونگی مبارزه با اختلافات و درگیریهائی است که احیانا در میان مسلمانان روی می دهد.

بخش چهارم : از معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا و اهمیت مساءله تقوی سخن می گوید.

بخش پنجم : روی این مساءله تاءکید دارد که ایمان تنها به گفتار نیست بلکه باید علاوه بر اعتقاد قلبی آثار آن در اعمال انسانی ، و در جهاد با اموال و نفوس آشکار گردد.

بخش ششم : از این بحث می کند که اسلام و ایمان یک هدیه بزرگ

الهی برای مؤ منان است ، بجای اینکه در پذیرش آن منتی بگذارند باید فوق العاده ممنون و شکرگزار باشند که مشمول این هدیه شده اند.

و بالاخره بخش هفتم که آخرین قسمت این سوره است از علم خداوند و آگاهی او از همه اسرار نهان عالم هستی و اعمال انسانها سخن می گوید که در حقیقت به منزله ضامن اجرا است برای تمام بخشهائی که در این سوره آمده است .

نامگذاری این سوره به سوره حجرات به تناسب آیه چهارم این سوره است که این کلمه در آن به کار رفته و تفسیر آنرا به زودی خواهیم دانست .

فضیلت تلاوت این سوره در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : من قراء سوره الحجرات اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله و من عصاه : ((هر کس سوره حجرات را بخواند به عدد تمام کسانی که خدا را اطاعت یا عصیان کرده اند ده

حسنه به او داده می شود))!.

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : من قراء سوره الحجرات فی کل لیله ، او فی کل یوم ، کان من زوار محمد (صلی اللّه علیه و آله): ((هر کس سوره حجرات را در هر شب یا هر روز بخواند از زائران محمد (صلی اللّه علیه و آله) خواهد بود)).

بدیهی است این همه حسنات به عدد مطیعان و عاصیان در صورتی است که اعمال هر یک از این دو را که در آیات این سوره منعکس است دقیقا در نظر بگیرد، و در آن بیندیشد، و مسیر خود را بر اولی منطبق و از دومی

جدا سازد.

و نیز نائل شدن به زیارت شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرع بر این است که آدابی را که در این سوره در رابطه با شخص او آمده عملا به کار گیرد، چرا که تلاوت همه جا مقدمه عمل است .

تفسیر :

آداب حضور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)

چنانکه در محتوای سوره اشاره کردیم در این سوره یک رشته از مباحث مهم اخلاقی و دستورات انضباطی نازل شده که آن را شایسته نام ((سوره اخلاق)) می کند، و در آیات مورد بحث که در آغاز سوره قرار گرفته ، به دو قسمت از این

دستورات اشاره شده است :

نخست تقدم نیافتن بر خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)، و دیگری در محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) سر و صدا و قال و غوغا راه نینداختن .

بعد می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی

را در برابر خدا و رسولش مقدم نشمرید، و تقوای الهی پیشه کنید، که خداوند شنوا و داناست (یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم).

منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر پیشی نگرفتن بر آنها در کارها، و ترک عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است .

گرچه بعضی از مفسران خواسته اند مفهوم آیه را محدود کنند، و آن را منحصر به انجام عبادات قبل از وقت ، یا سخن گفتن قبل از سخن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و امثال آن بدانند، ولی روشن است که آیه مفهوم وسیع و گستردهای دارد و هر گونه پیشی گرفتن را در هر برنامهای شامل می شود. <۶>

مسئولیت انضباط ((رهروان)) در برابر ((رهبران)) آنهم یک رهبر بزرگ الهی ایجاب می کند که در هیچ کار، و هیچ سخن و برنامه ، بر آنها پیشی نگیرند، و شتاب و عجله نکنند.

البته این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند در اختیار

رهبر الهی نگذارند، بلکه منظور جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آنها است حتی نباید درباره مسائل بیش از اندازه لازم سؤ ال و گفتگو کرد، باید گذاشت که رهبر خودش به موقع مسائل را مطرح کند آنهم رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی کند، و نیز اگر کسی سؤ الی از او می کند نباید دیگران پیشقدم شده ، پاسخ سؤ ال را عجولانه بگویند، در حقیقت همه این معانی در

مفهوم آیه جمع است .

آیه بعد اشاره به دستور دوم کرده ، می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن نگوئید و داد و فریاد نزنید، آنگونه که بعضی از شما در برابر بعضی می کنند مبادا اعمال شما حبط و نابود گردد در حالی که نمی دانید)) (یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون).

جمله اول (لا ترفعوا اصواتکم ...) اشاره به این است که صدا را بلندتر از صدای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نکنید، که این خود یکنوع بی ادبی در محضر مبارک او است ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) که جای خود دارد این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است .

اما جمله (لا تجهروا له بالقول ...) ممکن است تاءکیدی بر همان معنی جمله اول باشد یا اشاره به مطلب تازه ای و آن ترک خطاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با جمله ((یا محمد)) و تبدیل آن به ((یا رسول الله)) است .

اما جمعی از مفسران در تفاوت بین این دو جمله چنین گفته اند: جمله اول ، ناظر به زمانی است که مردم با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) هم سخن می شوند که نباید صدای خود را از صدای او برتر کنند، و جمله دوم مربوط به موقعی است که

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) خاموش است و

در محضرش سخن می گویند، در اینحالت نیز نباید صدا را زیاد بلند کنند.

جمع میان این معنی و معنی سابق نیز مانعی ندارد و با شاءن نزول آیه نیز سازگار است .

و به هر حال ظاهر آیه بیشتر این است که دو مطلب متفاوت را بیان می کند.

بدیهی است اگر اینگونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه .

در صورت اول علت حبط و نابودی اعمال روشن است ، زیرا کفر علت حبط (از میان رفتن ثواب عمل نیک) می شود.

و در صورت دوم نیز مانعی ندارد که چنین عمل زشتی باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد، و ما سابقا در بحث حبط گفته ایم که نابود شدن ثواب بعضی از اعمال به خاطر بعضی از گناهان خاص ، بی مانع است ، همانگونه که نابود شدن اثر بعضی از گناهان به وسیله اعمال صالح نیز قطعی است ، و دلائل فراوانی در آیات قرآن یا روایات اسلامی بر این معنی وجود دارد، هر چند این معنی به صورت یک قانون کلی در همه حسنات و سیئات ثابت نشده است ، اما در مورد بعضی از حسنات و سیئات مهم ، دلائلی نقلی وجود دارد و دلیلی هم از عقل بر خلاف آن نیست . <۷>

در روایتی آمده است : هنگامی که آیه فوق نازل شد ثابت بن قیس (خطیب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) که صدای رسائی داشت گفت : من بودم که صدایم را از صدای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فراتر می کردم

، و در برابر او بلند سخن می گفتم ، اعمال من نابود شد، و من اهل دوزخم !

این مطلب به گوش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رسید، فرمود: چنین نیست او اهل بهشت است (زیرا او اینکار را به هنگام ایراد خطابه برای مؤ منان یا در برابر مخالفان که اداء یک وظیفه اسلامی بود انجام می داد). <۸>

همانگونه که عباس بن عبد المطلب نیز در جنگ حنین به فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با صدای بلند فراریان را دعوت به بازگشت نمود.

آیه بعد برای تاءکید بیشتر روی این موضوع پاداش کسانی را که به این دستور الهی عمل می کنند، و انضباط و ادب را در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رعایت می نمایند چنین بیان می کند: ((آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوا خالص و گسترده ساخته و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است (ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفره و اجر عظیم). <۹>

((یغضون)) از ماده ((غض)) (بر وزن حظ) به معنی کم کردن و کوتاه نمودن نگاه یا صدا است ، و نقطه مقابل آن خیره نگاه کردن ، و صدا را بلند نمودن است .

((امتحن)) از ماده ((امتحان)) در اصل به معنی ذوب کردن طلا

و گرفتن ناخالصی آن است ، و گاه به معنی گستردن چرم نیز آمده ، ولی بعدا در معنی آزمایش به کار رفته است ، مانند آیه مورد

بحث ، آزمایشی که نتیجه آن خلوص قلب و گستردگی آن برای پذیرش تقوی است .

قابل توجه اینکه : در آیه قبل تعبیر به ((نبی)) شده ، و در اینجا تعبیر به ((رسول الله ،)) و هر دو گویا اشاره به این نکته است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از خود چیزی ندارد، او فرستاده خدا و پیام آور او است ، اسائه ادب در برابر او اسائه ادب نسبت به خدا است ، و رعایت ادب نسبت به او رعایت نسبت به خداوند است .

ضمنا تعبیر ((مغفره)) به صورت نکره ، برای تعظیم و اهمیت است ، یعنی خداوند آمرزش کامل و بزرگ نصیبشان می کند، و بعد از پاک شدن از گناه اجر عظیم به آنها عنایت می فرماید، زیرا نخست شستشوی از گناه مطرح است ، سپس بهره مندی از پاداش عظیم الهی .

آیه بعد برای تاءکید بیشتر، اشاره به نادانی و بیخردی کسانی می کند که این دستور الهی را پشت سر می افکنند، و چنین می فرماید: ((کسانی که تو را از پشت حجرهها بلند صدا می زنند اکثرشان عقل و خرد ندارند))! (ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون).

این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگترین سفیر الهی رعایت ادب نکند، و با صدای بلند و نامؤ دبانه ، همچون اعراب ((بنی تمیم)) پشت خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بیاید، و فریاد زند: یا محمد! یا محمد! اخرج الینا و آن کانون مهر و عطوفت پروردگار را بدینوسیله ایذاء و آزار نماید.

اصولا هر قدر سطح عقل و

خرد انسان بالاتر میرود بر ادب او افزوده می شود، زیرا ((ارزشها)) و ((ضدارزشها)) را بهتر درک می کند، و به همین دلیل بی ادبی همیشه نشانه بیخردی است ، یا به تعبیر دیگر بی ادبی کار حیوان و ادب

کار انسان است ؟

تعبیر به ((اکثرهم لا یعقلون)) (غالب آنها نمی فهمند) یا به خاطر این است که اکثر در لغت عرب گاه به معنی ((همه)) می آید، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می برند که حتی اگر یکنفر مستثنی بوده باشد حق او ضایع نشود، گوئی خداوند با این تعبیر می فرماید: من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم به هنگام سخن گفتن رعایت آداب می کنم ، پس شما چرا رعایت نمی کنید؟ و یا اینکه به راستی در میان آنها افراد عاقلی بوده اند که روی عدم توجه و یا عادت همیشگی صدا را بلند می کردند، قرآن از این طریق به آنها هشدار می دهد که عقل و فکر خود را به کار گیرند، و ادب را فراموش نکنند.

((حجرات)) جمع ((حجره)) در اینجا اشاره به اطاقهای متعددی است که در کنار مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای همسران او تهیه شده بود، و در اصل از ماده حجر (بر وزن اجر) به معنی منع است ، زیرا ((حجره)) مانع ورود دیگران در حریم زندگی انسان است ، و تعبیر به ((وراء)) در اینجا به معنی بیرون است ، از هر طرف که باشد، زیرا در حجره های پیامبر به مسجد گشوده می شد، و

افراد نادان و عجول گاه در برابر در حجره می آمدند و فریاد یا محمد! می زدند قرآن آنها را از این کار نهی می کند.

در آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل این معنی می افزاید: ((اگر آنها صبر می کردند تا خود بیرون آئی ، و به سراغشان روی برای آنها بهتر بود)) (و لو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم).

درست است که عجله و شتاب گاه سبب می شود که انسان زودتر به مقصود خود برسد، ولی شکیبائی و صبر در چنین مقامی مایه رحمت و آمرزش

و اجر ظیم است ، و مسلما این بر آن برتری دارد.

و از آنجا که افرادی نا آگاهانه قبلا مرتکب چنین کاری شده بودند، و با نزول این دستور الهی طبعا به وحشت می افتادند، قرآن به آنها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند مشمول رحمت خداوند می شوند، لذا در پایان آیه می فرماید: ((و خداوند غفور و رحیم است)) (و الله غفور رحیم).

۱ - ادب برترین سرمایه است

در اسلام اهمیت زیادی به مساءله رعایت آداب ، و بر خورد تواءم با احترام و ادب با همه کس ، و هر گروه ، وارد شده است که به عنوان نمونه در اینجا به چند حدیث اشاره می شود.

۱ - علی (علیه السلام) می فرماید: الاداب حلل مجدده : ((رعایت ادب همچون لباس فاخر و زینتی و نو است)). <۱۰>

و در جای دیگر می فرماید: الادب یغنی عن الحسب : ((ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی نیاز می کند)). <۱۱>

در حدیث دیگری از امام

صادق (علیه السلام) می خوانیم : خمس من لم تکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع !

قیل و ما هن یا ابن رسول الله ؟

قال : الدین و العقل و الحیاء و حسن الخلق و حسن الادب :

پنج چیز است که در هر کس نباشد صفات و امتیازات قابل ملاحظه ای نخواهد داشت .

عرض کردند: ای فرزند رسول الله آنها چیست ؟

فرمود: ((دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب)). <۱۲>

و نیز در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: لایطمعن ذو الکبر فی الثناء الحسن ، و لا الخب فی کثره الصدیق ، و لاالسی ء الادب فی الشرف :

((افراد متکبر هرگز نباید انتظار ذکر خیر از سوی مردم داشته باشند و نه افراد نیرنگ باز انتظار کثرت دوستان ، و نه افراد بی ادب انتظار شرف و آبرو)). <۱۳>

به همین دلیل هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت می کنیم می بینیم که دقیقترین نکات مربوط به ادب را حتی با افراد کوچک رعایت می کردند.

اصولا ـ دین مجموعه ای است از آداب : ادب در برابر خدا، ادب در مقابل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام)، ادب در مقابل استاد و معلم ، و پدر و مادر، و عالم و دانشمند.

حتی دقت در آیات قرآن مجید نشان می دهد خداوند با آن مقام عظمت هنگامی که با بندگان خود سخن می گوید: آداب را کاملا رعایت می کند!

جائی که چنین است تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است .

در حدیثی می

خوانیم : ((هنگامی که آیات آغاز سوره مؤ منون نازل شد، و یک سلسله آداب اسلامی را به آنها دستور داد، از جمله مساءله خشوع در نماز پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) که قبلا به هنگام نماز گاه به آسمان نظر می افکند دیگر

سر بر نمی داشت ، و دائما به زمین نگاه می فرمود)). <۱۴>

در مورد پیامبر خدا نیز این موضوع تا آن حد مهم است که قرآن صریحا در آیات فوق می گوید صدا را بلندتر از صدای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کردن و در مقابل او جار و جنجال راه انداختن موجب حبط اعمال و از بین رفتن ثواب است .

روشن است تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کافی نیست ، بلکه امور دیگری که از نظر سؤ ادب همانند صدای بلند و جار و جنجال است نیز در محضرش ممنوع است ، و به اصطلاح فقهی در اینجا باید الغاء خصوصیت و ((تنقیح مناط)) کرد، و اشباه و نظائر آن را به آن ملحق نمود.

در آیه ۶۳ سوره نور نیز می خوانیم : لاتجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا که جمعی از مفسران آن را چنین تفسیر کرده اند: ((هنگامی که پیامبر را صدا می زنید با ادب و احترامی که شایسته او است صدا کنید نه همچون صدا زدن یکدیگر)).

جالب اینکه قرآن در آیات فوق رعایت ادب را در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نشانه پاکی قلب و آمادگی آن برای پذیرش تقوی ، و سبب آمرزش و اجر عظیم می شمرد، در

حالی که بی ادبان را همچون چهار پایان بی عقل معرفی می کند!

حتی بعضی از مفسران آیات مورد بحث را توسعه داده گفته اند مراحل پائینتر، مانند علما و دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می شود، مسلمانان موظفند در برابر آنها نیز آداب را رعایت کنند.

البته در برابر امامان معصوم (علیهم السلام) این مساءله روشنتر است ، حتی در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده می خوانیم : هنگامی که یکی از یاران با حالت جنابت خدمتشان رسید امام (علیه السلام) بدون مقدمه فرمود:

اما تعلم انه لاینبغی للجنب ان یدخل بیوت الانبیاء؟!

((آیا تو نمی دانی که سزاوار نیست ((جنب)) وارد خانه پیامبران شود))؟!. <۱۵>

و در روایت دیگری تعبیر به ((ان بیوت الانبیاء و اولاد الانبیاء لایدخلها الجنب)) شده است ، که هم خانه پیامبران را شامل می شود و هم خانه فرزندان آنها را.

کوتاه سخن اینکه مساءله رعایت ادب در برابر کبیر و صغیر بخش مهمی از دستورات اسلامی را شامل می شود، که اگر بخواهیم همه را مورد بحث قرار دهیم از شکل تفسیر آیات بیرون می رویم ، در اینجا این بحث را با حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین (علیهم السلام) در رساله حقوق در مورد رعایت ادب در برابر استاد پایان می دهیم ، فرمود:

((حق کسی که ترا تعلیم و تربیت می دهد این است که او را بزرگ داری ، مجلسش را محترم بشمری ، به سخنانش کاملا گوش فرادهی ، و رو به روی او بنشینی ، صدایت را از صدای او

برتر نکنی ، و هر گاه کسی از او سؤ الی کند تو مبادرت به جواب ننمائی ، در محضرش با کسی سخن نگوئی ، و نزد او از هیچکس غیبت نکنی ، اگر پشت سر از او بد گویند دفاع کنی ، عیوبش را مستور داری ، و فضائلش را آشکار سازی ، با دشمنانش همنشین نشوی ، و دوستانش را دشمن نداری ، هنگامی که چنین کنی فرشتگان الهی گواهی می دهند که تو به سراغ او رفته ای و برای خدا از او علم آموخته ای نه برای خلق خدا)). <۱۶>

۲ - بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)

جمعی از علماء و مفسران گفته اند: آیات مورد بحث همانگونه که از بلند کردن صدا نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در زمان حیاتش منع می کند، بعد از وفاتش را نیز شامل می شود. <۱۷>

اگر منظور آنها شمول عبارت آیه است ، ظاهر آیه مخصوص زمان حیات رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) است ، زیرا می گوید: ((صدای خود را برتر از صدای او نکنید)) و این در حالی است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) حیات جسمانی داشته باشد و سخن بگوید.

ولی اگر منظور مناط و فلسفه حکم است که در این گونه موارد روشن است و اهل عرف الغای خصوصیت می کنند، تعمیم مذکور بعید به نظر نمی رسد، زیرا مسلم است هدف در اینجا رعایت ادب و احترام نسبت به ساحت قدس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ، بنابراین هر گاه

بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نوعی هتک و بی احترامی باشد بدون شک جائز نیست ، مگر اینکه به صورت اذان نماز، یا تلاوت قرآن ، یا ایراد خطابه و امثال آن بوده باشد که در اینگونه موارد، نه در حیات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) ممنوع است و نه در ممات او.

در حدیثی در اصول کافی از امام باقر (علیه السلام) درباره ماجرای وفات امام حسن مجتبی (علیه السلام) و ممانعتی که از سوی ((عایشه)) در زمینه دفن آن حضرت در جوار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به عمل آمد و سر و صداهائی که بلند شد می خوانیم : امام حسین (علیه السلام) به آیه ((یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی))...استدلال فرمود، و از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) این جمله را نقل کرد: ان الله حرم من المؤ منین امواتا ما حرم منهم احیاء: ((خداوند آنچه را از مؤ منان در حال حیات تحریم کرده در حال مماتشان نیز تحریم کرده است)). <۱۸>

این حدیث گواه دیگری بر عمومیت مفهوم آیه است .

۳ - انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا

مساءله مدیریت و فرماندهی بدون رعایت انضباط هرگز به سامان نمی رسد و اگر بخواهند کسانی که تحت پوشش مدیریت و رهبری قرار دارند به طور خودسرانه عمل کنند شیرازه کارها به هم می ریزد، هر قدر هم رهبر و فرمانده لایق و شایسته باشند.

بسیاری از شکستها و ناکامیها که دامنگیر جمعیتها و گروهها و لشکرها شده

از همین رهگذر بوده است ، و مسلمانان نیز طعم تلخ تخلف از این دستور را بارها در زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یا بعد از او چشیده اند که روشنترین آنها داستان شکست احد به خاطر بی انضباطی گروه اندکی از جنگجویان بود.

قرآن مجید این مساءله فوق العاده مهم را در عبارات کوتاه آیات فوق به صورت جامع و جالب مطرح ساخته ، می گوید: یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله .

وسعت مفهوم آیه چنانکه گفتیم به قدری زیاد است که هر گونه ((تقدم)) و ((تاخر)) و گفتار و رفتار خودسرانه و خارج از دستور رهبری را شامل می شود.

با اینحال در تاریخ زندگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) موارد زیادی دیده می شود که افرادی بر فرمان او پیشی گرفتند، یا عقب افتادند و از اطاعت آن سرپیچی نمودند و مورد ملامت و سرزنش شدید قرار گرفتند، از جمله اینکه :

۱ - هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای فتح مکه حرکت فرمود (سال هشتم هجرت) ماه مبارک رمضان بود، جمعیت زیادی با حضرت بودند، گروهی سواره و گروهی پیاده ، وقتی به منزلگاه ((کراع الغمیم)) رسید دستور داد ظرف آبی آوردند

و حضرت (صلی اللّه علیه و آله) روزه خود را افطار کرد، همراهان نیز افطار کردند، ولی عجب اینکه جمعی از آنها بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پیشی گرفتند و حاضر به افطار نشدند و بر روزه خود باقی ماندند، پیامبر آنها را عصاه یعنی ((جمعیت گنه کاران)) نامید. <۱۹>

۲ -

نمونه ای دیگر در داستان ((حجه الوداع)) در سال دهم هجرت اتفاق افتاد، که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد منادی ندا کند، هر کس حیوان قربانی با خود نیاورده باید نخست ((عمره)) بجا آورد و از احرام بیرون آید، سپس مراسم حج را انجام دهد، و اما آنها که قربانی همراه خود آورده اند (و حج آنها حج افراد است) باید بر احرام خود باقی بمانند، سپس افزود اگر من شتر قربانی نیاورده بودم عمره را تکمیل می کردم ، و از احرام بیرون می آمدم .

ولی گروهی از انجام این دستور سر باز زدند و گفتند چگونه ممکن است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بر احرام خود باقی بماند، و ما از احرام بیرون آئیم ؟ آیا زشت نیست که ما به سوی مراسم حج بعد از انجام عمره برویم در حالی که قطره های آب غسل (جنابت) از ما فرو می ریزد.

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از این تخلف و بی انضباطی سخت ناراحت شد و آنها را شدیدا سرزنش کرد. <۲۰>

۳ - داستان تخلف از لشکر ((اسامه)) در آستانه وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) معروف است که حضرت به مسلمانان دستور داد که به فرماندهی ((اسامه بن زید)) برای جنگ با رومیان آماده شوند، و به مهاجران و انصار فرمود با این لشکر حرکت کنند.

شاید می خواست به هنگام رحلتش مسائلی که در امر خلافت واقع شد

تحقق نیابد و حتی تخلف کنندگان از لشکر اسامه را لعن فرمود، اما با این حال گروهی از حرکت

سر باز زدند به بهانه اینکه در این شرائط خاص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را تنها نمی گذاریم . <۲۱>

۴ - داستان ((قلم و دوات)) در ساعات آخر عمر پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نیز معروف و تکان دهنده است ، و بهتر این است که عین عبارت صحیح مسلم را در اینجا بیاوریم :

لما حضر رسول الله و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب فقال النبی (صلی اللّه علیه و آله) هلم اکتب لکم کتابا لاتضلون بعده ، فقال عمران رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) قد غلب علیه الوجع ! و عندکم القرآن ، حسبنا کتاب الله ! فاختلف اهل البیت ، فاختصموا، فمنهم من یقول قربوا یکتب لکم رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) کتابا لن تضلوا بعده ، و منهم من یقول ما قال عمر، فلما اکثروا اللغو و الاختلاف عند رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) قال رسول الله قوموا!:

((هنگامی که وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نزدیک شد گروهی در خانه نزد او بودند از جمله عمر بن خطاب ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود)): نامه ای بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت : بیماری بر پیامبر غلبه کرده ! (و العیاذ بالله سخنان ناموزون می گوید!) قرآن نزد شما است ، و همین کتاب الهی ما را کافی است !!

در این هنگام در میان حاضران در خانه اختلاف افتاد، بعضی گفتند بیاورید تا پیامبر نامه خود را

بنویسد، تا هرگز گمراه نشوید، در حالی که بعضی دیگر سخن عمر را تکرار می کردند! هنگامی که سخنان ناموزون

و اختلاف بالا گرفت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود برخیزید و از من دور شوید!. <۲۲>

قابل توجه اینکه عین این حدیث را با مختصر تفاوتی بخاری نیز در صحیح خود آورده است . <۲۳>

این ماجرا از حوادث مهم تاریخ اسلام است که نیاز به تحلیل فراوان دارد، و اینجا جای شرح آن نیست ، ولی به هر حال یکی از روشنترین موارد تخلف از دستور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مخالفت با آیه مورد بحث (یا ایها الذین لاتقدموا بین یدی الله و رسوله) محسوب می شود.

مساءله مهم اینجا است که رعایت این انضباط الهی و اسلامی نیاز به روح تسلیم کامل و پذیرش رهبری در تمام شؤ ن زندگی و ایمان محکم به مقام شامخ رهبر دارد. برای نخستین آیه مورد بحث دو شاءن نزول در تفاسیر آمده است که بعضی مانند طبرسی در ((مجمع البیان)) هر دو را ذکر کرده اند، و بعضی مانند ((قرطبی)) و ((نور الثقلین)) و ((فی ظلال القرآن)) تنها به یکی اکتفا کرده اند.

نخستین شاءن نزولی که غالب مفسران آن را ذکر کرده اند این است که آیه یا ایها الذین آمنوا ان جائکم ...درباره ((ولید بن عقبه)) نازل شده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) او را برای جمع آوری زکات از قبیله ((بنی المصطلق)) اعزام داشت ، هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند که نماینده رسول الله (صلی اللّه

علیه و آله) می آید با خوشحالی به استقبال او شتافتند، ولی از آنجا که میان آنها و ((ولید)) در جاهلیت خصومت شدیدی بود تصور کرد آنها به قصد کشتنش آمده اند.

خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بازگشت (بی آنکه تحقیقی در مورد این گمان کرده باشد) و عرض کرد: آنها از پرداخت زکات خودداری کردند! (و می دانیم امتناع از پرداخت زکات یکنوع قیام بر ضد حکومت اسلامی تلقی می شد، بنابراین مدعی بود آنها مرتد شده اند!).

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت با آنها پیکار کند، آیه فوق نازل شد (و به مسلمانان دستور داد که هرگاه فاسقی خبری آورد درباره آن تحقیق کنید). <۲۴>

بعضی نیز بر آن افزوده اند که بعد از اخبار ((ولید)) درباره ارتداد قبیله ((بنی المصطلق)) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به خالد بن ولید بن مغیره دستور داد به سراغ قبیله ((بنی المصطلق)) رود، ولی فرمود شتابزده کاری انجام مده .

((خالد)) شبانه به نزدیکی قبیله رسید، و ماموران اطلاعاتی خود را برای

تحقیق فرستاد، آنها خبر آوردند که بنی المصطلق به اسلام کاملا وفا دارند، و صدای اذان و نماز آنها را با گوش خود شنیده اند، صبحگاهان ((خالد)) شخصا به سراغ آنها آمد، و صدق گفتار مخبرین را ملاحظه کرد، خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بازگشت و ماجرا را به عرض رسانید، در این هنگام آیه فوق نازل شد و به دنبال آن پیامبر می فرمود: التانی من الله ، و العجله من الشیطان !:

درنگ کردن و تحقیق

از سوی خدا است و عجله از شیطان است !. <۲۵>

شان نزول دیگری که فقط بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند این است که آیه در مورد ((ماریه)) همسر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) (مادر ابراهیم) نازل شد، زیرا خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) عرض کردند که او پسر عموئی دارد که گاه و بیگاه به سراغش می آید (و روابط نامشروعی در میان است) پیامبر علی (علیه السلام) را فراخواند فرمود: برادرم ! این شمشیر را بگیر اگر او را نزد ((ماریه)) یافتی به قتل برسان .

امیر مؤ منان علی (علیه السلام) عرض کرد: ای رسول خدا! من مامورم که مانند ((سکه تفتیده)) <۲۶> دستور شما را پیاده کنم ، یا اینکه شخص حاضر چیزی می بیند که غائب نمی بیند؟ (با تحقیق بیشتر انجام وظیفه کنم).

فرمود: نه ! بر اساس اینکه حاضر چیزی می بیند که غائب نمی بیند عمل کن .

علی (علیه السلام) می فرماید: شمشیر را به کمر بستم و به سراغ او آمدم ، دیدم نزد ماریه است شمشیر را کشیدم او فرار کرد و از نخلی بالا رفت ، و سپس خود را از بالا به زیر افکند، در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد اصلا عضو جنسی ندارد، خدمت پیامبر آمدم و ماجرا را شرح دادم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود خدا را شکر که بدی و آلودگی و اتهام را از دامان ما دور می کند. <۲۷>

به اخبار فاسقان اعتنا نکنید!

در آیات گذشته

سخن از وظائف مسلمانان در برابر رهبر و پیشوایشان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بود، و دو دستور مهم در آن آمده بود: نخست پیشی نگرفتن بر خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و دیگر رعایت ادب به هنگام سخن گفتن و صدا زدن در محضر او.

آیات مورد بحث ادامه وظائف امت در برابر این رهبر بزرگ است و می گوید هنگامی که اخباری را خدمت او می آورند باید از روی تحقیق باشد، و اگر شخص فاسقی خبر از چیزی داد بدون تحقیق نپذیرند، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را برای پذیرش آن تحت فشار قرار ندهند.

نخست می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید: (یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبا فتبینوا).

سپس به علت آن اشاره کرده می افزاید: ((مبادا در صورت عمل کردن

بدون تحقیق به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید))! (ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا علی مافعلتم نادمین).

همانگونه که اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به گفته ((ولید بن عقبه)) عمل می فرمود و با طایفه ((بنی المصطلق)) به عنوان یک قوم مرتد پیکار می کرد فاجعه و مصیبت دردناکی به بار می آمد.

از لحن آیه بعد چنین استفاده می شود که جمعی اصرار بر این پیکار داشتند قرآن می گوید: این کار شایسته شما نیست ، این عین جهالت و نادانی است و سرانجامش ندامت و پشیمانی خواهد بود.

جمعی از علمای علم اصول برای حجیت خبر واحد به این

آیه استدلال کرده اند، چرا که آیه می گوید: تحقیق و تبین در خبر ((فاسق)) لازم است ، و مفهوم آن این است که اگر شخص ((عادل)) خبری دهد بدون تحقیق می توان پذیرفت .

ولی به این استدلال اشکالات فراوانی کرده اند که از همه مهمتر دو ایراد است ، بقیه اهمیت چندانی ندارد: نخست اینکه استدلال فوق متوقف بر قبول ((حجیت مفهوم وصف)) است در حالی که معروف این است که مفهوم وصف حجت نیست . <۲۸>

دیگر اینکه علتی که در ذیل آیه آمده است آنچنان گسترده است که خبر ((عادل)) و ((فاسق)) هر دو را شامل می شود، زیرا عمل به خبر ظنی هر چه باشد احتمال پشیمانی و ندامت دارد.

و اما این هر دو اشکال قابل حل است ، زیرا مفهوم وصف و هر قید دیگر

در مواردی که به اصطلاح منظور بیان قیود یک مساءله و مقام احتراز است حجت می باشد و ذکر این قید (قید فاسق) در آیه فوق طبق ظهور عرفی هیچ فایده قابل ملاحظه ای جز بیان حجیت خبر عادل ندارد.

و اما در مورد تعلیلی که ذیل آیه آمده است ظاهر این است که هر گونه عمل به ادله ظنیه را شامل نمی شود، بلکه ناظر به مواردی است که در آنجا عمل ، عمل جاهلانه یا سفیهانه و ابلهانه است ، چرا که در آیه روی عنوان ((جهالت)) تکیه شده ، و می دانیم غالب ادلهای که تمام عقلای جهان در مسائل روزمره زندگی روی آن تکیه می کنند دلائل ظنی است (از قبیل ظواهر الفاظ، قول شاهد، قول

اهل خبره ، قول ذو الید و مانند اینها).

معلوم است که هیچیک از اینها جاهلانه و سفیهانه شمرده نمی شود، و اگر احیانا مطابق با واقع نباشد مساءله ندامت نیز در آن مطرح نیست چون یک راه عمومی و همگانی است .

به هر حال به عقیده ما این آیه از آیات محکمی است که دلالت بر ((حجیت خبر واحد)) حتی در ((موضوعات)) دارد، و در این زمینه بحثه ای فراوانی است که اینجا جای شرح آن نیست .

بعلاوه نمی توان انکار کرد که مساءله اعتماد بر اخبار موثق اساس تاریخ و زندگی بشر را تشکیل می دهد، به طوری که اگر مساءله حجیت خبر عادل یا موثق از جوامع انسانی حذف شود بسیاری از میراثهای علمی گذشته ، و اطلاعات مربوط به جوامع بشری ، و حتی مسائل زیادی از آنچه امروز در جامعه خود با آن سر و کار داریم به کلی حذف خواهد شد، و نه تنها انسان به عقب باز می گردد، بلکه گردش چرخهای زندگی فعلی او نیز متوقف خواهد شد.

لذا اجماع همه عقلا بر حجیت آن است و شارع مقدس نیز آن را ((قولا)) و ((عملا)) امضا فرموده است .

ولی به همان اندازه که حجیت خبر واحد ثقه به زندگی سامان می بخشد، تکیه بر اخبار غیر موثق بسیار خطرناک ، و موجب از هم پاشیدگی نظام جامعه ها است ، مصائب فراوانی به بار می آورد، حیثیت و حقوق اشخاص را به خطر می اندازد، و انسان را به بیراهه و انحراف می کشاند، و به تعبیر جالب قرآن در آیه مورد بحث سرانجام مایه ندامت و پشیمانی

خواهد بود.

این نکته نیز قابل توجه است که ساختن خبرهای دروغین و تکیه بر اخبار غیر موثق یکی از حربه های قدیمی نظامهای جبار و استعماری است که به وسیله آن جو کاذبی ایجاد کرده ، و با فریب و اغفال مردم ناآگاه آنها را گمراه می سازند، و سرمایه های آنها را به تاراج می برند.

اگر مسلمانان دقیقا به همین دستور الهی که در این آیه وارد شده عمل کنند و خبرهای فاسقین را بدون تحقیق و تبین نپذیرند از این بلاهای بزرگ مصون خواهند ماند.

این نکته نیز قابل توجه است که مساءله مهم وثوق و اعتماد به خود خبر است ، منتها گاهی این وثوق از ناحیه اعتماد به ((شخص خبر دهنده)) حاصل می شود، و گاه از قرائن دیگری از بیرون ، لذا در پارهای از موارد با اینکه گوینده خبر فاسق است ما به خبر او اطمینان پیدا می کنیم .

بنابراین این وثوق و اعتماد از هر راهی حاصل شود، خواه از طریق عدالت و تقوا و صداقت گوینده باشد، و یا از قرائن خارجی ، برای ما معتبر است ، و سیره عقلا که مورد امضای شرع اسلام قرار گرفته ، نیز بر همین اساس است .

به همین دلیل در فقه اسلامی می بینیم بسیاری از اخباری که سند آنها ضعیف است ، به خاطر اینکه مورد ((عمل مشهور)) قرار گرفته ، و آنها از روی قرائنی به صحت خبر واقف شده اند معیار عمل قرار می گیرد، و بر طبق آن فتوا می دهند.

به عکس گاه اخباری نقل شده که گوینده آن شخص معتبری است ولی قرائنی از

خارج ما را نسبت به آن خبر بدبین می سازد، اینجاست که چارهای از رها کردن آن نداریم ، هر چند گوینده آن شخص عادل و معتبری است .

بنابراین معیار در همه جا اعتماد به خود ((خبر)) است ، هر چند عدالت و صداقت راوی غالبا وسیله ای است برای این اعتماد اما یک قانون کلی نیست (دقت کنید).

در آیه بعد برای تاءکید مطلب مهمی که در آیه گذشته آمده ، می افزاید: ((بدانید رسول الله در میان شماست ، هر گاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد)) (و اعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم). <۲۹>

این جمله چنانکه جمعی از مفسران هم گفته اند نشان می دهد که بعد از خبر ((ولید)) از مرتد شدن طایفه ((بنی المصطلق)) جمعی از مسلمانان ساده دل و ظاهر بین به پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) فشار می آورند که بر ضد طایفه مزبور اقدام به جنگ کند. قرآن می گوید: از خوشبختی شما این است که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) در میان شما است ، و رابطه با او عالم وحی بر قرار است ، و هر گاه خط و خطوط انحرافی در میان شما پیدا شود از این طریق شما را آگاه می سازد.

ولی او رهبر است انتظار نداشته باشید که از شما اطاعت کند، و دستور بگیرد، او نسبت به شما از هر کس مهربانتر است ، برای تحمیل افکار

خود به او فشار نیاورید که این به زیان شما است .

در دنباله آیه به یکی

دیگر از مواهب بزرگ الهی به مؤ منان اشاره کرده می فرماید ((لکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده ، و آن را در دلهایتان زینت بخشیده)) (و لکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم).

((و به عکس کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است)) (و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان).

در حقیقت این تعبیرات اشاره لطیفی است به قانون ((لطف)) آنهم ((لطف تکوینی)).

توضیح اینکه : وقتی شخص حکیم کاری را می خواهد تحقق بخشد زمینههای آن را از هر نظر فراهم می سازد، این اصل در مورد هدایت انسانها نیز کاملا صادق است .

خدا می خواهد همه انسانها - بی آنکه تحت برنامه جبر قرار گیرند - با میل و اراده خود راه حق را بپویند، لذا از یکسو ارسال رسل می کند، و انبیا را با کتابهای آسمانی می فرستد، و از سوی دیگر ((ایمان)) را محبوب انسانها قرار می دهد، آتش عشق حقطلبی و حقجوئی را در درون جانها شعله ور می سازد، و احساس نفرت و بیزاری از کفر و ظلم و نفاق و گناه را در دلها می آفریند.

و به این ترتیب هر انسانی فطرتا خواهان ایمان و پاکی و تقوا است و بیزار از کفر و گناه .

ولی کاملا ممکن است در مراحل بعد این آب زلالی که از آسمان خلقت در وجود انسانها ریخته شده ، بر اثر تماس با محیطهای آلوده ، صفای خود را از دست دهد، و بوی نفرتانگیز گناه و کفر و عصیان گیرد.

این موهبت فطری انسانها را به پیروی

از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) و تقدم نیافتن

بر او دعوت می کند.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که محتوای این آیه با مساءله مشورت هرگز منافات ندارد، زیرا هدف از ((شوری)) این است که هر کس عقیده خود را بیان کند، ولی نظر نهائی با شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ، چنانکه از آیه شوری نیز همین استفاده می شود.

به تعبیر دیگر: شوری مطلبی است ، و تحمیل فکر و عقیده کردن مطلب دیگر، آیه مورد بحث تحمیل فکر را نفی می کند نه مشورت را.

در اینکه منظور از ((فسوق)) در آیه فوق چیست ؟ بعضی آن را تفسیر به کذب و دروغ کرده اند، ولی با توجه به گسترش مفهوم لغوی آن ، و عدم وجود قید در آیه ، هر گونه گناه و خروج از طاعت را شامل می گردد، بنابراین تعبیر به ((عصیان)) بعد از آن به عنوان تاءکید است ، همانگونه که جمله ((زینه فی قلوبکم)) (آن را در دل شما زینت داده) تاءکیدی است بر جمله حبب الیکم الایمان (ایمان را محبوب شما قرار داد).

بعضی ((فسوق)) را اشاره به ((گناهان کبیره)) می دانند، در حالی که عصیان را اعم دانسته اند، ولی این تفاوت نیز دلیلی ندارد.

به هر حال ، در پایان آیه به صورت یک قاعده کلی و عمومی می فرماید: ((کسانی که واجد این صفاتند (ایمان در نظرشان محبوب و مزین ، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور است) هدایت یافتگانند)) (اولئک هم الراشدون).

یعنی اگر این

موهبت الهی (عشق به ایمان و نفرت از کفر و گناه) را حفظ کنید، و این پاکی و صفای فطرت را آلوده نسازید، رشد و هدایت بیشک در انتظار شماست .

قابل توجه اینکه : جمله های قبل به صورت خطاب به مؤ منین بود، اما این جمله از آنها به صورت غایب یاد می کند، این تفاوت تعبیر ظاهرا برای این

است که نشان دهد این حکم اختصاص به یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) ندارد، بلکه یک قانون همگانی است که هر کس در هر عصر و زمان صفای فطرت خویش را حفظ کند اهل نجات و هدایت است .

آخرین آیه مورد بحث این حقیقت را روشن می سازد که این محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان از مواهب بزرگ الهی بر بشر است .

می فرماید ((این فضلی است از ناحیه خداوند، و نعمتی است که بر شما ارزانی داشته ، و خداوند دانا و حکیم است)) (فضلا من الله و نعمه و الله علیم حکیم). <۳۰>

آگاهی و حکمت او ایجاب می کند که عوامل رشد و سعادت را در شما بی افریند، و آن را با دعوت انبیا هماهنگ و تکمیل سازد، و سرانجام شما را به سر منزل مقصود برساند.

ظاهر این است که ((فضل)) و ((نعمت)) هر دو اشاره به یک واقعیت است ، و آن مواهبی است که از ناحیه خداوند به بندگان اعطا می شود، منتها فضل از این نظر بر آن اطلاق می شود که خدا به آن نیاز ندارد، و نعمت از این نظر که بندگان به آن محتاجند،

بنابراین به منزله دو روی یک سکه اند.

بـدون شک علم خداونـد به نیاز بنـدگان ، و حکمت او در زمینه تکامل و پرورش مخلوقات ، ایجاب می کند که این نعمتهای بزرگ معنوی ، یعنی

محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان را به آنها مرحمت کند.

((هدایت الهی)) و ((آزادی اراده))

آیات فوق ترسیم روشنی از دیدگاه اسلام در زمینه مساءله ((جبر و اختیار)) و ((هدایت و اضلال)) است ، زیرا این نکته را به خوبی آشکار می کند که کار خداوند فراهم آوردن زمینه های رشد و هدایت است .

از یکسو ((رسول الله)) (صلی اللّه علیه و آله) را در میان مردم قرار می دهـد، و قرآن که برنامه هـدایت و نور است نازل می کند، و از سوی دیگر ((عشق به ایمان)) و ((تنفر و بیزاری از کفر و عصیان)) را به عنوان زمینه سازی در درون جانها قرار می دهد ولی سرانجام تصمیم گیری را به خود آنها واگذار کرده ، و تکالیف را در این زمینه تشریع می کند.

طبق آیات فوق عشق به ایمان ، و تنفر از کفر، در دل همه انسانها بدون استثنا وجود دارد، و اگر کسانی این زمینه ها را ندارند از ناحیه تربیتهای غلط و اعمال خودشان است ، خدا در دل هیچکس ((حب عصیان)) و ((بغض ایمان)) را نیافریده است .

۲ - رهبری و اطاعت

این آیـات بـار دیگر تاءکیـد می کنـد که وجود ((رهـبر الهی)) برای نمو و رشـد یـک جمعیت لازم است ، مشروط بر اینکه ((مطاع)) باشد نه ((مطیع)) پیروان خود، فرمان

او را بر دیده گذارند نه اینکه او را برای اجرای مقاصد و افکار

محدود خود تحت فشار قرار دهند.

نه تنها در مورد رهبران الهی این اصل ثابت است که در مساءله ((مدیریت)) و ((فرماندهی)) همه جا این امر باید حکومت کند.

حاکمیت این اصل نه به معنی استبداد رهبران است ، نه ترک شوری ، چنانکه در بالا نیز اشاره شد.

۳ - ایمان نوعی ((عشق)) است نه تنها ((درک عقل))

این آیات در ضمن اشاره ای است به این حقیقت که ایمان نوعی علاقه شدید الهی و معنوی است ، هر چند از استدلالات عقلی ریشه گیرد، و لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که از حضرتش سؤ ال کردند: آیا حب و بغض از ایمان است ؟ در جواب فرمود:

((و هل الایمان الا الحب و البغض ؟! ثم تلا هذه الایه : حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون :

آیا ایمان جز حب و بغض چیز دیگری است ؟! سپس امام (علیه السلام) به آیه (مورد بحث) استدلال فرمود که می گوید: خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد، و آنرا در دلهایتان تزیین کرد، و کفر و فسق و عصیان را منفور شما ساخت و کسانی که چنین باشند هدایت یافتگانند)). <۳۱>

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) چنین آمده است :

و هل الدین الا الحب ؟!: ((آیا دین چیزی جز محبت است))؟! سپس به چند آیه از قرآن مجید از جمله آیه مورد بحث استدلال فرمود،

و در پایان اضافه

کرد:

الدین هو الحب ، و الحب هو الدین : ((دین محبت است و محبت دین است))!. <۳۲>

ولی بـدون شک این محبت - چنانکه گفتیم - بایـد از ریشه های اسـتدلالی و منطقی نیز سیراب گردد و بارور شود. در شاءن نزول این آیات آمده است که میان دو قبیله ((اوس)) و ((خزرج)) (دو قبیله معروف مدینه) اختلافی افتاد، و همان سـبب شـد که گروهی از آن

دو به جـان هم بیفتنـد و با چوب و کفش یکـدیگر را بزننـد! (آیه فوق نازل شـد و راه برخورد با چنین حوادثی را به مسـلمانان آموخت). <۳۳>

بعضی دیگر گفته اند: دو نفر از ((انصار)) با هم خصومت و اختلافی پیدا کرده بودند، یکی از آنها به دیگری گفت : من حقم را به زور از تو خواهم گرفت ، زیرا جمعیت قبیله من زیاد است ! و دیگری گفت : برای داوری نزد رسول الله (صلی اللّه علیه و آلـه) می رویـم . نفر اول نپـذیرفت ، و کـار اختلاـف بالاـ گرفـت ، و گروهی از دو قـبیله بـا دست و کفش و حـتی شمشـیر به یکدیگر حمله کردند آیات فوق نازل شد (و وظیفه مسلمانان را در برابر اینگونه اختلافات روشن ساخت). <۳۴>

مؤ منان برادر یکدیگرند

قرآن در اینجـا به عنوان یک قانون کلی و عمومی برای همیشه و همه جا می گویـد: ((هرگاه دو گروه از مؤ منان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید)) (و ان طائفتان من المؤ منین اقتتلوا فاصلحوا بینهما). <۳۵>

درست است که ((اقتتلوا)) از

مـاده ((قتـال)) به معنی جنـگ است ، ولی در اینجـا قرائن گواهی می دهـد که هرگونه نزاع و درگیری را شامـل می شود، هر چند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد، بعضی از شاءن نزولها که برای آیه نقل شده بود نیز این معنی را تاءیید می کند.

بلکه می توان گفت اگر زمینه هـای درگیری و نزاع فراهم شود فی المثل مشاجرات لفظی و کشمکشـهائی که مقـدمه نزاعهای خـونین است واقع گردد اقـدام به اصـلاح طبق این آیه لازم است ، زیرا این معنی را از آیه فوق از طریق القـاء خصوصـیت می توان استفاده کرد.

به هر حال ، این یک وظیفه حتمی برای همه مسـلمانان است که از نزاع و درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند، و برای خود در این زمینه مسؤ لیت قائـل باشـند، نه به صورت تماشـاچی ماننـد بعضـی بیخبران بی تفـاوت از کنـار این صـحنه ها بگذرند.

این نخستین وظیفه مؤ منان در برخورد با این صحنه ها است .

سپس وظیفه دوم را چنین بیان می کنـد: ((و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری تجاوز و سـتم ، و تسـلیم پیشـنهاد صـلح نشد، شما موظفیـد با طایفه باغی و ظالم پیکار کنیـد، تا به فرمان خدا بازگردد و گردن نهد)) (فان بغت احداهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفی ء الی امر الله).

بدیهی است که اگر خون طائفه باغی و ظالم در این میان ریخته شود بر گردن خود او است ، و به اصطلاح خونشان هدر است ، هر چند مسلمانند، زیرا فرض بر این است که نزاع در میان دو طائفه از

مؤ منین روی داده است .

به این ترتیب ، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هر چند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود لازم شمرده و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان نیز بالاتر دانسته است ، و این در صورتی است که مساءله از طرق مسالمت آمیز حل نشود.

سپس به بیان سومین دستور پرداخته ، می گوید: ((و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد در میان آن دو طبق اصول عدالت صلح برقرار سازید)) (فان فائت فاصلحوا بینهما بالعدل).

یعنی تنها به درهم شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکند، بلکه این پیکار باید زمینه ساز صلح باشد، و مقدمه ای برای ریشه کن کردن عوامل نزاع و درگیری و گرنه با گذشتن زمان کوتاه یا طولانی بار دیگر که ظالم در خود احساس توانائی کند برمی خیزد و نزاع را از سر می گیرد.

بعضی از مفسران از تعبیر ((بالعدل)) استفاده کرده اند که اگر در میان این دو گروه حقی پایمال شده ، یا خونی ریخته شده که منشاء درگیری و نزاع گشته است ، باید آنهم اصلاح شود، و گرنه ((اصلاح بالعدل)) نخواهد بود. <۳۶>

و از آنجا که تمایلات گروهی گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از دو طایفه متخاصم متمایل می سازد، و بی طرفی داوران را نقض می کند قرآن در چهارمین و آخرین دستور به مسلمانان هشدار داده که : ((قسط و عدل و نفی هرگونه تبعیض را رعایت کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد)) (و اقسطوا ان الله یحب

المقسطین). <۳۷>

در آیه بعد برای تاءکید این امر و بیان علت آن می افزاید:

((مؤ منان برادر یکدیگرند، بنابراین در میان دو برادر خود، صلح را بر قرار کنید)) (انما المؤ منون اخوه فاصلحوا بین اخویکم).

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می کنید باید در میان مؤ منان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید.

چه تعبیر جالب و گیرائی ؟ که همه مؤ منان برادر یکدیگرند و نزاع و درگیری میان آنها را درگیری میان برادران نامیده که باید به زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد.

و از آنجا که در بسیاری از اوقات ((روابط)) در این گونه مسائل جانشین ((ضوابط)) می شود، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می افزاید: ((تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید)) (و اتقوا الله لعلکم ترحمون).

و به این ترتیب یکی از مهمترین مسؤ لیتهای اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش روشن می شود.

۱ - شرایط قتالاهل بغی (بغاه)

در فقه اسلامی در کتاب جهاد بحثی تحت عنوان قتال اهل البغی مطرح است که منظور از آن ستمگرانی است که بر ضد امام عادل و پیشوای راستین مسلمین قیام می کنند، و برای آنها احکام فراوانی است که در آن باب آمده است .

ولی بحثی که در آیه فوق مطرح است مطلب دیگری است و آن نزاع و کشمکشهائی است که در میان دو گروه از مؤ منان رخ می دهد، و در آن نه قیام بر ضد

امام معصومی است ، و نه قیام بر ضـد حکومت صالـح اسـلامی ، هر چنـد بعضـی از فقها یا مفسـران خواسـته اند از این آیه در مساءله سابق نیز استفاده کنند

ولی به گفته ((فاضل مقداد)) در ((کنز العرفان)) این استدلال خطا است . <۳۸>

چرا که قیـام بر ضـد امـام معصوم موجب کفر است در حـالی که نزاع میـان مؤ منان تنها موجب فسق است نه کفر، و لـذا قرآن مجیـد در آیات فوق هر دو گروه را مؤ من و برادر دینی یکـدیگر نامیده است ، به این ترتیب احکام ((اهل بغی)) را نمی توان به اینگونه افراد تعمیم داد.

متاءسفانه در فقه بحثی پیرامون احکام این گروه نیافتیم ، ولی آنچه از آیه فوق به ضمیمه قرائن دیگر مخصوصا اشاراتی که در ابواب امر به معروف و نهی از منکر آمده است می توان استفاده کرد ((احکام)) زیر است :

الف - اصلاح در میان گروههای متخاصم مسلمین یک امر واجب کفائی است .

ب - برای تحقق این امر باید نخست از مراحل ساده تر شـروع کرد و به اصـطلاح قاعده ((الاسـهل فالاسهل)) را رعایت نمود، ولی چنانچه مفید واقع نشود مبارزه مسلحانه و جنگ و قتال نیز جائز بلکه لازم است .

ج - خونهـای باغیـان و متجـاوزان که در این راه ریخته می شود و اموالی از آنهـا که از بین می رود هـدر است ، زیرا به حکم شرع و انجام وظیفه واجب واقع شده است ، و اصل در اینگونه موارد عدم ضمان است .

د - در مراحل اصلاح از طریق گفتگو اجازه حاکم شرع لازم نیست ،

امـا در مرحله شـدت عمل ، مخصوصا آنجا که منتهی به خونریزی می شود بـدون اجازه حکومت اسـلامی و حاکم شـرع جائز نیست ، مگر در مواردی که دسترسی به هیچوجه نباشد که در اینجا عدول مؤ منین و افراد آگاه تصمیم گیری می کنند.

ه- در صورتی که طایفه باغی و ظالم خونی از ((گروه مصلح)) بریزد و یا

اموالی را از بین ببرد به حکم شـرع ضـامن است ، و در صورت وقوع قتل عمـد حکم قصاص جاری است ، و همچنین در مورد خونهـائی که از طـایفه مظلوم ریخته شـده و اموالی که تلف گردیـده حکم ((ضـمان)) و ((قصـاص)) ثابت است ، و اینکه از کلمات بعضـی اسـتفاده می شود که بعـد از وقوع صـلح طایفه باغی و ظالم در برابر خونها و اموالی که به هـدر رفته مسـئولیتی ندارنـد، چرا کـه در آیه مـورد بحث به آن اشـاره نشـده ، درست نیست ، و آیه درصـدد بیـان همه این مطلب نمی باشـد، بلکه مرجع در اینگونه امور سایر اصول و قواعدی است که در ابواب قصاص و اتلاف آمده است .

و - چون هدف از این پیکار و جنگ وادار کردن طایفه ظالم به قبول حق است ، بنابراین در این جنگ مساءله اسیران جنگی ، و غنائم ، مطرح نخواهد بود، زیرا فرض این است که هر دو گروه مسلمانند، ولی اسیر کردن موقت برای خاموش ساختن آتش نزاع مانعی ندارد، اما بعد از صلح بلافاصله اسیران باید آزاد شوند.

ز - گاه می شود که هر دو طرف نزاع باغی ، ظالمند، اینها گروهی از قبیله دیگر را کشته

و اموالی را برده انـد و آنها نیز همین کار در مورد قبیله اول انجام داده انـد، بی آنکه بمقدار لازم برای دفاع قناعت کنند، خواه هر دو به یک مقدار بغی و ستم کنند یا یکی بیشتر و دیگری کمتر.

البته حکم این مورد در قرآن مجیـد با صـراحت نیامده ، ولی حکم آن را می توان از طریق الغاء خصوصـیت از آیه مورد بحث دریـافت ، و آن اینکه وظیفه مسـلمین این است که هر دو را صـلح دهنـد، و اگر تن به صـلح ندادنـد با هر دو پیکار کننـد تا به فرمان الهی گردن نهند، و احکامی که در بالا درباره باغی و متجاوز گفته شد در مورد هر دو جاری است .

در پایان این سخن باز تاءکید می کنیم که حکم این باغیان از کسانی که

قیام بر ضـد امام معصوم یا حکومت عادل اسـلامی می کننـد جدا است ، و گروه اخیر احکام سـختتر و شدیدتری دارند که در فقه اسلامی در ((کتاب الجهاد)) آمده است .

۲ - اهمیت اخوت اسلامی

جمله ((انما المؤ منون اخوه)) که در آیات فوق آمده است یکی از شـعارهای اساسی و ریشه دار اسلامی است ، شعاری بسیار گیرا، عمیق ، مؤ ثر و پرمعنی .

دیگران وقتی می خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسـلکان خود کنند از آنان به عنوان ((رفیق)) یاد می کنند، ولی اسلام سطح پیونـد علائق دوستی مسـلمین را به قـدری بالا برده که به صورت نزدیکترین پیونـد دو انسان با یکـدیگر آنهم پیوندی براساس مساوات و برابری ، مطرح می کند، و آن علاقه دو برادر نسبت به یکدیگر است

.

روی این اصـل مهم اسـلامی مسـلمانان از هر نژاد و هر قـبیله ، و دارای هر زبـان و هر سن و سـال ، بـا یکـدیگر احسـاس عمیق برادری می کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند، و دیگری در غرب .

در مراسم ((حج)) که مسـلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می شوند این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک کاملا محسوس است و صحنه ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی .

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانها را به حکم یک خانواده می داند، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده ، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند.

در روایات اسـلامی نیز روی این مساءله تاءکیـد فراوان شـده ، و مخصوصا جنبه های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث پر محتوای

زیر را از نظر می گذرانیم :

۱ - در حدیثی از پیغمبر گرامی اسـلام آمده است : المسـلم اخو المسـلم ، لا یظلمه ، و لا یخذله ، و لا یسـلمه : ((مسلمان برادر مسلمان است ، هرگز به او ستم نمی کند، دست از یاریش بر نمی دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد)). <۳۹>

۲ - در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده : مثل الاخوین مثل الیدین یغسل احداهما الاخر: ((دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می شوید))! (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک

می کنند). <۴۰>

۳ - امام صادق (علیه السلام) می فرماید: المؤ من اخو المؤ من ، کالجسد الواحد، اذا اشتکی شیئا منه وجد الم ذلک فی سائر جسده ، و ارواحهما من روح واحده : ((مؤ من برادر مؤ من است ، و همگی به منزله اعضاء یک پیکرند، که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر عضوها را نماند قرار، و ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده)). <۴۱>

۴ - در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم : المؤ من اخو المؤ من عینه و دلیله ، لا یخونه ، و لا یظلمه ، و لا یغشه ، و لا یعده عده فیخلفه : ((مؤ من برادر مؤ من است و به منزله چشم او و راهنمای او است هرگز به او خیانت نمی کند، و ستم روا نمی دارد، با او غش و تقلب نمی کند، و هر وعده ای را به او دهد تخلف نخواهد کرد)). <۴۲>

در منابع حدیث معروف اسلامی روایات زیادی در زمینه حق مؤ من بر برادر مسلمانش ، و انواع حقوق مؤ منین بر یکدیگر، و ثواب دیدار برادران مؤ من و مصافحه ، و معانقه ، و یاد آنها کردن ، و قلب آنها را مسرور نمودن ، و مخصوصا بر آوردن حاجات مؤ منان و کوشش و تلاش در انجام این خواسته ها، و زدودن غم از دلها و اطعام ، و پوشاندن لباس و اکرام و احترام آنها وارد شده است که بخشهای مهمی از آن را در ((اصول کافی)) در ابواب مختلف

تحت عناوین فوق می توان مطالعه کرد.

۵ - در پایان این بحث به روایتی اشاره می کنیم که از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) درباره حقوق سی گانه مؤ من بر برادر مؤ منش نقل شده که از جامعترین روایات در این زمینه است :

قال رسول الله (صلی اللّه علیه و آله): للمسلم علی اخیه ثلاثون حقا، لا برائه له منها الا بالاداء او العفو.

یغفر زلته ، و یرحم عبرته ، و یستر عورته ، و یقیل عثرته ، و یقبل مغدرته ، و یرد غیبه ، و یدیم نصیحته ، و یحفظ خلته ، و یرعی ذمته ، و یعود مرضه .

و یشهد میته ، و یجیب دعوته ، و یقبل هدیته ، و یکافا صلته ، و یشکر نعمته و یحسن نصرته ، و یحفظ حلیلته ، و یقضی حاجته ، و یشفع مساءلته ، و یسمت عطسته .

و یرشد ضالته ، و یرد سلامه ، و یطیب کلامه ، و یبر انعامه ، و یصدق اقسامه ، و یوالی ولیه ، و لا یعادیه ، و ینصره ظالما و مظلوما: فاما نصرته ظالما فیرده عن ظلمه ، و اما نصرته مظلوما فیعینه علی اخذ حقه ، و لا یسلمه و لا یخذله ، و یحب له من الخیر ما یحب لنفسه ، و یکره له من الشر ما یکره لنفسه

پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که برائت ذمه از آن حاصل نمی کند مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر

مسلمان او:

لغزشهای او را ببخشد، در

ناراحتیها نسبت به او مهربان باشد، اسرار او را پنهان دارد، اشتباهات او را جبران کند، عذر او را بپذیرد، در برابر بدگویان از او دفاع کنـد، همواره خیرخواه او باشـد، دوستی او را پاسداری کند، پیمان او را رعایت کند، در حال مرض از او عیادت کند، در حال مرگ به تشییع او حاضر شود.

دعوت او را اجابت کنـد، هـدیه او را بپـذیرد، عطای او را جزا دهـد، نعمت او را شـکر گوید، در یاری او بکوشد، ناموس او را حفظ کند، حاجت او را برآورد، برای خواسته اش شفاعت کند، و عطسه اش را تحیت گوید.

گمشـده اش را راهنمـائی کنـد، سـلامش را جواب دهـد، گفته او را نیکو شـمرد انعام او را خوب قرار دهـد، سوگنـدهایش را تصدیق کند، دوسـتش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد خواه ظالم باشد یا مظلوم : اما یاری او در حالی کـه ظـالم باشـد بـه ایـن اسـت که او را از ظلمش بـاز دارد، و در حـالی که مظلـوم است به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند.

او را در برابر حوادث تنها نگـذارد، آنچه را از نیکیها برای خود دوست دارد برای او دوست بـدارد، و آنچه از بدیها برای خود نمی خواهد برای او نخواهد. <۴۳>

و به هر حال یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر مساءله یاری کردن و اصلاح ذات البین است به ترتیبی که در آیات و روایت فـوق آمـده (در زمینه اصـلاح ذات الـبین بحث دیگری در جلـد هفتم صـفحه ۸۳ به بعـد ذیـل آیه یـک سوره انفـال داشتیم). مفسران

برای این آیات شاءن نزولهای مختلفی نقل کرده اند، از جمله اینکه :

جمله ((لا یسخر قوم من قوم)) درباره ((ثابت بن قیس)) (خطیب پیامبر صلی اللّه علیه و آله) نازل شده است که گوشهایش سنگین بود، و هنگامی که وارد مسجد می شد کنار دست پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای او جائی باز می کردند، تا سخن حضرت را بشنود روزی وارد مسجد شد در حالی که مردم از نماز فراغت پیدا کرده ، و جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می شکافت و می گفت : جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید، و او گفت همینجا بنشین ! او پشت سرش نشست ، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت ((ثابت)) به آن مرد گفت : کیستی ؟ او نام خود را برد و گفت فلانکس هستم ، ((ثابت)) گفت : فرزند فلان زن ؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در جاهلیت می بردند یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را بزیر انداخت ، آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.

و گفته اند: ((و لا نساء من نساء)) درباره ((ام سلمه)) نازل گردید که بعضی از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، یا به خاطر کوتاهی قدش مسخره کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل بازداشت .

و نیز گفته اند جمله ((و لا یغتب بعضکم بعضا)) درباره دو نفر

از اصحاب رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) است که رفیقشان ((سلمان)) را غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرستاده بودند تا غذائی برای آنها بیاورد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) سلمان را سراغ ((اسامه بن زید)) که مسئول ((بیت المال)) بود فرستاد، ((اسامه)) گفت : الان چیزی ندارم ، آن دو نفر از ((اسامه)) غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده و درباره ((سلمان)) گفتند: اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد ((اسامه)) بیایند، و درباره موضوع کار خود تجسس کنند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود من آثار خوردن گوشت در دهان شما می بینم ، عرض کردند: ای رسول خدا ما امروز مطلقا گوشت نخورده ایم ! فرمود: آری گوشت ((سلمان)) و ((اسامه)) را می خوردید، آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد. <۴۴>

استهزاء، بدگمانی ، غیبت ، تجسس ، و القاب زشت ممنوع !

از آنجا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته ، پس از بحث درباره وظائف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروههای مختلف اسلامی در آیات مورد بحث به شرح قسمتی از ریشه های این اختلافات پرداخته تا با قطع آنها اختلافات نیز برچیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد.

در هر یک از دو آیه فوق به سه قسمت از اموری که می تواند جرقه ای

برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف باشد با تعبیراتی صریح و گویا پرداخته .

نخست می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کند)) (یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم).

چه اینکه ((شاید آنها که مورد سخریه قرار گرفته اند از اینها بهتر باشند)) (عسی ان یکونوا خیرا منهم).

((همچنین هیچ گروهی از زنان نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند، چرا که ممکن است آنها از اینها بهتر باشند)) (و لا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن).

در اینجا مخاطب مؤ منانند، اعم از مردان و زنان ، قرآن به همه هشدار می دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتربینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگهای خونین در طول تاریخ بوده .

و این ((خود برتربینی)) بیشتر از ارزشهای ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد مثلا فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله ای سرشناستر می شمرد، و احیانا این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است ، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

هیچ کس نمی تواند بگوید: من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم ، و به همین دلیل تحقیر دیگران و خود را برتر شمردن یکی از بدترین کارها، و زشترین عیوب اخلاقی است که

بازتاب آن در تمام زندگی انسانها ممکن است آشکار شود.

سپس در دومین مرحله می فرماید: ((و یکدیگر را مورد طعن و عیبجوئی قرار ندهید)) (و لا تلمزوا انفسکم).

((لا تلمزوا)) از ماده ((لمز)) بر وزن (طنز) به معنی عیبجوئی و طعنه زدن است ، و بعضی فرق میان ((همز)) و ((لمز)) را چنین گفته اند که ((لمز)) شمردن عیوب افراد است در حضور آنها، و ((همز)) ذکر عیوب در غیاب آنها است ، و نیز گفته اند که ((لمز)) عیبجوئی با چشم و اشاره است ، در حالی که ((همز)) عیبجوئی با زبان است (شرح بیشتر پیرامون این موضوع به خواست خدا در تفسیر سوره همزه خواهد آمد).

جالب اینکه قرآن در این آیه با تعبیر ((انفسکم)) به وحدت و یکپارچگی مؤ منان اشاره کرده و اعلام می دارد که همه مؤ منان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیبجوئی کنید در واقع از خودتان عیبجوئی کرده اید!.

و بالاخره در مرحله سوم می افزاید: ((و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید)) (و لا تنابزوا بالالقاب).

بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیانا از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملا پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد بر او بگذارند.

اسلام صریحا از این عمل زشت نهی می کند، و هر اسم و لقبی را که کوچکترین مفهوم

نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرده .

در حدیثی آمده است که روزی ((صفیه)) دختر ((حیی ابن اخطب)) (همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در آمد) روزی خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمد در حالی که اشک می ریخت ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از ماجرا پرسید، گفت : عایشه مرا سرزنش می کند و می گوید: ((ای یهودی زاده))! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: چرا نگفتی پدرم هارون است ، و عمویم

موسی ، و همسرم محمد (صلی اللّه علیه و آله)؟ و در اینجا بود که این آیه نازل شد. <۴۵>

به همین جهت در پایان آیه می افزاید: ((بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند)) (بئس الاسم الفسوق بعد الایمان).

بعضی در تفسیر این جمله احتمال دیگری داده اند و آن اینکه خداوند مؤ منان را نهی می کند از اینکه بعد از ایمان به خاطر عیبجوئی مردم نام فسق را بر خود پذیرند.

ولی تفسیر اول با توجه به صدر آیه و شاءن نزولی که ذکر شد مناسبتر به نظر می رسد.

و در پایان آیه برای تاءکید بیشتر می فرماید: ((و آنها که توبه نکنند و از این اعمال دست برندارند ظالم و ستمگرند)) (و من لم یتب فاولئک هم الظالمون).

چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار، و تحقیر و عیبجوئی ، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا

است بیازارد، و شخصیت و آبروی آنها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است از بین ببرد.

گفتیم : در هر یک از دو آیه مورد بحث سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده ، احکام سه گانه آیه اول به ترتیب : عدم سخریه ، و ترک عیبجوئی ، و تنابز به القاب بود، و احکام سه گانه آیه دوم به ترتیب : اجتناب از گمان بد، تجسس و غیبت است .

در این آیه نخست می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است))! (یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم).

منظور از ((کثیرا من الظن)) گمانهای بد است که نسبت به گمانهای

خوب در میان مردم بیشتر است لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه ((حسن ظن و گمان خیر)) نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است ، چنانکه قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره نور می فرماید: لو لا اذ سمعتموه ظن المؤ منون و المؤ منات بانفسهم خیرا: ((چرا هنگامی که آن نسبت ناروا را شنیدید مردان و زنان باایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند))؟!

قابل توجه اینکه : نهی از ((کثیری)) از گمانها شده ، ولی در مقام تعلیل می گوید زیرا ((بعضی)) از گمانها گناه است این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمانهای بد بعضی مطابق واقع است ، و بعضی مخالف واقع ، آنکه مخالف واقع است مسلما گناه است ، و لذا تعبیر

به ((ان بعض الظن اثم)) شده است ، بنابراین وجود همین گناه کافی است که از همه بپرهیزد.

در اینجا این سؤ ال مطرح می شود که گمان بد و خوب غالبا اختیاری نیست ، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود، بنابراین چگونه می شود از آن نهی کرد؟!

۱ - منظور از این نهی ، نهی از ترتیب آثار است ، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچکترین اعتنائی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنابراین آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : ثلاث فی المؤ من لا یستحسن ، و له منهن مخرج ، فمخرجه من سوءالظن ان لا یحققه : ((سه چیز است که وجود آن در مؤ من پسندیده نیست ، و راه فرار دارد، از جمله سوءظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند)). <۴۶>

۲ - انسان می تواند با تفکر روی مسائل مختلفی ، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راههای حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند.

بنابراین گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.

لذا در روایات دستور داده شده

که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن ، تا دلیلی برخلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانت صادر شده گمان بد مبر، مادام که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی ، قال اءمیرالمؤ منین (علیه السلام): ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک ما یقلبک منه . و لا تظنن بکلمه خرجت من اخیک سوء و انت تجدلها فی الخیر محملا <۴۷>

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامعترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسانها است ، که مساءله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند. که شرح آن در بحث نکات خواهد آمد.

سپس در دستور بعد مساءله ((نهی از تجسس)) را مطرح کرده ، می فرماید: ((و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید)) (و لا تجسسوا).

((تجسس)) و ((تحسس)) هر دو به معنی جستجوگری است ولی اولی معمولا در امور نامطلوب می آید، و دومی غالبا در امر خیر، چنانکه یعقوب به فرزندانش دستور می دهد: یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه : ((ای فرزندان من ! بروید و از (گمشده من) یوسف و برادرش جستجو کنید)) (یوسف - ۸۷).

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری ، و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم ، و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آنها فاش شود.

و به تعبیر دیگر اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند. بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری

درباره دیگران برخیزد حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود، و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.

البته این دستور منافاتی با وجود دستگاههای اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه ها نخواهد داشت ولی این بدان معنی نیست که این دستگاهها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند چنانکه به خواست خدا شرح داده خواهد شد.

و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است می فرماید: ((هیچکدام از شما دیگری را غیبت نکند)) (و لا یغتب بعضکم بعضا).

و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس ، و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی ، و آگاهی بر این امور سبب غیبت می شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است .

سپس برای اینکه قبح و زشتی این عمل را کاملا مجسم کند آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته ، می گوید: ((آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد))؟! (ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا).

((به یقین همه شما از این امر کراهت دارید)) (فکرهتموه).

آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است ، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است ،

و تعبیر به ((مرده)) به خاطر آن است که ((غیبت)) در غیاب افراد صورت می گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشتن نیستند.

و این ناجوانمردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره برادر خود روا دارد.

آری این

تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است .

در روایات اسلامی - چنانکه خواهد آمد - نیز اهمیت فوق العاده ای به مساءله ((غیبت)) داده شده است ، و کمتر گناهی است که مجازات آن از نظر اسلام تا این حد سنگین باشد.

و از آنجا که ممکن است افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه گانه باشند و با شنیدن این آیات متنبه شوند، و در صدد جبران بر آیند در پایان آیه راه را به روی آنها گشوده ، می فرماید: ((تقوای الهی ، پیشه کنید و از خدا بترسید که خداوند توبه پذیر و مهربان است)) (و اتقوا الله ان الله تواب رحیم).

نخست باید روح تقوا و خداترسی زنده شود، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گیرد، تا لطف و رحمت الهی شامل حال آنها شود.

۱ - امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی

دستورهای ششگانه ای که در دو آیه فوق مطرح شده (نهی از سخریه ، و عیبجوئی ، و القاب زشت ، و گمان بد، و تجسس ، و غیبت) هرگاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می کند، نه کسی می تواند به عنوان خود برتربینی دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می تواند زبان به عیبجوئی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت

حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران

فاش کند.

به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان ، و مال ، و ناموس ، و آبرو.

تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنها است ، بلکه از بعضی جهات مهمتر است !

اسلام می خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم ، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤ من امکان پذیر نیست .

پیغمبر گرامی (صلی اللّه علیه و آله) در حدیثی می فرماید: ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه ، و ان یظن به السؤ : ((خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده ، و همچنین گمان بد درباره او بردن)). <۴۸>

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ زیرا سبب می شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی برکنار کند، و دنیائی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنانکه در حدیثی از اءمیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است : من

لم یحسن ظنه استوحش من کل احد: ((کسی که گمان بد داشته باشد

از همه کس می ترسد و وحشت دارد))!. <۴۹>

به تعبیر دیگر: چیزی که زنـدگی انسان را از حیوانات جدا می کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می بخشد، روح تعاون و همکـاری دسـته جمعی است ، و این در صورتی امکـان پـذیر است که اعتمـاد و خوشبینی بر مردم حـاکم باشـد، در حـالی که سوءظن پایه های این اعتماد را در هم می کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می برد و روح اجتماعی را تضعیف می کند.

نه تنها سوءظن که مساءله تجسس و غیبت نیز چنین است .

افراد بـدبین از همه چیز می ترسـند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائما بر روح آنها مسـتولی است ، نه می تواننـد یـار و مونسـی غمخـوار پیـدا کننـد، و نـه شـریک و همکـاری برای فعالیتهـای اجتمـاعی ، و نـه یـار و یـاوری برای روز درماندگی .

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از ((ظن)) در اینجـا گمانهای بی دلیل است بنابراین در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد از این حکم مستثنی است مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می شود.

۲ - تجسس نکنید!

دیدیم قرآن با صـراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده ، و از آنجا که هیچگونه قید و شرطی برای آن قائل نشده نشان می دهـد که جسـتجوگری در کـار دیگران و تلاش برای افشای اسـرار آنها گناه است ، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می

دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است ، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاءثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است .

اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می کند مساءله شکل دیگری به خود می گیرد، لذا شخص پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) ماءمورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها بعنوان ((عیون)) تعبیر می شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گردآوری کنند.

و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می تواند ماءموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده ای برای گردآوری اطلاعات تاءسیس کند، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه ، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می رود به تجسس برخیزند، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی این امر هرگز نباید بهانه ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود، و افرادی به بهانه مساءله توطئه و اخلال به امنیت به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه های آنها را باز کنند، تلفنها را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آنها هجوم آورند.

خلاصه اینکه مرز میان تجسس و به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه بسیار دقیق و ظریف است ، و مسئولین اداره امور اجتماع باید دقیقا مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسانها حفظ شود، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

۳ - غیبت از بزرگترین

گناهان است

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است ، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهمتر محسوب می شود، و اینجا

است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است .

یکی از فلسفه های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها را لکه دار نسازد، و این مطلبی است که اسلام آن را بااهمیت بسیار تلقی می کند.

نکته دیگر اینکه ((غیبت)) ((بد بینی)) می آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می برد، و پایه های تعاون و همکاری را متزلزل می سازد.

می دانیم اسلام برای مساءله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده ای قائل شده است ، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است ، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است ، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است .

از اینها گذشته ((غیبت)) بذر کینه و عداوت را در دلها می پاشد، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است .

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می شود، که نمونه ای از آن را ذیلا می آوریم :

پیغمبر

گرامی اسلام فرمود: ان الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم عند الله فی الخطیئه من ست و ثلاثین زنیه ، یزنیها الرجل ! و اربی الربا عرض الرجل المسلم !:

((درهمی که انسان از ربا به دست می آورد گناهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است ! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است))!. <۵۰>

این مقایسه به خاطر آن است که ((زنا)) هر اندازه قبیح و زشت است جنبه ((حق الله)) دارد، ولی رباخواری ، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت ، یا غیر آن ، جنبه ((حق الناس)) دارد.

در حدیث دیگری آمده است : روزی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد: یا معشر من آمن بلسانه و لم یؤ من بقلبه ! لا تغتابوا المسلمین ، و لا تتبعوا عوراتهم ، فانه من تتبع عوره اخیه تتبع الله عورته ، و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بیته !؟

((ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و نه با قلب ! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می سازد، و در دل خانه اش رسوایش می کند))!. <۵۱>

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: من مات تائبا من الغیبه فهو آخر من یدخل الجنه ، و من مات مصرا علیها فهو اول من یدخل النار!: ((کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد

آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می گردد))!. <۵۲>

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : الغیبه اسرع فی دین الرجل المسلم من الا کله فی جوفه !:

((تاءثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریعتر است))!. <۵۳>

این تشبیه نشان می دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می خورد

و متلاشی می کند به سرعت ایمان انسان را بر باد می دهد، و با توجه به اینکه انگیزه های غیبت اموری همچون حسد، تکبر، بخل ، کینه توزی ، انحصارطلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است روشن می شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق این چنین ایمان انسان را بر باد می دهد (دقت کنید).

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می دهیم امام صادق (علیه السلام) می فرماید: من روی علی مؤ من روایه یرید بها شینه ، و هدم مروته ، لیسقط من اعین الناس ، اخرجه الله من ولایته الی ولایه الشیطان ، فلا یقبله الشیطان !:

((کسی که به منظور عیبجوئی و آبروریزی مؤ منی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده ، به سوی ولایت شیطان می فرستد، و اما شیطان هم او را نمی پذیرد))!. <۵۴>

تمام این تاءکیدات

و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که اسلام برای حفظ آبرو، و حیثیت اجتماعی مؤ منان قائل است ، و نیز به خـاطر تـاءثیر مخربی است که غیبت در وحـدت جـامعه ، و اعتمـاد متقابـل و پیونـد دلها دارد، و از آن بـدتر اینکه غیبت عـاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عـداوت و دشـمنی و نفـاق و اشاعه فحشاء در سـطح اجتماع ، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می رود و آلودگی به آن آسان می شود.

۴ - مفهوم غیبت

((غیبت)) چنانکه از اسـمش پیدا است این است که در غیاب کسـی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سـازد، خواه این عیب جسـمانی باشـد، یـا اخلاقی ، در اعمال او باشـد یا در سـخنش ، و حتی در اموری که مربوط به او اسـت مانند لباس ، خانه ، همسر و فرزندان و مانند اینها.

بنابراین اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود. مگر اینکه قصد مذمت و عیبجوئی داشته باشد که در این صورت حرام است ، مثل اینکه در مقام مذمت بگوید آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاهرنگ یا کوسه !

به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است ، و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد آن نیز حرام است ، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه .

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعا

در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلا وجود نداشته باشد داخل در عنوان ((تهمت)) خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگینتر است .

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : الغیبه ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه ، و اما الامر الظاهر فیه ، مثل الحده و العجله ، فلا، و البهتان ان تقول ما لیس فیه :

((غیبت آن است که درباره برادر مسلمانت چیزی را بگوئی که خداوند پنهان داشته ، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخوئی و عجله داخل در غیبت نیست ، اما بهتان این است که چیزی را بگوئی که در او وجود ندارد)). <۵۵>

و از اینجا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غیبت می آورند مسموع نیست ، مثلا گاهی غیبت کننده می گوید این غیبت نیست ، بلکه صفت او است ! در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غیبت .

یا این که می گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می گویم ، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنها از گناه غیبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگینتری را به بار می آورد.

۵ - علاج غیبت و توبه آن

((غیبت)) مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی درمی آید، به گونه ای که غیبت کننده از کار خود لذت می برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است .

اینجا است

که غیبت کننـده بایـد قبـل از هر چیز به درمان انگیزه های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می زند بپردازد، انگیزه هائی همچون ((بخل)) و ((حسد)) و ((کینه توزی)) و ((عداوت)) و ((خود برتربینی)).

بایـد از طریـق خودسـازی ، و تفکر در عـواقب سـوء ایـن صـفات زشت و نتائـج شـومی که ببـار می آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد.

سپس در مقام توبه برآید، و از آنجا که غیبت جنبه حق الناس دارد اگر دسترسـی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه ای ایجاد نمی کند، از او عذرخواهی کند، هر چند بصورت سر بسته باشد، مثلا بگوید من گاهی بر اثر نادانی

و بیخبری از شما غیبت کرده ام مرا ببخش ، و شرح بیشتری ندهد، مبادا عامل فساد تازه ای شود.

و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی شناسد، یا از دنیا رفته است ، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

۶ - موارد استثناء

آخرین سـخن درباره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگر اسـتثناهائی دارد، از جمله این که گاه در مقام ((مشورت)) مثلاـ برای انتخاب همسـر، یا شـریک در کسب و کار وماننـد آن کسـی سؤ الی از انسان می کنـد، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است ایجاب می کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا

مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می گیرد حرام نیست .

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد.

البته کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح ((متجاهر به فسق)) است از موضوع غیبت خارج است ، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است .

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است ، گوش به غیبت دادن ، و در مجلس غیبت حضور یافتن آن نیز جزء محرمات است ، بلکه

طبق پاره ای از روایات بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند، و چه زیبا است جامعه ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقا اجرا شود. تقوی بزرگترین ارزش انسانی

در آیات گذشته روی سخن به مؤ منان بود، و خطاب به صورت ((یا ایها الذین آمنوا)) و در ضمن آیات متعددی را که یک ((جامعه مؤ من)) را با خطر روبرو می سازد بازگو کرد و از آن نهی فرمود.

در حالی که در آیه مورد بحث مخاطب کل جامعه انسانی است و مهمترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می کند، و میزان واقعی ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای کاذب و دروغین مشخص می سازد.

می فرماید: ((ای مردم ! ما شما را از یک

مرد و زنی آفریدیم ، و شـما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید)) (یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا).

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسانها

به ((آدم)) و ((حوا)) است ، بنابراین چون همه از ریشه واحـدی هسـتند معنی نـدارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کننـد، و اگر خداونـد برای هر قبیله و طـائفه ای ویژگیهائی آفریـده برای حفظ نظم زنـدگی اجتماعی مردم است ، چرا که این تفاوتها سـبب شـناسائی است ، و بدون شناسائی افراد، نظم در جامعه انسانی حکمفرما نمی شود، چرا که هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می گرفت .

در این که میـان ((شـعوب)) (جمع ((شـعب)) بر وزن صـعب) به معنی ((گروه عظیمی از مردم)) و ((قبائل)) جمع ((قبیله)) چه تفاوتی است ؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند؟

جمعی گفته اند دایره شعوب گسترده تر از دایره قبائل است ، همانطور که ((شعب)) امروز بر یک ((ملت)) اطلاق می شود.

بعضی ((شعوب)) را اشاره به ((طوائف عجم)) و ((قبائل)) را اشاره به ((طوائف عرب)) می دانند:

و بالاخره بعضی دیگر ((شعوب)) را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیائی ، و ((قبائل)) را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده اند.

ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

به هر حال قرآن مجید بعد از آنکه بزرگترین مایه

مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می افزاید: ((رامیترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است)) (ان اکرمکم عند الله اتقیکم).

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده ، و اصالت و واقعیت را به مساءله تقوا و پرهیزکاری و خداترسی می دهد، و می گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤ ثر نیست .

و از آنجا که تقوا یک صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود، و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم ، در آخر آیه می افزاید: ((خداوند دانا و آگاه است)) (ان الله علیم خبیر).

پرهیزگاران را به خوبی می شناسد، و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و صفای آنها آگاه است ، آنها را بر طبق علم خود گرامی می دارد و پاداش می دهد مدعیان دروغین را نیز می شناسد و کیفر می دهد.

۱ - ارزشهای راستین و ارزشهای کاذب

بدون شک هر انسانی فطرتا خواهان این است که موجود با ارزش و پر افتخاری باشد، و به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزشها تلاش می کند.

ولی شناخت معیار ارزش با تفاوت فرهنگها کاملا متفاوت است ، و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به ((قبیله معروف و معتبری)) می دانند، و لذا برای تجلیل مقام قبیله و طائفه خود دائما دست

و پا می کنند، تا از طریق بزرگ کردن آن خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ کنند.

مخصوصا در میان اقوام جاهلی افتخار به انساب و قبائل رائجترین افتخار موهوم بود، تا آنجا که هر قبیله ای خود را قبیله برتر و هر نژادی خود را ((نژاد والا-تر)) می شمرد، که متاءسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مساءله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می دانند، و دائما برای آن تلاش می کنند، در حالی

که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می شمرند.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی دارند و به ارزشی دل می بندند و آنرا معیار می شمرند.

اما از آنجا که این امور همه اموری است متزلزل و برون ذاتی و مادی و زودگذر یک آئین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آنها کشیده ، و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او مخصوصا تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می شمرد حتی برای موضوعات مهمی ، همچون علم و دانش ، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزشهای اخلاقی ، قرار نگیرد اهمیت قائل نیست .

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش ((قبیله)) از همه ارزشها مهمتر محسوب می شد، اما این بت ساختگی در هم شکست ، و انسان را از اسارت ((خون)) و ((قبیله)) و ((رنگ))

و ((نژاد)) و ((مـال)) و ((مقـام)) و ((ثروت)) آزاد سـاخت ، و او را برای یـافتن خـویش به درون جـانش و صـفات والا یش رهبری کرد!

جـالب اینکه در شاءن نزولهائی که برای این آیه ذکر شـده نکاتی دیـده می شود که از عمق این دسـتور اسـلامی حکایت می کنـد، از جمله اینکه : بعـد از فتح مکه پیغمبر اکرم (صـلی اللّه علیه و آله) دسـتور داد اذان بگویند، ((بلال)) بر پشت بام کعبه رفت ، و اذان گفت ، ((عتـاب بن اسـید)) که از آزادشـدگان بـود گفت شـکر می کنم خـدا را که پـدرم از دنیـا رفت و چنین روزی را ندید! و ((حارث بن هشام)) نیز گفت : آیا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) غیر از این ((کلاغ سیاه))! کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد). <۵۶>

بعضـی دیگر گفته اند: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) دسـتور داده بود دختری به بعضـی از ((موالی)) دهنـد (موالی به بردگان آزاد شـده ، یا به غیر عرب می گوینـد) آنها تعجب کردنـد و گفتند: ای رسول خدا (صـلی اللّه علیه و آله) آیا می فرمائید دخترانمان را به موالی دهیم ؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید). <۵۷>

در حـدیثی می خوانیم : روزی پیـامبر (صـلی اللّه علیه و آله) در مکه برای مردم خطبه خوانـد و فرمود: یـا ایها الناس ان الله قد اذهب عنکم عیبه الجاهلیه ، و تعاظمها بابائها، فالناس رجلان

: رجل بر تقی کریم علی الله ، و فاجر شقی هین علی الله ، و الناس بنو آدم ، و خلق الله آدم من تراب ، قال الله تعالی : یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر:

((ای مردم ! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و با تقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق ، همه مردم فرزند آدمند، و خداوند آدم را از خاک آفریده ، چنانکه می گوید: ای مردم ! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم ، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامیتر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است . <۵۸>

در کتاب ((آداب النفوس)) طبری آمده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در اثناء ایام تشریق (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه است) در سرزمین ((منی)) در حالی که

بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود:

یا ایها الناس ! الا ان ربکم واحد و ان اباکم واحد، الا لا فضل لعربی علی عجمی ، و لا لعجمی علی عربی ، و لا لاسود علی احمر، و لا لاحمر علی اسود، الا بالتقوی الا هل بلغت ؟ قالوا نعم ! قال لیبلغ الشاهد الغائب :

((ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و

پدرتان یکی ، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب ، نه سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم ؟ همه گفتند: آری ! فرمود: این سخن را حاضران به غائبان برسانند))!. <۵۹>

و نیز در حدیث دیگری در جمله هائی کوتاه و پرمعنی از آنحضرت آمده است : ان الله لا ـ ینظر الی احسابکم ، و لا ـ الی انسابکم ، و لا ـ الی اجسامکم ، و لا الی اموالکم ، و لکن ینظر الی قلوبکم ، فمن کان له قلب صالح تحنن الله علیه ، و انما انتم بنو آدم و احبکم الیه اتقاکم : ((خداوند به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه نمی کند، و نه به اجسام شما، و نه به اموالتان ، ولی نگاه به دلهای شما می کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می کند، شما همگی فرزندان آدمید، و محبوبترین شما نزد خدا باتقواترین شما است)). <۶۰>

ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پربار هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مساءله نژاد و خون و زبان تکیه می کنند، و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی ، و وحدت دینی مقدم می شمرند، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده اند، و با اینکه از این رهگذر ضربه های سختی

بر آنان وارد شده گوئی نمی خواهند بیدار شوند، و به حکم اسلام باز گردند!. خداوند همه را از شر تعصبهای جاهلیت حفظ کند.

اسلام با ((عصبیت جاهلیت)) در هر شکل

و صورت مبارزه کرده است ، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچم غیر آن ، چرا که اسلام هرگز این دیدگاههای تنگ و محدود را نمی پذیرد، و همه را موهوم و بی اساس می شمرد حتی در حدیثی آمده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در مورد عصبیت جاهلیت فرمود: دعوها فانها منتنه !: ((آن را رها کنید که چیز متعفنی است))!. <۶۱>

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهرا مسلمان می شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می زنند؟

معلوم نیست ! چه زیبا است جامعه ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام ((ان اکرمکم عند الله اتقاکم)) بنا شود، و ارزشهای کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیائی و طبقه از آن بر چیده شود، آری تقوای الهی و احساس مسؤ لیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات ، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت این تنها معیار ارزش انسان است و نه غیر آن .هر چند در آشفته بازار جوامع کنونی این ارزش اصیل به دست فراموشی سپرده شده ، و ارزشهای دروغین جای آن را گرفته است .

در نظام ارزشی جاهلی که بر محور ((تفاخر به آباء و اموال و اولاد)) دور میزد یک مشت دزد و غارتگر پرورش می یافت ، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای ان اکرمکم عند الله اتقاکم محصول آن

انسانهائی همچون سلمان و ابو ذر و عمار یاسر و مقداد بود.

و مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام ارزشی آن ، و احیای این اصل اصیل اسلامی است .

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) پایان می دهیم آنجا که فرمود: کلکم بنو آدم ، و آدم خلق من تراب ، و لینتهین قوم یفخرون بآبائهم او لیکونن اهون علی الله من الجعلان :

((همه شما فرزندان آدمید، و آدم از خاک آفریده شده ، از تفاخر به پدران بپرهیزید، و گرنه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه ورند پست تر خواهید بود))!. <۶۲>

۲ - حقیقت تقوی

چنانکه دیدیم ، قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسانها می شمرد.

در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده ، می گوید: ((و تزودوا فان خیر الزاد التقوی)) (بقره - ۱۹۷).

و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می شمرد و لباس التقوی ذلک خیر (اعراف - ۲۶).

و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را ((تقوی)) ذکر کرده ، و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را ((اهل تقوی)) می شمرد، و می گوید: هو اهل التقوی و اهل المغفره (مدثر - ۵۶).

قرآن ، ((تقوی)) را نور الهی می داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش

می آفریند و اتقوا الله و یعلمکم الله (بقره - ۲۸۲).

و نیز ((نیکی)) و ((تقوی)) را قرین هم می

شمرد، و تعاونوا علی البر و التقوی .

و ((عدالت)) را قرین ((تقوی)) ذکر می کند: اعدلوا هو اقرب للتقوی .

اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با اینهمه امتیازات چیست ؟

قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی بر می دارد: در آیات متعددی جای تقوی را ((قلب)) میشمرد، از جمله می فرماید:

اولئک الذین امتحن الله قلوبهم بالتقوی : ((آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) پائین می آورند و رعایت ادب می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است)) (حجرات - ۳).

قرآن ، ((تقوی)) را نقطه مقابل ((فجور)) ذکر کرده ، چنانکه در آیه ۸ سوره شمس می خوانیم : فالهمها فجورها و تقواها: ((خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد)).

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد بر اساس ((تقوی)) می شمرد، چنانکه در آیه ۱۰۸ سوره توبه درباره مسجد قبا که منافقان مسجد ((ضرار)) را در مقابل آن ساختند می فرماید: لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه : ((مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد شایسته تر است که در آن نماز بخوانی)).

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که ((تقوی)) همان احساس مسؤ لیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می شود و او را از ((فجور)) و گناه باز

می دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگیها می شوید.

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می گردیم نیز به همین نتیجه می رسیم ، زیرا ((تقوی)) از ((وقایه)) به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است ، و منظور در اینگونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی ، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است .

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده اند:

۱ - نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح .

۲ - پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت .

۳ - خویشتنداری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول میدارد و از حق منصرف می کند، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است . <۶۳>

امیر مؤ منان علی (علیه السلام) (در نهج البلاغه) تعبیرات گویا و زندهای پیرامون تقوی دارد، و تقوی از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه ها و کلمات قصار حضرت (علیه السلام) روی آن تکیه شده است .در یکجا تقوی را با گناه و آلودگی مقایسه کرده چنین می گوید: الا و ان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها، و خلعت لجمها، فتقحمت بهم فی النار! الا و ان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها، و اعطوا ازمتها، فاوردتهم الجنه !:

((بدانید گناهان همچون مرکبهای سرکش است که گنهکاران بر آنها سوار می شوند، و لجامشان گسیخته می گردد، و آنان

را در قعر دوزخ سرنگون می سازد)).

((اما تقوی مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می شوند، زمام آنها را به دست می گیرند، و تا قلب بهشت پیش می تازند))!. <۶۴>

مطابق این تشبیه لطیف ، تقوی همان حالت خویشتنداری و کنترل نفس و تسلط بر شهوات است ، در حالی که بی تقوائی همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنها است .

و در جای دیگری می فرماید: اعلموا عباد الله ان التقوی دارحصن عزیز، و الفجور دارحصن ذلیل ، لایمنع اهله ، و لایحرز من لجا الیه ، الا و بالتقوی تقطع حمه الخطایا:

((بدانید ای بندگان خدا که تقوا قلعه ای محکم و شکستناپذیر است ، اما فجور و گناه حصاری است سست و بی دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست ، بدانید انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می ماند)). <۶۵>

و باز در جای دیگر می افزاید: فاعتصموا بتقوی الله فان لها حبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته .

((چنگ به تقوای الهی بزنید که رشته ای محکم و دستگیره ای است استوار و پناهگاهی است مطمئن))!. <۶۶>

از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می شود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که تقوی میوه درخت ایمان است ، و به همین دلیل برای به دست آوردن این سرمایه عظیم باید پایه ایمان را محکم ساخت .

البته ممارست بر اطاعت ، و پرهیز از

گناه ، و توجه به برنامه های اخلاقی ، بلکه تقوی را در نفس راسخ می سازد، و نتیجه آن پیدایش نور یقین و ایمان

شهودی در جان انسان است ، و هر قدر نور ((تقوی)) افزون شود نور ((یقین)) نیز افزون خواهد شد، و لذا در روایات اسلامی می بینیم ((تقوی)) یک درجه بالاتر از ((ایمان)) و یک درجه پائینتر از ((یقین)) شمرده شده !

امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) می فرماید؟ الایمان فوق الاسلام بدرجه ، و التقوی فوق الایمان بدرجه ، و الیقین فوق التقوی بدرجه ، و ما قسم فی الناس شی ء اقل من الیقین :

((ایمان یک درجه برتر از ((اسلام)) است ، و ((تقوی)) درجه ای است بالاتر از ((ایمان)) و ((یقین)) درجه ای برتر از ((تقوی)) است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از ((یقین)) تقسیم نشده است))! <۶۷>

این بحث را به شعر معروفی که حقیقت تقوی را ضمن مثال روشنی بیان کرده پایان می دهیم :

خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی

و اصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری

لا تحقرن صغیره ان الجبال من الحصی

گناهان کوچک و بزرگ را ترک گوی و تقوی همین است)).

((و همچون کسی باش که از یک ((خارزار)) می گذرد لباس و دامان خود را چنان جمع می کند که خار بر دامانش ننشیند، و پیوسته مراقب اطراف خویش است))!

((هرگز گناهی را کوچک مشمر که کوههای بزرگ از سنگریزه های کوچک تشکیل شده))! بسیاری از مفسران ، شاءن نزولی برای آیه ذکر کرده اند

که خلاصه اش چنین است :

جمعی از طایفه ((بنی اسد)) در یکی از سالهای قحطی و خشکسالی وارد مدینه شدند، و به امید گرفتن کمکی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) شهادتین بر زبان جاری کردند، و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) گفتند: طوائف عرب بر مرکبها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدیم ، و دست به جنگ نزدیم ، و از این طریق می خواستند بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) منت بگذارند.

آیات فوق ، نازل شد (و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است ، و ایمان در اعماق قلبشان نیست ! بعلاوه اگر هم ایمان آورده اند نباید منتی بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بگذارند، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده). <۶۸>

ولی وجود این شاءن نزول - مانند سایر موارد - هرگز مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست .

فرق ((اسلام)) و ((ایمان))

در آیه گذشته ، سخن از معیار ارزش انسانها یعنی ((تقوی)) در میان بود، و از آنجا که ((تقوی)) ثمره شجره ((ایمان)) است ، آنهم ایمانی که در اعماق جان نفوذ کند، در آیات مورد بحث به بیان حقیقت ((ایمان)) پرداخته ، چنین

می گوید:

اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم ، به آنها بگو: شما ایمان نیاورده اید، بگوئید اسلام آورده ایم ، ولی هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است ! (قالت الاعراب آمنا قل لم تؤ منوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل

الایمان فی قلوبکم).

طبق این آیه تفاوت ((اسلام)) و ((ایمان))، در این است که ((اسلام)) شکل ظاهری قانونی دارد، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلک مسلمانان وارد می شود، و احکام اسلام بر او جاری می گردد.

ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است ، نه زبان و ظاهر او.

اسلام ممکن است انگیزه های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه های مادی و منافع شخصی ، ولی ایمان حتما از انگیزه های معنوی ، از علم و آگاهی ، سرچشمه می گیرد، و همان است که میوه حیات بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می شود.

این همان چیزی است که در عبارت گویائی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) آمده است : الاسلام علانیه ، و الایمان فی القلب : ((اسلام امر آشکاری است ، ولی جای ایمان دل است)). <۶۹>

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : الاسلام یحقن به الدم و تؤ دی به الامانه ، و تستحل به الفروج ، و الثواب علی الایمان :

با اسلام خون انسان محفوظ، و ادای امانت او لازم ، و ازدواج با او حلال می شود، ولی ثواب بر ایمان است . <۷۰>

و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات مفهوم ((اسلام)) منحصر به اقرار لفظی شمرده شده ، در حالی که ایمان اقرار توام با عمل معرفی شده است (الایمان اقرار و عمل ، و الاسلام اقرار بلا عمل). <۷۱>

همین معنی به تعبیر دیگری در

بحث اسـلام و ایمان آمده است ، ((فضـیل بن یسار)) می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم فرمود: ان الایمان یشارک الاسلام ، و لایشارکه الاسلام ، ان الایمان ما وقر فی القلوب ، و الاسلام ما علیه المناکح و المواریث و حقن الدماء:

((ایمان با اسـلام شـریک است ، اما اسلام با ایمان شریک نیست (و به تعبیر دیگر هر مؤ منی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤ من نیست) ایمان آن است که در دل ساکن شود، اما اسـلام چیزی است که قوانین نکاح وارث و حفظ خون بر طبق آن جاری می شود)). <۷۲>

ولی این تفـاوت مفهـومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرنـد، امـا هر گـاه جـدا از هم ذکر شونـد ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن اطلاق می شود، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد.

سپس در آیه مورد بحث می افزایـد: اگر از خـدا و رسولش اطاعت کنیـد ثواب اعمالتان را به طور کامل می دهـد، و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی کند (و ان تطیعوا الله و رسوله لایلتکم من اعمالکم شیئا).

چرا که ((خداوند غفور و رحیم است)) (ان الله غفور رحیم).

((لایلتکم)) از ماده ((لیت)) (بر وزن ریب) به معنی کم گذاردن حق

است . <۷۳>

جمله های اخیر در حقیقت اشاره به یک اصل مسـلم قرآنی است که شـرط قبولی اعمال ((ایمان)) است ، می گوید، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) داشته باشید که

نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است ، اعمال شما ارزش می یابد، و خداوند حتی کوچکترین حسنات شما را می پذیرد، و پاداش می دهد، و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می بخشد که او غفور و رحیم است .

و از آنجا که دست یافتن بر این امر باطنی یعنی ایمان کار آسانی نیست در آیه بعد به ذکر نشانه های آن می پردازد، نشانه هائی که به خوبی مؤ من را از مسلم ، و صادق را از کاذب ، و آنها را که عاشقانه دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را پذیرفته اند، از آنها که برای حفظ جان و یا رسیدن به مال دنیا اظهار ایمان می کنند جدا می سازد، می فرماید: مؤ منان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و ریبی به خود راه نداده ، و با اموال و جانهای خود در راه خدا به جهاد پرداخته اند (انما المؤ منون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله).

آری نخستین نشانه ایمان عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است ، نشانه دوم جهاد با اموال ، و نشانه سوم که از همه برتر است جهاد با انفس (جانها) است .

به این ترتیب اسلام به سراغ روشنترین نشانه ها رفته است : ایستادگی

و ثبات قدم ، و عدم شک و تردید از یکسو، و ایثار مال و جان از سوی دیگر.

چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد در حالی

که انسان از بذل مال و جان در راه محبوب مضایقه نمی کند.

و لذا در پایان آیه می افزاید: چنین کسانی راستگو هستند و روح ایمان در وجودشان موج می زند (اولئک هم الصادقون).

این معیار را که قرآن برای شناخت مؤ منان راستین از دروغگویان متظاهر به اسلام بیان کرده ، منحصر به فقرای طایفه بنی اسد نیست ، معیاری است روشن و گویا برای هر عصر و زمان ، برای جداسازی مؤ منان واقعی از مدعیان دروغین ، و برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی که همه جا دم از اسلام می زنند و خود را طلبکار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می دانند ولی در عمل آنها کمترین نشانه ای از ایمان و اسلام دیده نمی شود.

در مقابل ، کسانی هستند که نه تنها ادعائی ندارند، بلکه همواره خود را مقصر می شمرند، و در عین حال در میدان ایثار و فداکاری از همه پیشگامترند.

و اگر این معیار قرآنی را برای سنجش مؤ منان واقعی به کار بریم معلوم نیست از انبوه میلیونها میلیون مدعیان اسلام چه اندازه مؤ من واقعی هستند، و چه مقدار مسلمان ظاهری ؟! جمعی از مفسران گفته اند که بعد از نزول آیات گذشته گروهی از اعراب خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند و سوگند یاد کردند که در ادعای ایمان صادقند، و ظاهر و باطن آنها یکی است ، نخستین آیه مورد بحث نازل شد (و به آنها اخطار کرد که نیازی به سوگند ندارد خدا درون و برون همه را می داند). <۷۴>

منت نگذارید که مسلمان شده اید!

در آیات گذشته

نشانه های مؤ منان راستین بیان شده بود، و چنانکه در شان نزول ذکر شد جمعی از مدعیان اصرار داشتند که حقیقت ایمان در قلب آنها مستقر است ، قرآن به آنها و به تمام کسانی که همانند آنها هستند اعلام می کند که نیازی به اصرار و سوگند نیست ، در مساءله ((ایمان)) و ((کفر)) سر و کار شما با خدائی است که از همه چیز با خبر است ، مخصوصا با لحنی عتاب آمیز در نخستین آیه مورد بحث می گوید: ((به آنها بگو: آیا می خواهید خداوند را از ایمان خود با خبر سازید، او تمام آنچه را در آسمانها و زمین است می داند)) (قل اتعلمون الله بدینکم و الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض).

و برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((خداوند از همه چیز آگاه است)) (و الله بکل شی ء علیم).

ذات مقدس او عین علم است ، و علمش عین ذات او است ، و به همین دلیل علمش ازلی و ابدی است .

ذات پاکش همه جا حضور دارد، و از رگ گردن به شما نزدیکتر، و میان انسان و قلبش حائل می شود، با این حال نیازی به ادعای شما نیست ، او راستگویان را از مدعیان کاذب به خوبی می شناسد، و از اعماق جانشان با خبر است ، حتی درجات شدت و ضعف ایمان آنها را که گاه از خودشان نیز پوشیده است ، نزد او روشن است ، با این حال چرا اصرار دارید که خدا را از ایمان خود با خبر سازید؟!

سپس به گفتگوی اعراب بادیه نشین بازمی

گردد که اسلام خود را به رخ پیامبر می کشیدند، و می گفتند: ما با تو از در تسلیم آمدیم در حالی که بسیاری از قبائل عرب از در جنگ آمدند.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: ((آنها بر تو منت می گذارند که اسلام آورده اند))! (یمنون علیک ان اسلموا).

((به آنها بگو: اسلام خود را بر من منت نگذارید)) (قل لا تمنوا علی اسلامکم).

((بلکه خداوند بر شما منت می گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد اگر در ادعای ایمان راستگو هستید))! (بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین).

((منت)) - چنانکه قبلا هم گفته ایم - از ماده ((من)) به معنی وزنه مخصوصی است که با آن وزن می کنند، سپس به هر نعمت سنگین و گرانقدری اطلاق شده ، منت بر دو گونه است اگر جنبه عملی داشته باشد (به معنی بخشش نعمت گرانقدر) ممدوح است ، و منت های الهی از این قبیل است ، ولی اگر جنبه لفظی داشته باشد مانند منت بسیاری از انسانها عملی است زشت و ناپسند.

جالب اینکه در جمله اول می گوید: آنها بر تو منت می گذارند که ((اسلام)) را پذیرفته اند و این تاءکید دیگری است بر اینکه آنها در ادعای ایمان صادق نیستند بلکه ظاهرا اسلام را پذیرا شده اند.

ولی در ذیل آیه می گوید: اگر در دعوی خود راست می گوئید خداوند بر شما منت می گذارد که هدایتتان به ((ایمان)) کرده است .

به هر حال این مساءله مهمی است که افراد کوته فکر غالبا تصورشان این است که با قبول ایمان ،

و انجام عبادات و طاعات ، خدمتی به ساحت قدس الهی یا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و اوصیای او (علیهم السلام) کرده اند، و به همین دلیل انتظار پاداش دادند.

در حالی که اگر نور ایمان به قلب کسی بتابد و این توفیق نصیبش شود که در سلک مؤ منان در آید، بزرگترین لطف الهی شامل حال او شده است .

((ایمان)) قبل از هر چیز درک تازه ای از عالم هستی به انسان می دهد، حجابها و پرده های خود خواهی و غرور را کنار می زند، افق دید انسان را می گشاید، و شکوه و عظمت بی مانند آفرینش را در نظر او مجسم می کند.

سپس نور و روشنائی بر عواطف او می پاشد و آنها را پرورش می دهد، ارزشهای انسانی را در او زنده می کند، استعدادهای والای او را شکوفا می سازد، علم و قدرت و شهامت و ایثار و فداکاری و عفو و گذشت و اخلاص به او می دهد، و از موجودی ضعیف انسانی نیرومند و پر ثمر می سازد.

دست او را گرفته و از مدارج کمال بالا می برد، و به اوج قله افتخار می رساند، او را هماهنگ با قوانین عالم هستی ، و عالم هستی را در تسخیر او قرار می دهد.

آیا این نعمتی است که خداوند بر انسان ارزانی داشته یا منتی است که انسان بر پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله) بگذارد؟!

همچنین هر یک از عبادات و اطاعات گامی است به سوی تکامل : قلب را صفا می بخشد، شهوات را کنترل می کند، روح اخلاص را تقویت

می نماید، به جامعه اسلامی وحدت و یکپارچگی و قوت و عظمت می بخشد.

هر کدام یک کلاس بزرگ تربیتی است ، و درسی است آموزنده .اینجا است که انسان باید هر صبح و شام شکر نعمت ایمان بجا آورد و بعد از هر نماز و هر عبادت سر به سجده بگذارد، و خدا را بر اینهمه توفیق سپاس گوید.

اگر بینش انسان در مورد ایمان و اطاعت خدا چنین باشد نه تنها خود را طلبکار نمی داند، بلکه همیشه ((مدیون)) خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و غرق احسان او می شمرد.

عبادات را عاشقانه انجام می دهد، و در راه اطاعت او نه با پا که با سر می دود.

و اگر خدا برای او پاداش عمل قائل شده ، این را نیز لطف دیگری می داند، و گرنه انجام کارهای نیک سودش به خود انسان باز می گردد و در حقیقت با این توفیق بر میزان بدهکاریهای او به خداوند افزوده می گردد.

بنابراین هدایت او لطف است ، و دعوت پیامبرش (صلی اللّه علیه و آله) لطفی دیگر، و توفیق اطاعت و فرمانبرداری لطفی مضاعف ، و پاداش لطفی است ما فوق لطف ! در آخرین آیه مورد بحث که پایان سوره ((حجرات)) است باز هم آنچه را در آیه قبل آمده تاءکید می کند، و می فرماید: ((خداوند غیب آسمانها و زمین را میداند، و نسبت به آنچه انجام می دهید بصیر و بینا است)) (ان الله یعلم غیب السموات و الارض و الله بصیر بما تعملون).

اصرار نداشته باشید که حتما مؤ من هستید، و نیازی

به سو گند نیست ،

او در زوایای قلب شما حضور دارد، و از آنچه در آن می گذرد کاملا با خبر است .

او از تمام اسرار اعماق زمین و غیب آسمانها آگاه است ، بنابراین چگونه ممکن است از درون دل شما بیخبر باشد؟

خداوندا! بر ما منت نهادی و نور ایمان را در قلب ما تابیدی ، تو را به نعمت عظیم هدایت سوگند که ما را در این راه ثابت بدار و در مسیر تکامل رهبری کن ! پروردگارا! تو از اعماق قلب ما آگاهی ، نیات ما را به خوبی میدانی ، عیوب ما را از بندگانت بپوشان و به کرمت اصلاح فرما!

بار الها! به ما توفیق و قدرتی مرحمت کن که ارزشهای عظیم اخلاقی که در این سوره پر عظمت بیان فرمودی در وجود خود زنده کنیم و احترام آن را پاس داریم .

آمین یا رب العالمین

تفسیر مجمع البیان

آشنایی با سوره حجرات

این سوره چهل و نهمین سوره از قرآن شریف است که پیش از آغاز ترجمه آیات و تفسیر آن، برای آشنایی با شناسنامه اش به نکاتی می نگریم، امید که مفید افتد:

۱- فرودگاه این سوره به باور مفسران و قرآن پژوهانِ این سوره مبارکه در مدینه بر قلب پاک پیامبر نور فرود آمده است؛ امّا پاره ای از جمله: «حسن»، «قتاده»، «عکرمه»، و «ابن عباس» برآنند که همه آیه های آن، جز آیه شریفه «یا ایهاالناس انّا خلقناکم من ذکرٍ و اُنثی...»(۳۰۳) در مدینه بر قلب مصفای آن حضرت نازل شده است.

افزون بر دیدگاه مفسران در این مورد، نگرش بر محتوای آیات و مفاهیم و معارف جان بخش و انسان پرور آن نیز، که

یک سیستم اخلاقی و انسانیِ تمام عیار و پرجاذبه را، که انبوهی از بایدها و نبایدهاست، همین دیدگاه را تأیید می کند و نشان می دهد که فرود این سبک و شیوه اخلاقی و انسانی برای جامعه و ره روان راه پیامبر، به هنگامی بیشتر ضرورت می یابد که آنان از مرحله خودسازی عقیدتی و فکری گام هایی فراتر نهاده و در اندیشه بنیاد جامعه نوین اسلامی در مدینه می باشند؛ آری، محتوای سوره نیز نشانگر آن است که در مدینه فرود آمده است.

۲- نام سوره این سوره مبارکه به سوره «حُجُرات»، به مفهوم «حجره ها» و یا «اطاق ها» نام گذاری گردیده است. این نام و عنوان برای این سوره از چهارمین آیه آن برگرفته شده است که در نکوهش از رفتار و گفتار عناصر بی خرد و تربیت نیافته ای فرود آمد که گاه و بیگاه در پشت پنجره اطاق پیامبر می آمدند، و بدون رعایت نکات اخلاقی و انسانیِ ظریف و زیبای اسلامی، پیشوای گرانقدر توحید را صدا می کردند و ادب انسانی و دینی را رعایت نمی نمودند. خدای فرزانه با فرود این آیه بر قلب تابناک پیامبرش آنان را نکوهش فرمود و ادب آموخت که چگونه رفتار کنند.(۳۰۴)

۳- شمار آیه ها و واژه های آن شمار آیه های این سوره، از دیدگاه همه مفسران و قاریان پیشین ۱۸ آیه است و در ساختمان آن، ۳۴۳ واژه و ۱۴۹۶ حرف به کار رفته است.(۳۰۵)

۴- پاداش تلاوت شایسته آن در مورد پاداش تلاوت شایسته و بایسته این سوره مبارکه، از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود:

من قراء سوره الحجرات اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله و من عصاه.(۳۰۶)

هر کس سوره «حجرات» را

آن گونه که باید بخواند و به محتوای آن بیندیشد و در اندیشه عمل به آن باشد، به شمار همه کسانی که خدا را فرمان برده و یا نافرمانی نموده اند، ده حسنه و پاداش پرشکوه به او ارزانی می گردد.

و نیز از ششمین امام نور آورده اند که فرمود:

من قراء سوره الحجرات فی کلّ لیله، او فی کل یوم، کان من زوار محمد(ص).(۳۰۷)

هرکس سوره «حجرات» را در هر شب و یا هر روز آن گونه که شایسته است تلاوت کند و در اندیشه آراستگی به سیستم اخلاقی قرآن باشد، چنین کسی از زیارت کنندگان محمد(ص) خواهد بود و پاداشش بسان پاداش پرشکوه آنان.

روشن است که این همه پاداش پرشکوه تنها به تلاوت گر این سوره و یا قرائت کننده و یا مترجم و مفسر آن ارزانی نمی گردد، بلکه به کسانی ارزانی می گردد که افزون بر تلاوت و ترجمه و یا تفسیر آیه های آن، با همه وجود بکوشند تا خویشتن را به سیستم اخلاقی مورد نظر این سوره آراسته و از خصلت های زشت و نکوهیده ای که در آیات این سوره هشدار داده شده است، مزرعه جان را بپالایند و بپیرایند.

۵- دورنمایی از معارف و محتوای این سوره همان گونه که گذشت این سوره در مدینه فرود آمده، و به همین دلیل حال و هوای سوره های مدینه را دارد و بیشتر در اندیشه ساختن فرد و جامعه و خانواده ای است که ارزش های اخلاقی و انسانی را در روابط فردی و اجتماعی و خانوادگی و سیاسی خویش، با همه وجود حاکم سازند و از خصلت های زشت و نکوهیده دوری جسته و جامعه و دنیای خویش را از

میکرب آن بپالایند؛ چرا که اقوام روزگار به اخلاق زنده هستند و می پایند و مردمی که ارزش های اخلاقی و کرامت های انسانی را وانهند و از دست بدهند خواهند مرد و نخواهند پایید.

با این بیان محور و اساس سخن در آیات هیجده گانه این سوره ارائه یک سیستم اخلاقی مترقی و انسانی و پرجاذبه و تحسین برانگیز و بسیار رشد یافته و پیشرفته به جامعه نورهیده از شرک و بیداد و دیگر جامعه های در کمند خرافه ها و افسانه ها و خصلت های نکوهیده و شیوه های ظالمانه است؛ امّا در لابلای سخن، به مسائل اساسی اجتماعی و سیاسی و عقیدتی و فرهنگی نیز نظر دارد و برخی از مهم ترین آن ها را طرح می کند. به همین جهت در تفسیر آیات این سوره با این مفاهیم و معارف انسان ساز روبه رو خواهیم شد:

۱- وصف خدا با فراتر از ده وصف و ویژگی، نظیر: دانا، شنوا، آمرزنده، بخشایشگر، فرزانه، توبه پذیر، دوستدار دادگران، دانده نجیب و...

۲- رعایت ادب در برابر پدیدآورنده هستی،

۳- رعایت ادب اسلامی در برابر پیامبر،

۴- پیشی نگرفتن از خدا و پیامبر در کارها و برنامه ها و وضع مقررات،

۵- اصول و نکات ظریف و لطیفی را که باید در حضور پیامبر رعایت کرد،

۶- آزمون دل ها و جان ها برای آراستگی به پروا و دادگری،

۷- خردورزی و خردمندی یا اندیشیدن و اندیشاندن،

۸- عدم اعتماد به گزارش بلندگوها و گزارشگران استعمار و انحصار و استبداد و ارتجاع،

۹- اصل اصلاح و اصلاحگری در جامعه،

۱۰- مبارزه برای عدالت و آزادی،

۱۱- برنامه ای انسانی برای حل کشمکش ها و رفع بحران ها و درگیری ها در جامعه،

۱۲- دعوت به مهر و

محبت و گذشت و بزرگمنشی،

۱۳- اصل برادری اسلامی و انسانی،

۱۴- اصلاح میان امت و خانواده بزرگ بشری،

۱۵- هشدار از خصلت های نکوهیده و بحران ساز،

۱۶- هشدار از تمسخر و استهزاء،

۱۷- هشدار از بدبینی و بدگمانی،

۱۸- هشدار از عیب جویی و عیب تراشی،

۱۹- هشدار از مارك زدن و لقب زشت تراشیدن،

۲۰- هشدار از غیبت و بافته های یکطرفه،

۲۱- هشدار از تجسس و پرده دری،

۲۲- ترسیم ارزش انسان و انسانیت و ارائه ملاك و معیار برتری،

۲۳- اصل تقوا و پروا در زندگی انسان،

۲۴- ایمان همراه عمل شایسته،

۲۵- اسلام یا هدیه خدا به خردورزان و ترقی خواهان،

۲۶- دانش بی کران خدا و آگاهی او به همه اسرار،

و ده ها نکته ظریف دیگر در ابعاد عقیدتی، اجتماعی، فردی، طبیعی، فلسفی، حقوقی و انسانی که خواهد آمد.

۱. هان ای کسانی که ایمان آورده اید: [در هیچ کار و برنامه ای]از خدا و پیامبرش پیشی مجویید و از خدا پروا دارید که خدا شنوا و داناست.

۲. ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر مکنید، و آن سان که برخی از شما با برخی دیگر [به صورت]بلند سخن می گویید، با او بلند سخن مگویید، مباد [که از این رهگذر] در حالی که شما درنمی یابید کارهایتان تباه گردد.

۳. به یقین آن کسانی که نزد پیامبر صدای خود را فرو می کشند [و سنجیده و با ادب سخن می گویند]، همان کسانی هستند که خدا قلب های آنان را برای پرواپیشگی آزموده است؛ برای آنان آمرزش و پاداشی پرشکوه خواهد بود.

۴. بی گمان کسانی که از پشت اتاق ها [و خانه ات تو

را ندا می دهند [و بدون رعایت ادبِ انسانی، تو را به فریاد می خوانند]، بیشترشان خرد خود را به کار نمی گیرند.

۵. و اگر آنان [اندکی شکیبایی کنند تا به سوی آنان درآیی، برایشان بهتر است؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

نگرشی بر واژه ها

«لا تقدموا»: این واژه از ریشه «قدم» برگرفته شده که به مفهوم مقدم داشتن و یا پیشی جستن آمده و چون در آیه شریفه با «لاء» ناهیه آمده به مفهوم پیشی نجویید و مقدم ندارید، می توان معنی کرد.

دو واژه «اقدم» و نیز «استقدم» نیز به همین معنا آمده اند.

«لا تجهروا»: این واژه از ریشه «جهر»، به مفهوم آشکار شدن و یا آشکار کردن صدا، با قدرت و اعتماد به نفس آمده است؛ با این بیان «جهر» آهنگی است بلندتر از اندازه و بسان فریاد کشیدن. و اژه «همس» در برابر آن می باشد که به مفهوم آشکار نشدن صدا و فروکش نمودن آن آمده است.

«یغضّون»: این واژه از مادّه «نخص» در اصل به مفهوم فرود آمدن از موقعیت و کوچکی کردن آمده، به همین تناسب به معنای کوتاه کردن صدا و یا کم نمودن نگاه آمده است. در برابر آن بلند کردن صدا و خیره و عمیق نگاه کردن است. در فرهنگ و ادبیات عرب هنگامی که گفته می شود: «غض بصره» منظور این است که: او از خیره نگریستن و تیزبینی چشم خود کاست.

شأن نزول یا داستان فرود

در شأن نزول و داستان فرود آیه های دوم تا پنجم دو روایت آورده اند که این گونه است:

۱- از برخی مفسران و محدثان پیشین از جمله «ابن اسحاق» آورده اند

که: گروهی از عشـیره و قبیله «بنی تمیم» و سرکردگان و اشراف آنان، همچون: «عطارد»، «اقرع بن حابس»، «زبرقان»، «عمروبن اهتم» و... به همراه انبوهی از طرفداران و همفکران خویش به قصد دیدار با پیامبر وارد مسجد مدینه شدند.

هنگامی که آنان رسیدند، پیامبر در خانه اش – که در کنار مسجد ساخته شده بود – حضور داشت. آنان پشت حجره هایی که منزلگاه آن حضـرت بود گرد آمدنـد و صدای خویش را بلند کردند که: اخرج این یا محمد! هان ای محمد! بیرون بیا که با تو سخنی داریم. این رفتار ناپسـند و آن سـروصداهای بی ادبانه و گسـتاخانه پیامبر را آزرد، امّا با کرامت و بزرگ منشـی از کنار آن گذشت و به سوی آنان آمد و از قصد و نظرشان جویا شد.

آنـان گفتنـد: مـا آمـده ایم تا با تو به مفاخره بپردازیم! بنابراین اجازه بـده تا نخست شاعر و سـخنور ما افتخارات قبیله ما را بیان کند و آن گاه شما پاسخ دهید. پیامبر گرامی آماده شنیدن سروده و سخن آنان شد.

یکی از سران آنان به نام «عطارد» به پا خاست و در برشمردن امتیازات و فضیلت های پنداری قوم خویش از جمله گفت:

الحمدلله الّذی جعلنا ملوکاً، الّذی له الفضل علینا، والذی وهب لنا اموالنا عظاماً...

ستایش از آن خدایی است که ما را فرمانروایانی پراقتدار قرار داد. سـتایش بر او که نسـبت به ما لطف و بخشایش دارد، و به ما ثروت هـای بسـیار ارزانی داشت که به وسـیله آن کارهـای شایسـته ای انجام دهیم. سـپاس بر او که ما را عزیزترین مردم خاور زمین قرار داد و شمار و امکانات رزمی ما را افزونتر ساخت. اینک بگویید

که در میان همه مردم روی زمین چه کسی همانند ماست؟

هرکس می خواهد با ما مفاخره کند و در برابر افتخارات و امتیازات و نشانه های بزرگی و عظمت قوم ما سخن گوید، باید امتیازاتی بسان آن چه ما داریم و برشمردیم به میدان آورد. هشدارتان باد که اگر ما بخواهیم، بیشتر از آنچه برشمردیم، خواهیم شمرد و افتخارات دیگری را به میدان چشم هم چشمی خواهیم آورد؛ امّا واقعیت این است که ما از زیاده گویی شرم می کنیم و از لاف و گزاف دوری می جوییم!

و بدین سان معیار و ملاک ارزش و بزرگی و شکوه را در دنیای جاهلیت و جامعه استبدادزده و تحقیر شده جامعه برشمرد که عبارتند از:

۱- زورمداری و یا قدرت انحصاری و بادآورده،

۲- زراندوزی و زرمداری یا ثروت بادآورده،

۳- لاف و گزاف و خودپرستی یا سلطه گری و فریبکاری،

۴- برتری جویی و برتری طلبی و نژادپرستی.

پیامبر آزادی و آزادگی که در راه دگرگون ساختن اندیشه ها و ارزش ها و ساختن دنیایی نو و فضایی جدید و مترقی می اندیشید و می اندیشاند، پس از شنیدن لاف و گزاف های سخنور این قوم، رو به یکی از یاران کرد و فرمود: «ثابت»(۳۰۸)! برخیز و پاسخ شایسته و بایسته ای به او بده.

آن مرد دانشور و روشن اندیش به پا خاست و چنین گفت:

الحمدالله الّذی السّموات والارض خلقه، قضی فیهن امره، و وسع کرسیه علمهُ، و لم یکن شی ء قسط الاّ من فضله، ثم کان من فضله اَنْ جعلنا ملوکاً واصطفی من خیر خلقه رسولاً...

ستایش ویژه خدای تواناست؛ همو که آسمانها و زمین، آفریده اویند و در کران تا کران آن ها مقررات و فرمان

خود را حاکم ساخت؛ همو که دانش بی کرانش بر قلمرو قدرت و فرمانروایی اش احاطه دارد و هیچ نعمت و موهبتی نیست، جز آن که از لطف و فزونبخشی اوست.

از فزونبخشی اوست که بر ما قدرت و حاکمیت بر سرنوشت ارزانی داشت و از بهترین بندگان خود پیام آوری را برای ما برگزید که نسب و تبار او از همگان گرامی تر، سخن و گفتارش راست تر و درست تر، و شرافت اش از همگان بیشتر است و بر او کتابی پرشکوه فرو فرستاد و او را امانتدار و مورد اعتماد بندگانش قرار داد و برگزیده خویش برای همه جهانیان. آن گاه این پیامبر برگزیده را به سوی ایمان به خدا فرا خواند، و از پی آن مهاجران و جهادگران از نزدیکان و بستگانش - که شریف ترین انسان ها و بهترین چهره ها بودند - به او ایمان آوردند و نخستین گروه از مردم - که دعوت نجات بخش او را پذیرفتن، ما بودیم. آری، ما یاران پیامبر خدا و حمایت گران راه و رسم او و پاسداران راستین آن حضرت هستیم.

ما با مردم تجاوزکار و حق ستیز به مبارزه برخاسته و بر این پیکار و روشنگری ادامه می دهیم تا به حق و عدالت ایمان آورند. هرکس به خدا و پیامبرش ایمان آورد و حقوق و مقررات دیگران را رعایت کند، مال و جان او در پرتو قانون در امان است، و هرکس پیمان شکنی کند و مقررات جامعه را در هم شکند، ما در برابر او ایستاده و برای تقرب به خدا با او پیکار خواهیم کرد و از میان برداشتن چنین عنصری تجاوزکار و حق ستیز برای ما مشکل نیست. آری، من در حالی

این سخنان را می گویم که از بارگاه خدا برای برادران و خواهران توحیدگرا و با ایمان و درست اندیش و کمال جوی خویش آمرزش می خواهم.

پس از سخن روشنگرانه این مردم مسلمان سخنور دیگری از آن گروه، به نام «زبرقان» به خواندن اشعاری پرداخت که «حسان»(۳۰۹) از سوی مسلمانان به پا خاست و با سروده ای پرمعنا و پرمحتوا پاسخ او را داد و به گونه ای نیکو سرود که یکی از سرکردگان آن قوم، به نام «اقرع» پس از پایان سروده او به پا خاست و با اشاره به پیامبر گفت: راستی که این مرد بزرگ هم گوینده و سخنورش از گوینده ما تواناتر بود و هم سراینده و شاعرش هنرمندتر؛ و نیز منطق و دعوت و ندای آنان بر صدای ما سخت برتری داشت!

این جا بود که پیامبر آنان را مورد لطف و دلجویی بیشتری قرار داد و هدیه ها و جایزه هایی به آنان داد و آنان نیز در برابر دعوت و رفتار عادلانه و بشردوستانه پیامبر سر فرود آورده و مسلمان شدند. این دیدگاه گروهی در شأن نزول و داستان آغازین آیات این سوره است.

۲- امّا از دیدگاه گروهی دیگر از جمله «ابن عباس» و «ابوحمزه» این گروه که به حضور پیامبر آمدند، مردمی از طایفه «بنی غبر» بودند که شماری از زنان آنان در جنگ و درگیری به اسارت یاران پیامبر درآمده و اینان آمده بودند تا با پرداخت فدیه آنان را آزاد سازند.

آری، آنان با این هدف وارد مدینه و مسجد پیامبر شدند و با شتاب و بی قراری بسیار از پشت حجره ها و اتاق های مسکونی پیامبر با صدای بلند و بدون رعایت

ادب انسانی آن حضرت را ندا دادند و این جا بود که آیه های سه تا پنج این سوره در نکوهش این رفتار، و ارائه ادب رویارویی با پیامبر فرود آمد.(۳۱۰)

تفسیر ادب انسانی و اسلامی در برابر خدا و پیامبر

در نخستین آیه این سوره مبارکه، فروفرستنده قرآن روی سخن را به مردم توحیدگرا و با ایمان می کند و به طرح یک سلسله ارزش های اخلاقی وآداب و رسوم انسانی می پردازد تا بدین وسیله به ترقی خواهان و کمال جویان ادب شایسته و بایسته را در برابر خدا، پیامبر، خویشتن، و همدینان و همنوعان بیاموزد و از خصلت های نکوهیده و زشت و ظالمانه ای که در خور جامعه انسانی نیست هشدار دهد.

در این مورد می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ

هان ای کسانی که ایمان آورده اید، در هیچ کار و برنامه ای از خدا و پیامبر پیشی نجویید و چیزی را در برابر آنان مقدم مدارید.

از حضرت باقر آورده اند که فرمود: هنوز شمشیرها از نیام بیرون نیامده و صف ها برای نماز و جهاد آراسته نشده و ندای اذان برنخاسته و خدا با عنوان «یا ایهاالّذین آمنوا»، مردم را مخاطب قرار نداده بود که فرزندان قبیله اوس و خزرج در برابر اسلام سر فرود آوردند و مسلمان شدند.

در تفسیر این فراز از آیه دیدگاه ها متفاوت است:

۱- به باور گروهی «بین یدی» در آیه شریفه، به مفهوم پیش رو آمده، چرا که میان دو دست انسان، پیش روی اوست. با این بیان منظور این است که: هان ای کسانی که ایمان آورده اید، در هیچ کاری بدون خدا و پیامبرش تصمیم نگیرید و

در امر و نهی یا دعوت و هشدار و اعلان حلال و حرام شتاب نکنید و پیش نیفتید. یادآوری می گردد که واژه «قدّم» در آیه به مفهوم «تقدّم» آمده و لازم است، نه متعدی.

۲- امّا به باور «زجاج» منظور این است که: هان ای کسانی که ایمان آورده اید، عبادت و نماز خود را پیش از وقتی که خدا و پیامبرش مقرر فرموده اند، انجام ندهید. درست به همین جهت است که به باور برخی پرداخت زکات و حقوق مالی پیش از رسیدن هنگامه آن جایز نیست و کفایت نمی کند.

۳- از دیدگاه پاره ای منظور این است که: به کسی اجازه ندهید جلوتر از پیامبر راه برود، بلکه همه شما هماره پشت سر آن حضرت راه بروید و در گفتار و عملکرد از سخن و عمل او الهام بگیرید و پس از گفتار و رفتار او اقدام کنید.

۴- از برخی از جمله «حسن» آورده اند که: این آیه در مورد کسانی فرود آمد که قربانی خویشتن را پیش از نماز عید قربانی کردند و پیامبر به آنان دستور داد تا دوباره قربانی کنند.

۵- از «ابن عباس» آورده اند که: به مردم با ایمان هشدار داده شده بود که پیش از پیامبر سخن نگویند و هنگامی که در محفل و مجلسی از پیامبر پرسش می شود، پیش از آن حضرت کسی به پاسخ گویی نپردازد و خوب گوش کند تا پیامبر پاسخ خود را آغاز و به پایان برد و آن گاه در صورتی که سخنی برای گفتن دارند آزادانه و با ادب بگویند.

۶- از دیدگاه «کلبی» و «سدی» منظور این است که: هان ای مردم با ایمان،

پیش از پیامبر، نه سخنی بگویید و نه کاری انجام دهید و گوش به آن حضرت بسپارید تا فرمان خدا را به شما برساند و شما را به انجام کارهای شایسته و خداپسندانه راه نماید.

به باور ما هرکدام از دیدگاه ها دربردارنده بخشی از تفسیر آیه می باشد و به نظر می رسد بهتر این است که بگوییم آیه شریفه دربردارنده همه این مفاهیم و معارف است، چرا که هر گفتار و کرداری که با فرمان خدا و روشنگری و ارشاد پیامبر ناسازگار باشد و کسی به گفتن و یا انجام آن ها اقدام کند، این کار نوعی پیش افتادن از خدا و پیامبر می باشد و از دیدگاه قرآن ممنوع و محکوم است.

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و پروای خدا را پیشه سازید و از نافرمانی او دوری جویید، چرا که خدا هماره شنوا و داناست.

آری، ذات پاک و بی همتای او سخنان شما را می شنود و از رفتار و کردارتان آگاه می باشد و شما را به خاطر آن پاداش و کیفر خواهد داد.

مرحله دیگری از ادب در ادامه سخن از ادب انسانی و اسلامی در برابر پیامبر می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ

هان ای کسانی که ایمان آورده اید، صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر مکنید و فراتر نبرید؛ چرا که این کار خارج از دو حال نیست: یا به نوعی سبک شمردن و سبک انگاشتن موقعیت والای علمی و معنوی پیامبر است که سر از کفر درمی آورد، و یا نوعی بی ادبی است که این نیز کاری زشت و ناپسند است به همین جهت قرآن

هشدار می دهد.

وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ

در تفسیر این فراز نیز دو نظر آمده است:

۱- به باور برخی منظور این است که: به هنگام حضور در مجلس پیامبر و یا سخن گفتن با او صدایتان را آرام و کوتاه و سرشار از ادب سازید، چرا که گرامیداشت آن حضرت لازم و رعایت ادب در برابرش واجب است.

۲- امّا به باور برخی دیگر منظور این است که: همان گونه که یکدیگر را به سادگی و آسانی صدا می زنید، هنگامی که با پیامبر کار دارید، او را با نام صدا نزنید، بلکه او را با شکوه و عظمت و عنوان آسمانی اش صدا بزنید و بگویید: ای پیامبر خدا!

أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ

مباد که از رهگذر عدم رعایت ادب در برابر پیامبر کارهای شایسته شما تباه گردد.

در قرائت دیگری از آیه شریفه «فتحبط اعمالکم» آمده است که در تفسیر آیه تفاوت محسوسی به وجود نمی آورد.

وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و در حالی که خود درنمی یابید و نمی دانید با بلند کردن صدای خود در برابر پیامبر و رعایت ادب نکردن در حضور آن حضرت، کارهای خویشتن را تباه سازید.

«انس» آورده است که: پس از فرود این آیه، «ثابت بن قیس»، یکی از یاران پیامبر که صدایی رسا داشت، گفت: دوستان! این من بودم که صدایم را از صدای پیامبر بلندتر می نمودم و با آن حضرت بلند سخن می گفتم، نگران این هستم که کارهایم تباه شده باشد و به دوزخ درآیم.

داستان او را به پیامبر گرامی بازگفتند که فرمود: نه، او از یاران بهشت خواهد بود. فقال: هو من اهل

الجنه.(۳۱۱)

از دیـدگاه پیروان مـذهب اهل بیت تفسـیر این فراز از آیه این است که: مباد که ثواب و پاداش کارتان تباه گردد، چرا که اگر آنان به نیت احترام به پیامبر و در جهت بزرگـداشت او در برابرش رعایت ادب می کردنـد و صدای خود را پایین می آوردند، در خور پاداش می شدنـد، امّا اگر چنین نکننـد در خور کیفر می گردنـد و از پاداش رعایت ادب محروم می شونـد و می توان گفت که: کـار شایسـته آنـان تباه شـده است. با این بیان آیه مربوط به اهل عـذاب و کیفر نیست و بـدان دلیل که خـدا در آیه مورد بحث، تبـاه شـدن را به خود عمـل ربط داده، دیـدگاه ما درست است؛ و این در حالی است که برخی از مفسـران موضوع «احباط» یا تباه شدن را به کسی ربط داده اند که با عملکرد نادرست خویش در خور آن گردیده است که به باور ما این تفسیر با ظاهر آیه ناسازگار است.

رابطه تقوا و ادب در سوّمین آیه مورد بحث در تأکیدی بیشتر بر رعایت ادب انسانی در برابر پیامبر مهر و ادب و در سـتایش از کار کسانی که در حضور پیامبر صدای خود را، به احترام آن حضرت پایین می آورند، می افزاید:

إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى به یقین آن کسـانی که صـدای خود را در برابر پیـامبر خـدا پایین آوده و کوتاه می کننـد، آنان کسانی هسـتند که خـدا قلب هایشان را برای پروا و پرهیزگاری آزموده و خالص ساخته است.

در تفسیر این فراز نیز دیدگاه ها متفاوت است:

۱- به باور گروهی از جمله «مجاهد» منظور

این است که: خدا دل های مردم با ایمان را آزموده و آن ها را برای تقوا خالص ساخته است. روشن است که آزمون قلب ها و دل هـا، یک آزمون معنوی است که از آزمون طلا به وسیله آتش - که باعث ذوب شـدن و جـداسازی ناخالصـی ها از آن - برگرفته شده است.

۲- امّا به بـاور پـاره ای منظور این است که خـدا از نیت هـای خالص آنان آگاه بود، چرا که انسان برای روشن شـدن حقیقت چیزی، آن را مورد آزمایش قرار می دهد.

۳- و پاره ای نیز برآنند که: منظور آیه این است که خدا با مردم پرواپیشه به سبک آزمون کننده رفتار کرد، چرا که آنان را به این سبک به عبادت و فرمانبرداری فرا خواند و آنان از آزمون سربلند بیرون آمدند، درست همان گونه که طلای ناب به وسیله آتش از ناخالصی ها خالص می گردد.

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ برای چنین کسانی آمرزش و پاداش پرشکوهی خواهد بود.

آری، آمرزش برای بخشیده شـدن لغزش هـا و گناهان، و پاداش پرشکوه در برابر یکتاپرستی و فرمانبرداری از خـدا و رعایت حقوق و حرمت بندگان او.

رابطه بی ادبی و بی خردی در ادامه آیات در این مورد، قرآن روی سخن را به پیشوای گران قدر توحید می کند و می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ بی گمـان کسانی که تو را ای پیامبر از پشت اتاق ها بلنـد و بی ادبانه صدا می زنند، بیشترشان خرد خویشتن را به کار نمی گیرند.

در این آیه خدای فرزانه سرکردگان ستمکار و گستاخ عشیره «بنی تمیم» را به باد نکوهش می گیرد؛ چرا که آنان بدان دلیل که نمی دانستند پیامبر در کدام یک از اتاق های

مسکونی خویش است، از پشت حجره ها او را گستاخانه صدا می زدند که: هان ای محمد! کجایی؟ بیا! و بدین جهت قرآن آنان را به کم خردی یاد می کند؛ چرا که از مقام والای معنوی پیامبر آگاه نبودند و در برابر او ادب انسانی را رعایت نمی کردند. و روشن است که انسان فاقد خرد و ادب بسان حیوان است.

* * *

و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث می افزاید:

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ

و اگر آنان شکیبایی می کردند تا خودت به سوی آنان درآیی و برای انجام کارشان نزد آنان بروی، این کار برایشان بهتر بود.

به بیان دیگر منظور این است که: اگر آنان از پشت اتاق ها سروصدا راه نمی انداختند و گستاخانه تو را صدا نمی کردند، هم برای دنیایشان بهتر بود و هم برای دین و سرای آخرتشان؛ چرا که با این برخورد درست و سرشار از ادب و اخلاق هم به پاداش و ثواب نایل می آمدند و هم در شمار خردمندان و خردورزان از آنان یاد می شد.

امّا از دیدگاه پاره ای منظور این است که: اگر رفتارشان مؤدبانه و انسانی بود، اسیرانشان را بدون دریافت فدیه آزاد می ساختی. این دیدگاه از آنجا سرچشمه می گیرد که شماری از مردم عشیره نیرومند «بنی غبر» در پیکار با مسلمانان اسیر شدند و نزدیکانشان برای آزادی آنان به حضور پیامبر آمدند و آن پیشوای بشردوست با آنان براساس تساهل و تسامح رفتار کرد و تنها با پرداخت بخشی از فدیه، آنان را مورد عفو قرار داد و آزاد ساخت. به همین جهت آیه مورد بحث می فرماید: اگر آنان اندکی شکیبایی می ورزیدند و

رعایت ادب و اخلاق انسانی می کردند، تو با آن خلق و خوی کریمانه و رفتار و منش آزادمنشانه ات، همه اسیرانشان را بدون دریافت فدیه آزاد می ساختی.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خـدا بسـیار آمرزنـده و مهربـان است. ذات پاك او توبه توبه کاران راستین را می پـذیرد و از گناه و لغزش آنان می گذرد.

پرتوی از آیات در آیات پنجگانه ای که ترجمه و تفسیر آنها گذشت نکاتی چند در خور تعمق و اندیشه بسیار است:

۱- زنـدگی در پرتو ادب و اخلاـق اسـلام دین زنـدگی است، امّـا زنـدگی خردمنـدانه، آزادمنشانه، انسانی و آکنـده از ادب و اخلاق؛ به همین جهت اگر قرآن و پیامبر را، پیامبر و کتاب ادب و اخلاقِ بشردوستانه و انسانی عنوان دهیم جز حقیقت بر زبان و قلم نیامـده است؛ چرا که اگر به کران تـا کران آیـات و روایـات و رفتـار و عملکرد پیامبر گرامی و فروغ های تابناك سـیزده گانه یا پیشوایان معصوم بنگریم سراسر زندگی آنان نشانگر ادب والای انسانی است:

ادب در برابر خدا،

ادب در برابر دین او،

ادب در برابر خرد و وجدان و فطرت توحیدی خویشتن،

ادب در برابر همدینان،

ادب در برابر همنوعان،

ادب در برابر جانداران،

و حتی ادب در برابر پدیده های بی جان،

که این خود بحث گسترده و فرصت دیگری را می طلبـد. و راز اینکه پیامبر بارها می فرمود: انا ادیب الله و علیّ ادیبی من ادب آموخته بارگاه خدا هسـتم و علی ادب آموخته و ممتازترین شاگرد وحی و رسالت، همین اصل اساسـی است. و نیز این راز که می فرمود: بعثت لاتمم مکارم الاخلاق.(۳۱۲)

من برای کمال بخشیدن به ارزشهای اخلاقی و اوج

بخشیدن انسان های لایق به ادب و مکارم اخلاقی فرمان بعثت یافته ام و همگان را به زندگی خردمندانه، انسانی، خردورزانه، آزادمنشانه، پاک و پاکیزه و سرشار از ادب و اخلاق دعوت می کنم.

۲- ادب انسانی در نگرش اسلامی در نگرش انسانی اسلام ادب و رعایت آن در زندگی از اهمیت و ارزش والایی برخوردار است و فرهنگ انسان ساز پیامبر و امامان راستین نشانگر آن است که آنان هم خود آراسته به ادب انسانی و اسلامی بودند و هم فراخوان انسان ها به سوی آن.

ویژگی ادب در نگرش آنان برترین و گرانمایه ترین سرمایه زندگی،

زینت و زیور انسان مترقی،

پوشش فاخر و نشان آراستگی،

امتیاز انسان بر حیوان، ره آورد دینداری و خردورزی،

راز موفقیت و رشد و پویایی،

رمز نفوذ در دل ها و قلب ها،

همراه و هم نشین صفات ارزنده ای چون: خرد، حیا و اخلاق نیک،

گسست ناپذیر با دین باوری و دینداری واقعی،

باعث پایداری و پایندگی انسان،

گرانبهاترین میراث پدران و مادران به فرزندان،

ارزشمندتر و سرنوشت سازتر از زر و زیور،

پوشاننده نقاط ضعف و نقص و نارسایی انسان و... به شمار آمده و همگان به رعایت ادب و اخلاق و آداب و رسوم مترقی و خردمندانه و ادب آموزی به خویشتن، خانواده و فرزندان، شاگردان و همدینان و همنوعان سفارش شده اند. برای نمونه:

۱- امیرمؤمنان(ع) فرمود:

الادب کمال الرجل(۳۱۳).

آراستگی به ادب و اخلاق نشانه کمال و شایستگی انسان است.

۲- و نیز فرمود:

الاداب حلل مجدده.(۳۱۴)

رعایت آداب و رسوم مترقی و خردمندانه و نیز آراستگی به ادب، بسان لباس فاخر و پوشش زیبا برای انسان است.

۳- و نیز فرمود:

عقل المرء نظامه، و ادبه

قوامه، و صدقه امامه، و شکره تمامه.(۳۱۵)

خردمندی و خردورزی انسان باعث نظام زندگی او، و آراستگی اش به ادب مایه پایندگی و استواری او، و راستگویی اش امام و پیشوای او، و حق شناسی و سپاسگزاری اش از خدا و بندگان شایسته کردار او باعث ترقی و رشد و کمال اوست.

و نیز فرمود:

افضل الشرف الادب.(۳۱۶)

ادب برترین شرافت انسان است.

و نیز فرمود:

خیر ما ورث الآباء الابناء الادب.(۳۱۷)

بهترین ارث و میراثی که پدران به فرزندانش می توانند برجای گذارند، ادب آموزی شایسته است.

و نیز فرمود:

طالب الادب احزم من طالب الذهب.(۳۱۸)

جوینده ادب خردمندتر از جوینده طلا و زر و زیور است.

و فرمود:

حسن الادب خیر موازر و قرین.(۳۱۹)

آراستگی به ادب شایسته و اخلاق نیک بهترین یار و یاور است.

پیامبر گرامی به هنگام گسیل «معاذ» به سوی «یمن» برای رساندن پیام اسلام به مردم آن جا فرمود:

یا معاذ: علّمهم کتاب الله، و احسن أدبهم علی الاخلاق الصّالحه(۳۲۰)

هان ای معاذ، کتاب خدا و مفاهیم و معارف آن را به مردم «یمن» بیاموز و آنان را براساس ارزش های والای اخلاقی و انسانی مؤدب ساز.

امام صادق(ع) فرمود:

خمس من لم تکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمع.

قیل: و ما همسن یابن رسول الله؟

قال: الذین والعقل والحیاء و حسن الخلق و حسن الادب.(۳۲۱)

پنج چیز است که در وجود هرکسی نباشد از ارزش های انسانی و اخلاقی چندان چیزی ندارد.

پرسیدند: آن ها کدامین ارزشهایند؟

فرمود: دین باوری و دینداری، خردمندی و خردورزی، حیا و آزرم، خلق و خوی شایسته، و دیگر آراستگی به ادب انسانی.

و نیز فرمود:

آن گاه که آیه شریفه «قوا النفسکم و اهلیکم

ناراً»(۳۲۲) فرود آمـد، و مردم بـا ایمان فرمان یافتنـد تا خود و خانـدانشان را از آتش دوزخ نجات دهنـد، آنان به حضور پیامبر آمدند و پرسیدند چگونه چنین کار بزرگی را انجام دهند؟ کیف نقی أنفسنا و اهلینا؟!

آن حضرت فرمود:

اعملوا الخیر، و ذکّروا به اهلیکم، و ادبوهم علی طاعه الله...(۳۲۳)

کارهای شایسـته انجام دهیـد و با یادآوری آن کارها، به آنان بیاموزید که چگونه زندگی کنند و آنان را براساس فرمانبرداری از خدا و قانون گرایی و قانونمداری و عمل به مقررات خدا ادب بیاموزید.

۳- ادب واقعی هنگـامی که از ادب و اخلاـق سـخن به میـان می آیـد پاره ای چنین می پندارنـد که منظور از رعایت ادب و یا آراسـتگی به خلق و خوی خوش و پسـندیده، ظاهرسـازی و ریاکـاری و رعایت ظاهری برخی از آداب و یا زبان چرب و نرم و سرهم بندی جمله هایی ریاکارانه و پر از تظاهر و چاپلوسـی و تملق یا به زبان آوردن واژه هایی حقارت بار و ذلیل پرور است؛ در حالی که این ها نه تنها ادب انسانی و اسـلامی و اخلاق مورد نظر قرآن و پیشوای آزادمنش و آزاده پرور یا چهارده معصوم پاک نیست، بلکه روح آنان هم از این بازیگری ها ناراضی است.

اوج ادب و اخلاق اسـلامی قانون گرایی و قانونمداری و گفتار و رفتار خردمندانه و عادلانه و انسانی و بشردوسـتانه است، و نه ظاهرسازی و ابزار سلطه ساختن همه چیز و همه کس.

امیر مؤمنان(ع) در این مورد فرمود:

افضل الادب ان یقف الانسان علی حدّه و لا یتعدی قدره.(۳۲۴)

برترین ادب آن است که انسان از مرز حقوق و آزادی خویش نگذرد و به حقوق و حریم دیگران

تجاوز نکند و از آنچه در خور آن است و حق اوست فراتر نرود و نطلبد و ارزش و اندازه خود را بشناسد.

و نیز فرمود:

احسن الآداب ما کفک عن المحارم نیکوترین ادب ها آن چیزی است که تو را از شکستن مرزهای مقررات خدا و نارواها باز دارد.

و نیز فرمود:

ضبط النفس عندالرّغب و الرّهب من افضل الأَدب کنترل خویشتن و مهار نفس سرکش به هنگام خواستن و ترسیدن یا خوش بودن و ناخوش داشتن چیزی از برترین ارزش های اخلاقی و آداب انسانی است.

و نیز فرمود:

تحری الصدق، و تجنب الکذب، اجمل شیمه و افضل ادب.(۳۲۵)

آراستگی به راستی و درستی و دوری گزیدن و پیراستگی از دروغ و ناخالصی، زیباترین سبک و سیره و برترین ادب انسانی است.

۴- انواع و ابعاد ادب و با دقت در آنچه آمد روشن می شود که آراستگی به ادب و اخلاق دارای میدانی گسترده و بی کران است و در یک نگاه می توان ادب را به این اقسام و ابعاد تقسیم کرد:

۱- ادب در برابر خدا،

۲- در برابر پیامبر،

۳- در برابر دین،

۴- در برابر امامان معصوم،

۵- در برابر خویشتن،

۶- در برابر جاندار و بی جان،

۷- در برابر پدر و مادر و آموزگار،

۸- در برابر همدین و همنوع،

۹- در برابر نسل های گذشته و تاریخ،

۱۰- در برابر آیندگان و روند جامعه، که هرکدام بحث جداگانه ای می طلبد.(۳۲۶)

۵- پرتوی از رعایت ادب در برابر پیامبر

رعایت ادب در برابر خدا و پیامبر را می توان به دو بخش کلّی تقسیم کرد که خروج از آن گاه به رفتار و

گفتارهای بی ادبانه و ناسازگار با اخلاق و آداب می کشد و گاه به خروج از مرزهای دین خدا و راه و رسم پیامبر.

الف – ادب اخلاقی از آیات و نیز روایات چنین دریافت می گردد که برای سخن گفتن با خدا و راز و نیاز با او باید اداب و تشریفاتی خردمندانه و ظریف و انسان ساز را رعایت کرد؛ نظیر:

پاک و پاکیزه ساختن جسم،

قداست و طهارت بخشیدن به روح با توبه و طلب آمرزش،

خضوع و خشوع قلب و دل،

امید و اعتماد به بارگاه خدا،

رعایت تناسب در دعاها و به کار بردن واژه ها و نامهای مقدس خدا با خواسته ها و نیازها،

حال و هوا و هیئت مناجات کننده و نیایشگر داشتن،

رعایت اولویت در مکان های دعا،

رعایت اولویت در زمان و ساعت های دعا و... که این ها آداب اخلاقی در برابر خداست.

و نیز در برابر پیامبر خدا باید ادب انسانی و اخلاقی را رعایت نمود که قرآن به چند مورد حساس، نظیر:

چگونگی شرفیابی به حضور پیامبر،

رعایت ادب در برابر آن حضرت،

طرز سخن گفتن با آن بزرگوار،

چگونگی ندا دادن و خواندن آن انسان والا ـ را به صراحت به مردم مسلمان یادآور می گردد که از همه این ها این نکته دریافت می گردد که در مسائل انسانی و اخلاقی حتی غذا خوردن، راه رفتن، آغاز سخن و در کارهای عمومی نباید بر پیامبر پیشی جست.

ب – ادب قانونی امّا حساس تر از رعایت آداب اخلاقی و انسانی رعایت ادب قانونی در برابر پیامبر است، چرا که پیش افتادن از خدا و پیامبر از نظر قانون و وضع مقررات، سر از

این آفت ها درمی آورد:

۱- بـدعت در دیـن و مـذهب سازی ایـن کـار ممکن است به صـورت سـاختن مـذهبی گسـترده و راه و رسـمی خودسـاخته و خودبافته پدیدار گردد و فرد و یا گروهی با بداندیشـی و هواپرستی و جاه طلبی و انگیزه های ظالمانه به این جنایت دست زنند و انبوهی را به بیراهه کشـند و کشـتارها و جنایت ها و خیانت ها و عقب مانـدگی ها را رقم زنند. گاه ممکن است حتی با نیت نیـک و خوب عبـادتی را انسـان از خود بسـازد، یا جزء و شـرط و مانعی بر عبادتی بیفزایـد و یا از نظر زمانی، مکانی، وصـفی، حالی به آنها قیـد بزند، که همه اینها بدعت است و خیانت به خدا و پیامبر و تاریخ و بت ساختن و بتکده آراسـتن و سوداگری در دین.

۲- فتوا دادن بدون رعایت شرایط

اگر کسـی بدون داشتن شرایط فتنه و یا داشتن شرایط آن امّا بدون تحقیق و مطالعه گسترده و کافی در مبانی احکام و مقررات فتوا دهد این نیز سبقت جستن به خدا و پیامبر است و عدم رعایت قانون.

۳- داوری و قضاوت ظالمانه اگر کسی بدون داشتن شرایط داوری و قضاوت به این کار خطیر بپردازد و با جان و مال و عرض و آبروی مردم و سرنوشت عصرها و نسل ها بازی کند و یا با داشتن شرایط فنی و فقهی و علمی لازم، برخلاف عدالت و قانون خـدا داوری کنـد، این نیز عنصـری است فاسق و ظالم و کافر و کارش از مصادیق پیشـی گرفتن از خـدا و پیامبر و عدم رعایت ادب قانونی در برابر آنان.

۴- برخورد گزینشی و سلیقه ای با

پاره ای گاه با بداندیشی و دنیاطلبی و در پی هواهای گوناگون و یا با قشری گری و جمود، با دین خدا به گونه ای سلیقه ای و مذاقی برخورد می کنند و در آن خطی انحرافی و ارتجاعی پدید می آورند و آن را از حالت اعتدال و توازن خارج و بی قواره و زشت می سازند.

برای نمونه، پاره ای دین را اقتصادی مخفی، برخی سیاسی خالص، پاره ای چهره رهبانیت و ریاضت و ترک دنیا به آن می دهند و برخی نیز به آن چهره ای خشن و ترسناک می بخشند که خردمندان از آن گریزان می شوند.

نمونه اش راه و رسم «عاصم بن زیاد»، که کار را به صوفی گری و ریاضت و ترک دنیا کشانده و عابد و زاهد و مسلمان و مکتبی آن چنانی شده بود که امیرمؤمنان او را دشمن جان و زندگی خویشتن خواند و از کارش نهی فرمود.(۳۲۷) و نمونه دیگرش راه و رسم و مذهب خشونت بار و قشری خوارج و سبک مغزان روزگاران است که خدای اسلام و پیامبرش و دین آیین مهر و رحمت و زندگی و نشاط، و سلامت و سعادت و آزادی و امنیت، و خرد و خردورزی، و کمال و جمال و زیبایی و آراستگی را، دین مرگ و عذاب و رنج و بدبختی و کشتار و شرارت و قانون شکنی و قانون گریزی برای حاکمان و اسارت و دنباله روی برای توده مردم و بت سازی و بت پرستی نوین ارائه می دهند که این نیز بدعت و دین سازی و دین تراشی است، گرچه ندانسته و ناخواسته.

و نیز اهانت به دین خدا به صورت های مختلف، فراتر از قانون پنداشتن صاحبان قدرت و امکانات، و... همه این ها از مصداق ها و

چهره های سبقت جستن به خدا و پیامبر در قلمرو قانون و رعایت نکردن ادب اخلاقی و انسانی و قانونی است.

فانّ هذاالّذین قد کان اسیراً فی ایدی الاشرار یُعمل فیه بالهوی و تطلب به الدنیا.(۳۲۸)

۶. هـان ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد! اگر فاسـقی برای شـما گزارشـی آورد، بخوبی وارسـی کنیـد، مبـاد که [ناخواسـته و]ناآگاهانه به گروهی [رنج و] آسیب برسانید، آن گاه بر آنچه انجام داده اید پشیمان شوید.

۷. و بدانید که پیام آور خدا در میان [جامعه شـماست. اگر [او]در بسیاری از کارها [از خواست و تمایل شما پیروی نماید، بی تردیـد به رنـج [و زحمت دچار می شویـد؛ امّا خدا ایمان را نزد شـما دوست داشـتنی ساخت و آن را در دل هایتان بیاراست؛ و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان ناپسند [و ناخوشایند]گردانید؛ چنین کسانی همان ره یافتگانند.

۸. [و این،] فزون بخشی از سوی خدا و نعمتی [گرانبها از جانب اوست ؛ و خدا دانا و فرزانه است.

۹. و اگر دو گروه از ایمـان آوردگـان بـا هم به پیکار برخاسـتند، میان آن دو [گروه را اصـلاح دهیـد؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجـاوز نمود، با آن گروهی که تجاوز می کنـد، به پیکار برخیزیـد تا به سوی فرمان خـدا [و مقررات او] بازگردد؛ پس اگر بازگشت، میان آنها براساس عدالت آشتی برقرار سازید و دادگری پیشه سازید، چرا که خدا دادگران را دوست می دارد.

۱۰. جز این نیست که ایمان آوردگان با هم برادرنـد، پس میان برادرانتان [صـلح و] سازش پدیـد آوریـد و از خدا پروا دارید، باشد که مورد [مهر و] رحمت [او] قرار گیرید.

نگرشی

بر واژه ها

«عنت»: این واژه به مفهوم رنج و زحمت، شکستگی استخوان ساق و فشار و هلاکت آمده است.

«قِسط»: این واژه با کسر «قاف» به مفهوم عدالت و دادگری آمده است و با فتح آن به مفهوم ستم و بیداد و انحراف از حق و عدالت می باشد.

شأن نزول ۱- در مورد شأن نزول و داستان فرود نخستین آیه مورد بحث دو روایت آورده اند که این گونه است:

الف - گروهی از جمله ابن عباس آورده اند که: این آیه در مورد «ولیدبن عقبه» فرود آمد؛ چرا که پیامبر گرامی او را برای گردآوری زکات به سوی طایفه «بنی المصطلق» گسیل داشت. هنگامی که او به منطقه آنان رسید مردم از شور و شادمانی به خاطر آمدن نماینده و فرستاده پیامبر از خانه ها بیرون ریختند و به استقبال او شتافتند؛ امّا از آن جایی که در روزگار جاهلیت میان او و آن قبیله درگیری و دشمنی بود، به اشتباه افتاد و پنداشت که آنان قصد جان او را دارند. به همین جهت بازگشت و به پیامبر گزارش کرد که آنان از پرداخت زکات سرباز زده و سه به شورش و مخالفت برداشته اند.(۳۲۹)

پیامبر ناراحت شد و به اندیشه پیکار با آنان افتاد که فرشته وحی فرود آمد و این آیه را بر قلب مصفای آن حضرت فرود آورد که: یا ایهاالّذین آمنوا ان جائکم فاسق بنباءٍ فتبینوا...(۳۳۰)

ب - امّا پاره ای آورده اند که: این آیه در مورد «ماریه» همسر پیامبر فرود آمد؛ چرا که پاره ای از حسادت ورزان و بداندیشان به پیامبر گزارش دادند که این بانو عموزاده ای دارد که گاه به دیدار او می آید و

گویی با هم سروسری دارند.

پیامبر علی(ع) را فرا خواند و فرمود: برادر ارجمندم! این شمشیر را بگیر و به خانه ما برو، اگر فرد موردِ اشاره را نزد «ماریه» دیدی از دم شمشیر بگذران و بازگرد.

او پاسخ داد: ای پیامبر خدا! من برای انجام فرمان آماده ام، آیا دستور می دهید که بسان «مکّه تفتیده» - که با آن پول ها را نقش می زنند عمل کنم و دیگری نیازی به تحقیق نیست، یا این که ممکن است حاضر و ناظر چیزی ببیند و دریابد که غایب نتواند دریابد؟

پیامبر فرمود: نه، شما براساس معیارها و ملاك ها رفتار کن، چرا که حاضر چیزی می بیند که غایب نمی تواند بنگرد و دریابد، بنابراین با تحقیق بیشتر عمل کن.

امیرمؤمنان در این مورد می فرماید: پس از دستور پیامبر شمشیرم را برگرفتم و رفتم و عموزاده «ماریه» را در منزل او دیدم. با شمشیر به سوی او رفتم که گریخت و از درخت خرمایی بالاـ رفت و آن گاه خود را از بالا به زیر افکند که در این هنگام به پشت افتاد و پیراهن او بالا رفت و روشن شد که عضو جنسی ندارد. بازگشتم و داستان را به پیامبر گزارش کردم و توضیح دادم که آن بنده خدا از ریشه فاقد عضو جنسی است. پیامبر فرمود: خدای را سپاس که گناه و پلیدی را از ما خاندان وحی و رسالت دور داشته است.(۳۳۱)

۲- در مورد شأن نزول و داستان فرود چهارمین آیه مورد بحث(۳۳۲) از «سعیدبن جبیر» آورده اند که این آیه در مورد درگیری دو گروه «اوس» و «خزرج» فرود آمد؛ چرا که آنان در نشستن با بگومگو،

کارشـان به زدوخورد بـا چوب و دست و لنگه کفش کشـید و آن گاه بود که این آیه بر قلب پاک پیامبر صـلح و آزادی فرود آمد تا برای همیشه رسالت مردم مسلمان را به هنگام درگیری و پیکار دو گروه از مسلمانان روشن سازد.(۳۳۳)

امّـا پـاره ای آورده انـد که آیه چهارم در مورد دارودسـته «عبـدالله بن ابّی» از قبیله «خزرج» و گروه «عبـدالله بن رواحه» از قبیله «اوس» فرود آمـد؛ چرا که روزی پیامبر سوار بر مرکب می گذشت که مرکب او جلو «عبدالله بن ابی» سـرگین بر زمین افکند و او بینی خود را گرفت و از حضرت خواست که مرکب خویش را از آنجا دور سازد، امّا «عبدالله بن رواحه» از رفتار اهانت آمیز او ناراحت شد و کار آنان به فریاد کشید و گروه هرکدام به کمک آنان شتافتند و درگیری پیش آمد...

تفسیر هشـدار از خطر دروغ پردازان در آیـات چنـدگانه پیش سـخن از رعـایت ادب انسانی و اخلاقی در برابر خـدا و پیامبر و پیش نیافتـادن از آنـان در کارهـا و برنـامه ها و وضع قوانین و مقررات بود؛ اینک روی سـخن را به مردم با ایمان می کنـد و از خطر دروغبافان و دروغگویان و دروغسازان هشدار می دهد و خطر این آفت رشد و عدالت را ترسیم می کند.

در این مورد می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا

هـان ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد، اگر فـاسق و بـدکرداری گزارش و خـبر مهمی برای شـما آورد، در مـورد آن به تحقیق بپردازید و در پذیرش آن شتاب نکنید و براساس آن تصمیم نگیرید.

واژه فاسق در مورد کسی به کار

می رود که از خط فرمانبرداری خدا و رعایت مرزهای مقررات او بگذرد و راه نافرمانی و قانون شکنی در پیش گیرد.

پاره ای واژه «فتبینوا» را، «فتثبتوا» قرائت کرده اند، که در صورت نخست منظور این است که: اگر عنصر ستمکار و فاسقی خبری برای شما آورد، پیش از هر اقدام و تصمیمی در مورد راست و یا دروغ بودن آن تحقیق کنید؛ امّا براساس قرائت دوّم، پیام آیه این است که: در برابر گزارش و خبری که عنصر دروغگو و فاسقی برای شما آورد. به ایستید و کاری نکنید تا حقیقت کار بر شما روشن شود.

أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ

این کار به خاطر آن است که مباد با تصمیم به کاری براساس خبر و گزارش آن عنصر فاسق و دروغگو و یا سازمان و تشکیلات دروغپرداز، دچار ندامت و پشیمانی گردید؛ چرا که ممکن است با آگاهی نداشتن از حقیقت حال مردم و یا قانون گرایی و اسلام خواهی شان، بر آنان بتازید و ناخواسته به جان و مال آنان صدمه ای وارد آید.

فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ و آن گاه بر آنچه انجام داده اید و براساس گزارش دروغ و عدم تحقیق مردم با ایمان و قانون گرا و حق طلب را، کفرگرا و قانون ستیز و شورشگر پنداشته و با آنان برخورد کرده اید دچار پشیمانی عمیقی گردید و آن گاه دیگر نه پشیمانی تان سود بخشد و نه راهی برای جبران بماند.

نخست تحقیق و آن گاه اقدام از آیه مورد بحث این نکته ظریف دریافت می گردد که «خبر واحد» که در اصول فقه از آن بحث می شود علم آور و اطمینان بخشی نیست و نمی توان با گزارش یک گزارشگر اقدام

کرد؛ چرا که از آیه چنین دریافت می شود که اگر کسی برای شما خبری آورد که در مورد آن فرد یا تشکیلات بسته و خمود اعتماد و اطمینان کامل ندارید و در مورد آن گزارش اقدامی نکنید بلکه نخست تحقیق و آن گاه اقدام نمایید؛ چرا که ممکن است دروغ و یا نادرست باشد.

پاره ای نیز با استدلال بر این آیه برآنند که باید به خبر واحد، در صورتی که گزارشگر عادل و درستکار باشد، عمل کرد؛ چرا که قرآن می فرماید: اگر فاسقی برای شما خبر آورد به ایستید و اقدام نکنید تا حقیقت آن بر شما روشن شود و مفهوم آن این است که اگر انسان عدالت پیشه ای خبری برای شما آورد، دیگر درنگ و تحقیق لازم نیست.

امّا این دیدگاه به باور ما و بیشتر محققین درست به نظر نمی رسد، چرا که دلیل خطاب در خور اعتماد نیست.

* * *

در ادامه سخن در این مورد می افزاید:

وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ

و بدانید که پیامبر خدا در جامعه شماست.

به بیان مفسرین پیشین منظور این است که: از خدا بترسید که پیامبرتان را دروغگو پندارید و یا اینکه در حضور آن حضرت گفتار باطل و بی اساسی بر زبان آورید؛ چرا که خدا گفتار و کردار شما را به او گزارش می کند و از راه وحی به او شما را رسوا می سازد.

و از دیدگاه پاره ای دیگر منظور این است که: هان ای مردم با ایمان، از این واقعیت که خدا دروغگویی و گزارش بی اساس «ولید» را به پیامبر اعلان فرمود و او را از واقعیت کار آگاه ساخت، یقین داشته باشید که

پیامبر خدا در میان شماست؛ و این آگاهی از حقیقت یکی از معجزه های اوست.(۳۳۴)

لَوْ یُطِیعُکُمْ فِی کَثِیرٍ مِنْ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ

اگر آن حضرت در بسیاری از کارها از شما پیروی کند و برابر تمایل شما رفتار نماید، بی تردید به رنج و گناه و مشقت و هلاکت خواهید افتاد.

در این فراز از آیه، از موافقت خدا با تمایل و خواست مردم، به طور مجاز به پیروی و فرمانبرداری تعبیر شده است؛ چرا که در اطاعت و فرمانبرداری موقعیت و مقام در نظر گرفته می شود؛ و به همین جهت هیچ گاه انسان به آسانی در مراحل گوناگون زندگی، فرمانبردار فرو دست خویش نخواهد شد و فرمانبرداری از بالادست نیز تنها با انجام فرمان و رعایت رهنمودهای او تحقق می یابد.

در ادامه آیه روی سخن را متوجه مردم با ایمان ساخته و می افزاید:

وَلَکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمْ الْإِیمَانَ

امّا خدا ایمان به حق را در نظر شما دوست داشتنی و جالب ساخت و اسلام را در نظرتان پرجاذبه ترین و بهترین دین ها؛ چرا که از سویی بر درستی و آسمانی بودن آن دلیل های گوناگونی آورد و از دگرسو برای گرایش به آن و عمل براساس مقررات و راه و رسم انسان پرورش پاداش پرشکوهی مقرر داشت.

وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ

و آن را در گستره دل هایتان آراسته ساخت؛ چرا که با قرار دادن برنامه ها و راه کارهای جالبی در آن، مردم را به سوی آن جذب فرمود.

وَکَرَّهَ إِلَیْکُمْ الْکُفْرَ

و با هشدار به کفرگرایان و ظالمان و وعده عذاب و کیفر به آنان و بیان زیان های گوناگون کفر و آفت های شرک و بیداد، مردم را از

کفر و کفرگرایی و حق ستیزی دور و آن را برایشان ناخوشایند ساخت.

وَالْفُسُوقَ

و نیز آنان از مرزشکنی و قانون گریزی و تجاوز از مرزهای مقررات خدا هشدار داد.

وَالْعِصْيَانَ

و همین گونه از نافرمانی خدا.

از «ابن عباس» آورده اند که منظور از واژه های «فسق» و «فسوق» در آیه دروغ گویی و دروغ پردازی است. و از حضرت باقر(ع) نیز چنین بیانی روایت شده است.(۳۳۵)

در آخرین فراز از آیه شریفه در بیان حال و روز مردم توحیدگرا و با ایمان می افزاید:

أُوْلَئِكَ هُمْ الرَّاشِدُونَ این مردم نواندیش و شایسته کرداری که خدا به آراسته شدن ایمان در دل هاشان، و ناخوشایند بودن کفر و قانون شکنی و نافرمانی خدا در اندیشه و گستره وجودشان وصف می کند، همان کسانی هستند که به ارزش ها و نیکی ها ارشاد شده و راه یافتگانند.

از دیدگاه برخی «راشدون» مردمی هستند که راه رشد و کمال را یافته و به سوی بهشت پرطراوت و زیبا هدایت شده اند.

موهبت خدا بر مردم با ایمان آن گاه در اشاره به همین نعمت گران خدا به مردم با ایمان می افزاید:

این دوست داشتنی بودن ایمان و پروا به مردم توحیدگرا و با ایمان و ناخوشایند بودن کفر و ستم و بیداد در نظرشان به راستی یک موهبت الهی و نعمت گران خدا به آنان است.

«ابن عباس» می گوید: و این فزون بخشی است از سوی خدا و نعمت گرانی است که به آنان ارزانی شده است.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و خدای یکتا بر همه امور دانا و در تمام کارهایش فرزانه است.

از آیه شریفه سستی پندار جبرگرایان به روشنی دریافت می گردد، چرا که:

۱- وقتی

خـدا ایمان را برای بندگانش خوشایند ساخت و کفر و تباهی های آن را ناپسـند و ناخوشایند، دیگر پس از آن چگونه آنان را به چیزی مجبور می سازد که برایشان ناپسند است و یا چگونه چیزی را دوست می دارند، آن را برایشان ناخوشایند می سازد؟

۲- هنگامی که خـدا با دوست داشـتنی ساختن ایمان و پروا بر دل های مردم با ایمان، به آنان عنایت فرمود، همین نکته نشانگر درستی گفتار ما در بحث قانون لطف است.

اصل جهانشـمول صـلح و اصـلاحگری در چهارمین آیه مورد بحث قرآن شـریف رسالت مردم با ایمان و شایسـته کردار را در جامعه اصلاح و اصلاحگری عنوان می کند و آن را به عنوان یک قانون جاودانه و جهانشمول به تابلو می برد و می فرماید:

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا

و اگر دو گروه از مردم با ایمان با هم به درگیری و پیکار برخاستند، در میان آنان صلح و صفا پدید آورید.

پرسشی که دریافت پاسخ آن مشکل به نظر می رسد این است که: اگر دو گروه از مردم با ایمان با یکدیگر به جنگ و جنایت پرداختنـد، بـاز هم آنهـا بر ایمـان خود بـاقی هسـتند و بـاز هم می توان آنـان را بـا ایمـان خوانـد یا نه؟ از آیه مورد بحث چنین دریـافت می شود که پس از جنـگ و جنـایت، یکی از این دو گروه، یـا گاه هر دو گروه به فسق و جنایت گراییـده و از ایمان واقعی فاصله گرفته اند.

در ادامه آیه می افزاید:

فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ

و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری به ستم

و تجاوز دست یازید و با طرح خواسته های ناروا و زورمدارانه به تجاوز و بیداد ادامه داد، بدان دلیل که چنین گروهی توسعه طلب و خودخواه به نظر می رسد بر شماست که با گروه یاغی و قانون شکنی به پیکار برخیزید و آن گروه صلح طلب و صلح پذیر را یاری کنید و بر گروه زورمدار فشار آورید تا به فرمان برداری از قانون خدا - که صلح و آشتی براساس عدالت است - بازگردد و از جنگ و جنون و تجاوز و توسعه طلبی و پایمال ساختن حقوق بشر دست کشد.(۳۳۶)

فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ

و اگر گروه ستمکار و زورمدار از جنگ و تجاوز دست برداشت و به سوی فرمان خدا و رعایت مقررات عادلانه او بازگشت و راه صلح عادلانه هموار گردید، در آن شرایط در میان آن دو گروه متجاوز و با ایمان براساس عدالت و انصاف، صلح و آشتی برقرار سازید؛ به گونه ای که هر دو طرف در برابر قانون یکسان به حساب آیند و زورمداری و برتری جویی و توسعه طلبی محکوم گردد و به کسی ستم نشود و خسارت و زیان ستم دیده نیز جبران گردد.

وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ و در گفتار و کردار به قسط و عدالت بیندیشید و از مرزهای آن نگذرید که خدا دادگران را دوست می دارد.

برادری در ایمان و اخلاق پس از دعوت به صلح و اصلاحگری در میان جامعه، اینک اصل اخوت دینی و برادری عقیدتی و اخلاقی را به تابلو می برد و می فرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ

بی گمان مردم با ایمان و توحیدگرا با هم برادرند، بنابراین در میان برادرانتان صلح

و سازش برقرار سازید و در همه صحنه های حیات یار و یاور یکدیگر باشید. به باور مفسّران، این آیه اشاره به آیه پیش دارد و منظور این است که: جز این نیست که مردم بـا ایمان برادران دینی یکدیگرنـد؛ از این رو اگر میان دو تن و یا دو گروه از آنان کشـمکش و پیکاری پیش آمـد، شـما به یاری سـتمدیده بروید و با حمایت از مظلوم، شـرارت ظالم را دفع و او را به عدالت و انصاف بازگردانید و آن گاه براساس عدالت میان آن دو صلح و آشتی برقرار سازید.

وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ و از خدا بترسـید که در پدید آوردن صـلح و آشتی در میان مردم با ایمان کوتاهی کنید و یا از ادای حقوق دیگران دریغ نمایید، تا مورد مهر و رحمت خدا قرار گیرید.

«زجاج» می گوید: مردم با ایمان در صورتی که از نظر عقیده و عملکرد همانند باشند برادر یکدیگر خوانده می شوند؛ چرا که در دین و اخلاـق یکساننـد و در انـدیشه و عملکرد بسـان همـدیگر. آنـان از نظر نسب نیز از یک پـدر و مادرنـد؛ چرا که همه فرزندان آدم و حواء هستند.

از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود:

المسـلم اخ المسلم، لاـ یظلم و لا یسـلمه، من کان فی حاجه اخیه کان الله فی حاجته، و من فرج عن مسـلم کربه فرج الله بها عنه کربه مِن کروب یوم القیامه. و من شر مسلماً یستره الله یوم القیامه.(۳۳۷)

انسان مسـلمان برادر مسـلمان است؛ نه به او ستم روا می دارد و نه او را در فراز و نشیب های زندگی رها می سازد. هرکس در اندیشه برآوردن نیاز برادر

مسلمان خویش باشد، خداوند نیاز او را برمی آورد و هرکس اندوه و رنجی را از دل مسلمانی بزداید، خدای مهربان به پاداش آن در روز رستاخیز اندوهی از اندوه های گران آن روز را از دل و چهره او می زداید، و هرکس عیب مسلمانی را بپوشاند، خدا در روز رستاخیز عیب او را می پوشاند.

یادآوری می گردد که این روایت را «بخاری» و «مسلم» در کتاب های خود آورده اند.

و نیز آورده اند که آن حضرت ضمن سفارش های خود به امیرمؤمنان فرمود:

سر میلاً(۳۳۸) عد مریضاً؛ سرمیلین یشع جنازةً؛ سر ثلاثه امیال اجب دعوه؛ سر اربعه امیال زراخاً فی اللّه؛ سر خمسه امیال اجب دعوه الملهوف؛ سر سته امیال انصر المظلوم و علیک بالأستغفار.(۳۳۹)

علی جان! بسیار زیبنده است که یک میل پیاده روی کنی تا بیماری را عیادت نمایی؛ و دو میل راه بروی تا پیکر مسلمانی را مشایعت کنی، و سه میل راه را بپیمایی تا دعوت مسلمانی را پاسخ دهی، و چهار میل راه بروی تا یک برادر عقیدتی را دیدار کنی، و پنج میل راه پشت سر گذاری تا به فریاد درمانده ای برسی، و شش میل راه بکوبی تا ستمدیده ای را یاری کنی و بر تو باد که همواره از بارگاه خدا آمرزش بخواهی.

پرتوی از آیات در آیاتی که ترجمه و تفسیر آن ها گذشت این نکات نیز در خور تعمق و درس آموزی بسیار است، امید که همه پیروان قرآن به ویژه صاحبان قدرت و امکانات به این آیات بسیار بیندیشند:

الف - هشدار از آفت دروغ و خطر دروغگویان در نخستین آیه مورد بحث قرآن شریف به همه انسان ها به ویژه صاحبان قدرت

و امکانات از آفت دروغ و خطر دروغ سازی و دروغ پردازی در اجتماع، و نیز در حلقه محاصره دوست نمایان دروغ پرداز و دستگاه تبلیغاتی دروغگو در آمدن، سخت هشدار می دهد؛ چرا که دروغ گو و دروغ پرداز براساس هوای دل و جاه و مقام سخن می گوید، نه راستی و درستی و براساس حقیقت؛ هم در ستایش ها دروغ می پردازند و هم در نقدها و نکوهش ها. آنان دوستی ها را به دشمنی، صلح ها را به جنگ و کشتار، خوش بینی ها را به بدبینی، اعتمادها را به بی اعتمادی تبدیل می سازند و آتش ها شعله ور می کنند و جنگ های خونبار و قتل عام ها به راه می اندازند. فرد دروغگو و یا دستگاه دروغ پرداز تبلیغاتی دروغ را مایه نجات و پیشرفت می پندارد و نه مایه زیان و سلب اعتماد عمومی از آن؛ درست برخلاف نگرش دینی که فرمود: نجات و رستگاری فرد و جامعه و نظام مردمی و عادلانه در راستی است و نه دروغ پردازی و قلب واقعیت های و تحریف حقایق؛ چرا که این ها مایه نابودی و هلاکت است، نه نجات و سعادت؛ ای کاش قدرتمندان و رسانه های انحصاری آنان این را با دل درمی یافتند. انّ النجاه فی الصّدق کما انّ الهلاک فی الکذب.(۳۴۰)

آری، دروغگویان این گونه اند:

از روی حقیقت سخن نمی گویند بلکه براساس هواهای جاه طلبانه، دروغ را مایه نجات می پندارند نه هلاکت، دروغگویی را نشان زیرکی و خردمندی و توانایی می پندارند و نه بی لیاقتی و بی شرافتی و فقدان عرضه و لیاقت و راستگویی و توانایی. و می پندارند که برای همیشه می توانند مردم را با دروغ بفریبند امّا فراموش کرده اند که با دروغ و زورمداری می توان چشم ها را بر روی حقایق برای مدتی بست و به گوش ها با

خشونت و شرارت گفت ناله مظلومان را نشنوید و با سانسور و اختناق واقعیت ها را پوشیده داشت و با امواج دروغ تحریف کرد، امّا برای همیشه نمی توان مردم را فریب داد و تا به آنان دستور داد تا نیندیشید و خرد نورزید تا دروغ پردازان را سیاه جا بزنند و زغال را سپید!

راه های مبارزه با این آفت ۱- قرآن روشنگری می کند که برای مبارزه اجتماعی با این آفت ویرانگر باید گزارش و خبر را، به ویژه از فاسقان و دروغسازان و جاه طلبان، بها نداد و به پیشیزی نخرید تا تحقیق شود که راست است یا دروغ؟ این گام نخستِ مبارزه با دروغ پردازان است، که باید به ویژه مراکز قدرت و صاحبان امکانات این گونه باشند و در عمل به دروغ پردازان و خبرچینان و سخن چینان و عیب جویان نه تنها بها ندهند و آنان را مقرب الخاقان نسازند که سخت برانند و کیفر کنند.

امیر آزادی در این مورد فرمود:

و لیکن ابعد رعیتک منک و اشنئاهم عندک اطلبهم لمعایب الناس... و لا تعجلن الی تصدیق ساعٍ فان الساعی غاشٌّ و ان شبه بالناصحین.(۳۴۱)

باید آن کسانی که نسبت به مردم عیب جوترند، از تو دورتر و رانده شده تر باشند؛ چرا که مردم عیوبی دارند که حکومت در پوشانیدن آن ها از همه سزاوارتر است.

مباد در اندیشه به دست آوردن عیوب مردم باشی که وظیفه تو آن است که آنچه آشکار شده به اصلاح درآوری و سامان بخشی و آن عیوبی که از تو نهان است، در باره اش خدا داوری خواهد کرد...

و در پذیرش و تصدیق دروغگویان و سخن چینان شتاب مکن، چرا که آنان اگرچه در

لباس خیرخواهان حکومت و نظام و دین و مردم ظاهر شونـد خیانت کارند و با این خیانت شان باعث جدایی مردم از حکومت می شوند و آفت دین گریزی پدید می آورند.

۲- گام اساسی دوّم برای مبارزه با بلای دروغ و دروغ سازی خبری، به رسمیت شناختن آزادی اندیشه و آزادی بیان و قلم و تنوع مطبوعات و تعداد رسانه های عمومی و از انحصار درآوردن آن هاست. در جامعه هایی که فضای بسته و تیره و تار حاکم است و رسانه ها و روزنامه ها و صداها و سیماها در انحصار قدرت مداران است، روشن است که شرایط برای دروغ سازی و دروغ پردازی و پایمال ساختن حقوق مردم فراهم است؛ چرا که جز یک صدا و یک نظر و یک سلیقه، اندیشه و صدایی اجازه ظهور ندارد و این مایه تباهی و فساد می شود؛ چرا که قدرت و امکانات انحصاری و بدون نقد و محاسبه و نظارت و پاسخگویی سر از تباهی درمی آورد و راه را پوشانیدن آن و آن هم از راه دروغ و فریب و بمباران یکطرفه و ستایش های پوچ از قدرتمداران و نکوهش و اتهام های بی اساس به آزادی خواهان و... می جوید، امّا اگر جریان آزاد خبررسانی بود و روزنامه ها و صداهای متنوع و مستقل بودند، گام اساسی برای مبارزه با دروغ های اجتماعی و سیاسی و... برداشته شده است.

و راز مبارزه خشونت بار و مخالفت رسوای استبدادگران و پادوهای آنان با مطبوعات مستقل و آزادی بیان و قلم در کشورهای عقب مانده و حکومت های خودکامه در این جا نهفته است.

۳- در گام سوم وظیفه هر انسان خردمند و خداجو آن است که با خبرها و گزارش هایی که با حقوق و کرامت و آزادی و امنیت

مردم ارتباط دارد پیش از هر گونه اثرپـذیری و اقـدامی به تحقیقِ دقیق و بی طرفانه اقدام و آن گاه تصـمیم بگیرند وگرنه زیان مرگبار آن دامان آنان را نیز خواهد گرفت.

آری، گـام دوم در مبـارزه بـا دروغ و خبرهـای دروغ تحقیق پیش از هر اقـدام است که این کـارِ همه، به ویژه صاحبان قـدرت است.

۴- در گام چهارم همگان به ویژه صاحبان قدرت باید با دروغ پردازان برخورد عادلانه کنند و آنان را رسوا سازند نه آن گونه که در سلطه های استبدادی دیده می شود که سوگمندانه به آنان آزادی بی حد و مرز و جایزه می دهند نه بازخواست و کیفر! و به جای آنان آزادیخواهان و راستگویان را کیفر می کنند که چرا با دروغسازی آنان درافتادند و اسـرار خائنانه را در خیانت به مردم آشکار ساختند.

ب – جاذبه ها و نفرت ها

از آیاتی که گذشت نکته ظریف دیگری دریافت می گردد که خدای فرزانه شمع عشق به ارزش ها و والایی ها و عدالت ها و آزادگی هـا، و نیز آراسـتگان به آنهـا را – که چهـارده فروغ تابنـاک یـا پیشوایان معصوم باشـند – در دل های آگاه برافروخته است، و در همـان حـال بـذر نفرت و بیزاری از بیـدادگریها، حق کشـی هـا، زشتی هـا، ضـد ارزش هـا و گنـاه و گناهکـاران و اسـتبدادگران و آزادی کشان را در گستره جان ها افشانـده است. این عشق و نفرت و یا این خوشاینـد بودن و ناخوشایند بودن را، بایـد بـا آگـاهی و روشـنگری و پروا، در جهت رشـد و کمال و آزادی و آزادگی و سـعادت و نیک بختی فرد و خانواده و جامعه جهت داد و مراقب بود که خودکامگان و یا ددمنشان از آن سوءاستفاده نکنند

و آن را مایه ترور و تخریب نسازنـد و راه خوارج را جلو پای نسل شـیفته ارزش های دینی و انسانی نگذارند و حرث و نسل را به تباهی نکشند.

بایـد از این خوشاینـد بودن ارزش ها و ناخوشایند بودن ضد ارزش ها در کام انسان بهره شایسـته گرفت و با حکمت و موعظه نیکو و بحث آزاد و مناظره درست مردم را بر اسـلامِ عدالت و آزادی، اسـلام ایمان و آگاهی، اسـلامِ مهر و بشردوستی، اسلامِ زندگی و سعادت فرا خواند و از ستم و بیداد و انحصار و استبداد و گناه و کشتار و دهلیز مرگ و کمند و زنجیر نجات داد.

ج - برادری فکری و عقیدتی در نگرش اسلامی، همه مردم دو گروه بیشتر نیستند: یا در اندیشه و عقیده و دین با هم برادرند و یا در آفرینش با هم برابر. این نگرش مترقی و آزادمنشانه، این درس را می دهد که باید همه انسان ها را دوست داشت و اصـل بشـردوستی و انسان خواهی و مردم نوازی و مهر به انسان ها از اساسـی ترین شـعارها و دسـتورات اسـلام است؛ همان گونه که اصل پرجاذبه و جامعه پرداز برادری عقیدتی و اسلامی.

اسـلام در جـامعه و روزگـاری ظهور کرد که انسـان هـا خویشـتن را در زنـدان های گوناگونی اسـیر کرده بودنـد و سـعادت و سلامـت و امنیت و آزادی و نیـک بختـی و دوستی و مهر و عشق را به مسـلخ بداندیشـی هـا، کوته نظری هـا، خودخواهی هـا، جمودها، قشـری گری ها، و منافع حقیر خانوادگی و نژادی و قبیله گی کشانـده و زندگی را به دوزخ کشـتارها و قتل عام ها و دشمنی ها و سیه روزی ها و اسارت ها آلوده بودند.

اسلام برای گسترش مهر و صفا و زدودن زنگارهای نفرت

و گناه با دو اصل اساسی در این محور وارد عمل شد:

۱- برادری اسلامی در پرتو این اصل دایره مهر و مهرورزی و دوستی را، از دایره تنگ خوددوستی و روابط خانوادگی و نژادی و قبیله گی به دائره گسترده امت گسترش بخشید و فرمود: همه مردم با ایمان با هم برادرند و باید شرایط برادری اسلامی و انسانی را رعایت کنند. برای نمونه به شماری از روایات که بیانگر این اصل اساسی است می نگریم:

۱- از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود:

المسلم اخ المسلم، لا یظلم، و لا یخذله، و لایسلمه.(۳۴۲)

مسلمان، برادر مسلمان است؛ براین اساس است که نه در حق او ستم روا می دارد، نه دست از یاری او می کشد و نه در فراز و نشیب های زندگی او را به حال خود رها می کند!

۲- و نیز فرمود:

مثل الاخوین مثل الیدین، یغسل احداهما الاخر.(۳۴۳)

وصفِ دو برادر اسلامی، وصف دو دست در یک پیکر است که هریک دیگری را می شوید و پاک و پاکیزه می سازد.

۳- و فرمود:

المؤمن اخ المؤمن عینه و دلیله، لا یخونه، و لا یظلمه، و لا یغشه، و لا یعد عده فیخلم.(۳۴۴)

انسان توحیدگرا و با ایمان برادر انسان با ایمان و آزادمنش است و بسان چشم و راهنمای اوست. بر این باور است که نه هرگز در حق او خیانت روا می دارد و نه ستم و بیداد؛ نه او را فریب می دهد و کلاه بر سرش می گذارد و نه وعده ای پوچ و میان تهی که بدان وفا نکند.

۴- و نیز فرمود:

المؤمن اخ المؤمن، کالجسد الواحد، اذا اشتکی شیئاً منه وجد أَلَمَ ذلک فی

سائر جسده، و ارواحهما من روح واحده.(۳۴۵)

انسـان بـا ایمـان برادر مردم بـا ایمـان است و همه آنـان بسان عضوهای گوناگون یک پیکر؛ به گونه ای که اگر عضوی از آن پیکر به درد آید و رنجیده شود، رنج و بی قراری در همه عضوها و سراسر پیکر اثر می گذارد و روح های همگی آنان از یک روح سرچشمه می گیرد.

۵- و در ترسیم این حقوق برادری فرمود:

للمسلم علی اخیه ثلاثون حقاً، لا برائه له منها الا بالأداء اوالعفو

انسـان مسـلمان در زنـدگی سلسـله حقوقی را نسبت به دیگر مسـلمانان به عهـده دارد که جز با رعایت و ادای آنها یا گذشـت صاحبان حقوق از انجام آنها معاف نخواهد شد.

آن گـاه در ترسـیم شـماری از آن حقوق سـی مورد را به تابلو می برد تا با رعایت آنها از سوی جامعه و مردم زنـدگی سراسـر رنـگ مهر و عشق و صـفا و پـاکی و عـدالت و آزادگی و امنیت و کرامت و رعـایت حقوق انسانها به خود گیرد. در این مورد فرمود:

۱- یغفر زلته، از جمله آن حقوق این است که: مسلمان لغزش دیگری را می بخشد،

۲- و یرحم عبرته، در رنجها و دردها به او مهر می ورزد.

۳- و یستر عورته، اسرار او را نهان می دارد،

۴- و یقیل عثرته، اشتباهات او را به گونه ای بزرگوارانه جبران می کند،

۵- و یقبل معذرته، عذر او را می پذیرد،

۶- و یرد غیبته، در برابر بداندیشان و بدگویان از او دفاع می کند،

۷- و یدیم نصیحه، هماره نسبت به او خیرخواهی می کند،

۸- و یحفظ خلته، دوستی او را پاس می دارد،

۹- و یرعی ذمته، عهد و پیمان

او را رعایت می کند،

۱۰- و یعود مرضه، به هنگام بیماری او به عیادتش می شتابد،

۱۱- و یشهد میته، در مرگ او به مشایعت پیکرش می رود،

۱۲- و یجیب دعوته، فراخوان او را پاسخ مناسب می دهد،

۱۳- و یقبل هدیته، هدیه او را با رعایت ادب و اخلاق می پذیرد،

۱۴- و یکافاء صلته، پیوند و بخشش او را پاداش می دهد،

۱۵- و یشکر نعمته، نعمت بخشی او را سپاس می گذارد،

۱۶- و یحسن نصرته، در یاری او شایسته عمل می کند،

۱۷- و یحفظ حلیله، از ناموس او حراست می کند،

۱۸- و یقضی حاجته، نیاز او را برمی آورد،

۱۹- و یشفع مسألته، در برآمدن خواسته اش شفاعت می کند،

۲۰- و یسمت عطسه، عطسه اش را با درود و سلامت خواهی پاسخ می گوید،

۲۱- و یرشه ضالته، گمشده اش را راه می نماید،

۲۲- و یرد سلامه، درودش را پاسخ می دهد،

۲۳- و یطیب کلامه، سخن او را شایسته می شمارد،

۲۴- و یبر انعامه، نعمت های او را خوب وصف می کند،

۲۵- و یصدق اقسامه، سوگندش را گواهی می نماید،

۲۶- و یوالی ولید، دوست او را دوست می دارد،

۲۷- و لا یعادیه، و با او دشمنی نمی ورزد،

۲۸- و ینصره ظالماً و مظلوماً: و امّا نصرته ظالماً فیرده عن ظلمه، و اما نصرته مظلوماً فیعینُه علی اخذ حقه.

و او را در هنگامه ستم کردن و ستمدیدن یاری می کند؛ چرا که اگر او را ستمکار دید، از ظلم و بیداد بازش می دارد و اگر ستمدیده یافت، به او یاری می رساند تا حقوق خویش را از ستمکاران بازپس گیرد و داد خود را بستاند.

۲۹- و لا یسلمه، و نیز او را در برابر رویدادهای

گوناگون تنها رها نمی کند،

۳۰- و لا یخذله، و دست از یاری او برنمی دارد،

۳۱- و یحب له من الخیر ما یحب لفنسه، آنچه از خوبی ها را برای خود می پسندد، برای او نیز می پسندد،

۳۲- و یکره له من الشرّ ما یکره لنفسه، و آنچه از بدیها برای خویش نمی خواهد برای او نیز نخواهد خواست.

۲- برادری انسانی و نیز قرآن و اسلام در پرتو اصل انسانی و ماندگار دائره مهرورزی و صلح و آشتی را به گستردگی همه فرزندان آدم و تمامی عصرها و نسل ها گسترش بخشید و شعار انسان دوستی و انسان خواهی و انسان نوازی داد و دگردوستی را راه و رسم آزادمنشانِ خداجو و بشردوست شمرد: برای نمونه:

۱- قرآن در وصف پیامبر مهر و آزادگی می فرماید:

لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم...(۳۴۶)

بی گمان برای شما انسان ها پیامبری از خودتان آمد که رنج و گرفتاری شما بر او گران است و به هدایت و رستگاری و نجات شما بی قرار...

۲- و او را مهر و رحمت برای همه جهانیان می نگرد و نه تنها برای مردم مسلمان.

و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین.(۳۴۷)

و امیر مؤمنان در برنامه جاودانه دولت عادلانه و انسان دوست خویش فرمود:

واشعر قلبک الرحمه للرعیه، والمحبه لهم، واللطف بهم، و لا تکونن علیهم سبعاً ضارياً ثغتنم اکلهم، فانهم صنفان: امّا اخٌ لک فی الدین او نظیرٌ لک فی الخقل...

و گستره دل و کران تا کران قلب خویش را از مهر ورزیدن به توده های مردم آکنده ساز و پوشش ده و نسبت به آنان دوستی ورز و مهر و رحمت پیشه ساز. هرگز بسان جانوری شکارافکن مباش

که دریـدن و خوردن آنان را غنیمت شـماری؛ چرا که مردم از دو دسـته بیرون نیسـتند: بخشـی از آنان در دین با تو برادرنـد و برادر و خواهر اسـلامی تو هستند و بخش دیگر در آفرینش با تو برابر و همانندند و دارای حقوق انسانی هستند، که باید انسان دوستانه آنان را هم دوست بداری.

راستی اگر مردم مسلمان به این فرهنگ مهرآفرین و فرهنگ ساز و زندگی بخش درست بنگرند، آیا جایی برای بی مهری ها، ددمنشـی ها، غیبت ها، تهمت ها، مارک زدن ها، لقب های زشت تراشـیدن، اهانت ها، عیب جویی ها، خشونت ها، خودسـری ها، افراطگری ها، جنون ها، جنایت ها، ترورها، کشتارها، زورمداری ها، حق کشی ها، تفسیق ها، تکفیرها و شعارهای مرگ و نیستی و زشتی خواهی برای همـدینان و همفکرانی که تنهـا جرمشـان اندیشـیدن و فکر کردن و کمـال جویی و ترقی خواهی و آزادگی و آزادمنشی و آزادی خواهی و سلطه ناپذیری و نفی روش های تخریبی و چنگیزی است می ماند؟

و آیـا حکومت و مردمی که این فرهنـگ و این تعـالیم را در عمـل براستی رعـایت کننـد در پایمال ساختن حقوق بشـر رکورد جهانی را می شکنند؟ و مجبور می شوند برای تبرئه خویش آسمان و ریسمان را بهم ببافند و به خود نیایند؟!

د – اصـلاح میان امت و براساس آن چه گذشت یکی از حقوق مسلمانان بر عهده هر توحید و پرواپیشه ای آن است که با همه وجود در میان امت، مردم را به عدالت و آزادی و صـلح و آشتی فرا خواند و شعار و کردارش دلسوزی و خیرخواهی و اصلاح میان مردم باشد و این آیین برادری اسلامی است که قرآن بر آن پافشاری می کند: فاصلحوا بین اخویکم.

امیرمؤمنان در آخرین سخنان خویش در این مورد فرمود:

و اصلاح ذات بین افضل

من عامه الصّلوه والصیام(۳۴۸)

و ایجاد صلح و آشتی میان دو مسلمان یا دو انسان برتر از یک سال نمازگزاردن و روزه داشتن است.

احقاق حق نه فصل خصومت و نکته بسیار دقیق دیگر این است که قرآن در آیین برادری اسلامی و در تلاش برای اصلاح میان مسلمانان در صورت درگیری و پیکار و کشمکش، سفارش اصلاح براساس دادگری و انصاف و برافکندن ریشه و اساس فتنه و درگیری می کند، نه آتش بس بی حاصل. به احقاق حق و گرفتن داد ستمدیده از بیدادگر و رفع تجاوز فرمان می دهد، نه فقط فصل خصومت و وانهادن ستمکار به ادامه ستم و توحید به مظلوم که ستم را تحمل کند و دم نیاورد!(۳۴۹) آری، این شاهکار دیگرِ قرآن شریف است که می فرماید: فاصلحوا بینهما بالعدل...(۳۵۰)

پس اگر گروه ستمکار به فرمان خدا بازگشت، در میان آنان براساس عدل و داد آشتی دهید که خدا دادگران را دوست می دارد.

۱۱. هان ای کسانی که ایمان آورده اید! مباد گروهی [از مردان شما]گروهی [دیگر] را به باد تمسخر گیرند، شاید آنان از اینان بهتر باشند؛ و نباید زنانی زنان [دیگر] را [مسخره نمایند]، شاید آنان از اینان بهتر باشند؛ و از یکدیگر عیبجویی نکنید، و یکدیگر را با لقب های زشت نخوانید، چه نام بدی است نام زشت پس از ایمان [و گزینش راه حق به بندگان خدا تراشیدن ! و هرکس [از این شگردها] توبه نکند، چنین کسانی همان بیدادگرانند.

۱۲. ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از پندارها دوری گزینید [و در باره دیگران روا مدارید]، چرا که پاره ای از پندارها گناه است؛ و جاسوسی مکنید و

غیبت یکـدیگر نکنیـد؛ آیـا کسـی از شـما دوست می دارد که گـوشت برادرش را در حـالی که مرده است، بخورد؟ بی تردید [شما] از این [کارها]نفرت دارید؛ و از خدا پروا کنید، که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.

۱۳. هان ای مردم! بی گمان ما شـما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را [در چهره تیره ها و قبیله هایی قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، به یقین گرامی ترین شما نزد خدا پرواپیشه ترین شماست. بی تردید خدا دانا و آگاه است.

۱۴. [پاره ای از] صحرانشـینان [عرب گفتنـد: ما ایمان آوردیم! [هان ای پیامبر! به آنان بگو: شـما ایمان نیاورده اید، امّا بگویید: اسـلام آوردیـم. و ایمـان هنـوز در دل هـای شـما درنیامـده است؛ و اگر از خـدا و پیـام آورش فرمـان بریـد، چیزی از [ارزش]کارهایتان نمی کاهد؛ بی گمان خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

نگرشی بر واژه ها

«و لا ـ تلمزوا»: واژه از ریشه «لمز» به مفهوم طعنه زدن و عیبجویی کردن آمـده که کـاری زشت و نـارواست، مگر این که فرد یا گروهی که از آنان بدگویی می شود قانون شکن و ظالم و فاسق باشـند؛ چرا که در روایت آمده است که: قولوا فی الفاسق ما فیه کی یحـذره الناس. هر خصـلت زشت و کار نکوهیده ای که قانون شـکن و گناهکار بدان آلوده است بگویید تا مردم از او برحذر باشند و به دام وی نیفتند. و واژه «همز» نیز به همین مفهوم آمده است.

«لا ـ تنـابزوا»: این واژه از ریشه «نبز»، به مفهوم سـرزنش نمودن افراد یـا گروه هـا بـا لقب های ناروایی که بر آنان می تراشـند و مارک می زنند، آمده است به همین جهت هنگامی که در فرهنگ عرب گفته

می شود: «نبزته» یا «اُنبزه» منظور این است که: او را با لقب زشتی سرزنش نمودم، و یا او را با لقب زشتی سرزنش خواهم کرد. و در آیه مورد بحث قرآن از این کار زشت نهی می کند و هشدار می دهد.

«لاـ یغتب»: این واژه از ریشه «غیبت» برگرفته شده، و «غیبت» آن است که انسان پشت سر دیگران عیب هایی را که دارند، بازگوید، امّا اگر پشت سر دیگران چیزی گفته شود که در آنان نیست، این کار بهتان و تهمت نام دارد که گناهی بزرگ است.

«شعوباً»: واژه «شعوب» جمع «شعب» به مفهوم ملت، آمده امّا به باور پاره ای در مورد کسانی به کار می رود که «عرب» را کوچک شمرده و برای آن هیچ نوع امتیاز و برتری بر دیگر ملت ها به رسمیت نمی شناسند. و به همین دلیل برخی در آیه شریفه «شعوباً» را به مفهوم «عجم» تفسیر کرده اند، همان گونه که «قبایل» را که جمع «قبیله» است از عرب دانسته اند.

«ابوعبیده» می گوید: واژه «شعوب» به مفهوم عجم آمده و اصل آن از «تشعب» به مفهوم پراکندگی آنان در نسب و تبار است. و هنگامی که گفته می شود «شعبته» منظور «جمعته» می باشد این واژه از اضداد است و به معنای «فرقته» نیز آمده است.

«لا یلتکم»: از ریشه «لیت» به مفهوم کم گذاردن از حق آمده است.

شأن نزول در شأن نزول و داستان فرود این آیات روایت های گوناگونی آمده است. برای نمونه:

۱- از «ابن عباس» در مورد جمله نخستِ اوّلین آیه مورد بحث، «... لاـ یسخر قوم من قومٍ» آورده اند که در مورد «ثابت بن قیس» فرود آمد؛ چرا که او

گوش هایش سنگین بوده به همین جهت هنگامی که به مسجد می آمد، کنار پیامبر برایش جا باز می کردند تا سخنان آن حضرت را بشنود.

او روزی وارد مسجد شد، در حالی که نماز جماعت پایان یافته و هرکس در جایی نشسته بود. از میان مردم عبور کرد و از آنان خواست تا به او جا باز کنند که یکی از بندگان خدا به او گفت: اینک که جا پیدا کردی بنشین و نظم مسجد و مجلس را رعایت کن!

«ثابت» پشت سر آن مرد نشست، امّا از او آزرده خاطر و خشمگین شد. پس از ساعتی هنگامی که هوا روشن شد، رو به آن بنده خدا کرد و گفت: شما کِه باشید؟

او پاسخ داد من فلانی هستم و نام خودش را برد.

«ثابت» گفت: فرزند فلان زن؟ و برای انتقام گرفتن از او نام مادرش را بالقب زشت و ناپسندی - که در جاهلیت به او داده بودند - برد و آن بنده خدا از خجالت سر به زیر افکند! آن گاه بود که فرشته وحی فرود آمد و با آوردن نخستین آیه مورد بحث، مردم توحیدگرا و شایسته کردار و آزادمنش را برای همیشه از این شیوه زشت و ظالمانه مارک زدن و با نام و القاب زشت صدا زدن و تحقیر دیگران را نهی فرمود و سخت هشدار داد.(۳۵۱)

۲- در مورد فراز دیگر این آیه «و لا ـ نساء من نساء»(۳۵۲) از «انس» آورده اند که: در مورد «ام سلمه» فرود آمد، چرا که «عایشه» روزی آن زن پرواپیشه و درست اندیش را به خاطر کوتاهی قد و یا لباس یا پارچه ای که به کمر بسته بود

به بـاد تمسـخر گرفت و خـدای فرزانه بـا فرو فرسـتادن این فراز از آیه، از آن بـانوی ایمـان و شـهامت حمـایت کرد و هم برای همیشه این شیوه زشت را ممنوع اعلام فرمود.(۳۵۳)

۳- در شأن نزول و داسـتان فرود دومیـن آیـه مـورد بحث آورده انـد که: این آیه، به ویژه این فراز از آن که می فرمایـد: «و لا یغتب بعضـکم بعضاً» در مورد دو تن از یاران پیامبر فرود آمـد، چرا که آنان پشت سـر دوست خود، «سـلمان» زبان گشودنـد و غیبت او را کردند.

داسـتان آنان این گونه بود که او را به حضور پیامبر فرسـتادند تا غذایی برایشان بیاورد و آن حضرت وی را برای گرفتن غذا به سوی «اسامه» - که مسئول بیت المال - بود گسیل داشت.

«سلمان» نزد «اسامه» رفت و تقاضای خود را با پیام پیامبر را به او رساند، امّا او گفت: دوست عزیز، غذا تمام شد و اینک چیزی نیست و او با دست خالی نزد دوستان خویش باز آمد.

آنان با دیـدن آن منظره «اسامه» را بخیل خواندنـد و به «سـلمان» نیز گفتند: اگر این مرد سـر چاه آب برود، خشک خواهد شد! آن گـاه خود به سوی مسـئول بیت المـال حرکت کردنـد تـا از جریـان آگـاهی یابنـد. هنگامی که در راه خود به حضور پیامبر رسـیدند، آن حضرت رو به آنان کرد و فرمود: «مالی اری خضره اللحم فی افواهکما» من آثار خوردن گوشت را در دهان شما می نگرم، چه شده است و چه خورده اید؟

پاسخ دادند: نه، ما امروز نه غذایی دریافت داشته و نه گوشتی خورده ایم.

«قالا: ما تناولنا یومنا هذا لحماً»

پیامبر فرمود: چرا،

چرا، گوشت «اسامه» و «سلمان» را به دندان گرفته بودید و می خوردید. ظللتم تأكلون لحم سلمان و اسامه فنزلت الايه.(۳۵۴)

آن گاه این آیه فرود آمد که: و لا یغتب بعضکم بعضاً أیحب احدکم اَن...(۳۵۵)

۴- و نیز در تفسیر فرازی دیگر از این آیه - که از جاسوسی و پی جویی اسرار دیگران هشدار می دهد - آورده اند که: روزی به «عمر» گزارش رسید که «ابومحجن ثقفی» با گروهی از دوستان خویش در خانه ای گرد آمده و به میگساری پرداخته اند.

خلیفه بی درنگ به سوی خانه او حرکت کرد و پس از ورود دید تنها یک نفر نزد اوست، نه گروهی در کار است و نه باده ای!

«ثقفی» رو به «عمر» کرد و گفت: هان ای خلیفه مسلمانان! آیا این کارت کاری مشروع و پسندیده است؟ مگر نه این است که خدا در قرآن با صراحتی بسیار جاسوسی را تحریم فرموده است. و لا تجسسوا...

«عمر» رو به همراهان کرد و گفت: این مرد چه می گوید؟ یا یقول هذا؟

«زیدبن ثابت» و «عبدالله بن ارقم» پاسخ دادند درست می گوید.

اینجا بود که عمر با شرمساری بسیار خانه را ترک کرد.

۵- و نیز در همین مورد آورده اند که: «عمر» بار دیگر برای گشت زنی و پی جویی و آگاهی از حال و روز جامعه، به همراه «عبدالرحمان بن عوف» راه کوچه ها را در پیش گرفت.

به هنگام عبور از کنار خانه ای آتشی که از آنجا نمایان بود، نظرش را جلب کرد و در خانه را زد و پس از گشوده شدن آن وارد شد.

هنگامی که به درون خانه رسید، مردی را دید که نشسته است و باده ای در

دست دارد و زنی را نگریست که آواز می خواند.

«عمر» فریاد برآورد که، این زن کیست و با شما چه پیوندی دارد؟

آن مرد پاسخ داد: زن من است.

خلیفه گفت: در این باده چیست؟

پاسخ داد: آب خوردن عمر رو به زن کرد و گفت: چه می خواندی؟

گفت: این سروده ها را:

تطاول هذا اللیل و اسود جانبه و أَرقنی أَلا حبیب اُلاعبد

فوالله لولاـ خشیهالله والتّقی لزعزع من هـذا السـریر جوانبه و لکن عقلی والحیاء یکفنی واکرم بعلی اَن تنال مراکبه این شب تیره طولانی گردید و دامنه اش به سیاهی گرایید و مرا به بی خوابی گرفتار ساخت، آیا دوستی نیست که با او سرگرم بازی گردم؟

به خدای سوگند اگر نبود ترس از خدا و پروای او، اطراف این تخت به لرزه درمی آمد و دامنه اش می لغزید.

امّا خرد و شـرمِ از خدا مرا از هر اندیشه ناروایی حراست می کند و بر آن می دارد که هماره بر همسرم احترام گزارم و عفت و نجابت خویش را برای او پاس دارم. عمر با شنیدن این سروده و کاری که کرده بودم واماند.

آن گـاه آن مرد رو به خلیفه کرد که: جنـاب! کار شـما، کاری درست و خداپسـندانه نیست که راه خانه و زنـدگی مردم را در پیش گرفته و در پی یـافتن گنـاه و گناهکـاری، مگر نه قرآن می فرمایـد: و لاـ تجسـسوا... در کـار مردم تجسـس و پی جـویی نکنید؟(۳۵۶)

عمر گفت: دوست عزیز شما درست می گویی و آن گاه از منزل بیرون رفت.

۶- در شأن نزول و داستان فرود سومین آیه مورد بحث آورده اند که این آیه در هشدار به «ثابت

بن قیس» فرود آمد، چرا که او روزی وارد مسجد شد و برای نشستن در کنار پیامبر صف های مردم را شکافت و پیش رفت، امّا مردی که در کنار پیامبر بود به او جا نداد تا آن جایی که می خواست بنشیند و او خشمگین گردید و آن بنده خدا را به نام مادرش - که گویی از نژاد و تبار اشراف نبود - خواند و بدین وسیله به او اهانت روا داشت و به نژاد خویش فخر فروخت. پیشوای گران قدر توحید فرمود: چه کسی بود که چنین سخن گفت؟

«ثابت» برخاست و گستاخانه گفت: من!

پیامبر فرمود: بر چهره های این مردم خوب بنگر و بگو چه می بینی؟

او نظری بر چهره های مردم افکند و گفت: چهره هایی سپید رنگ، سیاه رنگ، سرخ رنگ و رنگین پوست.

فرمود: هشدارت باد که این رنگ ها هیچ یک بر دیگری امتیازی، جز براساس تقوا و شایسته کرداری و آزادگی بیشتر ندارند و از این پس به نژاد و رنگ خویش مناز و دیگری را تحقیر مکن. درست آنجا بود که این آیه شریفه بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد: یا ایهاالناس انّا خلقناکم من ذکر و انثی ..(۳۵۷)

و نیز آیه دیگری فرود آمد و به مردم سفارش کرد که در مجلس ها و محفل ها به احترام یکدیگر جا به جا شوید و به کسانی که وارد می شوند، جا بدهید.(۳۵۸)

۷- و نیز در شأن نزول همین آیه شریفه آورده اند که: روز فتح مکّه پیامبر گرامی به «بلال» دستور داد تا بر پشت بام کعبه رود و ندای عظمت و یکتایی خدا را به وسیله «اذان» طنین افکن سازد.

او بر بلندای کعبه رفت و

اذان را آغاز کرد، امّا یکی از صاحبان زر و زور که در آتش تعصب و کینه توزی می سوخت، گفت: الحمدلله الّذی قبض ابی حتی لم ید هذا الیوم. ستایش خدای را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندید.

در این هنگام «حرث بن هشام»، یکی دیگر از زورمداران مست پول و قدرت پوشالی گفت: أَما وجد محمد(ص) غیر هذا الغراب الاسود مؤذناً؟

آیا محمد(ص) جز این «کلاغ سیاه» کسی را پیدا نکرد که او اذان بگوید؟

«سهیل بن عمرو» گفت: اگر خدا بخواهد چیزی را دگرگون سازد و شرایطی را تغییر دهد بر این کار تواناست.(۳۵۹)

«ابوسفیان» گفت: دوستان! من چیزی نمی گویم، چرا که می ترسم خدای آسمان ها هر آن چه بر زبان آورم، به آگاهی محمد(ص) برساند!

درست در آنجا بود که فرشته وحی فرود آمد و این آیه را بر قلب نورانی پیامبر فرود آورد و آن حضرت را از بداندیشی آنان نیز آگاه ساخت.

پیامبر آنان را فرا خواند و در مورد سخنانشان جویا شد. آنان به آنچه گفته بودند اقرار کردند و آن پیشوای بزرگمنش و انسان دوست آیه ای را که به او وحی شده بود بر آنان خواند و روشنگری فرمود که: خدای فرزانه بندگانش را از نژادپرستی و تفاخرِ به ریشه و تبار و ثروت اندوزی و دنیاپرستی نهی فرموده و از تحقیر و سرزنش محرومان هشدار می دهد.

آن گاه از همگان خواست تا آن شیوه های زشت و جاهلی را کنار گذارند.

تفسیر هشدار از ترور شخصیت در آیات پیش خدای فرزانه بندگانش را به ایجاد صلح و آشتی و پرهیز از کینه توزی و جنگ افروزی و تفرقه افکنی فرا خواند،

اینک در این آیات به نفی سازافزارهای جنگ افروزی و پراکندگی و دشمنی پرداخته و در نخستین آیه مورد بحث در هشدار از ریشخند دیگران می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَومٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ

هان ای کسانی که ایمان آورده اید، مبادا گروهی از مردان شما گروهی دیگر را به باد تمسخر گیرند.

به باور برخی از واژه شناسان و مفسران، واژه «قوم» در مورد مردان به کار می رود، چرا که آنان هستند که در انجام کارها برخی بر دیگری تکیه می کنند و بر دیگری قائم هستند.

گواه این سخن نیز شعر «زهیر» است که واژه «قوم» را به معنای مردان و در برابر واژه «نساء» به کار برده است.

و ما ادری و لست اخال ادری أقوم آل حصن أم نساء

من نمی دانم و فکر هم نمی کنم بدانم که آیا خاندان «حصن» مرد هستند یا زن؟

با این بیان ترجمه آیه همان گونه است که آمد.

واژه «سخریه» به مفهوم، به ریشخند گرفتن و استهزا نمودن آمده و در آیه از آن هشدار داده شده است.

به باور «مجاهد» منظور این است که: هرگز ثروتمندی حق ندارد انسان محرومی را به خاطر فقر و نیازش مسخره کند، چه بسا که آن فقیر در پیشگاه خدا از آن ثروتمندی که به ظاهر شریف و آراسته جلوه می کند، مقام و مرتبه ای والاتر و بالاتر داشته باشد و از او بسیار انسان تر زندگی کند.

«ابن زید» می گوید: آیه مورد بحث مردم مسلمان را از مسخره کردن کسانی که به نوعی به گناه و قانون شکنی درغلطیده اند، هشدار می دهد، چرا که ممکن است آن فرد

مورد تمسخر به لغزشی ناخواسته دچار شده و اینک از نظر عقیده و اندیشه در بارگاه خدا از مسخره کننده بهتر و بالاتر باشد و یا ممکن است در اعماق جان و ژرفای دل ایمان به خدا آورده و اسلام را برگزیده باشد و از گناه و لغزش گذشته اش سخت نادم است و توبه کرده است.

در فراز دوم می افزاید:

وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ

و نیز مباد که گروهی از زنان دیگر زنان را به باد تمسخر و استهزاء بگیرند، چرا که ممکن است آنان از این ها بهتر و رشدیافته تر باشند.

آن گاه از شگرد زشت و ظالمانه دیگری هشدار می دهد که:

وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ

و از یکدیگر عیب جویی نکنید و به هم ناروا و ناسزا نگویید.

به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «ابن عباس» در آیه مورد بحث به «انفسکم» تعبیر می کند، درست بسان این آیه که می فرماید: و لا تقتلوا انفسکم(۳۶۰) «و یکدیگر را نکشید» - و یا «خودکشی نکنید» و این تعبیر نشان می دهد که از دیدگاه قرآن همه مردم با ایمان بسان یک نفر هستند و بر این اساس هرکدام حق حیات دیگری را به خطر اندازند، چنان است که گویی به خودکشی دست یازیده اند.

در باره واژه «لمز» دیدگاه ها متفاوت است:

۱- به باور گروهی واژه «لمز» به مفهوم عیب جویی از کسی در برابر چشم خود اوست. در برابر آن، واژه «همز» است که به مفهوم عیب جوییِ پشت سر آمده است.

۲- امّا به باور برخی «لمز» به مفهوم عیب جوییِ با زبان و چشم و اشاره آمده و «همز» به مفهوم عیب جویی

با زبان.

۳- برخی نیز برآنند که «لمز» به مفهوم لعنت و نفرین کردن است و آیه شریفه می فرماید: یکدیگر را لعنت نکنید.

در ادامه آیه از ابزار دیگر ترور شخصیت هشدار می دهد و می فرماید:

وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ

و یکدیگر را با لقب های زشت و ناپسندیده یاد نکنید.

واژه «القاب» جمع «لقب» می باشد و منظور از آن، نامی است که جز نام مورد پسند و دلخواه انسان باشد.

پاره ای برآنند که: «لقب» نامی است که برای کسی می تراشند، به گونه ای که با شنیدن آن احساس رنج و ناراحتی می کند. امّا اگر از آن نام احساس ناراحتی نکند خواندن با آن نام ناپسند نیست. به عنوان نمونه، به کسی فقیه، قاضی، داور، عادل علّامه و... گفته شود و او از این عنوان ها ناراحت نمی شود و احساس تحقیر و ریشخند نمی کند.

به باور برخی منظور آن است که یکدیگر را با عنوان های زشت، نظیر کافر، فاسق، منافق و... یاد نکنید.

از «حسن» آورده اند که در صدر اسلام هنگامی که برخی از یهودیان و مسیحیان به اسلام ایمان می آوردند، باز هم پاره ای آنان را یهودی و مسیحی ندا می دادند، که پیامبر در این مورد هشدار داد و این فراز از آیه نیز ناظر به همان نکته است و از آن گونه نداها و صداها هشدار می دهد.

از «ابن عباس» آورده اند که: منظور از هشدار در این مورد این است که اگر انسانی دستخوش گناه و لغزشی شد و آن گاه توبه کرد، به خاطر آن گناه او را به باد نکوهش نگیرید که این یاد کردن به «لقب» زشت است.

و همو آورده است که: «صفیه» به

حضور پیامبر آمد و گریست. آن حضرت دلیل گریه اش را پرسید؟ گفت: عایشه مرا یهودی زاده می خواند و با این عنوان مرا نکوهش می کند و به باد تحقیر و اهانت می گیرد! پیامبر فرمود: چرا نگفتی خاموش که پدرم هارون است و عمویم موسی و همسرم محمد(ص). و آن گاه بود که آیه مورد بحث فرود آمد.

بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ

در تفسیر این فراز نیز دیدگاه ها متفاوت است:

۱- به باور گروهی از جمله «حسن» منظور از واژه «فسوق» پس از ایمان، آن است که به انسان توحیدگرا و با ایمانی عنوان یهودی یا مسیحی دهند. با این بیان تفسیر آیه این گونه است: چه ناپسندیده و زشت است که انسان توحیدگرا و با ایمان را با عنوان شرک و کفری که پیش از اعلام اسلام و ایمان داشته است می خوانید!

۲- امّا به باور برخی منظور این است که: بد چیزی است نام فسق را پس از ایمان و اسلام با غیبت مسلمانان و عیب جویی از آنان برای خود خریدن! پس از این گناهان دوری جویید و این عنوان را نپذیرید و خود را پس از اعلام اسلام در خور آن نسازید.

امّا به نظر می رسد که این تفسیر نشانگر آن نیست که دو عنوان «فسق» و «ایمان» در کنار هم نمی توانند باشند، چرا که تفسیر دوم بسان این است که گفته شود: «بئس الحال الفسوق بعد الشیب» گناهکاری به همراه پیری و سالخوردگی حال ناپسندیده ای است ؛ در حالی که آیه نشانگر مفهوم دیگری می باشد و آن این است که می گوید: کفر و فسقی که پس از ایمان بیاید و جایگزین آن

شود بد چیز و بد، نامی است از این رو دیگران را با این نام نخوانید.

وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُوْلَئِكَ هُمْ الظَّالِمُونَ و هرکس از گناه و زشتی و عیب جویی و ستم توبه نکند و به قانون گرایی و عمل به مقررات خدا بازنگردد به خود ستم روا داشته و چنین کسانی همان ستمکارانند و در خور عذاب سخت و آتش دوزخ.

سه آفت دیگر امنیت و آرامش در این آیه نیز قرآن شریف به تحریم دیگر شگردهای ترور شخصیت و آفت های آرامش و امنیت جامعه پرداخته و می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنْ الظَّنِّ

هان ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمانها و پندارهای ناروا بپرهیزید.

به باور «زجاج» منظور آن است که انسان نسبت به خوبان و نیکان بدگمان نشود و در مورد آنان به پندارهای ناروا نپردازد، امّا در مورد زشت کرداران و گناه پیشه ها همان گونه که از ظاهر حال و رفتار آنان هویداست، انسان حق دارد به آنان بدگمان شود.

امّا از دیدگاه پاره ای این پنداری که از آن هشدار داده شده است و باید از آن دوری گزید، پندار و گمانه پردازی ناروا نسبت به برادران و خواهران مسلمان و شایسته کردار و درست اندیش است؛ و گمان بد و یا پندار نادرست تا آن گاه که به زبان نیاید کیفری ندارد، امّا اگر انسان آن را به زبان آورد و ظاهر سازد گناه کرده است و در خور کیفر خواهد بود.

درست به همین جهت هم در ادامه آیه می افزاید:

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ

چرا که پاره ای از گمانها گناه است.

به باور برخی از

جمله «مقاتل» منظور از این گمانها که گناه است و در خور کیفر، گمانی است که انسان نسبت به مردم شایسته کردار بر زبان آورد.

از دیدگاه برخی بدان دلیل خدا در آیه شریفه می فرماید: از بیشتر گمانها و پندارها دوری کنید و نه همه آن ها که به پاره ای از آن ها باید بها داد و مخالفت با آنها روا نیست. آری، عمل نمودن و بها دادن به این گونه گمان ها هنگامی ناروا می شود که انسان می تواند با تحقیق و دقت به آگاهی و علم برسد؛ در این صورت اگر تلاش نکند و به گمان بها دهد گناه کرده است. امّا آن گمان هایی که راهی برای تبدیل آنها به علم و آگاهی نیست عمل به آنها گناه نیست. و بر همین اساس است که قرآن می فرماید: پاره ای از گمانها گناه است، نه همه آن ها، چرا که در قرآن پندار شایسته و خوب نیز آمده است که می فرماید: لو لا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیراً و قالوا هذا إِمک مبین.(۳۶۱)

چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدند، مردان و زنان با ایمان به خویشتن گمان نیک نبردند و نگفتند: این بهتانی آشکار است و چیزی از حقیقت در آن نیست؟

به باور برخی از مفسران از آیه مورد بحث به روشنی دریافت می شود که، بر انسان لازم است که نسبت به دیگر برادران و خواهران دینی خویش خوش بین باشد و تا آن جایی که خردپذیر است، کار آنان را گرچه به ظاهر مورد پسندش نباشد توجیه نیک نماید و حمل بر صحت کند.

در ادامه آیه به تحریم شگرد دیگر زورمداران و فریبکاران در ترور شخصیت

آزادی خواهان و ستم ناپذیران و اصلاح طلبان می پردازد و می فرماید:

وَلَا تَجَسَّسُوا

و هرگز در کار دیگران جاسوسی نکنید.

به باور گروهی از جمله «ابن عباس» و «مجاهد» منظور این است که: و در جستجوی لغزش های مردم با ایمان و انسان های درست اندیش نباشید.

«ابوعبیده» می گوید: دو واژه «تجسّس» و «تحسس» هر دو به یک معنی آمده است، و در برخی قرائت های نادر به نقل از «ابن عباس» در آیه شریفه نیز با واژه دوم خوانده شده است که از نظر معنا تفاوت نمی کند.

«اخفش» در این مورد می گوید: این دو واژه از نظر معنا با هم تفاوتی ندارند جز اینکه «تجسّس» در مورد چیزهایی که پوشیده اند به کار می رود و جاسوس ها از آن گرفته شده، امّا «تحسّس» به مفهوم جستجو در مورد اموری است که برای انسان شناخته شده است.

پاره ای برآنند که واژه نخست در «شرّ» و گرفتاری به کار می رود و جاسوس نیز کسی است که در شرارت و بدی، اطلاعات و اسراری دارد، امّا واژه دوّم در جستجو و آگاهی از کارهای خوب به کار می رود و «جاسوس» به مفهوم صاحب اخبار و اسرار خیر می باشد.

به هرحال در تفسیر آن نیز دیدگاه ها اندکی متفاوت است:

پاره ای برآنند که منظور از «لا تجسسوا» این است که: در اندیشه یافتن عیوب مردم مسلمان نباشید تا در نتیجه لغزش ها و عیب های پوشیده آنان را آشکار سازید.

و به باور پاره ای دیگر منظور این است که: هرگز در مورد عیوب نهان انسان ها جستجو ننمایید که ممکن است هویدا گردند.

در روایت آمده است که: ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث، و لا تجسسوا و لا

تقاطعوا و لا تحاسدوا و لا تنابزوا و کونوا عبادالله اخواناً(۳۶۲)

هشدارتان باد که از گمانها و پندارهای ناروا بپرهیزید، چرا که سخن براساس گمان و پندار دروغ ترین سخنان است و هرگز در اندیشه عیوب دیگران نباشید و جاسوسی نکنید، و با دیگران رابطه خویش را قطع ننمایید، و به کسی حسد نورزید، و نام بد و ناروا به همدیگر نتراشید. هان ای بندگان خدا با هم خواهران و برادرانی آگاه و با ادب و همدینان و همنوعانی بافرهنگ باشید.

در ادامه آیه در تحریم گناه و زشت گویی دیگری می فرماید:

وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا

و پشت سر یکدیگر سخن نگویید و غیبت نکنید.

واژه «غیبت» در اینجا به مفهوم یادآوری عیب های دیگران نه در برابر آنان که دفاع کنند، بلکه پشت سر آنان است.

در روایت آمده است که:

اذا ذکرت الرجل بما فیه مما یکرهه الله فقد اغتبه، و اذا ذکرته بما لیس فیه فقد بهته.(۳۶۳)

هنگامی که در مورد کسی از عیبی سخن گفتی که خدا آن عیب را ناخوش می دارد و بر بنده اش نمی پسندد، در آن صورت غیبت او را نموده ای؛ امّا اگر عیبی برای او ساختی که در او چنین عیبی نیست، در آن صورت به او تهمت زده ای.

از پیامبر آورده اند که فرمود:

ایاکم والغیبه، فانّ الغیبه اشدّ من الزنا. ثم قال: ان الرجل یزنی ثم یتوب فیتوب الله علیه و انّ صاحب الغیبه لا یغفر له حتی یغفر له صاحبه.(۳۶۴)

از غیبتِ دیگران بپرهیزید که گناه آن از گناه بی عفتی زشت تر و سخت تر است. آن گاه فرمود: چرا که فردی در زندگی دستخوش لغزش می شود و دامان

به گناه آلوده می سازد و آن گاه با خردورزی و آگاهی به بارگاه خدا روی توبه می آورد و خدای مهربان او را می آمرزد؛ امّا غیبت کننده جز با بخشش از سوی طرف غیبت شده مورد بخشایش خدا قرار نخواهد گرفت.

در ادامه آیه شریفه خدای فرزانه برای غیبت مثالی می زند که عبرت انگیز است، و از آن به خوردن گوشت مرده برادر خویش تعبیر می کند و می فرماید:

أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ

آیا هیچ یک از شما دوست می دارد که گوشت برادر مرده اش را بدرد و بخورد؟ بی گمان شما از این کار نفرت دارید.

«زجاج» در این مورد می گوید: این مثال بدان جهت آمده است که: همان گونه که اگر گوشت مرده ای را برادرش بخورد، بدان دلیل که مرده است دردی را حس نمی کند، به هنگام سخن از پشت سر دیگری نیز او همان حالت را دارد چرا که حضور ندارد تا از خود دفاع کند.

آری، به همین جهت است که وقتی از آنان پرسیده شد که آیا دوست می دارند گوشت مرده برادر دینی خود را بخورند؟ آنان به خاطر نفرت از این کار پاسخ منفی دادند، و آن گاه بود که به آنان گفته شد: آری، شما مردم که این کار را سخت ناخوشایند و نفرت انگیز می دانید، پس چرا غیبت می کنید؟

«مجاهد» می گوید: همان گونه که خوردن گوشت بدن مرده برادرتان را زشت و نفرت انگیز می شمارید، پشت سر او نیز زبان به بدگویی از او باز نکنید و از این کار ظالمانه دوری جویید.

و «حسن» می گوید: منظور این است که: همان گونه که از خوردن گوشت مرده برادرتان دوری می جویید

و آن را سخت ناپسند می شمارید، از غیبت زنده او نیز دوری جویید...

وَاتَّقُوا اللَّهَ

این فراز به فعلی که در تقدیر است عطف شده، چرا که تقدیر آیه می توان این گونه باشد: «فکما کرهتم لحمه میتاً فاکرهوا غیبته حیاً» پس همان گونه که از خوردن گوشت مرده برادرتان بیزارید و آن را ناخوشایند می شمارید، درست همان گونه سخن گفتن از پشت سر او را نیز ناخوش دارید.

و نظیر همین آیه و عطف آن، این آیه است که می فرماید:

«الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک»(۳۶۵) که در حقیقت این گونه است: «و قد شرحنا و وضعنا» بی گمان ما سینه تو را گسترش بخشیدیم، و بار گرانت را از دوش تو برداشتیم.

لازم به یادآوری است که در فرهنگ و ادبیات عرب این مثال که غیبت کننده را خورنده گوشت دیگری نشان دهند، رایج است، برای نمونه: سراینده ای در سروده اش از جمله می گوید:

و لیس الذئب یاکل لحم ذئب و یاکل بعضنا بعضاً عیاناً

و گرگ با همه درندگی اش گوشت گرگی را نمی خورد، در حالی که ما به طور آشکار گوشت یکدیگر را می خوریم...

و شاعر دیگری می گوید:

فان یأکلها لحمی و فرت لحومهم...

اگر آنان با غیبت من گوشت بدن مرا بدرند و بخورند، من با برشمردن و بیان خوبی های آنان بر گوشت بدنشان خواهم افزود! و اگر آنان کرامت و اعتبار مرا پایمال سازند، من بر آبرو و عزت آنان خواهم افزود.

یکی از مفسران پیشین در تفسیر آیه می گوید: همان گونه که شما با شنیدن ندای طبیعتِ انسانی خویش از خوردن گوشت مرده برادرتان نفرت می برید، باید همان گونه ندای

خود و شریعت را بشنوید و از غیبت دیگران اجتناب کنید، چرا که پیروی از خرد و دین، زیبنده تر از پیروی از طبیعت انسانی است! مگر نه اینکه تمایلات طبیعی کور و فاقد آگاهی و شعورند، امّا انگیزه های عقلی و وجدانی و فطرتِ دینی بینا هستند و آگاهی بخش و روشنگر راه درست و خردمندانه؟

در تفسیر آیه از «میمون بن شاه» – که به خاطر دیدن اساتیدی برجسته در تفسیر قرآن و خودسازی، بر «حسن» برتری داشت – آورده اند که: در عالم رؤیا به ناگاه جنازه ای در برابرم افکنده شد و ندایی رسید که: هان ای عبدالله از این لاشه تباه شده بخور!

پرسیدم: چرا؟

ندا آمد بدان جهت که در حضور تو غیبت فلان کس را کردند و تو شنیدی.

گفتم به خدای سوگند من نه در مورد او خیری گفتم و نه شرّی.

ندا آمد درست است، اما به غیبت او گوش دادی و خشنود شدی.

و این بنده خدا پس از آن رؤیا دیگر اجازه نمی داد در حضور او زبان به غیبت باز شود.

و نیز آورده اند که: مردی به «ابن سیرین» گفت: من غیبت شما را کرده ام مرا حلال کنید.

او پاسخ داد: من دوست ندارم چیزی را که خدا حرام کرده است حلال نمایم.

إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ بی گمان خدا بسیار توبه پذیر و نسبت به خوبان و شایسته کرداران مهربان است.

برابری انسان ها

قرآن پس از تحریم شش خصلت نکوهیده و زشت، که از ابزارهای تهاجم به حقوق و آزادی و کرامت انسان ها، از سوی استبدادگران و اصلاح ناپذیران است، اینک به ترسمی منشور برابری انسان ها می پردازد و می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ

إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى

هان ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن - که آدم و حوا باشند - آفریدیم. روشن است که با این بیان همه انسان ها در ریشه و تبار برابرند، چرا که پدر و مادرِ همگی آنان آدم و حوا می باشند.

و بدین وسیله قرآن همه برتری جویی های ناروا، نژادپرستی ها، فخرفروشی ها و نازیدن به نیاکان و استخوان های پوسیده، همه را نفی می کند و به همگان در این مورد هشدار می دهد.

از پیامبر آورده اند که در این مورد فرمود:

انما انتم من رجلٍ و امرأه کجمام الصاع لیس لِأحدٍ علی احدٍ فضل الّا بالتقوی(۳۶۶)

جز این نیست که همه شما از زن و مردی آفریده شده اید، و هیچ کس بر دیگری، جز در پرتو پروای خدا و شایسته کرداری و رعایت حقوق خدا و خلق برتری نخواهد داشت.

در ادامه آیه در اشاره به راز نسب ها و گروه های مختلف مردم می افزاید:

وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا

و شما را به صورت تیره ها و گروه ها و قبیله ها درآوردیم تا از یکدیگر باز شناخته شوید، نه آن که بر یکدیگر تفاخر کنید و به نژاد و رنگ خویش بنازید و آن را ابزاری برای برتری طلبی و سلطه جویی درآورید.

واژه «شعوب» جمع «شعب»، به مفهوم ملت و توده های انسانی است. و «قبایل» جمع «قبیله» به مفهوم گروه های کوچکتر است.

از دیدگاه «حسن» «شعوب» به گروه های کمتر از قبیله گفته می شود، و بدان دلیل به آنان شعوب گفته اند که رشته رشته و پراکنده اند.

امّا از دیدگاه پاره ای منظور از «شعوب» ایرانیان هستند و منظور از قبایل امت عرب.

از حضرت صادق آورده اند که واژه

«شعوب» در مورد «عجم» به کار رفته و واژه «قبایل» به قوم های عرب و واژه «اسباط» نیز در مورد بنی اسرائیل.

با این بیان منظور آیه شریفه این است که: هان ای مردم! ما شما را از مرد و زنی که پدر و مادر نخستین شما هستند آفریدیم و آن گاه شما را به صورت گروه ها و جامعه ها و قبیله های گوناگون درآوردیم تا یکدیگر را بشناسید، چرا که اگر جز این بود روابط اجتماعی ناممکن، دادوستدها ناشدنی، نقل روایت و گزارش خبر محال و دنیا تباه می شد.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ

به یقین گرامی ترین شما در پیشگاه خدا پرواپیشه ترین شماست.

آری، آن کسی که بیشتر از همگان از قانون شکنی و نافرمانی خدا پروا کند و از همه بیشتر مرزهای مقررات او را پاس دارد و فرمانش برد، او از همه ارجمندتر است.

از پیامبر آورده اند که فرمود:

یقول الله تعالی یوم القیامه: امرتکم فضیعتم...

در روز رستاخیز خدا می فرماید: هان ای مردم! به شما فرمان دادم که از برتری جویی و نژادپرستی بپرهیزید، امّا شما فرمان مرا تباه ساختید و به تفاخر و نژادپرستی روی آوردید، اینک امروز من هم نسب خود را بالا برده و نسب شما را فرود می آوردم؛ کجایند پرواپیشگان! گرامی ترین انسان ها در پیشگاه خدا پرواپیشه ترین آنان است.

مردی از حضرت مسیح پرسید:

ایّ الناس افضل؟

کدامین انسان از دیگر مردم برتر است؟

آن حضرت دو کف از خاک برگرفت و فرمود: کدامی کی از دو کف خاک برتر است؟

ایّ هاتین افضل؟

آن گاه افزود: واقعیت این است که مردم از خاک آفریده شده اند و هرکدام پرواپیشه تر و قانون گراتر و رعایت کننده حقوق

دیگران باشد، او برتر است. الناس خلقوا من تواب، فاکرمهم اتقاهم.

و نیز از پیامبر آورده اند که فرمود: خدا بندگانش را به دو بخش تقسیم کرد: یاران راست و چپ؛(۳۶۷) و مرا در بهترین آنان قرار داد. آن گاه دو بخش را به سه بخش تقسیم فرمود: یاران راست، چپ و سبقت گیرندگان؛(۳۶۸) و مرا بهترین همه آنان قرار داد و از سبقت گیرندگان به سوی حق و عدالت و آزادگی و پروا و تقرب به خدا و رعایت گر حقوق مردم قرار داد. سپس این سه دسته را، به قبیله ها تقسیم کرد(۳۶۹) و مرا در بهترین قبیله ها قرار داد، چرا که مرا پرواپیشه ترین های روزگاران خواست و من بااینکه پرواپیشه ترین و گرامی ترین فرزند انسان هستم، نه بدان فخر می فروشم و نه مباهات می کنم. و سرانجام خدای پرمهر قبیله ها را به خانه ها تقسیم کرد و مرا در بهترین آن خانه ها قرار داد و فرمود:

انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً(۳۷۰)

خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. و بدین سان به گواهی خدا من و خاندانم از گناه و ستم پاک و پاکیزه ایم.

در آخرین فراز از آیه مورد بحث می افزاید:

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

به یقین خدا هماره دانا و آگاه است.

آری، ذات پاک و بی همتای او نسبت به کارهای شما دانا و از حال و روز شما آگاه است.

حقیقت اسلام و ایمان در آخرین آیه مورد بحث در ترسیم تفاوت ایمان و اسلام و حقیقت هریک می فرماید:

قَالَتْ الْأَعْرَابُ آمَنَّا

برخی از صحرانشینان عرب گفتند: ما ایمان آوردیم.

این

گروه از صحرانشینان که به دروغ اعلام ایمان و اسلام می کردند، طایفه ای از «بنی اسد» بودند که در شرایط خشکسالی و قحطی به حضور پیامبر آمدند و برای دریافت کمک های مالی و غذایی اعلام ایمان کردند و گفتند: ما به آنچه بر پیامبر وحی شده است ایمان آورده و همه را گواهی می کنیم، امّا از جانب خدا پیام آمد که این گونه نیست. و بدین وسیله با خبر از باطن آنان معجزه و سند دیگری بر درستی رسالت پیامبر ارائه فرمود.

قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا

هان ای پیامبر! به آنان بگو: شما ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید ما اسلام آوردیم امّا هنوز ایمان در قلب شما وارد نشده است.

به باور برخی از مفسران از جمله «سعیدبن جبیر» منظور این است که: شما در حقیقت و در باطن ایمان نیاورده اید، بلکه از ترس اسارت و برای حفظ جان و به دست آوردن امتیازات مالی و کمک های غذایی اظهار اسلام می کنید.

در ادامه آیه با اشاره به جایگاه ایمان که قلب انسان است می فرماید:

وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ

امّا ایمان هنوز بر گستره دل شما در نیامده است.

«زجاج» می گوید: اسلام عبارت از اعلام قانون گرایی و فرمانبرداری از حق و پذیرش ره آورد وحی و رسالت است.

با همین اعلام است که امنیت انسان تضمین می گردد، امّا اگر این اعلام همراه با عقیده قلبی باشد، از آن به ایمان تعبیر می شود و به دارنده آن مسلمان و با ایمان می گویند؛ امّا کسانی که تنها با زبان اعلام اسلام کنند و به خاطر کسب امتیاز و دفع خطر به این شیوه روی آورند، اینان از

دایره ایمان بیرون هستند، گرچه به ظاهر مسلمان شمرده می شوند.

از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود:

الاسلام علانیه، والایمان فی القلب اسلام آشکار است و به وسیله زبان هویدا می شود، امّا ایمان یک واقعیت و عقیده قلبی است. و آن گاه با دست به سینه خویش اشاره کرد.

وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا

و اگر خدا و پیامبرش را فرمان برید، پاداش کارهایتان به طور کامل به شما می دهد و چیزی از آن را فرو نمی گذارد و ذره ای نمی کاهد.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بی گمان خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

پرتوی از آیات الف - تحریم سازافزارهای ترور شخصیت قرآن، کتاب زندگی است، کتاب مهر و رحمت، صفا و عشق، بشردوستی و مردم خواهی، عدالت و آزادی، پروا و ایمان، اخلاص و کرامت و ارزش های والای انسانی است.

به همین جهت، هم به زندگی و حیات شخصی سخت بها می دهد و آن را از خطرها پاس می دارد و برای گرامیداشت آن از راه احیای وجدان بشری، مقررات عادلانه و انسانی و مقررات کیفری همت می گمارد و هم به حیاتِ شخصیت و کرامت و وجاهت و اعتبار انسان. درست از این زاویه است که هم ترور شخص و به خطر افکندن زندگی او را سخت دشمن می دارد، و هم ترور شخصیت او را. در آیاتی که گذشت قرآن در این راه و در این هدف همه سازافزارهای ترور شخصیت و تهاجم به امنیت و کرامت انسان از سوی خودکامگان و زورمداران را به عنوان شگردهای ابلیسی و ضدبشری استبداد تحریم می نماید تا انسان با آرامش خاطر و امنیتِ همه جانبه

به زندگی و تلاش بپردازد. تا آزاد بیندیشد، آزاد سخن بگوید، آزادانه و مسئولانه و براساس عدل و داد عمل کند و از تهاجم به خویشتن از سوی گماشتگان انحصار و استبداد در امان باشد و احساس کند که نه تنها از دست تجاوزکار آنان در امان است که از زبان گزنده و فراتر از آن از اندیشه و فکر خمود و سنگواره ای و بسته آنان نیز در امان است، و در منطقه افکار فدخواهان و ددمنشان و زورمداران و انحصارگران نیز هدف تیرهای تهمت و افتراء و بدگمانی و بداندیشی قرار نخواهد گرفت، تا چه رسد به تیرهای کینه توزانه زبان و قلم آنان در سطح جامعه؛ برای نمونه:

۱- تحریم پندارها و گمان های ناروا و ناسنجیده در آیاتی که گذشت قرآن در راه ساختن جامعه انسانی و اخلاقی و خردمندانه و نوین خویش، نخست به صلح و آشتی فرا می خواند و راه های آن را ترسیم و همه را به آن موظف می سازد، آن گاه با اشاره به بسیاری از ریشه های تباهگر و آتش افروز و دشمن ساز را از بیخ و بن برکند و شرایط سالم و فضای درستی پدید آورد که چهار سرمایه بزرگ انسان - که جان، ثروت، خانواده و آبروی او باشند - در امنیت قرار گیرند و نه تنها از سوی دست و زبان زورمداران و عمله های مسخ شده آنان مورد تهاجم قرار نگیرند که در محیط اندیشه و فکر آنان نیز هدف پندارها و گمان ها و تئوری های توطئه ساز و توطئه پرداز واقع نشوند.

به باور ما در این راه است که قرآن با صراحت بسیار به ایمان آوردگان هشدار می دهد که از بسیاری از

گمان ها و پندارها دوری جویند اجتنبوا کثیراً من الظّن(۳۷۱)

و پیامبر گرامی می فرماید:

ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه، و ان یظن به السوء(۳۷۲)

به یقین خدا خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگری حرام کرده و نیز بدگمانی و پندار ناروا در مورد او را.

و اگر جامعه انسانی به این مرحله از ایمان اوج گیرد، آن گاه است که به امنیت راستین و وصف ناپذیری اوج گرفته است.

در این شرایط است که هم، چنین فرد و خانواده و جامعه قانون گرا و اخلاق گرا و بشردوست از بدگمانی و تهاجم به حیثیت و کرامت و آبروی دیگران حتی در منطقه فکر و اندیشه خلوت خویش خودداری می کند و از بداندیشی و توطئه پردازی و دنیای تیره و تاری که مبتلایان به این آفت برای خود و دیگران می سازند نجات پیدا می کند و هم می تواند به تعاون و همکاری و همراهی با مردم روی آورد و از انزوای اجتماعی و منطقه ای و جهانی رها شود و هم همگان از توطئه پردازی او آزاد می شوند و نفس راحت می کشند.

امیر مؤمنین گویی در اشاره به این بلای روانی است که می فرماید:

من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد(۳۷۳)

کسی که فکر خویشتن را از بدگمانی و بداندیشی پاس ندارد و به این آفت گرفتار گردد از هر کس و هر چیزی دچار ترس و توهم توطئه می شود.

پیامبر گرامی می فرماید:

ثلاث فی المؤمن لا یستحسن و له منهن مخرج، فمخرجه من سوء الظن اَنْ لا یحققه.(۳۷۴)

سه آفت است که برای انسان توحیدگرا و با ایمان ناپسند است و برای نجات از

آن ها نیز راه نجات و فرار دارد: از جمله آن آفت ها، بدگمانی است که راه فرار از تباهی های آن بها ندادن و گوش نسپردن به آن است.

و علی(ع) می فرماید:

ضع امر اخیک علی احسنه حتی یأتیک ما یقلبک منه. و لا تظنن بکلمه خرجت من اخیک سوء و انت بجد لها فی الخیر محملاً.(۳۷۵)

کار برادران و خواهران خویش را به نیکوترین صورت تفسیر کن، مگر اینکه دلیل خردمندانه و روشنی خلاف آن را نشان دهد. و هرگز نسبت به گفتاری که از آنان رسیده است - تا آن گاه که می توانی برای آن تفسیر نیکویی بیابی - گمان بد مبر.

۲- تحریم جاسوسی از شگردهای استبدادگران و سلطه جویان در راه به بند کشیدن دیگران، تجسس در امور و شئون مردم و راهیابی به زندگی خصوصی و خانوادگی و حریم آنان برای نجات یافتن دستاویزها و لغزش هایی است که آنها را چماقی برای پرونده سازی و اسارت و سرکوب آنان سازند و به پذیرش ستم و خودسری رام نمایند.

قرآن این شیوه ضد دینی و ضد انسانی را با صراحت بسیار محکوم و به همگان هشدار می دهد که: هان ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از پندارها بپرهیزید و به آنها بها ندهید... و هرگز در کار مردم جاسوسی نکنید... و لا تجسسوا.

بدین سان قرآن با صراحتی تفکرانگیز و بدون هیچ قید و شرط جاسوسی در زندگی دیگران و تلاش در کسب راز و رمز زندگی آنان و یا به دست آوردن اسرار و برملا نمودن آنها را گناهی بزرگ و کاری زشت و ظالمانه اعلام نموده و تحریم می کند.

این حکم در

زندگی خصوصی مردم؛ امّا در زندگی اجتماعی نیز همین برنامه و دستور باید به کار گرفته شود، مگر جایی که با سرنوشت جامعه و کیان امت ربط پیدا کند، که در آن صورت حکومت عادلانه و برخاسته از قدرت و اراده همین جامعه و مردم می تواند تشکیلاتی سالم و درستکار، با مدیریتی قوی و پرواپیشه و بشردوست و پاسخگوی به مردم و نمایندگان و برگزیدگان آنان و نقد و نظارت پذیر، با افرادی برجسته و وارسته و صاحبان نظر و اندیشه باز و توسعه یافته پدید اورد تا آنان دیدگان بینا و بیدار همین جامعه و حکومت برگزیده و برخاسته از این مردم باشند و در مواردی که به راستی احساس خیانت و نقشه های تجاوزکارانه نمودند، براساس حق و عدالت برای کشف آن براساس مقررات اقدام کنند! امّا نباید هرگز با دستاویز ساختن دشمن و یا توهم توطئه و اخلال در امنیت ملی و یا بهانه های رایج دیگر حریم حرمت مردم را در هم شکسته و این اصل اساس تحریم جاسوسی را نادیده گیرند و یا به بهانه خدمت به دین و جامعه به زندگی مردم وارد شوند و با شگردهای گوناگون از باز کردن نامه ها، بازرسی تلگراف ها، کنترل تلفن ها، شنود نهادن بر خانه ها و دفترها تا نفوذ دادن مهره ها و... امنیت را از مردم بگیرند، امید که چنین باد.

۳- تحریم غیبت غیبت و سخن گفتن از پشت سر دیگران نیز از سازافزارهای انسان های خوددوست و خودکامه و سازمان های بی پروا و ستم پیشه و گروه های خودسر و تجاوزکار است. اینان به جای نقد دیگران به طور آشکار و در جهت ارشاد و سازندگی آنان، به

بافتن رطب و یابس از پشت سر دیگران می پردازند و به بیان قرآن و روایات به دریدن پیکر بی جان برادر و خواهر مرده خویش دست می یازند و گوشت مرده می خورند و بوی تعفن می پراکنند و فضای جامعه را مسموم می سازند.

در آیاتی که گذشت دیدیم که قرآن، غیبت یا سخن گفتن از پشت سر دیگران - جز خودکامگان و ظالمانی را که با تحمیل اختناق و سانسور و سرکوب اجازه نقد و ارائه نظر نمی دهند و حق آزادی دیگران را پایمال می سازند و ستم می کنند - را سخت تحریم می کند، چرا که:

۱- نخستین حق از حقوق طبیعی انسان، حق حیات و زندگی اوست که سرچشمه و منشاء دیگر حقوق است و «غیبت» این ابتدائی ترین و گرانبهاترین حق را به خطر می افکند.

۲- بزرگترین سرمایه هر انسانی در زندگی، آبرو و کرامت و شخصیت اوست و غیبت آن ها را به خطر می اندازد و حرمت ها را بر باد می دهد و از ابزار ترور شخصیت است.

۳- غیبت بداندیشی و بدبینی پدید می آورد و رشته های پیوند و مهر و عواطف انسانی را در خانواده ها و جامعه ها می گسلد، و اعتمادها را می خشکاند و پایه های همکاری را ویران می سازد و ملت و دولت را از هم جدا می سازد.

۴- غیبت یکی از بزرگترین هدف های وحی و رسالت را - که تحقق اتحاد و هماهنگی و یکپارچگی جامعه، با وجود تنوع سلیقه ها و رنگارنگی اندیشه هاست - به خطر می اندازد و از ابزارهای تفرقه و پراکندگی است.

۵- غیبت بذر کینه و دشمنی را در مزرعه دل ها و کران تا کران جامعه بشری می پاشد و کشتارها و کشمکش ها پدید می آورد.

درست به خاطر همین ره آوردهای زشت و تباهی های فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، ملّی، فراملّی و جهانی آن است که اسلام آن را تحریم می کند و آن را گناهی زشت و نفرت انگیز اعلام می دارد.

پیامبر گرامی در تحریم این آفت امنیت فرمود:

یا معشر من آمن بلسانه و لم یؤمن بقلبه! لا تغتابوا المسلمین...(۳۷۶)

هان ای مردمی که به زبان ایمان آورده اید و نه با دل و جان، از غیبت مردم مسلمان دوری جویید و پشت سر دیگران حرف نزنید و ناروا نبافید.

و نیز فرمود:

الغیبته اسرع فی دین الرّجل من الاکلته فی جوفه(۳۷۷)

اثر تخریبی غیبت در دین و ایمان انسان از تباهگری خوره در وجود او سریع تر و نابودکننده تر است.

و فرمود:

من مات تائبا من الغیبته فهو آخر من یدخل الجنه، و من مات مصراً علیها فهو اول من یدخل النّار.(۳۷۸)

آن کسی که از غیبت دیگران توبه کند و در آن حال از دنیا رود، آخرین کسی است که وراد بهشت پرطراوت و زیبا می شود، و آن کسی که در حال غیبتِ دیگران و ادامه این گناه بمیرد، نخستین کسی است که به دوزخ درخواهد آمد.

۴- تحریم تمسخر و استهزاء دیگران این خصلت نکوهیده - که کسی به خود اجازه می دهد تا به جای احترام به دیگران و تکریم آنان - به تحقیر و تمسخر آنان بپردازد، از آفت خودبزرگ بینی و برتر و فراتر پنداشتن خویشتن و غرور و بدمستی و تکبر و خودخواهی جنون آمیز سرچشمه می گیرد و ثمره شوم بیماری های اخلاقی و انسانی دیگری است.

هنگامی که فردی از نظر ارزش های مادی و دنیوی، نظیر: ثروت، خانواده،

فامیل، منطقه زندگی، مرکب و وسائل تجملی و تشریفاتی، قیافه و چهره آراسته تر و زیباتر، و از نظر زورمداری و قدرت، یا حتی ارزش هایی چون: دانش و علم و معنویت و اخلاق پنداری، خود را جلوتر و پیشرفته تر و توانمندتر دید و دیگران را ناتوان تر پنداشت، آن جاست که به خود اجازه می دهد تا به جای سپاس پدیدآورنده نعمت ها و حمایت از محرومان، آنان را به تمسخر بگیرد و ریشخند کند و با تحقیر و توهین و تحمیل ذلت بر آنان احساس بزرگی نماید! و چه بسا با بکارگیری این شگرد شیطانی و این ابزار سیاست ابلیسی لایقان و شایستگان و آزادی خواهان و سلطه ناپذیران را به گونه ای از سر راه یکه تازی های خویش بردارد و با ترور شخصیت آنان، راه را برای ترور فیزیکی شان هموار سازد.

درست از این زاویه و با عنایت به آثار تباهگر این شیوه نکوهیده است که قرآن به مردم با ایمان هشدار می دهد و آن را تحریم می کند: یا ایهاالذین آمنوا لا یسخر قوم من قومٍ...(۳۷۹)

۵- تحریم عیب جویی قرآن در اندیشه ساختن جامعه برتر، جامعه نمونه، جامعه ادب و اخلاق و جامعه رعایت حقوق و حرمت و امنیت انسان هاست، و آفت عیب جویی و عیب تراشی و طعنه زدن به یکدیگر با این هدف والا سخت ناسازگار است و امنیت انسان ها را به خطر می افکند و تباهی ها و کشتارها و جنگ ها ممکن است پدید آورد. درست به همین دلیل است که قرآن عیب جویی را با صراحت بسیار تحریم می کند و می فرماید: و شما مردم با ایمان و شایسته کردار عیوب یکدیگر را مجویید.

و لا تلمزوا انفسکم.(۳۸۰)

پیامبر گرامی در این مورد در

سخنانی ماندگار، عصرها و نسل های مسلمان را مخاطب ساخت و فرمود:

یا معشر مَن آمن بلسانه و لم یؤمن بقلبه! لا تغنابوا المسلمین، و لا تتبعوا عوراتهم، فانه من یعتبع عوره اخیه یتبع الله عورته، و من یتبع الله عورته یفضحه فی جوف بینه(۳۸۱)

هان ای کسانی که به ظاهر و زبان ایمان آورده اید، نه با دل و عمل! پشت سر مسلمانان حرف نزنید و عیوب نهانی آنان را نجویید، چرا که آن کسی که نهان برادر و خواهر دینی یا نوعی اش را بجوید و عیب او را بخواهد، خدا به کیفر کارش عیوب و اسرارش را برملا می سازد و در دل خانه اش رسوایش می کند.

و امام صادق فرمود:

من روی علی مؤمنٍ روایهً یُرید بهاشینه، و همدم مروته، لیسقط من اعین الناس اخرج الله من ولایته الی ولایته الشیطان، فلا یقبله الشیطان!(۳۸۲)

آن کسی که در اندیشه عیب جویی و به خطر افکندن آبرو و کرامت انسانِ شایسته کرداری سخنی نقل کند، خدا او را از قلمرو مهر و رحمت خویش بیرون رانده و به قلمرو وسوسه های شیطان گسیل می دارد و شیطان نیز او را نمی پذیرد!

۶- مارک زدن و لقب ناروا تراشیدن بسیاری از خودکامگان یا عمله های بی بند و بار و بی پروا و بت ساز و بدزبان آنان در راه تحکیم پایه های خودسری و استبداد و تحقیر و از میان برداشتن انسان های آزادیخواه و آزادمنش و سلطه ناپذیر و یا جریانهای حق طلب، می کوشند تا با مارک زدن و نام و عنوان زشت تراشیدن به آنان، شخصیت آنها را بکوبند و اندیشه و فکر رهایی بخش و ستم ستیز آنان را بی اثر سازند و با ترور شخصیت آنان راه را

برای به بند کشیدن و یا ترور فیزیکی شان باز کنند.

در این راستاست که سلطه جویان و توپخانه های دروغ پراکنی آنان از سویی برای خود و مهره های خود لقب های دهن پرکن و دروغین می تراشند و از آنان بت می سازند، و در برابر آن به مخالفان ستم، لقب های زشت می گذارند و آنان را فاسق، بی بندوبار، فاسد، مفسد، توطئه گر، مهره بیگانه، جاسوس و... نثار می کنند و حقایق را تحریف می نمایند!

قرآن شریف، درست برای آفرینش امنیت و آزادی و کرامت و تضمین حیات شخصی و حیات معنوی انسان ها این شیوه زشت و ظالمانه خشونت طلبان و بداندیشان را تحریم می کند و می فرماید: اگر به راستی ایمان دارید به یکدیگر القاب و عناوین زشت متراشید و با آن ها یکدیگر را یاد نکنید. و لا تنابزوا بالألقاب.(۳۸۳)

ب – منشور برابری همه انسان ها به گونه ای آفریده شده اند که هماره در اندیشه کمال و ترقی و رشد هستند و می کوشند تا به اوج کرامت و ارجمندی دست یابند. و درست از این دیدگاه است که به وسایل گوناگونی توسل می جویند تا خود را برتر و بالاتر از دیگران بسازند؛ برای نمونه:

۱- گروهی برتری را در ریشه و تباهر می پندارند و می کوشند که تا با تمسک به برتری نژادی و خانوادگی خویش خود را برتر از همگان به خورد دیگران بدهند.

۲- گروهی ملاک برتری را در ثروت و امکانات بادآورده می نگرند، به همین جهت در این راه تلاش می کنند و ثروت هنگفت خود را به رخ دیگران می کشند تا برتری آنان را بپذیرند و سلطه انحصاری و استبداد و قارونی آنان را گردن گذارند.

۳- بخری میز و قدرت و زور بادآورده

و تشریفات افسانه ای را...

۴- برخی عناوین و القاب پر زرق و برق و پرطمطراق را به همین جهت با واسطه و بی واسطه به خود لقب می بخشند و تا حزب خدا و سایه خدا و... بالا می روند.

۵- و برخی دیگر دانش و فرهنگ و ارزش های اکتسابی را...

در آیاتی که گذشت قرآن شریف ملاک برتری نژادگرایان و زرداران و زورمداران و ریاکاران و عوامبازان را مردود می شمارد و ملاک و معیار برتری را در ارزش های نوین و ماندگار و ثمربخش و زندگی سازی چون: آگاهی و ایمان، شایسته کرداری و آزادمنشی، رعایت حقوق و کرامت دیگران، تقوا و پروا و اخلاص راستین عنوان می دهد و هر چیزی که در راه رعایت حقوق بشر و مرزهای مقررات خدا و حقوق انسان ها نباشد، به آن بها نمی دهد، گرچه دانش و ایمان و اخلاق خشک و بیروح و فریبکارانه ای باشد که در راه سلطه گری به کار افتد و آن را به عنوان ارزش گرایی جا زنند تا مردم را به بند کشند، و بدین سان با در هم نوردیدن ارزش ها و ملاک های دروغین و برتری طلبانه و استبدادخیز، منشور برابری انسان ها را به تابلو می برد که:

هان ای انسان ها، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و به صورت تیره ها و قبیله ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، بی گمان ارجمندترین شما در پیشگاه خدا پرواپیشه ترین شماست.

و چه پروایی برتر از پروا داشتن از مال، جان، ناموس، آزادی، امنیت، کرامت و حرمت انسان ها یا رعایت حقوق بشر!

پیامبر گرامی در این مورد فرمود:

ان الله یا ینظر الی احسابکم، و لا الی انسابکم، و لا الی اجسامکم و

لا الی اموالکم، و لکن ینظر الی قلوبکم، فمن کان به قلب صالح تحسنن الله علیه، و انما انتم بنو آدم و احبکم الیه اتقاکم.(۳۸۴)

هـان ای مردم! خـدای فرزانـه، نه به ریشه و تبـار شـما می نگرد و نه حسب و نسب شـما؛ نه به جسم زیبـای شـما می نگرد و نه ثروت های بادآورده شـما، بلکه ذات پاک و بی همتای او به قلب های اصـلاح شده و اندیشه های اصـلاحگر و بشردوست می نگرد و به آن هـا مهر و رحمت می آورد و بهـا می دهـد. آگاه باشـید که همه شـما فرزنـدان آدم هستیـد و در انسانیت برابر و محبوب ترین شما در پیشگاه خدا باتقواترین شماست. ۱۵. ایمان آوردگان، تنها آن کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده [و] آن گاه [در این گزینش راه]تردید نکردند و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد نمودند. اینان همان راستگویان [و درست کرداران هستند.

۱۶. [هان ای پیامبر! به آنان بگو: آیا [با این گفتارتان خـدا را از [دین باوری و] دینداریتان آگاه می سازید؟! در حالی که خدا آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است می داند، و خدا به هر چیزی داناست.

۱۷. آنان بر تو منت می نهند که اسـلام را برگزیده اند! بگو به اسـلام آوردنتان بر من منت مگذارید، بلکه خداست که بر شما منت می نهد که شما را به ایمان راه نموده است اگر [در گفتارتان]راستگو باشید.

۱۸. به یقین خدا نهفته آسمان ها و زمین را می داند، و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست.

تفسیر نشانه های ایمان راستین از دروغین در آخرین آیه بخش گذشته سخن از تفاوت اسلام و ایمان بود، اینک

در نخستین آیه مورد بحث در اشاره به نشانه هایی ایمان خالصانه و حقجویانه و عاشقانه از ایمان ظاهری و دروغین و سوداگرانه و یا گرایش خداجویانه از گرایش های فعلی و ظاهری و سودجویانه می فرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

ایمان آوردگان واقعی تنها آن کسانی هستند که به خدا و پیام آورش به راستی ایمان آورده و پس از آن گرایش و ایمان آگاهانه و خالصانه هرگز شک نیاورده و با دارایی و جان های خویش در راه او به جهاد برخاسته اند.

أُوْلَئِكَ هُمْ الصَّادِقُونَ آری، اینان هستند که راستگویان و راست کردارانند. اینان هستند که در گفتار خویش صداقت دارند، نه آن کسانی که چیزهایی بر زبان می آورند که در اعماق قلب و ژرفای دلشان اثری از آنها نیست.

* * *

در این مورد آورده اند که: پس از فرود این آیات گروهی از صحرانشینان عرب به حضور پیامبر شرفیاب شدند و سوگند یاد کردند که به راستی ایمان آورده اند و در اسلام و ایمان خویش راست می گویند. آن گاه بود که این آیه فرود آمد که:

قُلْ أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ

هان ای پیامبر! به آنان بگو: آیا شما می خواهید خدا را از چگونگی ایمانتان آگاه سازید؟! خدا از ایمان شما و نشانه های آن آگاه است و نیازی به خبر دادن و وصف نمودن آن نیست.

در آیه شریفه نوعی پرسش انکاری و توبیخی است و به آنان می گوید: شما چگونه به خود چنین اجازه ای را می دهید که خدا را از چگونگی دین باوری و دینداریتان آگاه کنید؟ آیا نه این است که او از

همه چیز آگاه است؟

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

در حالی که خدا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، همه را می داند و از همه آنها آگاه است؛ چرا که آن کسی که علم و دانایی وصف ذاتی اوست، همه چیز را می داند، و نیاز به آگاهی و دانش دیگری ندارد که به برکت آن آگاهی اش بیشتر شود؛ درست همان گونه که به آموزش از دیگران بی نیاز است. و داستان دانش و آگاهی خدا و بی نیازی او از دیگران در این مورد، بسان «قدیم» و سرچشمه هستی و حیات بودن اوست که نیازی به آفریننده و پدیدآورنده ندارد.

وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدا از همه چیز آگاه و به هر چیزی داناست.

* * *

در مورد سومین آیه مورد بحث آورده اند که: گروهی از همین صحرانشینان به حضور پیامبر شرفیاب شدند و گفتند: ای پیامبر خدا! ما مردمی هستیم که بدون کشمکش و پیکار به وحی و رسالت و اسلام و قرآن ایمان آوردیم، امّا فلان قبیله با شما به پیکار برخاستند. آن جا بود که در پاسخ آنان این آیه شریفه بر قلب پیامبر فرود آمد که:(۳۸۵)

يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا

هان ای پیامبر! آنان بر تو منت می نهند که اسلام را برگزیده اند؟

قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ

به آنان بگو: به خاطر اسلام آوردنتان بر من منت مگذارید؛

بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بلکه خداست که بر شما منت می نهد که شما را به راه ایمان راه نمود، تازه اگر در گفتارتان در گزینش ایمان و

گرایش راستین به اسلام راستگو باشید - آری، او بود که دلیل ها و برهان های خود را بر شما باراند و موانع رشد و راهیابی را از سر راه شما و از ذهن و فکرتان کنار زد و به شما توفیق راهیابی و حقگرایی ارزانی داشت.

* * *

و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

خدا نهان آسمان ها و زمین را می داند.

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و ذات پاک و بی همتای او به آنچه شما انجام می دهید بیناست.

پرتوی از آیات در آیات روح پرور و انسان سازی که گذشت، قرآن به اساسی ترین نشانه های ایمان و وصف ایمان آوردگان راستگو و راست کردار اشاره می کند و چندین ویژگی اساسی و محوری را به تابلو می برد:

۱- استواری و ثبات قدم در ایمان این نخستین نشانه یک ایمان راستین و برخاسته از دل و جان و سربرآورده از ژرفای قلب است که انسان را از دودلی و تردید، تزلزل و ناراحتی و ناخالصی نجات می دهد و به او نعمت ثبات قدم و استواری و راستی و اخلاص و هماهنگی دل و زبان ارزانی می دارد. آن جاست که گفتار چنین کسی را می توان اعتماد کرد و وعده اش را می توان انتظار وفا داشت و عهدش را می توان به حساب آورد و کردارش را می توان دید که هماهنگی با ادعاها و گفتارش دارد یا نه؟

انماالمؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا...

۲- تلاش و مبارزه در راه خدا

این دومین وصف و نشان مردم توحیدگرا و با ایمان است که جهاد و تلاش و تحرک و شور و نشاط

دارند. از خمودی و سکون و رخوت و مردگی برکنارند، با این تفاوت که یکی برای قدرت ناآرام است و دیگری برای ثروت و سومی برای هوای دل و چهارمی برای آرزوهای دور و دراز و پنجمی برای شهرت و ستایش و... امّا انسان توحیدگرا و ساخته شده، جهاد و حرکت و شور و زندگی اش برای خدا و احیای حقوق بندگان اوست و تأمین و تضمین حقوق بشر، نه پایمال ساختن آن به گونه ای که در افکار ملّی و فراملّی و جهانی انگشت نما گردد. چرا که این در شأن یک انسان عادی هم نیست، تا چه رسد به مدعیان توحید و تقوا و ایمان و پروا.

وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ ..:(۳۸۶)

بارخدایا، به ما آگاهی و بینشی ژرف ارزانی دار تا در پرتو گرایش به اسلام راستین، به اوج ایمان پر کشیم. به ما توفیقی ارزانی دار تا در پرتو ایمان به ذات پاک و بی همتایت، هر لحظه درک و دریافت تازه ای از هستی و هستی بخش به ما ارزانی داری، و پرده های غرور و غفلت را از برابر دیدگانِ ظاهری و باطنی ما کنار زنی و از نور روشنگرش بر عواطف و احساسات ما پرتو افکنی و ما را توفیق انسانی اندیشیدن و انسانی زیستن و رعایت حقوق و حرمت و کرامت انسان ها عنایت کنی که تو بر هر کاری توانایی.

تفسیر اطیب البیان

سوره حجرات ، غرض سوره : ذکر مسائلی از قوانین و شرایع دین ، بیان کیفیت ادب بنده در برابر خدا ورسولخدا ص با ذکر تفاضل و برتریهای افراد و بیان حقیقت ایمان و اسلام

(۱) (یا ایها الذین امنوا لا تقدموا

بین یـدی الله ورسوله واتقوا الله ان الله سـمیع علیم): (ای کسانی که ایمان آورده ایـد در حکم کردن از خـدا و رسول او پیشـی نگیرید و از خدا پروا داشـته باشـید همانا خداوند شنوا و داناست)مراد از (بین یدی) مسأله و مقام حکمرانی است ، می فرماید ای اهل ایمان هیـچ حکمی را بر حکم خدا و رسولش مقدم نکنید و یا قبل از گرفتن حکم و دسـتور خداو رسول درباره حکم چیزی سـخن مگوئید و یا پیش از اخذ دستور عملی از جانب خداو رسول کاری را انجام ندهید و از خدا پروا داشته و ملبس به لباس عبودیت و بنـدگی باشـید و به محدوده اوامر و نواهی الهی پایبنده بوده و به حدود آن تجاوز نکنید چون خداوند شـنوای اقوال شما و دانا به ظاهر و باطن شماست .

(۲) (یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون): (ای کسانی که ایمان آورده ایـد، صـدای خود را بلنـدتر از صـدای رسولخـدا ص برنیاورید و با او به صوت بلند سخن مگوئیـد، آنچنـان که خودتـان بـا یکـدیگر سـخن می گوییـد، تـا مباداعمالتان نادانسـته ، بی نتیجه و باطل شود)یعنی ای مؤمنان وقتی با پیامبر ص سـخن می گوئیـد به منظور حفظ احترام و تعظیم آن حضـرت بکوشـید. صدایتان بلندتر از صدای آن حضـرت نباشـد چون این عمـل دو ایرادبزرگ دارد، یـا به منظور توهین به آن جناب است که این عمل کفر است و یا فقط بی ادبی و نادانی است که موجب می

شود فرد رعایت مقام رسول الله ص را ننماید. در ادامه می فرماید با آن حضرت همانطور که با یکدیگر صحبت می کنید و قیل و قال به راه می اندازید، سخن مگوئید، چون رعایت ادب بندگی اقتضاء می کند با رسول خدا ص به نرمی و آرامش سخن بگوئید و چنانچه بر سر آن جناب فریاد زده و صدایتان را بر اوبلند کنید اعمالتان به جهت جهلتان ، حبط و باطل می شود(۴۳).و این بطلان اعمال قبل از اینکه به جهت نهی الهی باشد، ناشی از عظمت و زشتی این فعل است .از این آیه استفاده می شود که غیر از کفر، گناهان دیگر مثل بلند کردن صدا بر رسول خدا ص نیز باعث حبط عمل می شود.

(۳) (ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفره و اجر عظیم): (بدرستی کسانی که صوت خود را در برابررسولخدا ص آهسته می کنند، کسانی هستند که خدا دلهایشان را برای تقوی آزمایش کرده و ایشان مغفرت و اجری عظیم دارند)می فرماید کسانی که صوتشان را در برابر رسولخدا ص بلند نمی کنند، بلکه به قصداحترام و تعظیم خدا و پیامبر خدا آن را آهسته و کوتاه می نمایند، کسانی هستند که خداقلبهای آنها را به جهت تقوی تمرین و عادت داده ، یا این مشقتها را به دلهایشان تحمیل کرده تا قلبهایشان به تقوی عادت کند. و ایشان هم آراسته به صفت تقوی شده اند و ازآنجا که عاقبت نیک از آن تقوی است (و العاقبه للتقوی)(۴۴) خداوند به آنها وعده جمیل آمرزش و اجری بزرگ می دهد.

(۴) (ان

الـذین ینادونـک من وراء الحجرات اکـثرهم لاـ یعقلـون): (همانـا کسـانی که تـو را از پشت دیوارهـای اتـاق بانـگ می زننـد، بیشترشان تعقل ندارنـد)خـدای متعال در این آیه افراد بی ادب و جفاکار نسـبت به حق رسولخدا ص رامذمت کرده و ایشان را به نادانی توصیف می کند، بطوریکه گویا در این بانگ وفریادشان مانند چهارپایان و حیوانات هستند.

(۵) (ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکـان خیرا لهم و الله غفور رحیم): (و اگرآنها صبر می کردنـد، تا تو از خانه به سویشان درآیی ، برایشان بهتر بود و خـدا آمرزنده ومهربان است)یعنی اگر این جفاکاران بی ادب صبر کنند و تو را صدا نزنند تا وقتی که خودت برای دیـدنشان از خـانه بیرون بیـایی برایشـان بهتر است ، چون در این کـار هم رعـایت ادب نیکولحـاظ شـده و هم تعظیـم و احـترام مقـام رسـالت ، و این امر آنهـا را، به معفرت خـدا ورحمت او نزدیـک می کنـد و او آمرزنـده ایست که عمل جاهلانه آنها را می آمرزد چون از روی تعقل نبوده است .

(۶) (یـا ایها الـذین امنوا ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا ان تصـیبوا قوما بجهاله فتصـبحوا علی مافعلتم نادمین): (ای کسانیکه ایمان آورده اید، اگر فرد فاسقی با خبری به نزدتان آمد، پس تحقیق کنید تا مبادا ندانسته به قومی بی گناه حمله کنید و بعدا از عمل خود پشـیمان شویـد)(فـاسق) یعنی کسـی که از طاعت خارج شـده و به معصـیت گرایش یابـد. و (نباء) یعنی خبر مهم و عظیم الشأن ، (تبین) به معنای ایضاح و اظهار است .می فرماید: ای کسانیکه ایمان آورده

اید اگر فاسقی به نزد شما خبر مهمی آورد،تحقیق کنید و جوانب آن را آشکار سازید تا به حقیقت آگاه شوید، و مبادا بدون جهت و از روی نادانی بر قومی بتازید و بعدا که آگاه شدید از رفتاری که کرده اید نادم وپشیمان شوید. در روایات آمده که این شخص فاسق ولیدبن عقبه ابن محیط برادر مادری عثمان بوده و او کسی است که بعد از سعدبن ابی وقاص والی کوفه بود و در حالت مستی در پیشاپیش مردم به نماز ایستاد و نماز صبح را چهار رکعتی خواند€ سپس گفت می خواهید بیشتر برایتان بخوانم ؟ و وقتی خبر به عثمان رسید او را عزل کرد و حضرت امیر ع به او حد زدند. اما درخصوص شأن نزول این آیه نقل شده که رسولخدا ص ولید را به جانب بنی مصطلق فرستاد تا از آنها زکات بگیرد و وقتی او به نزدیک آنهارسید آنها سواره به استقبال او آمدند و او پنداشت که آنها می خواهند با او بجنگند، پس بسوی رسول الله ص بازگشت و گفت : اینها مرتد شده اند و زکات ندادند. و وقتی رسولخدا برای تحقیق عازم آن قبیله شدند، آشکار شد که حقیقت امر چه بوده و دراینجا بود که این آیه نازل شد.پس از همین آیه استفاده می شود که اصل عقلایی اینست که وقتی فرد مطمئن وغیرفاسقی خبری را آورد به آن ترتیب اثر داده شود .

(۷) (و اعلموا ان فیکم رسول الله لویطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم ولکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون

): (و بدانید که رسولخدا در میان شماست باید که از او اطاعت کنید و اگر او از شما در بسیاری امور اطاعت کند خود شما به هلاکت می افتید ولیکن خداوند ایمان را محبوب شما کرد و آن را در قلبهایتان زینت داد و کفر و فسوق وعصیان را مورد نفرت شما قرار داد، این چنین کسانی رشد یافتگانند)(عنت) یعنی گناه و هلاکت و (طوع) یعنی اطاعت و انقیاد، آیه شریفه در مقام آنست که بفرماید: وقتی رسولخدا ص در بین شماست ، شما باید در حوادثی که با آن مواجه می شوید به او رجوع کنید و از او نظر بخواهید، و او نه تنها نباید خبر فاسقان رابدون تحقیق بپذیرد، بلکه از تمایلات و خواسته شما نیز نباید اطاعت کند، چون این عملی جاهلانه است که فرد آگاه و اعلم از زیردست خود که نادان است پیروی کند، واگر چنین کند و در بسیاری از امور به دلخواه شما رفتار نماید، خودتان به زحمت می افتید و هلاک می شوید. اما چنین نخواهد شد چون خدا ایمان را محبوب دلهایتان کرده و آن را برایتان زینت داده و کفر و خروج از طاعت و ارتکاب معصیت را در نظرشما مکروه و ناپسند نموده ، در نتیجه شما رشد یافته هستید و گرفتار هلاکت و جهالت نمی شوید، همانطور که فطرت انسانی همواره طالب رشد و رسیدن به حق است و ازگمراهی و جهالت متنفر می باشد.

(۸) (فضلا من الله و نعمه و الله علیم حکیم): (این فضل و نعمتی از جانب خداست و خدا دانا و درست کردار است

)یعنی اینکه خدا ایمان را محبوب دلهای شما کرد و قلبهایتان را از کفر و فسق وعصیان متنفر نمود، صرفا عطیه و نعمتی از جانب اوست ، نه اینکه عوض و بدلی در قبال آن عاید پروردگار شود و البته خدا این عمل را بیهوده و گزاف هم ننموده ، بلکه مطابق مصلحت و علتی صورت گرفته ، چون خداوند علیم است و می داند نعمت خود را به چه کسانی بدهد و حکیم است لذا هرگز بدون مصلحت و حکمت عملی را انجام نمی دهد.

(۹) (و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفی ء الی امرالله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل واقسطوا ان الله یحب المقسطین): (و اگر دو گروه از مؤمنان با هم نزاع کردند، میان آنها اصلاح کنید، پس اگر آشکارشد یکی از آنها بر دیگری ستم کرده ، با آن گروه باغی قتال کنید تا به حکم اجبار تسلیم امر خدا شود و اگر به سوی خدا برگشت میان آن دوطائفه به عدل اصلاح کنید، و عدالت را برقرار نمایید، چون خدا عدالت گستران رادوست می دارد)می فرماید اگر بین دو گروه از مؤمنان جنگ و درگیری واقع شد، وظیفه شمامسلمانان این است که میان آنها اصلاح و میانجیگری کنید و اگر معلوم شد که یکی ازآنها بر دیگری ستم نموده ، با آن طائفه ای که تعدی کرده و بدون حق به دیگری ستم رواداشته ، مبارزه کنید تا به امر خدا بازگردند و دستورات الهی را گردن نهند، پس اگر با قتال شما طائفه متجاوز سرکوب شد و

به اوامر خدا گردن نهاد، آن وقت در مقام اصلاح میان آنها برآیید و اصلاح شما توأم با عدل باشد یعنی احکام الهی را در مورد هر کسی که مورد ستم و تجاوز واقع شده (مثلا کسی از او کشته شده و یا عرض و مال و حق او ضایع شده) اجراء کنید، و به هر یک ، آن حقی را که استحقاق آن را دارند اعطاء کنید وعدالت را برقرار نمایید، چون خدا عدالت گستران را به خاطر عدالتشان دوست دارد.بدیهی است که اگر جنگ میان دو گروه باشد که یکی پرچم اسلام را برافراشته و دیگری غیرمسلمان است ، در این صورت یاری و نصرت گروه مسلمان واجب است .

(۱۰) (انما المؤمنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون):(همانا مؤمنان برادر یکدیگرند، پس میان برادران خود اصلاح کنید و از خدا پروانمایید، شاید مورد رحمت او قرار بگیرید)یعنی ارتباط میان مؤمنان منحصر است در ارتباط اخوت ، بنابراین واجب است که میان این برادران صلح برقرار باشد، در نتیجه اگر دو گروه از مؤمنان در مقابل هم ایستادند بر سایرین واجب است که میان برادران خود صلح برقرار کنند و رعایت آداب برادری را در مورد هر دو طائفه بنمایند، آنگاه در مقام خیرخواهی و موعظه به هر سه طائفه ، یعنی دو گروه مقاتله کننده و طائفه اصلاحگر می فرماید: از خدا بترسید، باشد که مشمول رحمت حق واقع شوید. و اخوت و برادری یک معنای تشریعی و اعتباری درمیان مسلمانان است که آثاری نیز دارد(۴۶) .

(۱۱) (یا ایها الذین امنوا لایسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا

خیرا منهم ولا نساء من نساء عسـی ان یکن خیرا منهن ولا تلمزوا انفسـکم و لا تنابزوابالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان و من لم یتب فاولئک هم الظالمون): (ای کسانیکه ایمان آورده ایـد هیـچ قومی قوم دیگر را مسـخره نکنـد، چه بسا که از ایشان بهترباشـند، و هیـچ یـک از زنـان حق ندارنـد زنان دیگر را مسـخره کننـد چون چه بسا آنها ازایشان بهتر باشـند و هرگز عیوب خودتـان (یکـدیگر) را برملا نکنیـد و لقب بـد به یکدیگرندهیـد، که این بـد ذکریست که بعـد از ایمان باز هم یکـدیگر را به فسوق یاد کنید، هر کس توبه نکند، پس ایشان همان سـتمکارانند)(سـخریه) به معنای استهزاء می باشد، که عبارتست از اینکه انسان با زبان یا اشاره یاتقلید از عمل کسی ، قصد تحقیر و تخفیف او را داشته باشد و شنوندگان و بینندگان ازعمل او بخندند. و قوم به معنـای جمـاعتی از مردان است به همین دلیل و برای تأکیـدمطلب و اینکه این عمل در بین زنان شایعتر است ، مجـددا نهی از اسـتهزاء را برای زنان بیان می نمایـد. و سـپس در مقام بیان حکمت نهی می فرمایـد چه بسا که گروه مسـخره شونده از گروه مسـخره کننده در نزد خدا بهتر باشـند. پس بطور کلی مسلمانان چه مرد وچه زن نباید در صدد تمسخر یکدیگر برآیند و نبایـد عیوب خودشـان را فـاش کننـد، چون مسـلمانانی که در یـک جامعه زنـدگی می کننـد، در حقیقت همه از همنـد و فاش کردن عیب دیگری عینا مانند فاش کردن عیب خود فرد می باشد و فرد عاقل هرگز عیوب خود را نزدغیر اظهار

نمی کنـد و در ادامه می فرماید: به یکدیگر القاب زشت ندهید و لقب زشت لقبی است که در مقام مذمت یک فرد به او گفته شود، و برای توضـیح مطلب می فرمایداین بد ذکریست که مردمی را که ایمان آورند، به سبب فسوق قبلی ، به فسق یاد کنند و به ایشان طعنه بزنند و یا بدعلامتی است اینکه انسانی را بعد از ایمان ، به علامت زشت گذشـته یاد کنند مثلا کسی که مرتکب گناهی شـده و بعـدا توبه کرده نباید تا ابدالدهر به اوبگویند فلانکاره (مثلا شـرابخوار، قمارباز و...) و یا شاید معنا این باشد که این بـدعلامتی است که فرد بـا بـدگویی از مردم برای خـود قرار می دهـد و همه او را به عنـوان فردی بـدزبان و تمسـخرکننده بشناسـند.و در انتها می فرماید: هر کس از این گونه گناهان توبه نکند و دست برندارد، حقیقتاسـتمکار است ، چون خداوند از این امور نهی نموده و با این وجود این گونه افراد اعتنایی به این نهی ندارند و آن را عمل بدی نمی دانند.

(۱۲) (یا ایها الـذین امنوا اجتنبوا کثیرا من االظن ان بعض الظن اثم و لاتجسـسوا ولا یغتب بعضـکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحیم): (ای کسانی که ایمان آورده اید از بسـیاری از گمانهادوری کنید، همانا بعضی از گمانها گناه است و از عیوب مردم تجسس نکنید و پشت سریکدیگر غیبت ننمائید، آیا یکی از شما هست که دوست بدارد، گوشت برادر مرده خودرا بخورد؟ قطعا از این کار کراهت دارید و از خدا پروا کنید همانا خداوند

توبه پـذیرمهربان است)مراد از گمانی که در این آیه نهی شده گمان بد و سوءظن است وگرنه در مورد گمان خوب سـفارش شده است همچنانکه می فرماید (لولا اذ سـمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسـهم خیرا(۴۷) چرا مؤمنـان وقتی تهمتها را می شنونـد به یکـدیگر حسن ظن نمی ورزنـد؟)و مراد از اجتنـاب از سوءظن اجتنـاب از پـذیرفتن و تلقی آنست (چون خود گمـان وظن نوعی ادراک نفسانی است که انسان نمی تواند مانع آن شود) به همین دلیل هم فرمودبعضـی از گمانها گناه است ، یعنی سوءظنی که انسـان به آن ترتیب اثر دهـد و به شـخص مظنون تهمت زده یا توهین کنـد، گناه محسوب می شود.و اینکه فرمود (کثیرا من الظن) برای اشاره به این است که گناه ظن سوء فی نفسه زیاداست و شاید هم می خواسـته بفهماند که از بسیاری از مظنه هـا اجتنـاب کنیـد، چه آنهایی که می دانیـد گناه است و چه آنهایی که نمی دانیـد، تا نتیجتا یقین بیابیـد که از ظن گناه و سوءاجتناب کرده ایـد. در ادامه اهل ایمان را از تجسـس و تفحص در امور پنهانی مردم بازمی دارد، یعنی می خواهـد بفرماید، ای اهــل ایمــان عیـوب مســلمانان را پی جـویی وتفحص نکنیــد و امـوری را کـه صـاحبش مایـل اسـت مخفی بمانــد، فـاش نسازید.سـپس مردم را از غیبت یکدیگر نهی می کند، و غیبت یعنی اینکه در غیاب شخصی چیزی بگوییم که وجدان ما، ما را از آن نهی می کنـد و یـا چیزی بگوییم که اگر آن فرد،آن را بشـنود نـاراحت می شود و علت نهی از غیبت آنست که اگر جو غیبت در

جامعه حاکم شود، امنیت ارتباطات زایل می شود و عمل غیبت مانند خوره ایست که در بدن جامعه راه می یابد و اعضای آن را یکی پس از دیگری فاسد می سازد تا جائی که به کلی رشته حیات آن قطع شود و غیبت ابطال هویت و شخصیت اجتماعی افرادیست که خودشان حضور ندارند و نمی توانند از خود دفاع کنند و اینکه غیبت را به خوردن گوشت برادر مرده فرد تشبیه نموده به جهت آنست که اولا شخص غیبت شونده برادردینی فرد غیبت کننده است و چون بی خبر است و نمی تواند از خود دفاع کند، مانندشخص مرده است . و در عین حال اگر ما عیب کسی را در حضور او بگوئیم می تواندخودش اتهام را از خود برطرف کند همانطور که اگر بدن شخص زنده ای آسیبی ببیندمی تواند آن را ترمیم کند، اما شخصی که حضور ندارد و ما عیب او را بگوییم ، مانند این است که به اعضای بدن مرده ای آسیب بزنیم و بدیهی است که بدن مرده قادر به ترمیم وجبران آن آسیب نیست .و این مثالی که قرآن می زند امری ثابت و محقق است چون هرگز هیچ کس راضی نمی شود که گوشت برادر مرده اش را بخورد و کراهت از این امر، مسأله ای محقق وقطعی است به همین صورت غیبت سایر مؤمنان نیز باید مورد نفرت و کراهت انسان باشد.و در مقام تأکید نهی می فرماید: از خدا بترسید و پروا داشته باشید از اینکه مرتکب سوءظن و غیبت و سایر گناهان شوید و در عین حال اگر تاکنون مرتکب این اعمال

شـده ایـد، اکنون توبه کنید و دست بردارید، چون خدا بسـیار توبه پذیر(۴۸) است و نسـبت به بنـدگان تائبش لطف و مهربانی دارد و آنها را می بخشد.

(۱۳) (یـا ایهـا النـاس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شـعوبا و قبائل لتعارفواان اکرمکم عنـد الله اتقیکم ان الله علیم خبیر): (ای مردم مـا شـما را از یـک مرد و زن خلـق کردیـم و شـما را بصـورت جماعـات بزرگ و کـوچکی قرار دادیـم تـا یکـدیگر رابشناسـید، همانا گرامیترین شما نزد خدا باتقواترین شماست ، بدرستی که خدا دانا و آگاه است)(شعب) یعنی قبیله بزرگ و (قبیله) یعنی جماعتی کوچک از مردم .در این آیه شـریف می خواهـد ریشه تفاخر به انساب را قطع کنـد، لـذا می فرمایـد: ای مردم ما همه شـما را از یک پـدر و مادر (آدم و حوا) آفریده ایم و همه شـما از آن دو نفرمنتشـر شده اید و بصورت اجتماعات مختلف و اقوام گونـاگون درآمـده ایـد، پس بایکـدیگر تفـاخری در نسب و تفاوتی در ریشه و اساس نداریـد و این گوناگون نمودن شـمابرای این بود که از یکدیگر تشـخیص داده شوید و بتوانید یکدیگر را بشناسید و ائتلاف وتعاون داشته باشید وگرنه شمـا بر یکـدیگر کرامت و برتری نداریـد، تنها چیزی که در نزدخـدا احترام و کرامت محسوب می شود، مسأله تقوی است که تنهـا وسـیله برای رسـیدن بـه سـعادت دنیـا و آخرت می باشـد. و ایـن کرامـت هـدفی است که در راه کسب آن هرگزتزاحم و تدافعی بین افراد مطرح نمی شود به خلاف سایر اهداف و غایات مانند ثروت ،ریاست ، جمال و... که لازمه بدست آوردن

آنها، رو در رو شدن و جنگ و درگیری است . و سپس در مقام تأکید این معنا می فرماید خداوند دانا و آگاه است ، بنابراین اختیارتقوی به عنوان منشأ کرامت ، به جهت علم و احاطه او به مصالح بندگان است و می داند که کرامت تقوی یک غایت حقیقی است و اهداف دیگر باطل است (همچنانکه پرچم لا اله الا الله حق است و غیر آن باطل می باشد) .

(۱۴) (قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم وان تطیعوا الله و رسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا ان الله غفور رحیم):(عربهای بیابان نشین به تو گفتند: ایمان آوردیم ، بگو: هنوز ایمان نیاورده اید، بلکه اسلام آورده اید، چون هنوز ایمان در قلبهای شما وارد نشده و اگر خدا و رسول را اطاعت کنید، خدا از اعمالتان چیزی نمی کاهد همانا او آمرزنده و مهربان است)در این آیه فرق بین اسلام و ایمان بیان شده ، اسلام معنایی قائم به زبان و اعضاء است ،به معنای تسلیم شدن و گردن نهادن یعنی اینکه انسان به زبان شهادتین بگوید و هر چه خدا دستور می دهد ظاهرا انجام دهد، حال چه قلبا اعتقاد به حقانیت آن داشته باشد وچه نداشته باشد و آثار اسلام ، محترم بودن جان و مال و حلال بودن نکاح و ارث فردمسلمان می باشد، اما ایمان معنایی قائم به قلب و از قبیل اعتقاد است به معنای اینکه انسان قلبا به حقانیت معنایی معترف باشد و زبان و اعضاء جوارحش نیز به آن مطلب اقرارداشته باشند و در

عمل نیز به لوازم آن ایمان پایبند باشد.پس این آیه در جواب اعراب بادیه نشینی که بابت اسلام آوردن خود بر پیامبر ص منت گذاشته و ادعای ایمان می کنند، می فرماید به آنها بگو: شما ایمان نیاورده اید، بلکه مسلمان شده اید، ولی هنوز ایمان در قلبهایتان وارد نشده ، اما اگر با اخلاص دعوت خداو رسول را اجابت کنید و در اعتقاد و عمل مطیع خدا و رسول باشید و از اوامر ولایی رسول اطاعت نمائید، خداوند از جزای اعمالتان چیزی نمی کاهد چون او آمرزنده ومهربان است و رحمت خود را به شما افاضه می کند و نقائص شما را می پوشاند و جزای شما را نیکو می گرداند. در این آیه نیز اشارتی وجود دارد که عدم اطاعت از خدا ورسول موجب نقص عمل و کاستن از اجر می شود همچنانکه فرمود (اطیعوالله واطیعوالرسول ولاـ تبطلوا اعمالکم (۴۹) از خدا و رسول اطاعت کنید و اعمال خود را باطل مکنید).

(۱۵) (انما المؤمنون الذین امنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون): (منحصرا مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و سپس شکی به خود راه ندادند و با اموال و جانهای خوددر راه خدا جهاد کردند، ایشان همان راستگویانند)در اینجا مؤمنین واقعی را توصیف می کند و می فرماید: منحصرا فقط کسانی مؤمن هستند که این چهار صفت در آنها وجود داشته باشد، اولا: ایمان به خدا و رسولش که عقدی قلبی بر توحید خدا و حقانیت رسالت پیامبر او و پیروی از اوامر رسول می باشد،ثانیا: ثبات

و استقرار ایمان به گونه ای که هیچ شکی آن را متزلزل نکند. ثالثا و رابعا: بذل نهایت کوشش و جهد در پیشبرد راه خدا به وسیله اموال و انفس یعنی اینکه مؤمنان واقعی با ایمان راستین و مستحکم کوشش می کنند تا تکالیف مالی و بدنی اسلامی خودرا بجا آورند و اینچنین افرادی مادامی که بر این صفات مستقر باشند، در ایمان خودراستگویند.

(۱۶) (قل اتعلمون الله بدینکم و الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض والله بکل شی ء علیم): (بگو آیا شما خدا را از دین خود آگاه می کنید؟ با اینکه خدا به هرچه در آسمانها و زمین است علم دارد و خدا به هر چیزی داناست)این آیه اعراب را توبیخ و ملامت می کند از اینکه ادعا کردند، ایمان آورده ایم ولازمه این ادعا این است که در سخن خود صادق باشند و بر ایمان خود پافشاری نمایند وخداوند به همه امور آگاه است و به حقیقت ادعای ایمان آنها آگاهی و علم دارد.

(۱۷) (یمنون علیك ان اسلموا قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان ان کنتم صادقین): (بر تو منت می گذارند که اسلام آورده اند، بگو: به سبب اسلام آوردنتان بر من منت مگذارید، بلکه اگر راست می گویید که ایمان آورده ایدخداوند بر شما منت گذاشته که شما را بسوی ایمان هدایت کرده)می فرماید این اعراب بابت اسلام آوردنشان بر تو منت می گذارند و چقدر خطامی کنند، چون اولا حقیقت آن چیزی که بر آن منت می گذارند ایمان است که کلیدسعادت دنیا و آخرت است

، نه اسلام صوری و ظاهری .و ثانیا: همین اسلام را هم نباید به پیامبر منت بگذارند، چون آن جناب مأمورهدایت است و از اسلام آنها هیچ نفعی عاید پیامبر نمی شود و او وظیفه ای جز ابلاغ رسالت نداشته .ثالثا: اگر قرار بر امتنان باشد و اگر اینها در ادعای ایمان خود صادق باشند این خدای سبحان است که باید بر آنها منت بگذارد که ایشان را بسوی ایمان و دین حق هدایت کرده .و از رسولخدا ص روایت شده که ایمان عبارتست از اقرار زبانی و معرفت قلبی وعمل به ارکان

(۱۸) (ان الله یعلم غیب السموات و الارض و الله بصیر بماتعلمون): (هماناخداوندست که غیب آسمانها و زمین را می داند و خدا به آنچه می کنید، بیناست)در این آیه تمام مطالب سابق را تعلیل می کند و می فرماید خداوند به تمام امور غیبی آسمانها و زمین و ماورای آنها آگاه است و لذا به ایمان شما و التزام به اوامر او یا عدم ایمان و فسق شما داناست و به تمامی اعمال شما احاطه دارد.

تفسیر نور

سه سوره ی مائده، حجرات و ممتحنه که درباره مسائل حکومتی و اجتماعی است، با جمله ی «یا ایّها الّذین آمنوا» شروع شده است.

در آغاز سوره ی مائده می خوانیم: «یا ایّها الّذین آمنوا اوفوا بالعقود» ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمان های خود وفادار باشید و در سوره ی ممتحنه می خوانیم: «یا ایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا عدوّی و عدوّکم اولیاء» ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خود را سرپرست خود قرار ندهید و در این سوره می خوانیم: ای کسانی که ایمان آورده اید! بر حکم

خدا و رسول پیشی نگیرید.

این آیه می خواهد مؤمنان را همچون فرشتگان تربیت کند، زیرا قرآن درباره ی آنها می فرماید: در سخن بر خدا سبقت نمی گیرند و تنها طبق دستور او عمل می کنند. «لایَسبِقونَه بِالقَول و هم بأَمرِه یَعمَلون»<۱۹۵>

قرآن، موارد تقدّم و پیشی گرفتن بر پیامبر را بیان نکرده است تا شامل نهی از انواع پیش افتادن ها در امور عقیدتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیر آن در گفتار و کردار گردد.

خداوند از تقدّم بر رهبر جامعه اسلامی به شدّت نهی نموده است، زیرا کسی که در کارهایش از خدا و پیامبر پیشی می گیرد، در مدیریّت نظام اسلامی خلل وارد کرده و جامعه را به هرج ومرج می کشاند و در حقیقت نظام قانون گذاری را بازیچه تمایلات خود قرار می دهد.

عمل به این آیه، جلوی بسیاری از خطاها را می گیرد. زیرا گاهی خواسته ی مردم، پیروی انسان از حدس و تخمین یا میل به ابتکار ونوآوری و یا قضاوت عجولانه و یا گمان آزاداندیشی، انسان را وادار به گفتن، نوشتن و یا گرفتن تصمیماتی می کند که ناخودآگاه از خواسته ی خو رسول جلو می افتد. همان گونه که گروهی به گمان عبادت، قاطعیّت، انقلابی بودن و زهد و ساده زیستی، از خدا و رسول پیشی گرفتند و به قول معروف کاسه ی داغ تر از آش شدند.

پذیرش و عمل به آن دسته از آداب و عادات و رسوم اجتماعی و یا مقرّرات و قوانین بشری که ریشه در قرآن و حدیث ندارد و برخاسته از عقل و فطرت نیست، نوعی پیش افتادن از خدا و رسول است.

نمونه های پیش افتادن

به چند نمونه تاریخی از پیشی گرفتن بر پیامبر که در تفاسیر و روایات آمده، توجّه کنیم:

۱- در عید

قربان، گروهی قبل از پیامبر صلی الله علیه وآله قربانی کردند، به آنان گفته شد: «لاتقدّموا بین یدی اللّه و رسوله»<۱۹۶>

۲- پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله گروهی را برای تبلیغ نزد کفّار فرستاد. کفّار نمایندگان پیامبر را کشتند و تنها سه نفر توانستند فرار کنند. این سه نفر در مسیر بازگشت دو نفر از کفّار قبیله ی بنی عامر را به انتقام کشته شدن دوستان خود کشتند، در حالی که آو نفر بی تقصیر بودند. قرآن آنان را به خاطر این عمل خودسرانه توبیخ کرد که چرا بدون دستور پیامبر دست به این عمل زدید؟<۱۹۷> «لاتقدّموا بین یدی اللّه و رسوله»

۳- قوم بنی تمیم از پیامبر صلی الله علیه وآله امیر و حاکم خواستند. خلیفه ی اوّل و دوّم هر کدام شخصی را پیشنهاد کردند و با هم مشاجره می کردند که کاندیدای من بهتر است، آیه نازل شد: «لاتقدّموا بین یدی اللّه... و لاترفعوا اصواتکم»<۱۹۸>

۴- امام معصوم علیه السلام به شخصی فرمود: این دعا را بخوان: «لااله الاّ اللّه...» تا آنجا که می فرماید: «یُحیی و یُمیت». شنونده از پیش خود جمله ای اضافه کرد و گفت: «و یمیت و یحیی» حضرت فرمودند: جمله ی تو صحیح است، امّا آنچه من می گویم بگو و سپس آیه یتقدّموا بین یدی اللّه و رسوله» را برای او تلاوت فرمودند.<۱۹۹>

۵ - بعضی اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله خواب و خوراك و آمیزش با همسر را بر خود حرام کردند. حضرت ناراحت شده و مردم را جمع کرده و فرمودند: من خودم غذا می خورم، می خوابم و با همسرم زندگی می کنم. راه و روش و سیره ی زندگی من این است، پس هر کس از ایاه پیروی نکند،

از من نیست. «فمَن رَغِب عن سنّتی فلیس منّی»<۲۰۰>

۶- بـا این که پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله ازدواج موقّت را شـرعی و قانونی اعلام فرمودنـد، امّا خلیفه ی دوم آن را حرام کرد. این خود، نوعی پیش افتادن از پیامبرصلی الله علیه وآله است که در این آیه از آن نهی شده است. «لاتقدّموا بین یدی اللَّه و رسوله»<brv- در سال هشـتم هجری که پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله برای فتح مکه از مدینه حرکت کردند، بعضـی از مسـلمانان در این سـفر روزه خود را افطار نکردند، با این که می دانستند مسافر روزه ندارد و می دیدند که پیامبر صلی الله علیه وآله افطار کرده است. اینها در واقعپیامبرصـلی الله علیه وآله پیشی گرفتند. ۱- پیش از درخواست و دسـتور به کاری، باید ابتدا زمینه های روانی پـذیرش را در مخاطب ایجاد کرد. جمله ی «یا ایها الّذین آمنوا» به مؤمنان شخصیّت می دهد و رابطه ی آنان با خدا را که زمینه ی انجام دستور است، بیان می کند.

۲- از آنجا که فرمان پیش نیفتادن از خدا و رسول، فرمان ادب است، خود این آیه نیز مخاطب را با ادب ویژه صدا می زند. «یا ایها الّذین آمنوا...»

۳- حرام کردنِ حلال خداوند و یا حلال کردن حرام ها، نوعی پیشی گرفتن بر خدا و رسول است. «لاتقدّموا...»

۴- هرگونه بدعت و جعل قانون در برابر قانون الهی ممنوع است. «لا تقدّموا...»

۵ - سرچشمه ی قانون و رفتار ما باید قرآن و سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله باشد. «لا تقدّموا بین یدی اللَّه و رسوله»

۶- حکم رسول، حکم خداست و بی احترامی به او بی احترامی به خداست. «لا تقدّموا بین یدی اللَّه و رسوله»

۷- پیشی گرفتن از

خدا و رسول، بی تقوایی است. «لاتقدّموا... واتّقوا»

۸ - برای انجام تکالیف، دو اهرم ایمان و تقوا لازم است. «آمنوا... واتّقوا»

۹- التزام عملی باید همراه با تقوای درونی باشد. «لاتقدّموا... واتّقوا اللَّه»

۱۰- کسانی که به خاطر سلیقه های شخصی یا آداب اجتماعی، بر خدا و رسولش پیشی می گیرند، از ایمان و تقوا دور شده اند. «لاتقدّموا... و اتّقوا»

۱۱- تندروی های خود را توجیه نکنیم. «لا تقدّموا... انّ اللَّه سمیع علیم»

۱۲- ایمان به حضور و آگاهی خداوند، زمینه پرهیز و خداترسی می گردد. «و اتّقوا اللّه انّ اللَّه سمیع علیم» سه سوره ی مائده، حجرات و ممتحنه که درباره مسائل حکومتی و اجتماعی است، با جمله ی «یا ایّها الّذین آمنوا» شروع شده است.

در آغاز سوره ی مائده می خوانیم: «یا ایّها الّذین آمنوا اوفوا بالعقود» ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمان های خود وفادار باشید و در سوره ی ممتحنه می خوانیم: «یا ایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا عدوّی و عدوّکم اولیاء» ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خود را سرپرست خود قرار ندهید و در این سوره می خوانیم: ای کسانی که ایمان آورده اید! بر حکم خدا و رسول پیشی نگیرید.

این آیه می خواهد مؤمنان را همچون فرشتگان تربیت کند، زیرا قرآن درباره ی آنها می فرماید: در سخن بر خدا سبقت نمی گیرند و تنها طبق دستور او عمل می کنند. «لایَسبِقونَه بِالقَول و هم بِاَمرِه یَعمَلون»<۱۹۵>

قرآن، موارد تقدّم و پیشی گرفتن بر پیامبر را بیان نکرده است تا شامل نهی از انواع پیش افتادن ها در امور عقیدتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیر آن در گفتار و کردار گردد.

خداوند از تقدّم بر رهبر جامعه اسلامی به شدّت نهی نموده است، زیرا کسی که در کارهایش از خدا و پیامبر

پیشی می گیرد، در مدیریّت نظام اسلامی خلل وارد کرده و جامعه را به هرج ومرج می کشاند و در حقیقت نظام قانون گذاری را بازیچه تمایلات خود قرار می دهد.

عمل به این آیه، جلوی بسیاری از خطاها را می گیرد. زیرا گاهی خواسته ی مردم، پیروی انسان از حدس و تخمین یا میل به ابتکار ونوآوری و یا قضاوت عجولانه و یا گمان آزاداندیشی، انسان را وادار به گفتن، نوشتن و یا گرفتن تصمیماتی می کند که ناخودآگاه از خواسته ی خو رسول جلو می افتد. همان گونه که گروهی به گمان عبادت، قاطعیّت، انقلابی بودن و زهد و ساده زیستی، از خدا و رسول پیشی گرفتند و به قول معروف کاسه ی داغ تر از آش شدند.

پذیرش و عمل به آن دسته از آداب و عادات و رسوم اجتماعی و یا مقرّرات و قوانین بشری که ریشه در قرآن و حدیث ندارد و برخاسته از عقل و فطرت نیست، نوعی پیش افتادن از خدا و رسول است.

نمونه های پیش افتادن

به چند نمونه تاریخی از پیشی گرفتن بر پیامبر که در تفاسیر و روایات آمده، توجّه کنیم:

۱- در عید قربان، گروهی قبل از پیامبر صلی الله علیه وآله قربانی کردند، به آنان گفته شد: «لاتقدّموا بین یدی اللّٰه و رسوله»<۱۹۶>

۲- پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله گروهی را برای تبلیغ نزد کفّار فرستاد. کفّار نمایندگان پیامبر را کشتند و تنها سه نفر توانستند فرار کنند. این سه نفر در مسیر بازگشت دو نفر از کفّار قبیله ی بنی عامر را به انتقام کشته شدن دوستان خود کشتند، در حالی که آو نفر بی تقصیر بودند. قرآن آنان را به خاطر این عمل خودسرانه توبیخ کرد که چرا بدون دستور پیامبر

دست به این عمل زدید؟<۱۹۷> «لاتقدّموا بین یدی اللّٰه و رسوله»

۳- قوم بنی تمیم از پیامبر صلی الله علیه وآله امیر و حاکم خواستند. خلیفه ی اوّل و دوّم هر کدام شخصی را پیشنهاد کردند و با هم مشاجره می کردند که کاندیدای من بهتر است، آیه نازل شد: «لاتقدّموا بین یدی اللّٰه... و لاترفعوا اصواتکم»<۱۹۸>

۴- امام معصوم علیه السلام به شخصی فرمود: این دعا را بخوان: «لااله الاّ اللّه...» تا آنجا که می فرماید: «یُحیی و یُمیت». شنونده از پیش خود جمله ای اضافه کرد و گفت: «و یمیت و یحیی» حضرت فرمودند: جمله ی تو صحیح است، امّا آنچه من می گویم بگو و سپس آیه یتقدّموا بین یدی اللّٰه و رسوله» را برای او تلاوت فرمودند.<۱۹۹>

۵ - بعضی اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله خواب و خوراک و آمیزش با همسر را بر خود حرام کردند. حضرت ناراحت شده و مردم را جمع کرده و فرمودند: من خودم غذا می خورم، می خوابم و با همسرم زندگی می کنم. راه و روش و سیره ی زندگی من این است، پس هر کس از ایاه پیروی نکند، از من نیست. «فمَن رَغِب عن سنّتی فلیس منّی»<۲۰۰>

۶- با این که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله ازدواج موقّت را شرعی و قانونی اعلام فرمودند، امّا خلیفه ی دوم آن را حرام کرد. این خود، نوعی پیش افتادن از پیامبرصلی الله علیه وآله است که در این آیه از آن نهی شده است. «لاتقدّموا بین یدی اللّٰه و رسوله»<brv>- در سال هشتم هجری که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله برای فتح مکه از مدینه حرکت کردند، بعضی از مسلمانان در این سفر روزه خود را افطار نکردند،

با این که می دانستند مسافر روزه ندارد و می دیدند که پیامبر صلی الله علیه وآله افطار کرده است. اینها در واقعپیامبرصلی الله علیه وآله پیشی گرفتند. ۱- پیش از درخواست و دستور به کاری، باید ابتدا زمینه های روانی پذیرش را در مخاطب ایجاد کرد. جمله ی «یا ایها الّذین آمنوا» به مؤمنان شخصیّت می دهد و رابطه ی آنان با خدا را که زمینه ی انجام دستور است، بیان می کند.

۲- از آنجا که فرمان پیش نیفتادن از خدا و رسول، فرمان ادب است، خود این آیه نیز مخاطب را با ادب ویژه صدا می زند. «یا ایها الّذین آمنوا...»

۳- حرام کردنِ حلال خداوند و یا حلال کردن حرام ها، نوعی پیشی گرفتن بر خدا و رسول است. «لاتقدّموا...»

۴- هرگونه بدعت و جعل قانون در برابر قانون الهی ممنوع است. «لا تقدّموا...»

۵ – سرچشمه ی قانون و رفتار ما باید قرآن و سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله باشد. «لا تقدّموا بین یدی اللّٰه و رسوله»

۶- حکم رسول، حکم خداست و بی احترامی به او بی احترامی به خداست. «لا تقدّموا بین یدی اللّٰه و رسوله»

۷- پیشی گرفتن از خدا و رسول، بی تقوایی است. «لاتقدّموا... واتّقوا»

۸ – برای انجام تکالیف، دو اهرم ایمان و تقوا لازم است. «آمنوا... واتّقوا»

۹- التزام عملی باید همراه با تقوای درونی باشد. «لاتقدّموا... واتّقوا اللّٰه»

۱۰- کسانی که به خاطر سلیقه های شخصی یا آداب اجتماعی، بر خدا و رسولش پیشی می گیرند، از ایمان و تقوا دور شده اند. «لاتقدّموا... و اتّقوا»

۱۱- تندروی های خود را توجیه نکنیم. «لا تقدّموا... انّ اللّٰه سمیع علیم»

۱۲- ایمان به حضور و آگاهی خداوند، زمینه پرهیز و خداترسی می گردد. «و اتّقوا اللّه انّ اللّٰه سمیع علیم» در آیه ی قبل، از

پیشی گرفتن بر رسول خدا و دستورات الهی در عمل نهی شد و در این آیه، از بلند کردن صدا در حضور پیامبر در گفتار و سخن گفتن.

در آیه ی ۶۳ سوره ی نور نیز سفارش شده که پیامبر را مانند خود صدا نزنید، بلکه با احترام و مؤدّبانه نام ببرید.

حفظ عمل، مهم تر از خود عمل است. اعمال ما گاهی از اوّل خراب است، چون با قصد ریا و خودنمایی شروع می شود، گاهی در وسط کار به خاطر عُجب و غرور از بین می رود و گاهی در پایان کار به خاطر بعضی از اعمال حبط می شود. به همین جهت قرآن می فرماید: هر کسی عمل خودتا قیامت بیاورد و از آفات بیمه کند، ده برابر پاداش داده می شود: «مَن جاء بالحسنه فله عشر امثالها»[۲۰۱] و نمی فرماید: هر کس عملی را انجام دهد، ده برابر پاداش دارد. زیرا میان انجام عمل در دنیا و تحویل آن در قیامت، فاصله ی زیادی است.

چنانکه در روایتی رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: برای هر ذکری، درختی در بهشت کاشته می شود، شخصی گفت: پس ما در بهشت درختان زیادی داریم! حضرت فرمود: بله، ولی گاهی گناه و اعمالی از شما سر می زند که آن درختان را می سوزاند. سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.[۲۰۲]

قرآن، حبط اعمال را، یک جا برای کفر و شرک آورده و یک جا برای بی ادبی در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، پس کیفر بی احترامی به پیامبر، هم وزن کیفر کفر و شرک است.

یکی از یاران پیامبر که در حضور پیامبر بلند سخن گفته بود، هنگامی که شنید صدای بلند او سبب از بین رفتن و نابودی کارهای خوب او می شود،

بسیار ناراحت شد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: صدای بلند تو برای خطابه و سخنرانی بود و حساب تو از دیگران جداست. <۲۰]

در جمله ی «ان تحبط اعمالکم و انتم لاتشعرون»، این نکته نهفته است که برخی اعمال آثار وضعی دارد و آن آثار وابسته به دانستن یا ندانستن ما نیست.

اگر انسان مایعی سمّی بخورد مسموم می شود، گرچه گمان کند آب است. اگر به سیم برق دست بزنیم، دچار برق گرفتگی می شویم، گرچه گمان کنیم برق ندارد. برخی گناهان، سبب پیدایش قحطی، زلزله، کوتاه شدن عمر، ذلّت و خواری می شود، گرچه خود انسان از عامل پیدایش این آثار خبری نداشته باشد.

گرچه بلند کردن صدا در مقابل پیامبر بی ادبی به پیامبر صلی الله علیه وآله است که به خاطر مقام والای آن حضرت، سبب حبط اعمال می شود، ولی قرآن به ما سفارش کرده که نسبت به همه ی مردم ادب را رعایت کنیم و آرام سخن بگوییم. چنانکه لقمان علیه السلام به فرزندش مگوید: «واغضُض من صَوتک» صدای خود را فرو گیر و آرام سخن بگو. سپس صداهای بلند را به صدای الاغ تشبیه کرده است: «انّ اَنکَر الاصوات لَصوتُ الحَمیر»<۲۰۴>

مسئله ی صدای بلند و آلودگی صوتی، امروزه یکی از مشکلات جامعه ی بشری است که گاهی به اسم عروسی، گاهی به اسم عزا، گاهی در مسجد و گاهی در کوچه و خیابان و زمین ورزش، آرامش را از مردم سلب می کند.

نمونه های بی ادبی به پیامبر

الف: پیامبر اسلام در آستانه ی رحلت، تقاضای قلم و کاغذی کرد و فرمود: می خواهم چیزی بگویم و بنویسید که بعد از آن هرگز گمراه نشوید! در میان حاضران خلیفه ی دوّم گفت: بیماری پیامبر شدید

شـده و سـخنانش بی ارزش است، شـما قرآن داریـد و نیازی به نوشـتن نیست. سـر وا به موافقت و مخالفت بلنـد شد. حضـرت فرمود: برخیزید و بروید.<۲۰۵>

مرحوم علامه سـید شـرف الـدین، صاحب کتاب المراجعات، می فرماید: گرچه قلم و کاغذ نیاوردند و چیزی نوشـته نشد، ولی می توان خـط نانوشـته را خوانـد. زیرا بـا بررسـی روایات خواهیم دیـد که پیامبر این مطلب را بارها بیان فرموده است که من از میان شـما می روم و دو چیز گرانبها را به جا می گـذارم که اگر به آن دو تمسّک کنیـد، هرگز گمراه نشوید و آن دو، قرآن و اهل بیت من هستند. «انّی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی»<۲۰۶>

پس در اینجا نیز مراد آن حضرت تمسّک به قرآن و اهل بیت بوده است.

ب: هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السـلام شـهید شد و خواستند او را در کنار قبر جدّش رسول خداصلی الله علیه وآله دفن کنند، عایشه جلوگیری کرد و این امر باعث بلند شدن سر و صدای مردم شد. امام حسین علیه السلام با تلاوت آیه ی «لاتَرفَعوا اَصواتکم...» مردم را ابه سکوت کرد و فرمود: احـترام پیـامبراکرم صـلی الله علیه وآله پس از مرگ حضـرت نیز همچون زمـان حیات او لازم است.<۲۰۷>

مقدّسات در اسلام

در تمـام دنیـا با وجود عقائـد مختلف، به بزرگان خود احترام خاصّ می گزارنـد. شـهرها، خیابان ها، دانشـگاه ها، فرودگاه ها، مـدارس و مؤسـسات را به نـام آنـان نام گـذاری می کننـد. در اسـلام نیز برخی افراد و حتّی برخی گیاهان و جمادات قداسـت دارند.

در اسـلام ریشه ی قـداست و کرامت هر چیزی، وابسـتگی آن به ذات مقدّس خداوند است و هر چه این وابسـتگی بیشتر باشد، قداست هم

بیشتر است و ما باید احترام ویژه ی آن را حفظ کنیم. امّا مقدّسات:

۱- خداوند سرچشمه قدس است و مشرکان که دیگران را با خدا یکسان می پندارند، در قیامت به انحراف خود اقرار خواهند کرد و به معبودهای خیالی خود خواهند گفت: رمز بدبختی ما این است که شما را با پروردگار جهانیان یکسان می پنداشتیم.«اذ نُسوّیکم بِربّ العالَمین»<۲]

در قرآن از تسبیح و تنزیه خداوند زیاد سخن به میان آمده است، یعنی ما باید برای خدا آن احترام وقداستی را بپذیریم که هیچ گونه عیب ونقصی برای او تصوّر نشود. نه تنها ذات او، بلکه نام او نیز باید منزّه باشد. «سَبّح اسم ربّک الاعلی»<۲۰۹>

۲- کتاب خدا نیز احترام و قداست ویژه ای دارد. وقتی خداوند قرآن را عظیم می داند،<۲۱۰> پس ما باید آن را تعظیم کنیم، وقتی قرآن را کریم می داند،<۲۱۱> ما باید آن را تکریم کنیم، و چون قرآن را مجید می داند،<۲۱۲> ما باید آن را تمجید کنیم.

۳- رهبران الهی، تمام انبیا و جانشینان بر حقّ آن بزرگواران به خصوص حضرت محمّدصلی الله علیه وآله و اهل بیت او، دارای مقام مخصوصی هستند که در این سوره پاره ای از آداب برخورد با آن حضرت بیان شده است: بر آنان پیشی نگیریم، بلندتر از آنان صحبت نکنیم و در آیدیگر، فرمان صلوات بر پیامبر داده شده است.<۲۱۳>

البتّه باید به این نکته توجّه کنیم که پس از رحلت پیامبر نیز، زیارت آن حضرت<۲۱۴> و زیارت و احترام جانشینان و ذریّه آن بزرگوار و تمام کسانی که به نحوی به آن حضرت نسبت دارند، به خصوص علمای ربّانی و فقهای عادل و مراجع تقلید، که به فرموده ی روایات، جانشینان پیامبرند،

بر ما لازم است. چنانکه در حدیث می خوانیم: کسی که سخن فقیه عادل را رد کند، مثل کسی است که سخن اهل بیت پیامبرعلیهم السلام را رد کرده و کسی که سخن آنان را رد کند، مثل کسی است که سخن خدا را رد کرده باشد.<۲۱۵>

نه تنها شخص پیامبران، بلکه آنچه مربوط به آنان است، قداست و کرامت دارد. در قرآن می خوانیم: صندوقی که موسی علیه السلام در زمان نوزادیش در آن نهاده و به دریا انداخته شده بود و بعداً یادگارهای موسی و آل موسی در آن نگهداری می شد، به قدری مقدّس بود که فرشتگان آن را حمل می کردند و باعث پیروزی بر دشمنان می شد.<۲۱۶>

۴- در اسلام، والدین از کرامت و قداست خاصّی برخوردارند. در قرآن پنج مرتبه بعد از سفارش به یکتاپرستی، احسان به پدر و مادر مطرح شده<۲۱۷> و تشکّر از آنان، در کنار تشکّر از خداوند آمده است.<۲۱۸>

احترام والدین تا آنجا است که نگاه همراه با محبّت به والدین عبادت است و به ما سفارش شده صدای خود را بلندتر از صدای آنها قرار ندهید، سفری که سبب اذیّت آنان می شود، حرام است و باید در آن سفر نماز را کامل خواند.

۵ - در اسلام، بعضی زمان ها مثل شب قدر، بعضی مکان ها مثل مسجد، بعضی سنگ ها مثل حجرالاسود، بعضی آبها مثل زَمزم، بعضی خاک ها مثل تربت امام حسین علیه السلام، بعضی لباسها مثل لباس احرام، مقدّس شمرده شده است و باید برای آنها احترام خاصّی قائل شد.

در قرآن می خوانیم: حضرت موسی به احترام وادی مقدّس، هنگام ورود به آنجا کفش خود را بیرون آورد. «فَاخلَع نَعلَیک انّک بِالوادِ المقدّس طُوی <۲۱۹>

مسجدالحرام مکان مقدّسی است که

مشرک، حقّ ورود به آنجا را ندارد. «انّما المشرکون نجس فلایَقربوا المسجد الحرام»<۲۲۰>

محلّ عبادت و مساجد مقدّس است و هنگامی که به مسجد می روید، زیبا و پاکیزه بروید. «خُذوا زینَتکم عند کلّ مسجد»<۲۲۱> و فرد جُنُب و ناپاک، حقّ توقّف در مسجد را ندارد. «و لاجُنباً الاّ عابری سبیل»<۲۲۲>

مسجد به قدری عزیز است که افرادی مثل حضرت ابراهیم، اسماعیل، زکریّا و مریم علیهم السلام مسئول تطهیر آن بوده اند. «طَهّرا بَیتی»<۲۲۳> حتّی مادر مریم که خیال می کرد فرزندش پسر است، نذر کرد او را خادم مسجدالاقصی قرار دهد. «انّی نَذَرتُ لَکَ ما فی بَطنی مُحرّراً»<۲۲۴>

۶- انسان با ایمان نیز دارای قداست و کرامت است، تا آنجا که آبروی مؤمن از کعبه بیشتر است و آزار و غیبت او حرام و دفاع از حقّ او واجب و حتّی بعد از مرگ نیز نبش قبر او حرام است. ۱- برای آموزش ادب به دیگران، ما نیز باید آنان را مؤدّبانه صدا بزنیم. (در این آیه خداوند مؤمنان را با جمله ی «یا ایّها الّذین آمنوا» صدا زده است.)

۲- رهبر امّت اسلامی، از جایگاه ویژه ای برخوردار است که باید مردم مراعات نمایند و بلندتر از او سخن نگویند و روی حرفِ او حرفی نزنند. «لا تَرفعوا اصواتکم فوق صَوتِ النّبی»

۳- سفارش به احترام بزرگان، از زبان دیگران زیبا است. (در این آیه پیامبر نمی فرماید: بلندتر از من سخن نگویید، این خداوند است که سفارش می کند بلندتر از پیامبر صحبت نکنید.) «لا تَرفعوا اصواتکم»

۴- مقام و موقعیّت افراد، در عمل آنان اثر دارد. (جسارت مؤمن نسبت به پیامبر، کیفر سنگینی دارد.) «یا ایّها الّذین آمنوا لا ترفعوا... ان تَحبط اعمالکم»

۵ - گاهی انسان

ندانسته تیشه به ریشه خود می زند. «تَحبط اعمالکم و انتم لاتشعرون» کلمه ی «غَضّ» به معنای پایین آوردن و کوتاه کردن است. این واژه در قرآن، هم در مورد کوتاه کردن صدا به کار رفته و هم در مورد کوتاه کردن نگاه ؛ چنانکه در مورد نگاه به نامحرمان، قرآن می فرماید: «قل للمؤمنین یغضّوا من ابصارهم»<۲۲۵>

اگر ادب در کلام لازم است، در رفتار و کردار، به طریق اولی لازم است.

آهسته سخن گفتن، نشانه ی ادب، تواضع، وقار و آرامش انسان است.

قرآن در این آیه می فرماید: خداوند دلهای افراد را آزمایش می کند، تا میزان پاکی و تقوای درون آنها را آشکار سازد. زیرا چه بسیار افراد ریاکارانه اظهار ادب و تواضع می کنند، ولی در درون متکبّرند.

پاداش های الهی معمولاً ـ با صفات «کَریم»، «عَظیم»، «کَبیر» و «غَیر مَمنُون» (پیوسته) همراه است و این بخاطر آن است که سرچشمه این پاداش ها، رحمت و لطف بی نهایت خدا است.

ادب در گفتار

این آیه ادب سخن گفتن با رسول خدا را بیان می کند، در اینجا مناسب است به دستوراتی که اسلام برای نوع سخن و گوینده و چگونگی بیان او دارد، اشاره کنیم:

۱- سخن باید واقعی و حقیقی باشد. «بِنَباءٍ یَقین»<۲۲۶>

۲- گفتار بایستی دل پسند باشد. «الطّیّب مِن القَول»<۲۲۷>

۳- سخن باید رسا و شفّاف باشد. «قَولاً بَلیغاً»<۲۲۸>

۴- گفتار باید نرم بیان شود. «قولاً لَیِّناً»<۲۲۹>

۵ – سخن باید بزرگوارانه بیان شود. «قَولاً کریماً»<۲۳۰>

۶- سخنی باشد که پذیرش و عمل آن آسان باشد. «قَولاً مَیسوراً»<۲۳۱>

۷- در گفتار هیچ گونه لغو و باطلی نباشد. «اِجتَنِبوا قَول الزّور»<۲۳۲>، «عن اللَّغو مُعرضون»<۲۳۳>

۸ – گفتار باید همراه با کردار باشد وگرنه قابل سرزنش است. «لِمَ تَقولون مالا تَفعلون»<۲۳۴> ۱- هم خلافکار

را توبیخ کنیم و هم درستکار را تشویق. (در آیه ی قبل کسانی که در محضر پیامبرصلی الله علیه وآله بلند صحبت کردند توبیخ شدند، و در این آیه و آیات بعد، افراد مؤدّب تشویق می شوند.) «انّ الّذین یَغضّون... لهم مغفره...»

۲- باادب بودن، نشانه تقوای درون است. «الّذین یغضّون... امتحن اللّه قلوبهم للتّقوی»

۳- ادب های مقطعی و لحظه ای، نشان دهنده ی عمق تقوا نیست. «یَغضّون اصواتهم» (فعل مضارع، نشانه ی استمرار و تداوم است)

۴- در قرآن هرجا «مغفرت» و«اجر» آمده، ابتدا سخن از مغفرت است. زیرا تا از گناه پاک نشویم، نمی توانیم الطاف الهی را دریافت کنیم. «لهم مغفره و اجر عظیم»

۵ - لازمه ی ایمان و تقوا، عصمت از گناه نیست، چه بسا افراد مؤمن متّقی که گرفتار لغزش و گناه می شوند امّا به زودی جبران می کنند. «لهم مغفره» اسلام، برای آداب اجتماعی اهمیّت ویژه ای قائل است. در این سوره به بخشی از آن آداب اشاره شده و لذا به سوره آداب مشهور شده است.

گرچه مسئله ی صدا زدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از پشت دیوار و پنجره، امروز دیگر مطرح نیست، ولی درس و قانونی که از این ماجرا به دست می آید، برای ما کارساز است. در تفسیر روح المعانی می خوانیم که ابن عباس به خانه ی استادش می رفت، ولی درِ خانه را نمزد و صبر می کرد تا خود استاد بیرون بیاید. از او پرسیدند: چرا در نمی زنی؟ و او در پلسخ این آیه را تلاوت می کرد: «و لو انّهم صَبَروا حتّی تَخرُجَ الیهم لَکان خَیراً لَهم» اگر مردم صبر کنند تا تو از خانه خارج شوی برای آنان بهتر است.

اتاق های خانه پیامبر صلی الله علیه وآله به تعداد

همسـران او بود و هریک از آنان، حجره ای مستقل داشت. این اتاق ها بسیار ساده و بی آلایش بود و متأسفانه در زمان ولیدبن عبـدالملک خراب و جزو مسـجد قرار داده شد.<۲۳۵> ای کـاش این حجره هـا به حـال خود بـاقی می مانتـا مردم جهان این سادگی را می دیدند و عبرت می گرفتند!

حضـرت علی علیه السلام می فرماید: «لا عَقلَ لِمَن لا أدبَ له»<۲۳۶>، کسی که ادب ندارد، در واقع عاقل نیست. ۱- معمولاً بی ادبی نشانه ی بی خردی است. «الّذین ینادونک... لا یعقلون»

۲- بی ادبی نسبت به رهبران آسمانی، قابل توبیخ و سرزنش است. «الّذین ینادونک... لایعقلون»

۳- خـانه و خـانواده، حریم دارد و دیگران حق مزاحمت برای آن ندارنـد، حتی با صـدا زدن آنان از بیرون خانه. «ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون»

۴- حساب افرادی که بر اساس عادت بلند سخن می گویند، (نه بر اساس اهانت و تحقیر،) از افراد بی ادب و مغرِض جداست. «اکثرهم لایعقلون»

۵ - به برنـامه هـا و اوقـات فراغت دیگران احـترام بگـذاریم. پیـامبر نیز به آرامش و استراحت نیـاز دارد و نبایـد مردم هر لحظه مزاحم او شوند. «لو انّهم صبروا...»

۶- مسئولیت های اجتماعی، نباید مانع رسیدگی به امور خانوادگی آنان شود. «صبروا حتی تخرج الیهم»

۷- پیامبراکرم صـلی الله علیه وآله زمان هایی را برای ملاقات با مردم قرار داده بود و نیازی به فریاد از کوچه نبود. «صبروا حتّی تخرج الیهم»

۸ - در برابر افراد بی ادب و بی خرد، از بـاب رحمت، گـذشت و مهربـانی وارد شویم وآنـان را مأیوس نکنیم. خداونـد ضـمن سرزنش کسانی که با فریاد پیامبر را صدا می زدند، مغفرت و رحمت خود را مطرح می کند تا یکسره مأیوس نشوند وفرصت تغییر رفتار داشته باشند. «لو انّهم صب... واللّه غفور

رحیم» بر اساس روایات متعدّد از طرق شیعه و سنّی، این آیه درباره ولیدبن عقبه نازل شده است. زیرا پیامبر او را برای جمع آوری زکات از قبیله بنی مصطلق اعزام داشت، امّا از آنجا که میان او و این قبیله در دوران جاهلیّت، خصومتی شدید بود، هنگامی که اهل قبیله به استقبل او می آمدند، گمان کرد که به قصد کشتن او آمده اند. لذا جلوتر نرفت و نزد پیامبر بازگشت و خبر داد که مردم از پرداخت زکات خودداری کرده اند. پیامبر از این خبر ناراحت شد و تصمیم گرفت آنان را گوشمالی دهد. آیه فوق نازل شد و در مورد خبر فاسق دستور تحقیق داد>روشن است که فسقِ ولیدبن عقبه، از ابتدا روشن نبود و گرنه پیامبر شخص فاسق را به عنوان نماینده خود جهت دریافت زکات اعزام نمی کرد، بلکه پس از دروغی که ولید در مورد سرباز زدن قبیله بنی المصطق از پرداخت زکات گفت، این آیه فسق او را آشکار ساخت تا پیامبر و مؤان بر اساس خبر او عمل نکنند.

امام حسین علیه السلام در احتجاجی که با ولید بن عقبه داشت فرمود: به خدا سوگند من تو را در دشمنی ات با علیّ بن ابی طالب علیهما السلام ملامت نمی کنم، زیرا خداوند، علی را مؤمن و تو را فاسق خوانده است. سپس آیه فوق را تلاوت کردند. <۲۳۷>

سؤال: در این آیه دستور تحقیق و بررسی آمده، ولی درآیه ی ۱۲ همین سوره، تجسّس، حرام شمرده شده است، آیا می شود تحقیق و تفحّص، هم حرام باشد و هم واجب؟

پاسخ: آنجا که تجسّس حرام است، درباره ی رفتار شخصیِ مردم است که ربطی به زندگی اجتماعی ندارد، ولی آنجا که واجب است، موردی است

که به جامعه مربوط است و می خواهیم بر اساس آن، اقدام و عملی انجام دهیم که اگر به خاطر احترام فرد، تحقیق و بررسی نکنیم ممکن استعه در معرض فتنه و آشوب قرار گیرد.

فسق چیست و فاسق کیست؟

«فِسق» در لغت به معنای خارج شدن است و در اصطلاح قرآنی، به خارج شدن از راه مستقیم گفته می شود. این کلمه در برابر عدالت به کار می رود و فاسق به کسی گویند که مرتکب گناه کبیره ای شود و توبه نکند.

واژه «فِسق»، در قالب های گوناگون، پنجاه و چهار بار در قرآن به کار رفته است از جمله:

در مورد انحرافات فرعون و قوم او: «انّهم کانوا قَوماً فاسقین»**<۲۳۸>**

در مورد افراد چند چهره و منافق: «انّ المنافقین همُ الفاسقون»**<۲۳۹>**

در مورد آزار دهندگان به انبیا و سرکشان از دستورات آنان:«قالوا یا موسی انّا لن ندخلها... القوم الفاسقین»**<۲۴۰>**

در مورد کسانی که طبق قانون الهی داوری و قضاوت نمی کنند: «و مَن لم یحکم بما اَنزلَ اللّه فَاولئک هم الفاسقون»**<۲۴۱>**

در مورد حیله گران: «...بما کانوا یَفسقون»**<۲۴۲>**

در مورد کسانی که وظیفه ی مهم امر به معروف و نهی از منکر را رها می کنند: «اَنجَینا الّذین یَنهَونَ عن السوء و اَخَذنَا الّذین ظلموا... بما کانوا یَفسقون»**<۲۴۳>**

در مورد کسانی که خانه، تجارت، فامیل و مادّیات را بر جهاد در راه خدا ترجیح می دهند: «ان کان آبائکم... اَحبّ... واللّه **لا** یَهدِی القومَ الفاسقین»**<۲۴۴>**

در مورد گناهان علنی و انحرافات جنسی و شهوت رانی های ناروا. (قرآن به قوم لوط که گناه را در مجالس علنی و بی پروا انجام می دادند، لقب فاسق داده است) «رِجزاً من السماء بما کانوا یَفسقون»**<۲۴۵>**

در مورد بهره گیری از غذاهای حرام: «حُرّمت علیکم المَیتَهُ و الدّم... ذلکم فِسق»**<۲۴۶>**

در مورد تهمت

زدن به زنان پاکدامن: «یَرمُونَ المحصنات... اولئک هم الفاسقون» <۲۴۷>

تحقیق، داروی دردهای اجتماعی

در طول تاریخ، انبیا با مردم و اجتماعاتی روبرو بوده اند که به انواع بیماری های اجتماعی و اخلاقی مبتلا بوده اند و حتّی امروز با آن همه پیشرفت های مهمی که در زندگی بشر شده است، هنوز آن بیماری ها به قوّت خود باقی است. بیماری هایی همچون:

تقلید کورکورانه از نیاکان و پیروی از عادات وآداب ورسوم خرافی.

پیروی از خیالات، شایعات، پیشگویی ها و رؤیاهای بی اساس.

داوری و موضع گیری بدون علم، ستایش یا انتقاد بدون علم و نوشتن و گفتن بدون علم.

داوریی شفابخش برای همه آن بیماری ها، تحقیق و بررسی است که در این آیه آمده است.

اگر جامعه اهل دقّت و تحقیق و بررسی باشد، همه ی این آفات و بلاهای اجتماعی یکسره درمان می شود.

مشابه این آیه، آیه ۹۴ سوره نساء است که می فرماید: «یا ایّها الّذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل اللّه فتبیّنوا و لا تقولوا لمن ألقی الیکم السّلام لستَ مؤمناً تبتغون عرض الحیاه الدنیا فعند اللّه مغانم کثیره کذلک کنتم من قبل فمَنّ اللّه علیکم فتبیّنوا اِنّله کان بما تعملون خبیراً» ای مؤمنین! هرگاه در راه خدا گام بر می دارید و سفر می کنید، تحقیق و بررسی کنید و به کسی که اظهار ایمان می کند نگوئید تو مؤمن نیستی و بخاطر به دست آوردن غنائم بی گناهی را نکشید. زیرا نزد خداوند غنائم فراوانی است.

چنانکه در تاریخ آمده است: پس از جنگ خیبر، پیامبرصلی الله علیه وآله شخصی به نام اُسامهبن زید را همراه گروهی از مسلمانان به سوی یهودیانی که در یکی از روستاهای فدک بودند فرستاد تا آنان را به اسلام یا قبول شرایط ذِمّه دعوت نماید، یکی

از یهودیان (به نام مِرداس) با شـنیدن خبر، اموال و خانواده خود را در پناه کوهی قرار داد و با گفتن «لا اله الاّ اللّه محمّدٌ رَسولُ اللّه» به اسـتقبال مسـلمانان آمد. اُسامه به گمان اینکه او از ترس، اسلام آورده و اسلام او واقعی نیست، او را کشت. رسول خدا پس از اطلاع، به شدّت نت شدند و آیه فوق نازل شد.

خبر در اسلام

اسلام درباره ی چگونگی سخن و نقل خبر تأکیدهای فروانی کرده است از جمله:

الف: قرآن از کسانی که هر خبری را می شـنوند و نسـنجیده آن را نشـر می دهند، به شدّت انتقاد کرده و می فرماید: خبر را به اهل استنباط عرضه کنید و اگر حقّانیّت آن ثابت شد، آنگاه آن را پخش کنید.<۲۴۸>

ب: قرآن برای کسانی که با پخش اخبار دروغ، در جامعه دغدغه ایجاد می کنند، کیفری سخت معیّن فرموده است.<۲۴۹>

ج: پیامبر اسـلام صلی الله علیه وآله در سال آخر عمر شریف خود در سفر حج فرمودند: کسانی که خبرهای دروغی از من نقل می کننـد، زیادنـد و در آینده زیادتر خواهند شد، هر کس آگاهانه به من نسـبت دروغ بدهد، جایگاهش دوزخ است و هر چه از من شنیدید به قرآن و سنّت من عرضنید، پس اگر موافق آن دو بود بپذیرید وگرنه ردّ کنید.<۲۵۰>

د: امام صادق علیه السلام به کسی که خبرهای دروغی را به پدرش امام باقر علیه السلام نسبت می داد لعنت کردند و فرمودند: هر چه از ما شنیدید، اگر شاهد و گواهی از قرآن یا سایر سخنان ما بر آن پیدا کردید بپذیرید وگرنه نپذیرید.<۲۵۱>

ه: امام رضا علیه السلام فرمودند: سند سخنان ما، قرآن و سنّت رسول خدا صلی الله

علیه وآله است.<۲۵۲>

و: یکی از مهم ترین علوم اسلامی، علم رجال است که برای شناخت خبر صحیح از غیر صحیح، افرادی را که حدیث نقل می کنند، مورد ارزیابی و بررسی قرار می دهد. ۱- افراد مؤمن باید اهل تحقیق و بررسی باشند، نه افرادی زودباور و سطحی نگر. «یا ایّها الّذین آمنوا... فتبیّنوا»

۲- همه ی اصحاب پیامبر عادل نبوده اند، بلکه در میان آنان افراد فاسق و منافق نیز بوده اند. «ان جاءکم فاسق»

۳- افشاگری و رسوا کردن افرادی که کارشان سبب فتنه است، مانعی ندارد. «ان جاءکم فاسق»

۴- زمینه فتنه دو چیز است: تلاش فاسق، زودباوری مؤمن. «آمنوا ان جائکم فاسق»

۵ - اصل در اسلام، اعتماد به مردم است، امّا حساب کسی که فسق او بر همه روشن شد، از افراد عادّی جداست. «ان جاءکم فاسق... فتبیّنوا»

۶- افراد فاسق، در صدد ترویج اخبار دروغ و نوعی شایعه پراکنی هستند. «جائکم فاسق بنبأ»

۷- ایمان، با خوش باوری سازگار نیست. «آمنوا...فتبیّنوا»

۸ - تحقیق وبررسی را به تأخیر نیندازید. «فَتبیّنوا» (حرف «فاء» نشانه ی اقدام سریع است)

۹- گاهی فاسق راست می گوید، بنابراین نباید همه جا سخن او را تکذیب کرد، بلکه باید تحقیق شود. «فتبیّنوا»

۱۰- جامعه اسلامی، در معرض تهاجم خبری است و مردم باید هوشیار باشند. «ان جائکم... فتبیّنوا»

۱۱- در مدیریّت، باید علاج واقعه را قبل از وقوع کرد. ابتدا تحقیق و سپس اقدام کنیم. «فتبیّنوا ان تصیبوا قوماً بجهاله»

۱۲- بیان فلسفه و رمز و راز احکام الهی، انگیزه ی مردم را برای انجام دستورات زیاد می کند. (فلسفه تحقیق، دوری از ایجاد فتنه است.) «فتبیّنوا ان تصیبوا»

۱۳- یکی از اهداف خبرگزاری های فاسق، ایجاد فتنه و بهم زدن امنیّت نظام است. «ان تصیبوا قوماً بجهاله»

۱۴- اقدام

بر اساس یک گزارش بررسی نشده، می تواند جامعه ای را به نابودی بکشاند. «ان تصیبوا قوماً»

۱۵- اقدام عجولانه و بدون بررسی و تحقیق، نوعی جهالت است. «بجهاله»

۱۶- عمل به دستورات الهی، مانع پشیمانی است. تحقیق کنیم تا مبادا پشیمان شویم. «فتبیّنوا... نادمین»

۱۷- پایان کار نسنجیده، پشیمانی است. «نادمین» در ذیل آیه قبل خواندیم که ولیدبن عَقبه به دروغ، خبر مخالفت مردم با پرداخت زکات را به پیامبر صلی الله علیه وآله داد. مردم آماده هجوم شدند که آیه نازل شد: هرگاه فاسقی خبری آورد تحقیق کنید. این آیه می فرماید: اصولاً مردم باید تابع پیغمبر باشند، نه آنکههبر الهی تابع هیجان های ناپخته ی برخاسته از گزارشات افراد فاسق قرار گیرد.

در روایات می خوانیم: اگر اهل ایمان نزد شما محبوب بودند، در راه خیر هستید و اگر به گنهکاران علاقمند بودید، در شما خیری نیست.<۲۵۳>

بر اساس روایات، یکی از مصادیق ایمان در جمله ی «حَبّبَ الیکم الایمان»، محبّت علی ابن ابی طالب علیهما السلام و مراد از کفر و فسوق و عصیان، دشمنی با اهل بیت پیامبرعلیهم السلام است.<۲۵۴>

در حدیث می خوانیم: کسانی که علاقه به معنویات و تنفّر از گناه را نعمت نمی دانند، نعمت های الهی را کفران کرده، عملشان کم و تلاشهای آنان نابود است.<۲۵۵>

رسیدن به رشد و کمال، هدیه ی الهی به انبیاست؛ «آتَینا ابراهِیم رُشدَه»<۲۵۶> ووظیفه ی آنها رشد دادن دیگران می باشد؛ «یا قوم اتّبِعون اَهدِکم سَبیلَ الرّشاد»<۲۵۷> آنان نیز خود بدنبال رشد بوده اند، چنانکه حضرت موسی در بیابان ها بدنبال حضرت خضر می رودا از طریق علم به رشد برسد؛ «هل اتّبعک علی أن تُعلّمَن ممّا عُلّمتَ رُشداً»<۲۵۸> ایمان زمینه ی رشد، «ولیؤمنوا بی لعلّهم یَرشُدون»<۲۵۹> و کتب آسمانی وسیله ی رشد هستند، «یَهدی اِلیَ الرُّشد»<۲۶۰>. در

این آیه نیز مؤمنان واقعی اهل رشـد معرّفی شده اندولئك هم الراشدون» به هر حال مراد از رشد در قرآن، رشد معنوی است، و این کوته فکری است که انسان رشد را تنها در کامیابی های دنیوی بداند.

در مـدیریّت و سیاست گـذاری جامعه، اگر تصـمیم گیرنـده معصوم یا عادل نباشـد، از اسـتبدادی سـر در می آورد که در آن رشـدی نیست، «و ما اَمرُ فِرعونَ بِرَشـید»<۲۶۱> ولی اگر تصـمیم گیرنـده معصوم یـا عادل باشـد، زمینه ی رشـد فراهم است. «اولئک هم الرّاشِدون» ۱- اگر می خواهیم پشـیمان نشویم بایـد به تعالیم انبیا مراجعه کنیم. (در آیه ی قبل، سـخن از ندامت و پشـیمانی بود و این آیه می فرمایـد: به پیـامبر مراجعه کنیـد تا از کارهای نـدامت آور بیمه شویـد.) «نادِمین - و اعلموا انّ فیکم رسول اللّه»

۲- حضور پیامبر ورهبران الهی، امتیاز خاصّی برای جامعه است. «فیکم رسول اللّه» نه «رسول اللّه فیکم».

۳- رهبر باید در دسترس مردم باشد. «انّ فیکم رسول اللّه»

۴- توقّع مشورت کردن پیغمبر با مردم مانعی ندارد، امّا اطاعت پیامبر از مردم انتظاری نابجاست. «لو یطیعکم... لَعَنتّم...»

۵ - مشکلات جوامع به خاطر دوری از مکتب انبیا وعمل به سلیقه ها وهوسهای شخصی است. «لو یطیعکم... لَعَنتّم...»

۶- رهبر جامعه اسلامی باید استقلال رأی داشته باشد. «لو یطیعکم... لَعَنتّم...» (دشمن نیز همین نوع مشکلات را که برخاسته از سستی رأی رهبر است می خواهد، چنانکه در جای دیگر می خوانیم: «ودّوا ما عَنِتّم...»<۲۶۲>)

۷- در مواردی که حکمی از طرف خدا و رسول نیست، مشورت با مردم و پیروی از آنها مانعی ندارد. «فی کثیرٍ من الامر»

۸ - گرایش به مذهب، امری فطری است که خداوند در انسان به ودیعه گذاشته است. «حَبّبَ الیکم الایمان...»

۹- ایمان، امری قلبی است

که با جبر و تحمیل سازگار نیست. «حَبّبَ الیکم الایمان»

۱۰- ایمـان، زینت دلهـاست. «و زَیّنَه فی قلوبکم» همـان گونه که کوه هـا، دریاها، معادن، گل ها، آبشارها وهمه ی آنچه روی زمین است، زینت زمین است. «انّا جَعلنـا مـا علی الارض زینةً لها»<۲۶۳> (آری، زینت انسـان، کمالاـت معنوی است و جلوه های مادّی، زینت زمین هستند۱۱<br- تولّی و تبرّی بایـد در کنار هم باشد، اگر اهل ایمان را دوست داریم باید از اهل کفر، فسق و عصیان نیز بیزار باشیم. «حَبّبَ الیکم الایمان... کَرّهَ الیکم الکفر...»

۱۲- انکار قلبی و انگیزه ی فاسد، مقدّمه ی طغیان است. ابتدا فرمود: «الکفر» وسپس «الفسوق و العصیان»

۱۳- آفات ایمان؛ کفر، فسوق وعصیان است. «حَبّب الیکم الایمان... کرّه الیکم الکفر»

۱۴- تنفّر از بدی ها، امری فطری است، «کَرّهَ الیکم الکفر و الفسوق و العصیان...» و این تنفّر، مایه ی رشد انسان است. «اولئک هم الرّاشدون»

۱۵- کسانی که از کفر، فسق و عصیان تنفّر ندارند، رشد ندارند. «کَرّهَ... اولئک هم الرّاشدون»

۱۶- از نعمت های بزرگ الهی، علاقه به ایمان و بیزاری از کفر، فسق و عصیان است. «حَبّبَ... کَرّهَ... فَضلاً من اللّه و نِعمه»

۱۷- فضل خداوند، بر اساس علم و حکمت اوست، نه بدون ملاک و گزافه. «فضـلاً... و اللّه علیم حکیم» گرچه اقتضای ایمان، دوری از نزاع و برخورد میـان مؤمنـان است، امّا مؤمنان، معصوم نیسـتند که خطایی از آنها سـرنزند و چه بسا گفتن جمله ای یا انجام کاری، موجب بروز درگیری میان آنان گردد.

بنابراین باید آماده بود تا در صورت بروز چنین برخوردهایی، ضـمن خاموش کردن آتش فتنه، حقّ مظلوم پایمال نشود و چنان با ظالم برخورد شود که دیگر تجاوزی تکرار نگردد.

در حدیث می خوانیم: برادر دینی خود

را خواه ظالم باشد یا مظلوم، یاری کن. اگر مظلوم است، در گرفتن حقّ و اگر ظالم است، در جلوگیری از ظلم.<۲۶۴>

ایم آیه، آیه ای که برای تلاوتش دو دست قطع شد. در ماجرای جنگ جمل، هر چند حضرت علی علیه السلام مخالفان را از برپاکردن جنگ نهی فرمود، امّا طرفداران عایشه گوش ندادند و حضرت به خداوند شکایت کرد که مردم نافرمانی می کنند. آنگاه قرآن را به دست گرفت و فرمود:ست که آیه «و ان طائفتان من المؤمنین...» را برای مردم بخواند؟

شخصی به نام مسلم مجاشعی گفت: من این آیه را با صدای بلند می خوانم. امام فرمود: دستان تو را قطع و تو را شهید خواهند کرد. گفت: «هذا قلیلٌ فی ذاتِ اللّه» شهادت من در راه خدا چیزی نیست. آنگاه قرآن را به دست گرفت و در برابر لشگر عایشه ایستاد و مردم را بهایمان به خدا دعوت کرد تا شاید خونی ریخته نشود و جنگی صورت نگیرد. دست راست او را قطع کردند، قرآن را به دست چپ گرفت، دست چپ او را نیز جدا کردند، قرآن را به دندان گرفت، سرانجام این تلاوت کننده قرآن را به شهادت رساندند. حضرت علی علیه السلام بعد از شهادتستور حمله داد.<۲۶۵>

آری، ابتدا باید با استناد به قرآن، اتمام حجّت نمود و سپس شجاعانه تا آخرین نفس در راه هدف مبارزه کرد.

عدالت

در این آیه، سه بار سخن از برقراری صلح و اصلاح میان مردم بر اساس عدالت به میان آمده است: «فاصلِحوا بینهما بالعَدل و اقسِطوا انّ اللّه یحبّ المقسطین»

اصولاً، آفرینش بر اساس حقّ وعدل است. «بالعَدلِ قامَت السّموات»<۲۶۶> و بعثت انبیا برای آن بوده است که

مردم به عدالت قیام کنند. «لِیَقومَ النّاس بِالقِسط»<۲۶۷>

در جوامع امروزی، تحقّق عـدالت ملازم قـانون مـداری و بی عـدالتی مرادف قـانون گریزی است. امّا کـدام قانون؟ قانونی که ساخته دست بشـری همچون خودماست؟ قانونی که هر روز در حال تغییر و تحوّل است؟ قانونی که در آن منافع افراد و احزاب نهفته و برخاسته از افکار ناپختهاطلاعات محدود و تحت تأثیر تهدیدها، تطمیع ها و هوسهای خود و دیگران وضع شده است؟ قانونی که قانون گذارش انواع قانون گریزی ها دارد و خود به آن عمل نمی کند؟

آیا این قوانین می تواند برای انسان قداست و کرامت داشته باشد و برای جامعه، عدالت و امنیّت را به ارمغان آورد؟

آنچه می توانـد صلح و عـدالت را در جامعه حاکم سازد و از هرگونه خطا و نقص به دور باشـد، قوانین الهی است که توسـط پیامبران به بشـر عرضه شده است. قوانینی که خالق انسان بر پایه ی علم وحکمت ولطف بی نهایت وضع کرده و آورنده ی آن اوّلین عامل به آن است. ۱- نزاع میـان مؤمنان، در صورت بروز، یک جرقّه است نه یک جریان، موقّتی است نه دائمی. «اِقتَتلوا» نشان از پدید آمدن نزاع است، نه دوام آن وگرنه می فرمود: «یَقتَتلون»

۲- مسلمانان در برابر یکدیگر مسئولند وبی تفاوتی در برابر درگیری ها پذیرفته نیست. «فَاصلِحوا بینهما»

۳- برای آشتی دادن و برقراری صـلح میان مسـلمانان، باید با سرعت و بدون تأخیر قیام کنیم. (حرف فاء در «فَاصلِحوا» نشانه ی سرعت است)

۴- اگر یکی از دو گروه درگیر، یاغی گری کرد، اُمّت اسلامی باید بر ضدّ او بسیج شود. «فَاِن بَغَتْ... فقاتلوا الّتی تَبغی»

۵ - برای برقراری امنیّت و عدالت، حتّی اگر لازم شد باید مسلمانان یاغی کشته شوند. آری، خون یاغی

ارزش ندارد. «فَاِن بَغتْ... فقاتلوا...»

۶- در برابر خشونت باید خشونت به خرج داد. «فَاِن بَغتْ... فقاتلوا»

۷- در سرکوب یاغی، طفره نرویم و مسامحه نکنیم. «فقاتلوا» (حرف «فاء» علامت تسریع است)

۸ - جنگ و قتال در اسلام، هدف مقدّس دارد. «حتّی تَفی ء الی امر اللّه»

۹- مدّت مبارزه تا زمان رسیدن به هدف است، «حتّی تَفی ء الی امر اللَّه» و ساعت، ماه و تاریخ خاصّی ندارد. مثل مدّت مراجعه بیمار به پزشک و مصرف دارو است که تا زمان سلامتی باید ادامه یابد.

۱۰- در مبارزات اسلامی، هدفهای شخصی، قومی، حزبی، یا انتقام، خودنمائی و گرفتن زهر چشم از دیگران مطرح نیست، بلکه هدف، برگشتن یاغی به راه خداست. «حتّی تَفی ء الی امر اللَّه»

۱۱- در مرحله ی درگیری که متجاوز معلوم نیست، باید تلاش برای خاموش کردن اصل فتنه و ایجاد صلح باشد، «فَاصلحوا بینهما» ولی در مرحله ی بعد که متجاوز و یاغی شناخته شد، صلح باید در سمت و سوی دفاع از مظلوم و گرفتن حقّ او و از ظالم باشد. «فَاصلحوا بینهما بالعَدbr>۱۲- وظیفه مسلمانان در شرایط مختلف تفاوت دارد؛ گاهی اصلاح است و گاهی جنگ. (در این آیه، هم کلمه «اصلحوا» دو بار آمده است و هم کلمه «قاتلوا»)

۱۳- هر کجا طوفان غرائز و غضب و لغزشگاه خطرناکی بود، سفارشات پی درپی لازم است. «بالعَدل، اقسطوا... یحبّ المقسِطین»

۱۴- صلحی ارزش دارد که حقّ به صاحبش برسد، وگرنه سازش ذلّت بار، مرگ آفرین و تحمیلی است. «اصلحوا... و اقسطوا»

۱۵- هر کجا تحمّل مشکلات لازم است، از اهرم محبّت استفاده کنید. «انّ اللَّه یُحبّ المقسطین»

۱۶- صلح دادن دو طرف جنگ بدون برقراری عدالت، محبوب خداوند نیست. «انّ اللّه یحبّ المقسِطین» این آیه،

رابطه ی مؤمنان با یکدیگر را همچون رابطه ی دو برادر دانسته که در این تعبیر نکاتی نهفته است، از جمله:

الف: دوستی دو برادر، عمیق و پایدار است.

ب: دوستی دو برادر، متقابل است، نه یک سویه.

ج: دوستی دو برادر، بر اساس فطرت و طبیعت است، نه جاذبه های مادی و دنیوی.

د: دو برادر در برابر بیگانه، یگانه اند وبازوی یکدیگر.

ه: اصل و ریشه دو برادر یکی است.

و: توجّه به برادری مایه گذشت و چشم پوشی است.

ز: در شادی او شاد و در غم او غمگین است.

امروزه برای اظهار علاقه، کلمات رفیق، دوست، هم شهری و هم وطن بکار می رود، امّا اسلام کلمه برادر را بکار برده که عمیق ترین واژه هاست.

در حدیث، دو برادر دینی به دو دست تشبیه شده اند که یکدیگر را شستشو می دهند.<۲۶۸>

در این آیه و آیه ی قبل، سه بار فرمان «اصلحوا» تکرار شده که نشانه ی توجّه اسلام به برقراری صلح و دوستی میان افراد جامعه است.

در آیه قبل فرمود: «فاصلحوا... و اقسطوا» به عدالت، صلح برقرار کنید و این آیه می فرماید: «فاصلحوا... و اتّقوا» در برقراری صلح، از خدا بترسید. اگر شما را به عنوان میانجی پذیرفتند، خدا را در نظر بگیرید و حکم دهید، نه آنکه اصلاح شما، مایه ی ظلم و ستم به یاز طرفین گردد.

اخوّت و برادری

از امتیازات اسلام آن است که اصلاحات را از ریشه شروع می کند. مثلا می فرماید: «اِنّ العِزّه لِلّه جَمیعاً»<۲۶۹> تمام عزّت برای خداست، چرا به خاطر کسب عزّت به سراغ این و آن می روید؟ یا می فرماید: «انّ القوّه لِلّه جَمیعاً»<۲۷۰> تمام قدرت ها از اوست،چرا هر ساعتی دور یک نفر می چرخید!؟ در این آیه نیز می فرماید: همه ی مؤمنین با یکدیگر برادرند، بعد

می فرماید: اکنون که همه برادر هستید، قهر و جدال چرا؟ همه با هم دوست باشید.

بنابراین برای اصلاح رفتار فرد و جامعه باید مبنای فکری و اعتقادی آنان را اصلاح کرد.

طرح برادری واُخوّت وبکارگیری این واژه، از ابتکارات اسلام است.

در صدر اسلام پیامبرصلی الله علیه وآله به همراه هفتصد و چهل نفر در منطقه ی «نخیله» حضور داشتند که جبرئیل نازل شد و فرمود: خداوند میان فرشتگان عقد برادری بسته است، حضرت نیز میان اصحابش عقد اُخوّت بست و هر کس با کسی برادر می شد. مثلاً:

ابوبکر با عمر، عثمان با عبدالرّحمن، سلمان با ابوذر، طلحه با زبیر، مصعب با ابوایّوب انصاری، حمزه با زیدبن حارثه، ابودرداء با بلال، جعفر طیّار با معاذبن جبل، مقداد با عمّار، عایشه با حفصه، امّ سلمه با صفیّه و شخص پیامبرصلی الله علیه وآله با علی علیه السلام عقد اخوّت بستند.<۲۷۱>

در جنگ اُحد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دستور داد دو نفر از شهدا، به نام های عبداللّٰه بن عمر و عمربن جموح را که میانشان برادری برقرار شده بود، در یک قبر دفن کنند.<۲۷۲>

برادری نسبی، روزی گسسته خواهد شد، «فلا اَنساب بینهم»<۲۷۳> ولی برادری دینی حتّی در قیامت پایدار است. «اِخواناً علی سُرُرٍ متقابِلین»<۲۷۴>

رابطه ی اُخوّت، اختصاص به مردان ندارد، بلکه این تعبیر در مورد زنان نیز بکار رفته است. «وان کانوا اِخوَه رجالاً و نساءً»<۲۷۵>

دوستی و برادری باید تنها برای خدا باشد. اگر کسی با دیگری بخاطر دنیا دوست شود، به آنچه انتظار دارد نمی رسد و در قیامت نیز دشمن یکدیگر می شوند.<۲۷۶> قرآن می فرماید: در قیامت، دوستان با هم دشمن می گردند جز متّقین. «الاَخلّاءُ یَومئذ بَعضهم لِبَعض عَدوالاّ المتّقین»<۲۷۷>

آنچه مهم تر از گرفتن برادر

است، حفظ برادری است. در روایات از کسانی که برادران دینی خود را رها می کنند به شدّت انتقاد شده و سفارش شده است که اگر برادران از تو فاصله گرفتند، تو با آنان رفت و آمد داشته باش. «صِلْ مَن قَطعك»<۲۷۸>

امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، مانند یک جسد که اگر بخشی از آن بیمار گردد، همه ی بدن ناراحت است.<۲۷۹> سعدی این حدیث را به شعر درآورده است:

بنی آدم اعضای یک پیکرندکه در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگاردگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

حقوق برادری

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که هر یک باید آن حقوق را ادا کنند، از جمله:

۱- عفو و مهربانی به او. ۲- پنهان کردن اسرار او. ۳- جبران اشتباهات او. ۴- قبول عذر او. ۵ - دفاع در برابر بدخواهان او. ۶- خیرخواهی نسبت به او. ۷- عمل به وعده هایی که به او داده. ۸ - عیادت به هنگام بیماری او. ۹- تشییع جنازه او. ۱۰- پذیرفتن دعوت و هدیه ی او. ۱۱- جزا دادن به هدایای او. ۱۲- تشکّر از خدمات او. ۱۳- کوشش در یاری رسانی به او. ۱۴- حفظ ناموس او. ۱۵- برآوردن حاجت او. ۱۶- واسطه گری برای حل مشکلاتش. ۱۷- گمشده اش را راهنمائی کند. ۱۸- به عطسه او تهنیت گوید. ۱۹- سلامش را پاسخ دهد. ۲۰- به سخن وگی او احترام گذارد. ۲۱- هدیه ی او را خوب تهیه کند. ۲۲- سوگندش را بپذیرد. ۲۳- دوست او را دوست بدارد وبا او دشمنی نکند. ۲۴- او

را در حوادث تنها نگذارد. ۲۵- هر چه را برای خود می خواهد برای او نیز بخواهد و...<۲۸۰>

پیامبراکرم صلی الله علیه وآله بعد از تلاوت آیه «انّما المؤمنون اِخوَه» فرمودند: خون مسلمانان با هم برابر است و اگر یکی از آنان به کسی پناه یا اَمان داد، دیگران باید به آن تعهّد پایبند باشند و همه در برابر دشمن مشترک، بسیج شوند. «و هم یَدٌ علی مَن سَوم»<۲۸۱>

صلح و آشتی در قرآن

در قرآن، واژه های صلح، «والصُّلحُ خَیر»<۲۸۲>، اصلاح، «واَصلِحوا ذاتَ بینکم»<۲۸۳>، تألیف قلوب، «فَاَلّف بین قلوبکم»<۲۸۴> و سِلم، «اُدخلُوا فِی السِّلم کافّه»<۲۸۵> نشان دهنده ی توجّه اسلام به صلح و صفا و زندگی مسالمت آمیز و شیرین است.

از نعمت های الهی که خداوند در قرآن مطرح کرده است، اُلفت میان دل های مسلمانان است. چنانکه خداوند خطاب به مسلمانان می فرماید: «کُنتم اَعداء فَاَلّفَ بین قلوبکم»<۲۸۶> به یاد آورید که شما قبل از اسلام با یکدیگر دشمن بودید، پس خداوند میان دل های شما الفبرقرار کرد. چنانکه میان قبیله ی اوس و خزرج یکصد و بیست سال درگیری و فتنه بود و اسلام میان آنان صلح برقرار کرد.

اصلاح و آشتی دادن، سبب دریافت بخشودگی و رحمت از جانب خداوند شمرده شده است. «ان تُصلحوا و تتّقوا فانّ اللّه کان غفوراً رحیماً»<۲۸۷> و هر کس واسطه گری خوبی میان مسلمین انجام دهد، پاداشِ در شأن دریافت خواهد کرد. «مَن یَشفَع شَفاعهً حَسنه یَکن لَه نَصٌ منها»<۲۸۸>

اسلام برای اصلاح میان مردم، احکام ویژه ای قرار داده است، از جمله:

۱- دروغ که از گناهان کبیره است، اگر برای آشتی واصلاح گفته شود، جرم و گناهی ندارد. «لا کِذبَ علی المُصلِح»<۲۸۹>

۲- نجوا و درگوشی سخن گفتن که از اعمال شیطان

و مورد نهی است،<۲۹۰> اگر برای اصلاح و آشتی دادن باشد، منعی ندارد. «لا خَیرَ فی کثیر مِن نَجواهم الاّ مَن اَمر بِصدَقهٍ او مَعروفٍ او اِصلاح بین النّاس»<۲۹۱>

۳- با اینکه عمل به سوگند، واجب و شکستن آن حرام است، امّا اگر کسی سوگند یاد کند که دست به اصلاح و آشتی دادن میان دو نفر نزند، اسلام شکستن این سوگند را مجاز می داند. «ولاتجعلوا اللَّه عُرضَه لایمانکم ان...تصلحوا بین الناس»<۲۹۲>

۴- با اینکه عمل به وصیّت، واجب و ترک آن حرام است، امّا اگر عمل به وصیّت، میان افرادی فتنه و کدورت می آورد، اسلام اجازه می دهد که وصیّت ترک شود تا میان مردم صلح و صفا حاکم باشد. «فَمَن خافَ مِن مُوصٍ جَنَفاً اَو اِثماً فَأصلح بینهم فلا اِثمَ علیه»<۲۹ ۱- رابطه برادری، در گرو ایمان است. (مسائل اقتصادی، سیاسی، نژادی، جغرافیایی، تاریخی و... نمی تواند در مردم روح برادری بوجود بیاورد.) «انّما المؤمنون اخوه»

جانِ گرگان و سگان از هم جداست متّحد، جان های شیران خداست

۲- برادری بر اساس ایمان، مشروط به سنّ، شغل، سواد و درآمد نیست. «انما المؤمنون اخوه»

۳- هیچ کس، خود را برتر از دیگران نداند. «اخوه» (آری، میان والدین و فرزند برتری است، ولی میان برادران، برابری است.)

۴- برای برقراری صلح وآشتی، از کلمات محبّت آمیز و انگیزه آور استفاده کنیم. «اخوه فاصلحوا»

۵ – جلوگیری از نزاع و اقدام برای اصلاح و برقراری صلح، وظیفه ی همه است، نه گروهی خاص. «فاصلحوا»

۶- اصلاح کننده نیز خود را برادر طرفین درگیر بداند. «فاصلحوا بین اخویکم»

۷- اصلاح و آشتی دادن، آفاتی دارد که باید مراقب بود. «فاصلحوا... و اتقوا اللّه»

۸ – صلح و صفا، مقدّمه ی نزول رحمت الهی است.

«فاصلحوا... ترحمون»

۹- جامعه بی تقوا، از دریافت رحمت الهی محروم است. «اتقوا اللّه لعلّکم ترحمون» «لَمز» عیب جویی در روبرو و «هَمز» عیب جویی در پشت سر است<۲۹۴> و «تَنابُز» صدازدن دیگران با لقب بد است.<۲۹۵>

در آیه ی قبل، مسئله ی برادری میان مؤمنان مطرح شد و در این آیه اموری مطرح می شود که برادری را از بین می برد. همچنین در آیات قبل سخن از صلح و اصلاح بود، در این آیه به بعضی عوامل و ریشه های فتنه و درگیری که مسخره کردن، تحقیر کردن و بدنام بردن است اشاره کند.

آری، یکی از برکات عمل به دستورات اسلام، سالم سازی محیط و جلوگیری از درگیری های اجتماعی است.

شاید بتوان گفت که عنوان تمسخر و تحقیر که در این آیه مطرح شده، از باب نمونه است و هر سخن یا حرکتی که اخوّت و برادری اسلامی را خدشه دار کند، ممنوع است.

با آنکه زنان در واژه «قوم» داخل بودند، امّا ذکر آنان به صورت جداگانه، بیانگر خطر بیشتر تمسخر و تحقیر در میان آنان است.

تمسخر و استهزای دیگران

استهزا، در ظاهر یک گناه، ولی در باطن چند گناه است؛ در مسخره کردن، گناهانِ تحقیر، خوار کردن، کشف عیوب، اختلاف افکنی، غیبت، کینه، فتنه، تحریک، انتقام و طعنه به دیگران نهفته است.

ریشه های تمسخر

۱- گاهی مسخره کردن برخاسته از ثروت است که قرآن می فرماید: «وَیلٌ لِکلّ هُمَزه لُمَزه، الّذی جَمع مالا و عَدّده»<۲۹۶> وای بر کسی که به خاطر ثروتی که اندوخته است، در پیش رو یا پشت سر، از دیگران عیب جویی می کند.

۲- گاهی ریشه ی استهزا، علم و مدرک تحصیلی است که قرآن درباره این گروه می فرماید: «فَرِحوا بما عِندهم مِن العِلم و حاقَ بهم ما کانوا به

یَستهزؤن»<۲۹۷> آنان به علمی که دارند شادند و کیفر آنچه را مسخره می کردند، آنها را فرا گرفت.

۳- گاهی ریشه ی مسخره، توانایی جسمی است. کفّار می گفتند: «مَن اَشدُّ مِنّا قُوّه»<۲۹۸> کیست که قدرت و توانایی او از ما بیشتر باشد؟

۴- گاهی انگیزه ی مسخره کردن دیگران، عناوین و القاب دهان پر کن اجتماعی است. کفّار فقرایی را که همراه انبیا بودند تحقیر می کردند و می گفتند: «ما نَراکَ اتّبعکَ الاّ الّذین هم أراذِلُنا»<۲۹۹> ما پیروان تو را جز افراد اراذل نمی بینیم.

۵ – گاهی به بهانه تفریح و سرگرمی، دیگران به تمسخر گرفته می شوند.

۶- گاهی طمع به مال و مقام، سبب انتقاد همراه با تمسخر از دیگران می شود. گروهی، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره ی زکات عیب جویی می کردند، قرآن می فرماید: «و منهم مَن یَلمزُکَ فی الصّدقات فان اُعطوا منها رَضوا و اِن لم یُعطوا منها اذا هم یَسخَطو[۳۰۰> ریشه ی این انتقاد طمع است، اگر از همان زکات به خود آنان بدهی راضی می شوند، ولی اگر ندهی همچنان عصبانی شده و عیب جویی می نمایند.

۷- گاهی ریشه ی مسخره، جهل و نادانی است. هنگامی که حضرت موسی دستور کشتن گاو را داد، بنی اسرائیل گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ موسی علیه السلام گفت: «أعوذُ باللّه اَن اَکونَ من الجاهلین»<۳۰۱> به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم. یعنی مسخره برخاستهجهل است و من جاهل نیستم.

یکی از کارهای مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله تغییر نام افراد و مناطقی بود که دارای نام زشت بودند.<۳۰۲> زیرا نام بد، وسیله ای برای تمسخر و تحقیر است.

عقیل، برادر حضرت علی علیه السلام بر معاویه وارد شد، معاویه برای تحقیر او گفت: درود

بر کسی که عمویش ابولهب، لعنت شده ی خداوند است و خواند: «تبّت یدا ابی لهب» عقیل فوری پاسخ داد: درود بر کسی که عمّه ی او چنین است و خواند: «و امراته حمّاله الحطب» (زن ابهب، دختر عمّه ی معاویه بود.)<۳۰۳> ۱- ایمان، با مسخره کردن بندگان خدا سازگار نیست. «یا ایّها الّذین آمنوا لایسخر»

۲- کسی که مردم را از توهین به دیگران باز می دارد نباید در شیوه ی سخنش توهین باشد. «لایسخر قوم من قوم» (نفرمود: «لاتسخروا» یعنی شما مسخره کننده هستید.)

۳- مسخره، کلید فتنه، کینه و دشمنی است. «لایسخر قوم...» (بعد از بیان برادری و صلح و آشتی، از مسخره کردن نهی شده است)

۴- در شیوه ی تبلیغ، آنجا که مسئله ای مهم یا مخاطبان متنوّع هستند، باید مطالب برای هر دسته از مخاطبان تکرار شود. «قوم من قوم... ولانساء من نساء»

۵ - ریشه ی مسخره کردن، احساس خودبرتربینی است که قرآن این ریشه را می خشکاند و می فرماید: نباید خود را بهتر از دیگران بدانید، شاید او بهتر از شما باشد. «عسی ان یکونوا خیرا»

۶- ما از باطن مردم آگاه نیستیم، پس نباید ظاهربین، سطحی نگر وامروزبین باشیم. «عسی ان یکونوا خیراً...»

۷- عیب جویی از مردم، در حقیقت عیب جویی از خود است. «و لاتلمزوا انفسکم»

۸ - نقل عیب دیگران، عامل کشف عیوب خود است. «و لاتلمزوا انفسکم»

۹- بد صدا زدن، یک طرفه باقی نمی ماند، دیر یا زود مسئله به دو طرف کشیده می شود. «لاتنابزوا بالالقاب» («تنابزوا» برای کار طرفینی است)

۱۰- مسخره کردن و بدنام بردن، گناه است و توبه لازم دارد. «و من لم یتب فاولئک هم الظالمون» (البتّه توبه تنها به زبان نیست، بلکه توبه ی تحقیر کردن، تکریم نمودن است.)

۱۱- مسخره، تجاوز به حریم افراد

است و اگر مسخره کننده توبه نکند، ظالم است. «فاولئک هم الظالمون»

در ادامه آیه قبل، این آیه نیز به عواملی چون سوءظن، تجسّس و غیبت، که صلح و صفا و اخوّت میان مؤمنان را به هم می زند اشاره می کند.

در قرآن، به حسن ظن سفارش شده و از گمان بد نسبت به دیگران نهی گردیده است. در سوره ی نور می خوانیم: «لولا اِذ سَمِعتُموه ظَنّ المؤمنونَ و المؤمنات بأَنفسِهِم خَیراً»<۳۰۴> چرا در باره ی شنیده ها حسن ظن ندارید؟

همان گونه که آیه ی نهم این سوره، برای امنیّت و حفظ جان مردم، همه ی مسلمانان را مسئول مبارزه با یاغی و تجاوزگر دانست، این آیه نیز برای حفظ آبروی مردم؛ سوءظن، تجسّس و غیبت را حرام کرده است.

امروزه حقوق دانان جهان، از حقوق بشر حرف می زنند، ولی اسلام به مسائلی از قبیل تمسخر، تحقیر، تجسّس و غیبت توجّه دارد که حقوق دانان از آن غافلند.

هیچ گناهی مثل غیبت به درّندگی بی رحمانه تشبیه نشده است. آری، حتّی گرگ نسبت به هم جنس خود تعرّض نمی کند.

شاید تشبیه به خوردن گوشت برادر مرده، تنها برای غیبت باشد و شاید برای هر سه موردِ سوءظن، تجسّس و غیبت باشد.

سؤال: چرا به خاطر یک لحظه غیبت کردن، عبادات چند ساله ی انسان محو می شود؟ آیا این نوع کیفر عادلانه است؟

پاسخ: همان گونه که غیبت کننده در یک لحظه، آبروئی را که سال ها بدست آمده می ریزد، خداوند هم عباداتی را که او سال ها بدست آورده از بین می برد. بنابراین محو عبادات چندساله، یک کیفر عادلانه است.

اقسام سوء ظن و بدگمانی

سوء ظن اقسامی دارد که بعضی پسندیده و برخی ناپسند است:

۱- سوءظن به خدا، چنانکه در حدیث می خوانیم: کسی که

از ترس خرج ومخارج زندگی ازدواج نمی کند، در حقیقت به خدا سوء ظن دارد؛ گویا خیال می کند اگر تنها باشد خدا قادر است رزق او را بدهد، ولی اگر همسر داشته باشد، خدا قدرت ندارد. این سوءظن، مورد نهی است.

۲- سوء ظن به مردم، که در این آیه از آن نهی شده است.

۳- سوء ظن به خود، که مورد ستایش است. زیرا انسان نباید به خود حسن ظن داشته باشد و همه کارهای خود را بی عیب بپندارد. حضرت علی علیه السلام در برشمردن صفات متّقین در خطبه همام می فرماید: یکی از کمالات افراد باتقوا آن است که نسبت به خودشان سوء ظن دارند.<bآری، افرادی که خود را بی عیب می دانند، در حقیقت نور علم و ایمانشان کم است و با نور کم، انسان چیزی نمی بیند. اگر شما با یک چراغ قوّه وارد سالنی بزرگ شوید، جز اشیای بزرگ چیزی را نمی بینید، ولی اگر با نور قوی مانند پرژکتور وارد سالن شدید، حتّی اگر چوب کبریت یا ته سیگار در سالن باشد می توانید آن را ببینید.

افرادی که نور ایمانشان کم است، جز گناهان بزرگ چیزی به نظرشان نمی آید و لذا گاهی می گویند: ما که کسی را نکشته ایم! از دیوار خانه ای بالا نرفته ایم! و گناه را تنها این قبیل کارها می پندارند، امّا اگر نور ایمان زیاد باشد، تمام لغزش های ریز خود را نیز می بیند و به درگاه خدا ناله و استغفار می کند.

اگر کسی نسبت به خود خوش بین شد، هرگز ترقّی نمی کند. او مثل کسی است که دائماً به پشت سر خود و به راههای طی شده نگاه می کند و به آن مغرور می شود، ولی اگر به جلو نگاه

کند و راههای نرفته را ببیند، خواهد دانست که نرفته ها چند برابر راههای رفته است!

توجّه به این نکته لازم است که معنای حسن ظن، سادگی، زودباوری، سطحی نگری و غفلت از توطئه ها و شیطنت ها نیست. اُمّت اسلامی هرگز نباید به خاطر حسن ظن های نابجا، دچار غفلت شده ودر دام صیادان قرار گیرد.

غیبت چیست؟

غیبت آن است که انسان در غیاب شخصی چیزی بگوید که مردم از آن خبر نداشته باشند و اگر آن شخص بشنود، ناراحت شود.<۳۰۵>

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: دست از سر مرده ها بردارید و بدی های آنان را بازگو نکنید، کسی که مُرد، خوبی هایش را بگویید.<۳۰۶>

امام صادق علیه السلام فرمود: غیبت کننده اگر توبه کند، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و اگر توبه نکند، اوّلین کسی است که به دوزخ برده می شود.<۳۰۷>

امام رضا علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که هر کس از ریختن آبروی مسلمانان خود را حفظ کند، خداوند در قیامت لغزشهای او را نادیده می گیرد.<۳۰۸>

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: هر کس زن یا مردی را غیبت کند، تا چهل روز نماز و روزه اش پذیرفته نمی شود.<۳۰۹>

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: در قیامت هنگامی که نامه ی اعمال انسان به دست او داده می شود، عدّه ای می گویند: چرا کارهای خوب ما در آن ثبت نشده است؟ به آنها گفته می شود: خداوند، نه چیزی را کم و نه چیزی را فراموش می کند، بلکه کارهای خوب شما به خاطربتی که کرده اید از بین رفته است. در مقابل افراد دیگری، کارهای نیک فراوانی در نامه ی عمل خود می بینند و گمان می کنند که این پرونده از آنان نیست، به آنها می گویند: به واسطه ی غیبت شدن،

نیکی های کسی که شما را غیبت کرده، برای شما ثبت شده است.<۳۱۰>

رسول خدا صلی الله علیه وآله در آخرین سفر خود به مکّه فرمودند: خون و مال و آبروی مسلمان، محترم است، همان گونه که این ماه ذی الحجه و این ایام حج محترم است.<۳۱۱>

در روایات، نام غیبت کننده در کنار کسی آمده که دائماً شراب می خورد. «تحرم الجَنّه علی المغتاب و مُدمِن الخمر»<۳۱۲> کسی که غیبت می کند و شراب می نوشد، از بهشت محروم است.

بر اساس روایات، کسی که عیوب برادر دینی خود را پی گیری (و برای دیگران نقل) کند، خداوند زشتی های او را آشکار می کند.<۳۱۳>

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: یک درهم ربا، از سی و شش زنا بدتر است و بزرگ ترین ربا، معامله با آبروی مسلمان است.<۳۱۴>

در حدیث می خوانیم: نشستن در مسجد به انتظار نمازِ جماعت، عبادت است البتّه مادامی که منجر به غیبت نشود.<۳۱۵>

پیامبرصلی الله علیه وآله در آخرین خطبه خود در مدینه فرمودند: اگر کسی غیبت کند، روزه ی او باطل است.<۳۱۶> یعنی از برکات وآثار معنویی که یک روزه دار برخوردار است، محروم می شود.

جبران غیبت

برای جبران غیبت هایی که در گذشته مرتکب شده ایم، اگر غیبت شونده از دنیا رفته است، باید توبه کرده و از درگاه خداوند عذرخواهی کنیم که البتّه خداوند توبه پذیر است. امّا در صورتی که او زنده و در قید حیات است، اگر به او بگوییم که ما غیبت تو را کرده ایم ناراحت می شود، به گفته بعضی مراجع تقلید<۳۱۷>، نباید به او گفت، بلکه باید بین خود و خداوند توبه کرد و اگر امکان دسترسی به شنوندگان غیبت است، به نحوی با ذکر خیر و تکریم آن فرد، تحقیر گذشته را

جبران کنیم واگر غیبت شونده ناراحت نمی شود از خود او حلالیّتهیم.

شیخ طوسی در شرح تجرید، بر اساس حدیثی از پیامبرصلی الله علیه وآله می فرماید: اگر غیبت شونده، غیبت را شنیده است، جبران آن به این است که نزد او برویم و عذرخواهی کرده و حلالیّت بخواهیم، امّا اگر نشنیده است، باید هرگاه یادی از غیبت شونده کردیم، برای او اسفار نماییم. «انّ کفّاره الغیبه أن تستغفر لمَن اغتبتَه کلّما ذکرتَه»<۳۱۸>

موارد جواز غیبت

در مواردی، غیبت کردن جایز است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- در مقام مشورت در کارهای مهم؛ یعنی اگر شخصی درباره ی دیگری مشورت خواست، ما می توانیم عیب های آن فرد را به مشورت کننده بگوییم.

۲- برای ردّ سخن و عقیده ی باطلِ اشخاصی که دارای چنین اعتقاداتی هستند، نقل سخن و عیب سخن آنها جایز است، تا مبادا مردم دنباله رو آنها شوند.

۳- برای گواهی دادن نزد قاضی، باید حقیقت را گفت گرچه غیبت باشد.

۴- برای اظهار مظلومیّت، بیان کردن ظلم ظالم مانعی ندارد.

۵ - کسی که بدون حیا و آشکارا گناه می کند، غیبت ندارد.

۶- برای ردّ ادعاهای پوچ، غیبت مانعی ندارد. کسی که می گوید: من مجتهدم، دکترم، سیّدم، و ما می دانیم که او اهل این صفات نیست، جایز است به مردم آگاهی دهیم تا فریب نخورند.

شنیدن غیبت

وظیفه شنونده، گوش ندادن به غیبت ودفاع از مؤمن است. در حدیث می خوانیم: «السّاکتُ شَریکُ القائل»<۳۱۹> کسی که غیبت را بشنود و سکوت کند، شریکِ جرم گوینده است.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: هر کس غیبتی را بشنود و آن را ردّ کند، خداوند هزار باب شرّ را در دنیا و آخرت بر او می بندد، ولی اگر ساکت بود و

گوش داد، گناه گوینده نیز برای او ثبت می شود. و اگر بتواند غیبت شونده را یاری کند ولی یاری نکرد، در دو دنیا خر و ذلیل می شود.<۳۲۰>

در روایتی، غیبت کردن؛ کفر و شنیدن و راضی بودن به آن، شرک دانسته شده است.<۳۲۱>

در آیه ی ۳۶ سوره اسراء می خوانیم: هر یک از گوش و چشم و دل انسان، در قیامت مورد بازخواست قرار می گیرند، بنابراین ما حق شنیدن هر حرفی را نداریم. ۱- ایمان، تعهّدآور است و هر کس ایمان دارد باید از یک سری اعمال دوری نماید. «یا ایّها الّذین آمنوا اجتنبوا...» (ایمان، با سوءظن و تجسّس در کار مردم و غیبت آنان سازگار نیست.)

۲- برای دوری از گناهان حتمی، باید از گناهان احتمالی اجتناب کنیم. (بنابراین از آنجایی که برخی گمان ها گناه است، باید از بسیاری گمان ها، دوری کنیم.) «اجتنبوا کثیراً... انّ بعض الظن اثم»

۳- اصل بر اعتماد، کرامت و برائت انسان ها است. «انّ بعض الظن اثم»

۴- برای جلوگیری از غیبت باید زمینه های غیبت را مسدود کرد. (راه ورود به غیبت، اوّل سوء ظن و سپس پیگیری و تجسّس است، لذا قرآن به همان ترتیب نهی کرده است.) «اجتنبوا کثیراً من الظن... لاتجسسوا ولا یغتب»

۵ - گناه، گرچه در ظاهر شیرین و دلنشین است، ولی در دید باطنی و ملکوتی، خباثت و تنفّرآور است. «یأکل لحم اخیه میتاً» (باطن غیبت، خوردن گوشت مرده است و درباره هیچ گناهی این نوع تعبیر بکار نرفته است.)

۶- از شیوه های تبلیغ و تربیت، استفاده از مثال و تمثیل است. «أیحبّ احدکم...»

۷- در شیوه نهی از منکر، از تعبیرات عاطفی استفاده کنیم. «لایغتب... أیحبّ احدکم ان یأکل لحم اخیه»

۸ - غیبت

دیگران حرام است، از هر سنّ ونژاد ومقامی که باشد. («احدکم» شامل کوچک و بزرگ، مشهور و گمنام، عالم و جاهل، زن و مرد و... می شود.)

۹- مردم باایمان، برادر و هم خون یکدیگرند. «لحم اخیه»

۱۰- همان گونه که مرده قدرت دفاع از خود را ندارد، شخصی که مورد غیبت قرار گرفته است، چون حاضر نیست، قدرت دفاع ندارد. «میتاً»

۱۱- اگر از بدن انسان زنده قطعه ای جدا شود، امکان پر شدن جای آن هست، ولی اگر از مرده چیزی کنده شود، جای آن همچنان خالی می ماند. غیبت، بردن آبروی مردم است و آبرو که رفت دیگر جبران نمی شود. «لحم اخیه میتاً»

۱۲- غیبت کردن، نوعی درّندگی است. «یأکل لحم اخیه میتاً»

۱۳- غیبت، با تقوا سازگاری ندارد. «لایغتب... واتّقوا اللّه»

۱۴- تقوا، انسان را به سوی توبه سوق می دهد. «واتّقوا اللّه ان اللّه توّاب»

۱۵- در اسلام بن بست وجود ندارد، با توبه می توان گناه گذشته را جبران کرد. «لایغتب... ان اللّه توّاب رحیم»

۱۶- عذرپذیری خداوند، همراه با رحمت است. «توّاب رحیم»

۱۷- توبه پذیری خداوند، جلوه ای از رحمت اوست. «توّاب رحیم» بعضی مفسّران این آیه را مرتبط با آیات قبل دانسته و گفته اند: چون مسخره و غیبت کردن، برخاسته از روحیّه ی خودبرتربینی و تحقیر دیگران است، این آیه می فرماید: ملاک برتری و کرامت، تقواست، نه جنس و نژاد.

دراین آیه به سه اصل مهم اشاره شده است: اصل مساوات در آفرینش زن و مرد، اصل تفاوت در ویژگی های بشری و اصل اینکه تقوا ملاک برتری است. البتّه در آیات دیگر قرآن، ملاک هایی از قبیل علم، سابقه، امانت، توانایی و هجرت نیز به چشم می خورد. ۱- مرد یا زن بودن، یا از فلان

قبیله وقوم بودن، ملاک افتخار نیست که اینها کار خداوند است. «خلقنا، جعلنا»

۲- تفاوت هایی که در شکل و قیافه و نژاد انسان ها دیده می شود، حکیمانه و برای شناسائی یکدیگر است، نه برای تفاخر. «لتعارفوا»

۳- کرامت در نزد مردم زودگذر است، کسب کرامت در نزد خداوند مهم است. «اکرمکم عنداللّه»

۴- قرآن، تمام تبعیض های نژادی، حزبی، قومی، قبیله ای، اقلیمی، اقتصادی، فکری، فرهنگی، اجتماعی و نظامی را مردود می شمارد و ملاک فضیلت را تقوا می داند. «ان اکرمکم عنداللّه أتقاکم»

۵ - برتری جویی، در فطرت انسان است و اسلام مسیر این خواسته ی فطری را تقوا قرار داده است. «انّ اکرمکم عنداللّه أتقاکم»

۶- ادّعای تقوا و تظاهر به آن نکنیم که خدا همه را خوب می شناسد. «علیم خبیر» مراد از اعراب، بادیه نشینانند که بعضی آنان مؤمن بودند، چنانکه در سوره ی توبه از آنان تجلیل شده است: «و مِن الاَعراب مَن یُؤمن بِاللَّهِ و الیومِ الآخر»<۳۲۲>، ولی بعضی از آنان خود را بالاتر از آنچه بودند می پنداشتند و ادّعای ایمان می کردند، در حالیه یک تازه مسلمانی بیش نبودند.

تفاوت اسلام با ایمان

۱- تفاوت در عمق.

اسلام، رنگ ظاهری است، ولی ایمان تمسّک قلبی است. امام صادق صلی الله علیه وآله به مناسبت آیه ی «و مَن اَحسَنُ من اللَّه صِبغَه»<۳۲۳> فرمود: رنگ الهی اسلام است، و در تفسیر آیه ی «فقد استَمسَک بِالعُروَه الوثقی <۳۲۴> فرمود: تمسّک به ریسمان محکم الهی، همان ایمان است.<۳۲۵>

۲- تفاوت در انگیزه.

گاهی انگیزه ی اسلام آوردن، حفظ یا رسیدن به منافع مادّی است، ولی انگیزه ی ایمان حتماً معنوی است. امام صادق علیه السلام فرمودند: با اسلام آوردن، خون انسان حفظ می شود و ازدواج با مسلمانان حلال می شود، ولی پاداش اخروی بر اساس ایمان قلبی

است.<۳۲۶>

۳- تفاوت در عمل.

اظهار اسلام، بدون عمل ممکن است، ولی ایمان باید همراه عمل باشد، چنانکه در حدیث می خوانیم: «الایمانُ اِقرارٌ وعَمَل و الاسلام اِقرارٌ بلاعَمَل»<۳۲۷> بنابراین در ایمان، اسلام نهفته است، ولی در اسلام ایمان نهفته نیست.

در حدیث دیگری، اسلام، به مسجد الحرام وایمان به کعبه تشبیه شده که در وسط مسجدالحرام قرار گرفته است.<۳۲۸>

امام باقرعلیه السلام فرمود: ایمان، چیزی است که در قلب مستقر می شود و انسان به وسیله آن به خدا می رسد و عمل، آن باور قلبی را تصدیق می کند. ولی اسلام چیزی است که در گفتار و رفتار ظاهر می گردد، گرچه در قلب جای نگرفته باشد. <۳۲۹>

۵ - تفاوت در رتبه.

در حدیث می خوانیم: ایمان، بالاتر از اسلام و تقوا، بالاتر از ایمان و یقین، بالاتر از تقوا است و در میان مردم چیزی کمیاب تر از یقین نیست.<۳۳۰> ۱- به هر ادّعا و شعاری گوش ندهیم. «و قالتِ الاَعراب آمنّا»

۲- ادّعاهای نابجا را مهار کنیم. «قل لم تؤمنوا»

۳- هر کس حریم خود را حفظ کند و بیش از آنچه هست خود را مطرح نکند. «قولوا اَسلَمنا»

۴- اسلام، امری ظاهری است، ولی ایمان، به دل مربوط است. «فی قلوبکم»

۵ - با مدّعیان کمال باید به گونه ای سخن گفت که از رسیدن به کمال نااميد نشوند. «و لمّا یَدخُل الایمان فی قلوبکم»

۶- راه رسیدن به ایمان، اطاعتِ عملی است، نه ادّعای زبانی. «لما یدخل الایمان... و ان تُطیعوا اللّه و رسوله...»

۷- اطاعت از پیامبرصلی الله علیه وآله در کنار اطاعت از خدا آمده است و این نشانه ی عصمت پیامبر است که باید او را بدون چون وچرا اطاعت کرد. «ان تُطیعوا اللّه ورسوله»

۸ - خداوند،

عادل است وذرّه ای از پاداش عمل انسان را کم نمی کند. (مدیریّت صحیح آن است که ذرّه ای از حقوق دیگران کم گذاشته نشود.) «لا یَلِتکم من اعمالکم شیئاً»

۹- اطاعت از خدا و رسول، زمینه بخشش است. «تطیعوا... انّ اللّه غفور رحیم»

گروهی با سوگند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گفتند که ایمان ما صادقانه است. این آیه نازل شد که نیاز به سوگند نیست، خداوند به همه چیز آگاه است.

عرضه ی عقائد خود به اولیای خدا، اگر برای ارزیابی واصلاح ویا کسب اطمینان باشد، بسیار پسندیده است، چنانکه حضرت عبدالعظیم حسنی عقائد خود را به امام هادی علیه السلام عرضه کرد. امّا اگر عرضه ی عقائد ریاکارانه باشد، جای سرزنش وتوبیخ است. ۱- تظاهر نزد پیامبرصلی الله علیه وآله در حقیقت تظاهر نزد خداست. با اینکه این گروه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله تظاهر کردند، ولی قرآن می فرماید: «أتُعلّمون اللّه...»

۲- در برابر خداوندی که همه چیز را می داند، ادّعا و تظاهر نداشته باشیم. «أتعلّمون... واللّه یعلم...»

۳- خداوند، هم به وجود اشیا آگاه است وهم خصوصیّات هر چیزی را می داند. «یعلم... وهوبکل شی علیم» بعضی از مسلمانان مثل طائفه ی بنی اسد، اسلام آوردن خود را منّتی بر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می دانستند و می گفتند: ما با آغوش باز به اسلام روی آوردیم و تو باید قدر ما را داشته باشی. این آیه آنان را از این عمل نهی فرمود.

خداوند در این آیه، نعمت ایمان و در آیه ی ۱۶۴ سوره آل عمران، فرستادن انبیا و در آیه ی ۵ سوره قصص، وارث کردن مستضعفان را منّت خود بر مردم شمرده است و این نشان می دهد که مهم ترین نعمت ها، نعمت

هـدایت الهی، رهبری معصوم و حکومت حقّ می باشد. ۱- هدایت شدن به اسـلام و پذیرش اسلام، نعمت بزرگ الهی و منّتی از جانب خداست. «بل اللّه یمنّ»

۲- خداوند به اسلام و ایمان و عبادت ما احتیاج و نیازی ندارد. «لاتمنّوا علیّ»

۳- نشـانه ی ایمـان صادقـانه، خود را منّت دار خداونـد دانسـتن است، نه منّت گذاشـتن بر او. «لاتمنّوا... بل اللّه یمنّ... ان کنتم صادقین» (مسلمان واقعی خود را طلبکار خدا نمی داند.)

۴- منّت نهادن بر پیامبر، در حقیقت منّت گـذاردن بر خـداست. (خداونـد پاسـخ منّت بر پیامبرش را آنگونه می دهـد که گویا منّت بر او گذاشته اند.) «یمنّون علیک... بل اللّه یمنّ...»

۵ – شـما اسـلام آوردن خود را منّت می گذاریـد، «یمنّون علیـک ان اسـلموا» در حـالی که خداونـد شـما را به مرحله ی ایمان هدایت فرموده است. «هداکم للایمان»

۶- مقصد نهاییِ تکامل انسان، ایمان است، «هداکم للایمان» نه تظاهر به اسلام، زیرا منافقان نیز در ظاهر چنین می باشند.

تفسیر انگلیسی

In the commandment of "Do not be forward or presumptuous", Allah has joined the Holy Prophet with Himself. This implies that no irreverence should be shown to either Allah or His Prophet in any matter. The believers must be mannerly, decorous, feeling and showing reverence in the presence of the Holy Prophet. It is not allowed to give advice in any matter before the Holy Prophet asks a believer to do so, if he pleases. Obey Allah and His Prophet in every matter, small or great; in the whole conduct of .your life

Judgement or verdict is given by Allah in all matters through His messenger. So obey and revere the Holy Prophet

as you should obey and revere Allah. Some ill-mannered companions used to show positive disrespect to the Holy Prophet by their behaviour. Bad manners and rudeness destroy the value of any services which have been rendered. Those who had true piety in their hearts really and sincerely respected, honoured and revered their leader. Those who did the opposite surely undid the work of years by weakening the leaders authority. See commentary of Nisa: ۶۵ and always keep in mind the person :who said about the Holy Prophet

".The old man is in a delirium. The book of Allah is sufficient for us"

Apart from the derogatory comment on the infallible messenger of Allah which had rendered all his deeds null and void, his ignorance of the book of Allah had also become known to the whole world. It is because of such "wandering in the darkness of ignorance", the Holy Prophet had advised his followers to refer to his Ahl ul Bayt whenever they desire to understand the true meanings of the verses of the Quran (see hadith al thaqalayn on page ۶). So think twice before following such ignorant and self conceited persons as your leaders who ridiculed and slandered the Holy Prophet, when even walking ahead of him or beside him, or talking loud before him or .interposing while he is speaking, has been prohibited

It is reported in a tradition mentioned in Sahih Bukhari that a group of men of Qa-aqa came to the Holy Prophet; and before he could give his verdict, Abu Bakr

proposed Qa-aqa bin Mu-ud and Umar suggested Qara to be appointed as the leader of the group. Then they began to dispute with each other on that issue. So these .verses were revealed to establish the supreme authority of the Holy Prophet

:Aqa Mahdi Puya says

Unwarranted interference in the issues of religion already decided by the Holy Prophet emerged in full force after his departure from the world and continues in .every age

The occasion of revelation shows that the most prominent companions of the Holy .Prophet indulged in what has been forbidden in these verses

:Bukhari says

(The two good men were very near (a certain) perdition" (Kadal khayyiran an yahlika"

Notwithstanding this reprimand, according to Bukhari, disrespectful behaviour of the companions continued and lasted till the Holy Prophets departure. The well known .tradition of qirtas throws sufficient light on the ignorance of the companions

Verse ٣ mentions the men of sublime character around the Holy Prophet who are referred to in order to distinguish good from evil, because behaviour unto the Holy .Prophet has been made a test of the faith of his followers

(see commentary for verse ١)

(see commentary for verse ١)

(see commentary for verse ١)

(see commentary for verse ١)

The Holy Prophet sent Walid bin Aqbah to Bani Mustalaq to collect zakat. Before becoming Muslims the tribe of Mustalaq did not like Walid, so to show their change of heart, as they were all now brothers in faith, they came out in a large gathering to

receive him outside the town, but Walid, a man of easy morals, jumped

at the conclusion that they wanted to kill him; so turned at once on his heels and came back to the Holy Prophet with a false conjecture that the tribe of Mustalaq had turned apostate. The truth was found out and this verse was revealed to condemn Walid, a companion of the Holy Prophet, and men like him who are ready to shed innocent blood on mere guesswork. In the reign of Uthman Walid was appointed as the governor of Kufa. Living up to his reputation, one morning, fully drunk, he came into the masjid and prayed four rak-ats in Fajr salat, and wanted to pray more if the people praying behind allowed him to do so. Yes, he was a sahabi, appropriately .described as fasiq (wicked) by the Quran

The Holy Prophet, if he consults his friends and companions, should not be expected to follow their advice, because Allah speaks, commands and acts through him (Najm: ٢ to ٥); and in case their advice coincides with the divine will, well and good, else it has to .be bypassed

(see commentary for verse ٧)

In order to maintain collective and overall peace and order in the community of the Muslims, group quarrels should be eliminated as soon as they crop up; but if one party is determined to be unjustly aggressive, the whole force of the community must be .brought to bear against them with the just and fair principles laid down by Islam

This verse was revealed when the Holy Prophet established peace and harmony among the tribes

.of Aws and Khazraj who were at swords point with each other

:The Holy Prophet said

The reward for making peace between two quarrelling groups is equal to the reward" ".of taking part in a jihad

:Imam Jafar bin Muhammad as Sadiq said

Allah loves those most who make peace among two quarrelling groups, because with" ".Allah it is the best zakat man can give in the way of Allah. He accepts it at once

:Aqa Mahdi Puya says

As for how the insurgent should be dealt with all the schools of Islamic jurisprudence .refer to the treatment Ali employed in Siffin, Jamal and Naharwan

It is written in Bukhari, Muslim and other Sahihs that the party (Mu-awiyah) against whom Ammar bin Yasir fought and the group who killed him were referred to as baghi (insurgent) by the Holy Prophet as he had said long before the event that Ammar .would be killed by an insurgent party

While dealing with the abovenoted insurgents who, by fighting against the Imam of their time, became apostates, Imam Hasan tried to show them the right path and make peace, but the treacherous insurgents killed him, so Imam Husayn fought .against them

However different the Muslims may be in race, colour and worldly possessions, they are brothers in faith. This is humanisation in the best sense of the word. Muslim brotherhood is the greatest social ideal known to human society. All the forms of worship (of Allah) prescribed by Islam-salat, hajj etcetera-bring them together in one brotherhood. Whatever be his race, colour or antecedents, every Muslim is received

.into the brotherhood of believers, and takes his place as an equal among equals

:The Holy Prophet said

.None of you have faith until he desires for his brother what he desires for himself"

Attend to the sick among your brothers; go at least two miles with the funeral of a believer; accept invitation of your brother in faith; keep your regular contact with the ".believers wherever they are; remove their distress; deliver them from oppression

Mutual ridicule ceases to be fun when there is arrogance or selfishness or malice or contempt behind it. We may laugh with people, but we must never laugh at people to .disgrace or dishonour them

Defamation may consist in speaking ill of others by the spoken or written word, or in acting in such a way as to suggest a charge. A biting remark or taunt or sarcasm is .included in the word lamaza. An offensive nickname may amount to defamation

Ammar, Bilal, Suhayl, Salman and Habib were used to be ridiculed by the people of Bani Tamim for their not having sufficient means of livelihood. A-isha used to hold Ummi Salimah in contempt because she had no adornments. Once A-isha and Hafsa .laughed at Safiyah in contempt to remind her that she was the daughter of a Jew

The Holy Prophet asked Safiyah to say: "Yes, My father was Harun and my uncle was ".Musa, the messengers of Allah, and my husband the last Prophet of Allah

Most kinds of suspicion are baseless, and some are crimes in themselves, therefore conjecture (qiyas) has been "outlawed" in

Islam. Spying into other peoples affairs means either idle curiosity or suspicion carried a stage further. Backbiting, being futile, is mischievous, and if poisoned with malice, it is a sin added to sin. It is like eating flesh of a dead brother, abomination plus .abomination

:The Holy Prophet said

Backbiting is worse than adultery, because Allah may forgive an adulterer or" adulteress if he or she turns repentant to Him, but pardon for backbiting is not ".available until the aggrieved person agrees to forgive

:Imam Ali said

".Have a good opinion about your brother in faith unless proved otherwise"

Once a few companions sent Salman to bring food from the kitchen of the Holy Prophet. After obtaining the Holy Prophets permission he went to Usama bin Zayd who was in charge of the Holy Prophets kitchen, but as there was nothing in the kitchen, he returned to the companions with empty hands. They laughed at Salman and Usama and branded them closefisted misers. Then they came to the Holy Prophet. He told them: "I see particles of flesh in your teeth. It is the flesh of Salman .and Usama." Then this verse was revealed

:Imam Musa bin Jafar al Kazim said

Anything evil said about anyone, when he is not present, to the people who do not" ".know it, is backbiting

It is mentioned in Tafsir Thalabi that some people reported to Umar that Abu Mahjan was drinking wine in his house. Umar at once raided his house but found no wine. Mahjan said: "O Umar, you have spied on me, although Allah

says: Spy not on each other." Zayd bin Thabit and Abdullah bin Arqam were the .witnesses to this event

Abdur Rahman bin Awf, a very close friend of Umar, is reported to have said: "While crossing a street in the night, we saw light in the house of Umayya bin Rabi-ah. We jumped over the outer wall and entered into his chamber. Along with his friends he was drinking wine. Umar admonished him for breaking the law of Allah. Umayya said: "O Umar, I have broken only one law, but you have done four forbidden acts-spying, not entering through the front door, not obtaining my permission to come into my ".house, and not greeting me with assalamu alaykum

This is addressed to all mankind and not to the Muslims only, though it is understood that in a perfect world the two would be synonymous. All races of men, white, brown and black are His creation. Allah has made them to vary in colour, language and mode of life, and has placed them in different lands, but before Him they are all one and .cherished by Him alike, and he is most honoured who is most righteous

:The Holy Prophet said

".Do not take pride in superior birth, tribe or nation"

Even the descendants of the Holy Prophet, known as sharif or sayyid, have been forbidden to give themselves airs on account of their relationship with him because it will not save them from punishment on the day of judgement if they have .transgressed the boundaries laid down by Allah

Imam Ali

:bin Husayn Zaynal Abidin said

The hell has been made ready for those who disobey Allah, be he a most important" person in the society; and only those who obey Allah will go into paradise, be he a ".slave

It is reported that a Muslim bought a slave who appealed to the people gathered in the auction square that he who was ready to allow him to pray behind the Holy Prophet should buy him, and the slave was always in the rows formed behind the Holy Prophet. After a few days the Holy Prophet noticed his absence. He went to his place. He was sick. After three days he died. The Holy Prophet personally attended to his funeral rites, bathed him, gave him a shroud and buried him. When mahajirs and .ansar showed signs of astonishment this verse was revealed

It is said that once the disciples of Isa asked him as to who was to be considered as :superior among men. Isa took a handful of dust in his hand and said

All man are from the dust and they shall return to dust. In the eyes of God he is most" ".honoured who is most righteous

This verse renders null and void all distinctions based on race, colour, caste and social position. Taqwa (obedience to Allah and His laws) is the only criterion for superiority or .honour

:The Holy Prophet said

No man is superior to another on account of race or colour, taqwa (wisdom and" ".piety) alone is the distinction

In this way man finds his individual as well

as collective freedom, material progress and spiritual happiness, peace and order in .Islam

To have an idea of taqwa refer to the commentary of Baqarah: ٢ to ٥ and ١٧٧. .Maximum degree of taqwa is found in the Holy Prophet and his Ahl ul Bayt

The desert Arabs, in general, were uncertain in their faith. Their hearts and minds were petty, and they thought of petty things, while Islam demands complete submission to the will of Allah. The reference here is to the Bani Asad who came to .profess Islam in order to get charity during a famine

This verse refers to the actual possibility of professing faith as lip-profession, without a deep, inward and living assurance of the heart which in fact is the basis of reward given by Allah to His sincere servants. The lip-profession was resorted to because of .many advantages available to the Muslims

:Aqa Mahdi Puya says

Real submission to the will of Allah creates iman (conviction which enters and abides in the heart). So those who say: "We submit," can be called Muslims but they are not mumins, whereas mumin is necessarily a muslim. Islam is the outer circle and iman is the inner core. Islam is submission and iman is the full realisation of the faith with complete conviction. Both can be verbal declaration without conviction, and both can .be from the bottom of the heart, real and sincere

For a full description of a true mumin for whom verse ١٣ assigns superiority and .honour see commentary of Baqarah: ١٧٧ and Bara-at: ١١٩

This verse

very clearly says that those who used to have doubts in the prophethood of the Holy Prophet (see commentary of Fat-h: ١) and run away from the battlefields (see commentary of Bara-at: ٢٥ to ٢٧) could never be the true faithfuls. The truthfuls have been described in Baqarah: ١٧٧ and Bara-at: ١١٩. These qualities in highest degree are found only in the Ahl ul Bayt, who alone should be followed by all muslims as their .leaders

(no commentary available for this verse)

.Refer to Baqarah: ١٢٩, ١٥١ and Ali Imran: ١۶۴

By accepting Islam man confers no favour on its preacher. If the acceptance is from the heart, it is a favour done to his own self because the light of guidance has entered .his heart

(no commentary available for this verse)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹